

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

مشهور به:

تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی

تألیف:

حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی نیشابوری

[illegible]

جلد ۲۰

[illegible]

به کوشش و تصحیح

دکتر محمد جعفر یاحقی - دکتر محمد مهدی ناصح

بسم الله الرحمن الرحیم

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن – جلد۲۰

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض‌الجنان و روح‌الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیرالقرآن/ تالیف حسین‌بن علی‌بن محمدبن احمدالخزاعی‌النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمدمهدی ناصح.

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳ -.

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب" تفسیر ابوالفتوح رازی."

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی-- قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمدمهدی، ۱۳۱۸ -، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف۲ر۹ ۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م‌۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۲۰ صفحه : ۹

[جلد بیستم]

سورة المزمل«۱»

اینکه سورت مکی است الا ـ قوله: إِنَّ رَبَّكَ يَعلَمُ«۲» تا به آخر سورت، و بیست آیت است و دویست و هشتاد و پنج کلمت است، و هشتصد و سی و هشت حرف است.

ابیّ کعب روایت کرد که رسول- صلی اللّه علیه و آله- گفت: هر که او سوره المزمل بخواند، خدای تعالی سختی باز دارد از او در دنیا و آخرت.

[سوره المزمل (۷۳): آیات ۱ تا ۲۰]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
یا أَیُّهَا المُزَّمِّلُ (۱) قُمِ اللَّیلَ إِلاّ قَلِیلاً (۲) نِصفَهُ أَوِ انقُص مِنهُ قَلِیلاً (۳) أَو زِد عَلَیهِ وَ رَتِّلِ القُرآنَ تَرتِیلاً (۴)
إِنّا سَنُلقِی عَلَیکَ قَولاً ثَقِیلاً (۵) إِنَّ ناشِئَةَ اللَّیلِ هِیَ أَشَدُّ وَطئاً وَ أَقوَمُ قِیلاً (۶) إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبحاً طَوِیلاً (۷) وَ اذکُرِ اسمَ رَبِّکَ وَ تَبَتَّل إِلَیهِ تَبتِیلاً (۸) رَبُّ المَشرِقِ وَ المَغرِبِ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ فَاتَّخِذهُ وَکِیلاً (۹)
وَ اصبِر عَلی ما یَقُولُونَ وَ اهجُرهُم هَجراً جَمِیلاً (۱۰) وَ ذَرنِی وَ المُکَذِّبِینَ أُولِی النَّعمَةِ وَ مَهِّلهُم قَلِیلاً (۱۱) إِنَّ لَدَینا أَنکالاً وَ جَحِیماً (۱۲) وَ طَعاماً ذا غُصَّةٍ وَ عَذاباً أَلِیماً (۱۳) یَومَ تَرجُفُ الأَرضُ وَ الجِبالُ وَ کانَتِ الجِبالُ کَثِیباً مَهِیلاً (۱۴)
إِنّا أَرسَلنا إِلَیکُم رَسُولاً شاهِداً عَلَیکُم کَما أَرسَلنا إِلی فِرعَونَ رَسُولاً (۱۵) فَعَصی فِرعَونُ الرَّسُولَ فَأَخَذناهُ أَخذاً وَبِیلاً (۱۶) فَکَیفَ تَتَّقُونَ إِن کَفَرتُم یَوماً یَجعَلُ الوِلدانَ شِیباً (۱۷) السَّماءُ مُنفَطِرٌ بِهِ کانَ وَعدُهُ مَفعُولاً (۱۸) إِنَّ هذِهِ تَذکِرَةٌ فَمَن شاءَ اتَّخَذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلاً (۱۹)
إِنَّ رَبَّکَ یَعلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدنی مِن ثُلُثَیِ اللَّیلِ وَ نِصفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طائِفَةٌ مِنَ الَّذِینَ مَعَکَ وَ اللّهُ یُقَدِّرُ اللَّیلَ وَ النَّهارَ عَلِمَ أَن لَن تُحصُوهُ فَتابَ عَلَیکُم فَاقرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنَ القُرآنِ عَلِمَ أَن سَیَکُونُ مِنکُم مَرضی وَ آخَرُونَ یَضرِبُونَ فِی الأَرضِ یَبتَغُونَ مِن فَضلِ اللّهِ وَ آخَرُونَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ فَاقرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنهُ وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَ أَقرِضُوا اللّهَ قَرضاً حَسَناً وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِکُم مِن خَیرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللّهِ هُوَ خَیراً وَ أَعظَمَ أَجراً وَ استَغفِرُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۲۰)

[ترجمه]

ای خویشتن را به جامه پیچیده.

بر خیز به شب مگر اندکی.

نیمه‌اش یا بکاهان از او اندکی.

یا بیفزای بر او و هویدا بخوان قرآن خواندنی.

خواهیم کنیم بر تو سخنی گران.

برخاستن شب آن سخت‌تر است.

به موافقت و راست گفتار.

---

(۱). اساس به مقدار دو برگ افتادگی دارد که از آج کامل شده است.

(۲). سوره مزمل (۷۳) آیهٔ ۲۰، کا در حاشیه آورده است: المجلده العشرون و آغاز جلد بیستم را، که در دیگر نسخه‌ها مشخص نشده است، مسلّم می‌دارد.

تو را هست در آن روز رفتنی دراز.

یاد کن نام خدایت و به آن گریز گریختنی.

خدای مشرق و مغرب، نیست خدای مگر او، بگیر او را وکالت کننده.

صبر کن بر آنچه می‌گویند، و رها کن ایشان را رها کردنی جمیل«۱».

و مرا رها کن«۲» دروغ دارندگان خداوندان نعمت، و فروگذار ایشان را اندکی.

نزدیک ماست بند گران و آتش افروخته.

و طعامی ناگوارنده و عذاب دردناک.

آن روز بجنبد زمین و کوهها، و کوهها«۳» ریگ روان باشد«۴».

ما فرستادیم به شما پیغمبری گواه بر شما، چنان که فرستادیم به فرعون پیغمبری

عاصی شد فرعون در پیغمبر، بگرفتیم او را گرفتنی گران.

چگونه بترسید اگر کافر شوید آن روزی که کند کودکان را پیر.

آسمان شکافته باشد«۵» به او، باشد وعده او کرده.

---

(۱). در متن تفسیر آورده است: و از ایشان ببر بریدنی نیکو. [.....]

(۲). آج: مرا با، با توجّه به ترجمه عبارت در متن تفسیر آورده شد.

(۴- ۳). دو کلمه: «کوهها» و «باشد» با توجّه به ترجمه عبارت در متن تفسیر آورده شد.

(۵). در متن تفسیر «شکافته شود» آمده است.

صفحه : ۳

اینکه یاد کردی است، هر که آیه ۱۹ خواهد بگیرد به خدایش راهی.

و خدای تو می‌داند که تو برخیزی کمتر از چهار دانگ شب و نیمه‌اش و ثلثش، و گروهی از آنان که با تواند، و خدای تقدیر کند شب و روز، دانست«۱» که نشمارید آن را، توبه پذیرفت بر شما.

بخوانید آنچه خوار کرد از قرآن، دانست که باشند از شما بیماران و دیگران می‌زنند در زمین«۲»، طلب می‌کنند از فضل خدای و دیگران کارزار کنند در راه خدای. بخوانید آنچه میسر شود از او و به پای دارید نماز و بدهید زکات و قرض بدهید به خدای قرضی نیکو، و آنچه پیش بدهید برای خود از مال، بهتر یابید آن را نزد خدای، آن بهتر و بزرگتر به مزد، و آمرزش خواهید«۳» از خدای که خدای آمرزنده و بخشاینده است.

قوله تعالی: یا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ» خدای تعالی ندا می‌کند رسول را- صلّی اللّه علیه و اله و سلّم- به حالتی که در«۴» آن حال بود، و اینکه سوره در شب فرو آمد در باب نماز شب، گفت: ای مرد خود را به جامه پوشیده؟ واصل او «متزمّل» است،

---

(۱). آج: دانستند، با توجّه به اصل عربی، و نیز ترجمه عبارت در متن تفسیر، تصحیح شد.

(۲)- ترجمه عبارت در متن تفسیر چنین است: مسافران باشند که در زمین بروند.

(۳). آج: آمرزش خواه، با توجّه به ترجمه آیه در متن تفسیر تصحیح شد.

(۴). آج: بر.

صفحه : ۴

چنان که بیان کرده شد، «تا» را «زا» کردند و ادغام کردند، یقال: تزمّل الرجل و تدثّر إذا تستّر بثيابه، و زمّل غيره إذا ستره، قال امرؤ القيس:

كأنّ ثبيرا فی عرانين وبله كبير اناس فی بجاد مزمّل

ابو عبد اللّه الجدلی گفت: از عایشه پرسیدم از اینکه آیت. گفت: اینکه آیت آمد و من و رسول در یک چادر بودیم، طول آن چهارده گز. یک نیمه بر دوش رسول بود«۱» و یک نیمه من بر خود پوشیده بودم که خفته بودم. گفتم: آن چادر از چه بود!

گفت: و اللّه که از ابریشم و کتان و خز و کج و ریسمان«۲» نبود. تا نش«۳» موی«۴» بز بود و پودش پشم شتر.

سدّی گفت: مراد آن است که: ای خفته برخیز و نماز کن. عکرمه گفت معنی آن است که: ای مرد خویشتن پوشیده به اعباء رسالت و ملابست و مخالطت کرده به آن«۵».

قُمِ اللَّيلَ إِلّا قَلِيلًا، برخیز در شب الّا اندکی. حسن گفت: رسول را و صحابه او را در بدایت کار فریضه بود برخاستن در شب به نماز«۶» ثلثی از شب یا نیمی از شب«۷» برخاستندی«۸» و نماز کردندی«۹» تا پایهاشان بر آماهید و رنجور شدند. خدای تعالی نسخ کرد آن را برای تخفیف ایشان.

دیگر مفسّران گفتند: اینکه امر نفل و هم بر حد خود مانده است. آن روز سنت بود و امروز هم سنت است، بیانه قوله تعالی: وَ مِنَ اللَّيلِ فَتَهَجَّد بِهِ نافِلَةً لَک«۱۰».

---

(۱). آج: نیمه رسول- صلی اللّه علیه و سلّم- بر دوش مبارك نهاده نماز می‌کرد.

(۲). آج: کرباس.

(۳). آج: تارش.

(۴). کا، آد، گا: پشم.

(۵). کا: با آن.

(۶). کا، آد، گا: برخاستن به نماز شب.

(۷). آد، گا: از آن. [.....]

(۸). آج: بر می‌خاستند.

(۹). آج، کا: نماز می‌کردند.

(۱۰). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۷۹.

صفحه : ۵

امّا مقدار شب به قدر وسع و امکان اگر جمله شب تواند و اگر نیمی و اگر ثلثی و کمابیش او. و مستحب آن است که نیمه آخرین شب برخیزد به نماز شب که آن سنتی مؤکّد است و در سفر«۱» ثابت است و ساقط نمی‌شود. رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- گفت«۲» امیر المؤمنین علی- علیه السلام- را«۳» در وصایت او:

علیک بصلاة اللیل، علیک بصلاة اللیل، علیک بصلاة اللیل.

آنگه استثنا کرد و گفت: إِلّا قَلِیلًا، الّا اندکی که«۴» رواست که در او بخسپی.

نِصفَهُ در اینکه خلاف کردند که اینکه بدل چیست! زجاج گفت: بدل «لیل» است، کأنّه قال: قم اللیل نصفه، بدل البعض من الکلّ، چنان که:

مررت بالقوم ثلثهم، و بعضی دیگر«۵» گفتند: بدل إِلّا قَلِیلًا است، آن قلیل را تفسیر کرد به نیمه شب، و معنی یکی باشد برای آن که هیچ فرق نبود میان آن که یک«۶» نیمه شب بخسپد و یک«۷» نیمه نماز کند. از«۸» میان آن دو نیمه فرق«۹» نیست.

أَوِ انقُص مِنهُ قَلِیلًا، أی من النصف، یا بکاهان]«۱۰» از نیمه اندکی. «أو» تخییر را باشد.

أَو زِد عَلَیهِ، یا بیفزای بر نیمه چیزی. حجری نیست اگر خواهی نیمه‌ای از شب بر خیز«۱۱» و اگر خواهی کمتر و اگر خواهی بیشتر.

وَ رَتِّلِ القُرآنَ تَرتِیلًا، و قرآن می‌خوان به ترتیل و آهستگی و نهادگی.

---

(۱). آد، کا هم.

(۲). کا از.

(۳). کا: ندارد.

(۴). کا: ندارد.

(۵). کا، آد، گا: ندارد.

(۶ -۷). آج: ندارد.

(۸). آد، گا: ندارد.

(۹). آج: فرقی.

(۱۰). اساس تا اینکه جا افتادگی دارد، با توجّه به نسخه بدلها، از آج افزوده شد.

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها به نماز.

صفحه : ۶

گفتند: چون اینکه آیت آمد رسول- علیه السّلام- و صحابه نماز می‌کردند در شب و نمی‌دانستند بتحقیق که ثلث کی است و نیمه«۱» کی است، و وقت بود که شب با روز«۲» می‌کردند خوف آن را که نبادا«۳» که آنچه مراد است کرده نشود«۴»، خدای تعالی تخفیف کرد در آخر سورت بقوله: عَلِمَ أَن سَیَکُونُ مِنکُم مَرضی،«۵» و گفتند: میان اوّل سورت و آخر سورت یک سال بود، و سعید بن المسّیب گفت: ده سال بود. مقاتل و إبن کیسان گفتند: اینکه به مکّه بود پیش از آن که پنج نماز فریضه کردند، آنگه به پنج نماز اینکه فریضه«۶» منسوخ کردند. و «ترتیل» هویدا و گشاده خواندن بود، و اشتقاق او من قولهم: ثغر رتل اذا کان مفلجا، دندان گشاده را رتل و رتل«۷» خوانند.

ابو بکر بن طاهر گفت: یعنی تأمل کن در لطایف خطاب او و نفس خود را مطالبت کن به قیام کردن به احکام او، و دل را به فهم معانی او، و سرت را به اقبال کردن بر او.

عبد اللّه بن عمرو«۸» روایت کرد از رسول- علیه السلام- که گفت صاحب قرآن را گویند:

اقرء و ارق و رتل کما کنت ترتل فی الدنیا فان منزلک عند آخر ایهٔ تقرءوها

، گفت گویند: قران می‌خوان و بر بالا می‌شو به هر آیتی درجه‌ای، و به ترتیل خوان چنان که در دنیا خواندی، یعنی ساکن خوان تا بیشتر توانی رفتن درجهات رفیعتر باشد که منزل تو بنزدیک آخر آیت است که بخوانی.

إِنّا سَنُلقِی عَلَیک قَولًا ثَقِیلًا، ما بر تو خواهیم افگندن سخنی [۱- پ] گران. قتاده گفت: احکام و فرایض و حدود او ثقیل است. حسن گفت: مرد باشد که به یک دم سورتی فرو خواند و لکن عمل کردن«۹» بر او گران است.

---

(۱). آد، گا: نصف. [.....]

(۲). آج: تا به روز، کا: تا روز.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: نباید.

(۴). کا و دیگر نسخه بدلها: گزارده نیاید.

(۵). سوره مزّمل (۷۳) آیه ۲۰.

(۶). کا: فرض.

(۷). آد: رتل و رتل.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها: عبد اللّه بن عمر.

(۹). کا، آد، گا: تحمّل کردن.

صفحه : ۷

أبو العالیه گفت: اینکه قرآن است به وعد و وعید و حلال و حرام: محمّد کعب«۱» گفت: گران است اینکه قرآن بر منافقان. فرّاء گفت: مراد آن است که متین«۲» و فصیح است، رکیک و ضعیف نیست. عبد العزیز بن یحیی گفت: متین است چنان که گویند: فلان رزین راجح. حسین بن الفضل را از اینکه آیت پرسیدند، گفت: خفیف علی اللسان«۳» ثقیل فی المیزان.

ابو بکر طاهر«۴» گفت: یعنی قولی که احتمال نکند آن را الّا دلی مؤیّد به توفیق«۵» و نفسی مزیّن به توحید. بعضی دگر گفتند: قیام کردن به أعباء و تکالیف او گران است. إبن زید گفت: ثقیل فی الدنیا و الاخرهٔ، در دنیا بر نفس گران است و در آخرت گرانی ترازو و میزان است.

الحارث بن هشام رسول را پرسید، گفت:«۶» وحی چون آید به تو! گفت:

اوقاتی چونان باشد که آواز جرس، و آن بر من گران بود و سخت«۷»، و اوقاتی فریشته«۸» بیاید به«۹» صورت مردی، من آنچه او بگوید بشنوم و بدانم.

عایشه گفت که: دیدمی رسول را در سرمای سخت که جبرئیل«۱۰» وحی بر او می‌گزاردی و او خوی«۱۱» می‌ریختی.

إِنَّ ناشِئَهَ اللَّیلِ، یعنی ساعات شب و هر ساعت از او ناشیه‌ای«۱۲» باشد، برای آن «ناشیه»«۱۳» خوانند او را که پدید می‌آید کنشأ السحاب، چنان که ابر پدید آید، یقال: نشأت السحابهٔ اذا بدت و انشاها اللّه أی أبداها، و جمعها ناشئات.

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: محمّد بن کعب.

(۲). کا، آد، گا: مبین.

(۳). آج و.

(۴). گا: ابو بکر بن طاهر.

(۵). کا: توفیقی.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: پرسید که. [.....]

(۷). آد، گا: صعب.

(۸). کا، آد، گا: فرشته‌ای.

(۹). کا، آد، گا: بر.

(۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: جبرئیل.

(۱۱). کا، آد، گا: عرق.

(۱۲). کا، آد، گا: ناشئه‌ای.

(۱۳). کا، آد، گا: ناشئه.

صفحه : ۸

عبد اللّه عبّاس گفت همه شب [۲- ر] ناشئه باشد، بعضی دگر گفتند: ناشئة اللیل قیامه باشد، و به زبان حبشه «نشأ» اذا قام باشد«۱».

عکرمه گفت: قیام اوّل شب باشد.

در خبر است که: زین العابدین علی بن الحسین«۲» میان نماز شام و خفتن نمازهای بسیار کردی. او را پرسیدند از اینکه، گفت:

إِنَّ

«۳» هِيَ أَشَدُّ وَطئاً، ابو عمرو و إبن عامر إبن محیصن خواندند: «وطاء» به کسر «واو» ممدود علی معنی المواطاة و هی الموافقة«۶»، گفت: آن باشد که زبانش با دل موافق بود و دل با سایر اعضاء، و باقی قرّاء خواندند: «وطأ» به فتح واو مقصور، أی فراغا للقلب.

عبد اللّه عبّاس گفت: نماز«۷» اوّل شب اولیتر باشد برای آن که نداند که به آخر شب بیدار شود یا نه. قتاده گفت: أَشَدُّ وَطئاً، أی اثبت قیاما. قرظیّ گفت: بر نماز کننده گرانتر باشد، و گفت: دلیل اینکه تأویل

قوله- علیه السلام:«۸» اللهم« اشدد وطأتک علی مضر.

إبن زید گفت: دلش فارغتر بود به شب، چه حوائج و کارها پیشش نیاید«۹». حسن گفت: ثابت قدمتر باشد در«۱۰» خیر. وَ أَقوَمُ قِيلًا، ای اصحّ قولا و قراءة، آنچه خواند و گوید«۱۱» درست تر باشد، گفتند: به نشاطتر باشد و

---

(۱). کا، آد: اذا أقام.

(۲). کاد، آد، گا علیهما السلام.

(۳). کا، آد، گا: هذا.

(۴). کا، آد، گا: عبد اللّه عمر.

(۵). کا، آد، گا: بود.

(۶). اساس: به صورت «مواقعة» هم خوانده می‌شود.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها به. [.....]

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۹). آج و دیگر نسخه بدلها: پیش نیاید او را.

(۱۰). گا کار.

(۱۱). آد در شب.

صفحه : ۹

مخلص‌تر. إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحاً طَوِیلًا، گفت: تو را در روز سبحی و سیری باشد دراز در طلب معیشت. و «سبح» رفتن و آمد شدن«۱» باشد [۲- پ] و منه السباحهٔ فی الماء، و فرس سابح شدید الجری، قال الشاعر:

ابا حوالکم شرق البلاد و غربها ففیها لکم یا صاح سبح من السبح

و یحیی بن یعمر در شاذ خواند. «سبخا» به «خا» ی معجم و معنی او خفّت و سعت و استراحت باشد، و از اینکه جاست قول رسول- صلی اللّه علیه و علی اله- که عایشه را گفت که دعای بد می‌کرد بر دزدی:

لا تسبّخی عنه بدعائک علیه

، أی لا تخفّفی عنه، گفت: تخفیف مکن بر او به اینکه نفرین، یعنی چون تو نفرین کنی عذاب بر او آسانتر شود. و «تسبیح» توسیع پنبه و پشم باشد که بازنند«۲»، قال الاخطل یصف قنّاصا و کلابا:

فأرسلوهنّ یذرین التّراب کما یذری سبائخ قطن ندف أوتار

ثعلب گفت: «سبخ» تردّد و اضطراب باشد، و «سبخ» سکون باشد، و منه

قوله- علیه السلام: الحمی من فیح جهنّم فسبخوها بالماء

، أی سکّنوها.

وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ، نام خدای«۳» می‌گوی. سهل گفت یعنی: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ می‌خوان در اوایل سور. وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلًا، و با در او گریز گریختنی.

عبد اللّه عبّاس گفت: عمل صالح بکن خدای را. حسن گفت: اجتهاد کن. إبن زید گفت: خویشتن را با عبادت او پرداز. شقیق گفت: توکّل کن بر او، و اصل «تبتّل» انقطاع باشد و خویشتن از همه جهان ببریدن و با او گریختن. و «بتل» و «بتر» قطع باشد. و مرد زاهد را که از دنیا انقطاع با خدای کند او را متبتّل خوانند، قال امرؤ القیس:

تضیء الظلام بالعشاء کأنها منارهٔ ممسی راهب متبتّل

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: آمدن و شدن.

(۲). آج: پشم و پنبه باشد که بر آن زنند، کا و دیگر نسخه بدلها: پشم و پنبه را باز زنند.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها و.

صفحه : ۱۰

و منه

الحدیث نهی رسول اللّه عن التبتّل

، و مریم و فاطمه را- علیهما السلام- برای اینکه بتول خوانند. زید أسلمه«۱» گفت: تبتّل آن باشد که دنیا رها کند [۳- ر] و طلب رضای خدای کند. روایت کردند از باقر- علیه السلام که او گفت: تبتّل آن است که دست بردارد در نماز، و قوله: تَبْتِیلًا، مصدری است لا من لفظ الفعل و حقّه التّبتل.

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، اهل حجاز و ابو عمرو و حفص «ربّ» خواندند مرفوع الباء علی الابتداء و «لا اله الّا هو خبره»، و التقدیر: ربّ المشرق و المغرب واحد، و روا بود که خبر مبتدای محذوف باشد، و التقدیر: هو ربّ المشرق و المغرب، و «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ» در محلّ حال باشد، و التقدیر: وحده لا شریک له. و روا بود که خبر بعد خبر باشد و محلّ او رفع بود، أی واحد. و باقی قرّاء مجرور خوانند علی صفهٔ ربّ فی قوله: وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ، جز او خدایی نیست. فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا، فعیل است به معنی مفعول، أی من تکل امرک الیه، او را و کیل گیر که در کارها بر او توکّل کنی و کارها با او تفویض کنی.

وَ اصْبِرْ عَلى ما يَقُولُونَ، و صبر کن بر آنچه می‌گویند اینکه کافران از ایذاء تو به سخنهای موحش. وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلًا، و از ایشان ببر بریدنی نیکو. به آیت قتال منسوخ است اینکه حکم، أبو الدرداء گفت: ما در بدایت اسلام در روی قومی می‌خندیدیم و دلهای ما مستعجل به آن که کی باشد که فرصت یابیم که ما ایشان را بکشیم، و اینکه آن تقیّت است که گروهی بر ما عیب می کنند.

وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ، خدای تعالی رسول را گفت: مرا رها کن با اینکه کافران که تو را دروغ می‌دارند. أُولِي النَّعْمَةِ، خدوندان تنعّم. «نعمهٔ» به فتح «نون» تنعّم باشد و به کسر «نون» مال و منفعت باشد و به ضمّ «نون» مسّرت باشد، یقال: نعمهٔ عین و نعمهٔ عین و نعمی عین [۳- پ]. مقاتل حیّان گفت:

---

(۱). آج: زید بن اسلم، کا و دیگر نسخه بدلها: زید اسلم.

صفحه : ۱۱

آیت در آنان آمد که در غزاهٔ بدر کافران را طعام دادند و ایشان«۱» ده کس بودند و حدیث ایشان در سوره الانفال برفت. بعضی دگر گفتند: در صنادید قریش آمد که مستهزئان بودند. وَ مَهِّلْهُمْ، و مهلت ده ایشان را اندکی«۲» از روزگار که«۳» بس برنیاید که به تیغ تو«۴» کشته شوند و به آتش من سوخته. و مورد آیت تهدید و وعید است، و نصف «قلیلا» روا بود که بر ظرف بود«۵»، أی زمانا قلیلا، و یا صفت مصدری محذوف، أی مهلا قلیلا.

قوله: إِنَّ لَدَينا أَنْكالًا وَ جَحِيماً، آنگاه بر سبیل تهدید و وعید گفت: بنزدیک ما انکال است، یعنی قیود و بندها. یکی را «نکل» گویند. شعبی گفت: بند دوزخیان نه برای آن است تا بنگریزند، و لکن عادت اهل زندان است که«۶» با بند دارند ایشان را«۷» تا نوعی [دیگر]«۸» عذاب باشد ایشان را. وَ جَحِيماً، و آتشی بر افروخته.

وَ طَعاماً ذا غُصَّةٍ، و طعامی با غصّه که در گلو بماند و فرو نشود و بر بالا نیاید، یقال: غصّ باللقمهٔ، و شرق بالماء و شجی بالعظم اذا بقی فی الحلق. و طعام اهل دوزخ غسلین و زقوم باشد و ضریع. وَ عَذاباً أَلِيماً، و عذابی مؤلم.

حمران بن اعین روایت کرد که: رسول- علیه السلام- اینکه آیت بخواند و بیفتاد و از هوش بشد«۹». خلیل بن حسّان گفت: شبی حسن بصری بنزدیک ما

---

(۱). اساس با خطّی متفاوت از متن و به صورت نو نویس افزوده است: «را تقویت کردند و آنان»، که با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۲). کا: که.

(۳). کا: ندارد.

(۴). کا و دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: باشد.

(۶). کا: زندانیان آن است که. [.....]

(۷). کا: ایشان را پایها بند دارند.

(۸). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). آج و دیگر نسخه بدلها: برفت.

صفحه : ۱۲

بود و روزه داشت«۱» وقت روزه گشادن«۲» طعامی که بود پیش بردیم، اینکه آیت او را یاد آمد«۳»، گفت: طعام بردار«۴». شب دیگر«۵» هم چنین کرد. شب دیگر«۶» ثابت بنانی و یزید ضبّی را بیاوردیم تا او را شفاعت کردند«۷» تا طعامی«۸» بخورد.

در خبر است که وقتی امیر المؤمنین را«۹» علیه السلام- [۴- ر] دندان به درد آمد، و از آن رنجی عظیم می‌بود او را، گفت: بار خدایا در پاره‌ای استخوان اینکه همه الم بتوانی آفریدن، تو را با ما دوزخ به چه کار است؟ إِنَّ لَدَینا أَنکالًا وَ جَحِیماً، وَ طَعاماً ذا غُصَّةٍ وَ عَذاباً أَلِیماً.

یَومَ تَرجُفُ الأَرضُ وَ الجِبالُ وَ کانَتِ الجِبالُ کَثِیباً مَهِیلًا،«۱۰»: آن روز که زمین بجنبد و کوهها پشته ریگ روان شود. و مهیل مفعول هلت علیه التراب باشد، و منه

قول النبی- صلی اللّه علیه و آله و سلّم: کیلو الطعام و لا تهیلوا

، أی لا تصبّوا جزافا.

إِنّا أَرسَلنا إِلَیکُم رَسُولًا شاهِداً عَلَیکُم الایهٔ، گفت: ما فرستادیم به شما پیغمبری را تا گواه باشد به شما، چنان که فرستادیم به فرعون پیغمبری را و آن موسی بود- علیه السلام.

فَعَصی فِرعَونُ الرَّسُولَ، فرعون در پیغمبر خود«۱۱» عاصی شد. فَأَخَذناهُ أَخذاً وَبِیلًا، ما او را بگرفتیم گرفتنی سخت و گران، و منه طعام، و بیل و مستوبل اذا لم یکن مریئا، و منه الوبال، و قالت الخنساء:

لقد اکلت بجیلهٔ یوم لاقت فوارس مالک اکلا و بیلا

---

(۱). کا: به روزه بود.

(۲). آج، کا، گا: وقت افطار.

(۳). کا: اینکه آیت برخواند.

(۴). کا، آد، گا: بردارید.

(۵). کا، گا و سیوم.

(۶). کا: ندارد.

(۷). کا، آد، گا: تا با او سخن گفتند.

(۸). کا: تا او طعام.

(۹). کا: علی را.

(۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها گفت.

(۱۱). کا، آد، گا: ندارد. [.....]

صفحه : ۱۳

فَكَيفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرتُم يَوماً يَجعَلُ الوِلدانَ شِيباً، گفت: چگونه بپرخیزی«۱» و بگریزی«۲» اگر کافر شوی«۳» آن روزی که کودکان را پیر کند، یعنی از هول آن پیر شوند«۴». و مراد آن است که از عذاب آن روز کجا گریزی«۵»، و ابو السماك العدوی خواند در شاذّ فَكَيفَ تَتَّقُونِ«۶» علی الاضافهٔ الی یاء المتکلّم، چگونه پرخیزی«۷» از من یعنی از عذاب من. «یوما» نصب بر ظرف باشد، و اینکه آنگاه باشد که خدای تعالی آدم را گوید: برخیز و اهل دوزخ را از فرزندانت به دوزخ فرست.

إبن السدی«۸» گفت: اینکه«۹» اولاد الزّنا باشند. بعضی دگر گفتند:

فرزندان مشرکان باشند«۱۰». و محقّقان [۴-پ] گفتند: کنایت است از هول و شدّت.

السَّماءُ مُنفَطِرٌ بِهِ، گفت: آسمان شکافته شود به او، و گفتند: به آن روز، و گفتند: به هول آن روز، و گفتند: «به»، أی باللّه. و «سماء» هم مذکّر باشد و هم مؤنّث، امّا تذکیر او در اینکه آیت است، و تأنیث او فی قوله: إِذَا السَّماءُ انفَطَرَت«۱۱»، و گفتند: «سماء» مؤنّث است، و «منفطر» برای آن گفت که بر سبیل نسبت است، أی ذات انفطار، کتامر و لابن، و امرأهٔ حایض و طاهر و طامث، أی ذات حیض، و طهر و طمث.

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بپرهیزید.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها: بگریزید.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: شوید.

(۴). آج: پیر بکنند.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: گریزید.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها بکسر نون.

(۷). آج، آد، گا: پرخیزید، کا: پرهیزید.

(۸). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۱/ ۳۰): سدی.

(۹). آج، کا: اینان.

(۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها و اینکه اقوال معتمد نیست، چه با ایشان خطابی نیست و نه بر ایشان عقابی هست.

(۱۱). سوره انفطار (۸۲) آیه ۱.

صفحه : ۱۴

كانَ وَعدُهُ مَفعُولًا، وعده او کرده بود، یعنی آنچه او به وعده داد لا محال کاین و واقع بود، پس همچنان است که پنداری کرده است.

إِنَّ هذِهِ تَذكِرَةٌ، ای هذه السورهٔ أو هذه الایات، اینکه سورت یا اینکه ایات یادگاری است یاد دهنده. فَمَن شاءَ اتَّخَذَ إِلى رَبِّهِ سَبِيلًا، هر که او خواهد به خدای خود راهی بگیرد، یعنی به ثواب خدای- که آن به اختیار اوست- اگر طاعت کند به ثواب رسد که خدای تعالی وعده داده است او را به آن و دعوت کرده است او را با آن، و اگر نکند به سوء اختیار او باشد.

إِنَّ رَبَّكَ يَعلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدنى مِن ثُلُثَيِ اللَّيلِ- الآیهٔ، گفت: خدای تو می‌داند یا محمّد که تو بر می‌خیزی نزدیکتر یا کمتر از چهار

دانگ شب. وَ نِصفَهُ وَ ثُلُثَهُ و نیمه او و دو دانگ از او. نافع و ابو عمرو خواندند: «نصفه و ثلثه» به جرّ «فا» و «ثا» عطفا علی قوله: مِن ثُلُثَیِ اللَّیلِ، و باقی قرّاء خواندند: نِصفَهُ وَ ثُلُثَهُ نصب بر ظرف، أی تقوم نصف اللیل و ثلثه. وَ طائِفَةٌ، و گروهی از آنان که با تواند. وَ اللّهُ یُقَدِّرُ اللَّیلَ وَ النَّهارَ، خدای تعالی می‌اندازد«۱» شب و روز به تقدیری مقدّر که گاهی [۵- ر] شب آرد و گاهی روز آرد، گاهی شب دراز بود و روز کوتاه، و گاهی روز دراز بود و شب کوتاه، برای آن تا آنچه به شب فایت شود به روز قضا کنی، و آنچه به روز فایت شود به شب قضا کنی. عَلِمَ أَن لَن تُحصُوهُ دانست که شما احصای ساعات شب نتوانی کردن«۲»، یعنی طاقت نداری«۳» احیاء شب کردن. فَتابَ عَلَیکُم، توبه شما قبول کرد و عذر شما بپذیرفت«۴».

فَاقرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنَ القُرآنِ، بخوانی«۵» از قرآن آنچه بر شما خوار باشد از جمله قرآن. سدّی گفت: صد آیت قرآن بخواند، روز قیامت از محاجّت قرآن

---

(۱). آج: می‌افزاید.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها: نتوانید کردن.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارید. [.....]

(۴). آج، آد، گا: پذیرفت، کا: بپذیرفت.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: بخوانید.

صفحه : ۱۵

مسلّم بود. کعب گفت: هر که هر شب صد آیت قرآن بخواند او از جمله قرآن خوانان بنویسند. سعید«۱» گفت: پنجاه آیت. ربیع بن بدر«۲» گفت: فَاقرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنَ القُرآنِ، بخوانی«۳» آنچه میّسر شود از قرآن، گفت: در قراءت نماز شام و خفتن خواست.

عَلِمَ أَن سَیَکُونُ مِنکُم مَرضی، آنگه بیان کرد که اینکه تخفیف برای آن کرد که دانست که از شما بهری بیماران باشند و بهری مسافران باشند که در زمین بروند به طلب روزی«۴». و باشد«۵» که در سبیل خدای جهاد کنند، ایشان طاقت اینکه تکلیف ندارند. بر ایشان آسان کرد و بر شما نیز تا تکلیف همه بر یک حدّ باشد: فَاقرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنهُ بخوانی«۶» از قرآن آنچه میسّر شود.

عبد اللّه مسعود گفت: هر مردی که چیزی از شهری به شهری برد و به نرخ روز بفروشد، ثواب او بنزدیک خدای تعالی ثواب شهیدان بود. آنگه اینکه آیه بخواند. وَ آخَرُونَ یَضرِبُونَ فِی الأَرضِ یَبتَغُونَ مِن فَضلِ اللّهِ وَ آخَرُونَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ. و از صادق علیه السلام- روایت کردند«۷» فی قوله: ما تَیَسَّرَ [۵- پ] مِنهُ

قال: خشوع القلب و صفاء السر

، گفت: مراد خشوع دل است و صفای سرّ.

وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ، نماز به پای داری«۸» و زکات مال بدهی«۹».

وَ أَقرِضُوا اللّهَ قَرضاً حَسَناً، و به خدای دهی«۱۰» قرضی نیکو، مراد صدقات است و انواع برّ و معروف و صلات. وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِکُم مِن خَیرٍ، ما «مجازات» راست،

---

(۱). کا، گا: سعد.

(۲). کا، آد، گا: ربیع بن زید.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: بخوانید.

(۴). کـذا در اساس و آج، دیگر نسـخه بـدلها چنان که گفت: و آخرون یضـربون فی الارض یبتغون من فضل اللّه و آخرون یقاتلون فی سبیل اللّه.

(۵). آد، گا: باشند.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: بخوانید.

(۷). همه نسخه بدلها بجز آج که گفت.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها: دارید.

(۹). آج و دیگر نسخه بدلها: بدهید.

(۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: دهید.

صفحه : ۱۶

گفت: هر چه در پیش فگنی«۱» برای خود از خیری و برّی و صـدقه‌ای. تَجِدُوهُ عِندَ اللّهِ، آن بنزدیک خدای بازیابی«۲» مدخّر نهاده. هُوَ خَیراً، «هو» فصل است بر مذهب بصریان و عماد خوانند کوفیان اینکه را«۳»، و خَیراً وَ أَعظَمَ، منصوب است بر مفعول دوم تَجِدُوهُ، و نصب «أجرا» بر تمیز«۴» است، گفت: آن را یابی«۵» به از آن که داده باشی«۶» و عظیم و بزرگوارتر به مزد.

وَ استَغفِرُوا اللّهَ، از«۷» خدای آمرزش خواهی«۸» که او آمرزنده و بخشاینده است.

---

(۱). آج: در پیش افگنی، کا و دیگر نسخه بدلها: در پیش دارید.

(۲). کا، آد، گا هو خیر مبتدا و خبر است. [.....]

(۳). کا، آد، گا: بازیابید.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: یابید.

(۵). آد، گا: تمییز.

(۶). آد، گا: و از.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها: داده باشید.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها: خواهید.

صفحه : ۱۷

سورهٔ المدّثر

اینکه سورت مکّی است«۱»، پنجاه و شش آیت است و دویست و پنجاه و پنج کلمت است، و هزار و ده حرف است. و روایت است از أبو امامهٔ از ابی کعب که رسول- صـلی اللّه علیه و علی آله- گفت: هر که او یا ایها المـدثّر بخواند، خدای تعالی او را به عدد هر کس که تصدیق کرد رسول را در مکّه و هر کس که تکذیب کرد ده حسنات«۲» بنویسد او را«۳».

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۱ تا ۵۶]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ

يا أَيُّهَا المُدَّثِّرُ (۱) قُم فَأَنذِر (۲) وَ رَبَّكَ فَكَبِّر (۳) وَ ثِيابَكَ فَطَهِّر (۴)

وَ الرُّجزَ فَاهجُر (۵) وَ لا تَمنُن تَستَكثِرُ (۶) وَ لِرَبِّكَ فَاصبِر (۷) فَإِذا نُقِرَ فِي النّاقُورِ (۸) فَذلِكَ يَومَئِذٍ يَومٌ عَسِيرٌ (۹)

عَلَى الكافِرِينَ غَيرُ يَسِيرٍ (۱۰) ذَرنِي وَ مَن خَلَقتُ وَحِيداً (۱۱) وَ جَعَلتُ لَهُ مالاً مَمدُوداً (۱۲) وَ بَنِينَ شُهُوداً (۱۳) وَ مَهَّدتُ لَهُ تَمهِيداً (۱۴)

ثُمَّ يَطمَعُ أَن أَزِيدَ (۱۵) كَلاّ إِنَّهُ كانَ لِآياتِنا عَنِيداً (۱۶) سَأُرهِقُهُ صَعُوداً (۱۷) إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ (۱۸) فَقُتِلَ كَيفَ قَدَّرَ (۱۹)

ثُمَّ قُتِلَ كَيفَ قَدَّرَ (۲۰) ثُمَّ نَظَرَ (۲۱) ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ (۲۲) ثُمَّ أَدبَرَ وَ استَكبَرَ (۲۳) فَقالَ إِن هذا إِلاّ سِحرٌ يُؤثَرُ (۲۴)

إِن هذا إِلاّ قَولُ البَشَرِ (۲۵) سَأُصلِيهِ سَقَرَ (۲۶) وَ ما أَدراكَ ما سَقَرُ (۲۷) لا تُبقِي وَ لا تَذَرُ (۲۸) لَوّاحَةٌ لِلبَشَرِ (۲۹)

عَلَيها تِسعَةَ عَشَرَ (۳۰) وَ ما جَعَلنا أَصحابَ النّارِ إِلاّ مَلائِكَةً وَ ما جَعَلنا عِدَّتَهُم إِلاّ فِتنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَستَيقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ وَ يَزدادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيماناً وَ لا يَرتابَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ وَ المُؤمِنُونَ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ وَ الكافِرُونَ ما ذا أَرادَ اللّهُ بِهذا مَثَلاً كَذلِكَ يُضِلُّ اللّهُ مَن يَشاءُ وَ يَهدِي مَن يَشاءُ وَ ما يَعلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاّ هُوَ وَ ما هِيَ إِلاّ ذِكرى لِلبَشَرِ (۳۱) كَلاّ وَ القَمَرِ (۳۲) وَ اللَّيلِ إِذ أَدبَرَ (۳۳) وَ الصُّبحِ إِذا أَسفَرَ (۳۴)

إِنَّها لَإِحدَى الكُبَرِ (۳۵) نَذِيراً لِلبَشَرِ (۳۶) لِمَن شاءَ مِنكُم أَن يَتَقَدَّمَ أَو يَتَأَخَّرَ (۳۷) كُلُّ نَفسٍ بِما كَسَبَت رَهِينَةٌ (۳۸) إِلاّ أَصحابَ اليَمِينِ (۳۹)

فِي جَنّاتٍ يَتَساءَلُونَ (۴۰) عَنِ المُجرِمِينَ (۴۱) ما سَلَكَكُم فِي سَقَرَ (۴۲) قالُوا لَم نَكُ مِنَ المُصَلِّينَ (۴۳) وَ لَم نَكُ نُطعِمُ المِسكِينَ (۴۴)

وَ كُنّا نَخُوضُ مَعَ الخائِضِينَ (۴۵) وَ كُنّا نُكَذِّبُ بِيَومِ الدِّينِ (۴۶) حَتّى أَتانَا اليَقِينُ (۴۷) فَما تَنفَعُهُم شَفاعَةُ الشّافِعِينَ (۴۸) فَما لَهُم عَنِ التَّذكِرَةِ مُعرِضِينَ (۴۹)

كَأَنَّهُم حُمُرٌ مُستَنفِرَةٌ (۵۰) فَرَّت مِن قَسوَرَةٍ (۵۱) بَل يُرِيدُ كُلُّ امرِئٍ مِنهُم أَن يُؤتى صُحُفاً مُنَشَّرَةً (۵۲) كَلاّ بَل لا يَخافُونَ الآخِرَةَ (۵۳) كَلاّ إِنَّهُ تَذكِرَةٌ (۵۴)

فَمَن شاءَ ذَكَرَهُ (۵۵) وَ ما يَذكُرُونَ إِلاّ أَن يَشاءَ اللّهُ هُوَ أَهلُ التَّقوى وَ أَهلُ المَغفِرَةِ (۵۶)

[ترجمه]

ای خویشتن به جامه پوشیده.

برخیز و بترسان.

و خدای را تکبیر کن.

: و جامه‌ات«۴» پاک بکن.

و از بت دور شو.

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها و.

(۲). آج: حسنه‌ای، دیگر نسخه بدلها: حسنه.

(۳). کا: ندارد، آد، گا: برای او بنویسد، آج صدق رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله.

(۴). آج: جامه‌هاات/ جامه‌هایت.

صفحه : ۱۸

و منّت منه تا طلب بیشی کنی.

و برای خدایت شکیبایی کن.

چون، دردمند در صور.

آن روز روزی باشد سخت.

بر کافران خوار نیست.

رها کن مرا و آن را که آفریدم تنها.

کردم«۱» او را مالی مدد کرده.

و پسرانی حاضر.

و بگستردم برای او گستردنی.

پس طمع کرد«۲» که بیفزایم.

پر گست او بود آیتهای ما را کفران کننده.

و بر او نهم عذاب پای افراز«۳».

او اندیشه کرد و به انداخت«۴».

بکشاند«۵» او را چگونه انداخت.

تا پس بگشاند«۶» او را چگونه انداخت.

پس در نگرید،

پس رو ترش کرد و پیشانی در هم کشید.

پس پشت بر کرد و بزرگی نمود.

گفت: نیست اینکه مگر جادویی که روایت می‌کنند«۷».

نیست اینکه مگر سخن آدمی.

بسوزانم او را به دوزخ.

---

(۱). آج: و کردم.

(۲). آج: طمع دارد.

(۳). آج: پا افزاینده.

(۴). آج: بینداخت. [.....]

(۶- ۵). آج: بکشاد.

(۷). آج: می‌کند.

صفحه : ۱۹

و چه آگاه کرده است تو را که چه باشد دوزخ.

هیچ باقی نگذارد و رها نکند.

سوزنده پوست تن باشد.

بر آن نوزده زبانی‌اند.

نکردیم«۱» خازنان دوزخ را الّا فریشتگان، و نکردیم عـدد ایشان را الّا آزمایش آنان که کافر شدنـد تا به یقین بدانند آنان که ایشان را کتاب دادنـد، و بیفزاینـد آنان که ایمان دارنـد ایمان، و شکّ نیوفتند آنان که دادند ایشان را کتاب و نیز مؤمنان، و تا گویند آنان که در دلهاشان بیماری است و کافران چه خواست خدای به اینکه مثل، همچنین گمره کند خدای آن را که خواهد و ره نماید آنان را که خواهد و نداند لشکرهای خدای را الّا او، و نیست آن الّا یاد کرد آدمیان«۲».

حقّا و بحقّ ماه.

و شب چون پشت بر کند.

و بحقّ صبح چون روشن شود.

که آن یکی از کارهای بزرگ است.

ترساننده آدمی.

آن را که خواهد از شما که فرا پیش بود و باز پس ایستد.

---

(۱). آج: و نکردیم.

(۲). آج: یاد کردی آدمیان را.

صفحه : ۲۰

هر کس«۱» به آنچه کرده است گرو نهاده است.

مگر اهل دست راست.

در بهشتهااند می‌پرسند.

از گناهکاران.

که برد شما را در دوزخ [۷- ر].

گفتند: نبودیم از نمازکنان.

و نداد گان«۲» طعام درویش.

و در رفتمانی [با]«۳» فرو شوند گان.

و دروغ داشتمانی روز«۴» جزا.

تا آمد به ما کار درست.

سود ندارد ایشان را شفاعت شفاعت خواهان.

چیست ایشان را که از یاد کردن فرو می کردند.

پنداری که ایشان خرانند رمیده.

که برمد از شیر.

بل می‌خواهد هر مردی از ایشان که بدهند او را صحیفه‌های افلاخته«۵».

هرگز نباشد اینکه بل نمی‌ترسند از سرای باز پسین.

حقّا که اینکه یادگاری است.

هر که خواهد یاد کند اینکه را.

و یا نکنند الّا

---

(۱). آج: نفس.

(۲). آج: ندادمانی.

(۳). اساس: کلمه زیر وصالی رفته، با توجّه به آج افزوده شد.

(۴). آج: به روز.

(۵). آج: افراخته.

صفحه : ۲۱

که خواهد خدای، او اهل ترسیدن«۱» و اهل آمرزش است.

قوله:«۲» یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ، بیان کردیم که: «مدّثر» متدثّر بوده است، «تا» را «دال» کرده‌اند و در «دال» ادغام کرده، و روایت کرده‌اند که: اوّل سورتی که از قرآن فرود آمد، سورت فاتحه«۳» بود، آنگه: یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ، و آنگه: اقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ«۴» [۷- پ].

جابر بن عبد اللّه انصاری«۵» گفت از رسول- علیه السلام شنیدم که گفت:

در وادیی می‌گذشتم، مرا آواز دادند از چپ و راست و پس و پیش، نگاه کردم کس را ندیدم. بر بالا نگریدم شخصی را دیدم بر سریری که مرا ندا می‌کرد. بترسیدم از او، مستوحش شدم گفتم: جامه بر من افگنی«۶» و مرا باز پوشی«۷». جامه بر من افگندند و من بخفتم. جبریل آمد و اینکه آیات آورد. یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ، قُم فَأَنذِر، و روایتی دیگر«۸» بر کوه حرا بودم که اینکه شخص را دیدم و وحی بر من القا کرد. من با خانه خدیجه شدم. گفتم: دثّرونی، و مراتب آمد. خدیجه مرا به جامه بپوشید، جبریل آمد و اینکه سورت آورد: یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ، قُم فَأَنذِر، ای خویشتن به جامه پوشیده برخیز و قوم را بترسان و با خدا خوان.

وَ رَبَّکَ فَکَبِّر، و خدای را تکبیر و تعظیم کن.

وَ ثِیابَکَ فَطَهِّر، و جامه پاکیزه کن، عکرمه گفت عبد اللّه عبّاس را پرسیدند از اینکه آیت، گفت: معنی آن است که خویشتن را از غدر و معصیت دور دار و جامه غدر و معصیت مپوش، آنگه گفت که: نشنیدی که غیلان بن سلمهٔ الثقفی چگونه گفت:

---

(۱). آج: پرستیدن.

(۲). آج تعالی.

(۳). کا، آد، گا: فاتحهٔ الکتاب.

(۴). سوره علق (۹۶) آیه ۱.

(۵). کا، آد، گا: جابر بن عبد اللّه الانصاری. [.....]

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: افگنید.

(۷). آج: باز بوشانید، کا و دیگر نسخه بدلها: باز پوشید.

(۸). کا، آد گفت.

صفحه : ۲۲

و انّى بحمد اللّه لا ثوب فاجر لبست و لا من غدرة اتقنّع

و عرب كسى را كه او از غدر دور باشد گويند: فلان طاهر الثّياب نقّى الجيب«۱»، چون غدّار باشد گويند: هو دنس الثّياب، ابىّ كعب گفت: يعنى البسها على نزاهة من الغدر و الجور.

ابراهيم و قتاده و ضحّاك و شعبى گفتند: جامه پاك گردان، يعنى خود را از ريب و تهمت و معصيت پاكيزه‌دار و كنايت [۸- ر] كرد به جامه از تن و از عرض، براى آن كه جامه مشتمل است بر تن«۲» و عنتره گفت:

فشككت بالرّمح الاصمّ ثيابه ليس الكريم على القنا بمحرّم

أراد بالثياب النفس، و قال آخر:

ثياب بنى عوف طهارى نقيّة و أوجههم بيض المسافر غرّان

و قال الراجز«۳»:

لا همّ انّ عامر بن جهم اوجب حجّا فى ثياب دسم

مجاهد گفت و سعيد جبير كه: جامه كنايت است از دل، يعنى دل پاكيزه بكن«۴»، گفت: دليل اينكه«۵» بيت امرؤ القيس است:

و ان يک قد ساء تک منّى خليقة فسلّى ثيابى من ثيابک تنسل

اى قلبى من قلبك، حسن و قرظىّ گفتند: و خلقك فحسّن، خوى نيكودار با مردمان، گفت دليلش قول شاعر«۶»:

و يحيى لا يلام بسوء خلق و يحيى طاهر الاثواب حرّ

اى حسن الاخلاق.

عبد اللّه عبّاس گفت: يعنى جامه‌ات بايد تا از وجهى حلال«۷» پاكيزه بود.

---

(۱). كا، آد، گا و.

(۲). گا، آد: جامه بر او مشتمل است.

(۳). آج، كا: الاخر.

(۴). آج: پاكيزه‌دار.

(۵). آج: دليل بر اينكه قول.

(۶). آج شعر.

(۷). آج، كا، دا و.

صفحه : ۲۳

إبن و سیرین و إبن زید گفتند: جامهات به آب پاکیزه بشوی«۱» و از نجاست و دنس پاک بکن، و اینکه برای آن گفت که مشرکان، نکردندی. گفت: تو جامه بشوی و چنان مکن که ایشان می کنند.

طاووس گفت: و ثیابک فقصّر، جامه کوتاه‌دار، برای آن که جامه کوتاه پاکیزه باشد، و بیانش آن که در کلام امیر المؤمنین«۲» آمده است که او را گفتند:

چرا جامه کوتاه می‌داری! گفت:

لأنّه ابقی و انقی و اتقی

، برای آن که بهتر بماند و پاکیزه‌تر باشد و پرهیزگار وارتر«۳». بعضی دیگر گفتند [۸- پ]: جامه کنایت است از اهل. یعنی اهلت را از تهمتها پاکیزه‌دار، و عرب کنایت کند به جامه و ازار«۴» و فراش و لباس از زن، قال اللّه تعالی: هُنَّ لِباسٌ لَکُم وَ أَنتُم لِباسٌ لَهُنَّ«۵»، بعضی دگر گفتند: یعنی دلت پاک کن از هر چه دون اوست.

وَ الرُّجزَ«۶» فَاجتَنِبُوا الرِّجسَ مِنَ الأَوثانِ«۸»وَ لا تَمنُن تَستَکثِرُ، حسن بصری خواند: تَستَکثِرْ، به جزم: أی علی جواب النهی، و اینکه قراءت بد است برای آن که به جواب لایق نیست. و أعمش به نصب خواند علی تقدیر «کی»، المعنی لکی تستکثر. و عامّه قرّاء به رفع خواندند.

مفسّران در معنی آیت [۹- ر] خلاف کردند. بیشتر مفسّران گفتند معنی آن است که: چیزی به کسی مده برای آن که تا بیش از آن عوض بستانی، قتاده گفت: چیزی به کسی مده برای طمع دنیا. ضحّاک و مجاهد گفتند: اینکه خاصّ رسول را بود. ضحّاک گفت: با دو گونه است، یکی حلال و یکی حرام. امّا آن که حلال است هدایا است که چیزی بدهند تا بیشتر بستانند، امّا آنچه حرام است رباست که در شرع حرام افتاد، و اوّل را بر سبیل مجاز ربا خواند. حسن گفت:

منّت منه بر خدای به عملی که کنی که تو را آن عمل بسیار و بزرگ آید.

ربیع گفت: عمل خود بسیار مدار که آن در جنب نعمت خدای حقیر است. خصیف از مجاهد گفت: ضعیف مباش از آن که عمل بسیار کنی، من قولهم: حبل منین أی ضعیف، دلیل اینکه تأویل قراءت عبد اللّه مسعود است: و لا تمنن ان تستکثر، أی لا تضعف عن استکثار العمل. إبن زید گفت: به نبوّت منّت منه بر مردمان تا بر آن اجرتی بستانی.

وَ لِرَبِّکَ فَاصبِر، و برای خدای صبر کن بر ادای رسالت و بر ایذا و رنجهایی که تو را می‌دهند و بر جهاد کافران و بر انواع بلیّات، و حمل او بر عموم کردن اولیتر باشد.

فَإِذا نُقِرَ فِی النّاقُورِ، چون در صور دمند. عبد اللّه عبّاس گفت از رسول

---

(۱). کا، آد: که حبّ الدّنیا رأس کلّ خطیئة.

صفحه : ۲۵

علیه السلام- که او گفت:

کیف انعم و صاحب القرن قد التقم القرن

، گفت:

چگونه لذّت زندگانی دارم و صاحب صور صور«۱» در دهن گرفته است منتظر آن تا کی گویند او را که: در دم. اصحابان«۲» گفتند: یا رسول اللّه، چگونه گوییم«۳» در پناه دادن از آن با خدای! گفت: بگویی«۴»: حَسبُنَا اللّهُ وَ نِعمَ الوَکِیلُ عَلَی اللّهِ تَوَکَّلنا [۹-

پ].

فَذلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ، آن روز روزی است سخت و دشخوار بر کافران، نه روزی آسان و خوار، گفتند: زرارة بن اوفی قرآن می‌خواند. چون به اینکه آیت رسید، یک دو بار باز خواند و نعره‌ای بزد و جان بداد.

آنگه قدیم تعالی گفت: ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً، رها کن مرا با آن که«۵» آفریدم او را در شکم مادر تنها بی مال و عددی و عدّتی و اتباعی، آیت در ولید مغیره مخزومی آمد. عبد اللّه عبّاس گفت: او را در قوم خود وحید خواندندی، بر اینکه قول بدل باشد از «من»، بدل الکلّ من الکلّ. و بر قول [اوّل]«۶» که ظاهر دلیل او می‌کند حال باشد روا بود که از فاعل بود، و روا بود که از مفعول.

وَ جَعَلْتُ لَهُ مالًا مَمْدُوداً، و او را مالی دادم با مدد از شتر«۷» و گوسفند زاینده و چون زرع و تجارت. در مبلغ آن خلاف کردند: مجاهد و سعید جبیر گفتند: هزار دینار بود. قتاده گفت: چهار هزار دینار بود. سفیان ثوری گفت:

هزار هزار دینار بود. نعمان بن سالم گفت: مال او زمینی بود.

عبد اللّه عبّاس گفت: نه هزار مثقال سیم بود. مقاتل گفت: بستانی در طایف که میوه او منقطع نشدی سال تا سال، گفت دلیلش قوله: وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ«۸»،

---

(۱). کا، آد، گا را.

(۲). کا، آد، گا: صحابه.

(۳). کا، آد، گا: چگونه کنیم.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: بگویید.

(۵). کا، آد، گا من.

(۶). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد.

(۷). آد، گا گاو.

(۸). سوره واقعه (۵۶) آیه ۳۰. [.....]

صفحه : ۲۶

در دگر جا و«۱» اینکه جا [گفت]«۲»: و جعلت له مالا ممدودا.

وَ بَنِينَ شُهُوداً، و پسرانی که با او در مکّه حاضر بودند از او غایب نشدندی. سعید جبیر گفت: سیزده پسر بودند مجاهد و قتاده گفتند: پانزده پسر بودند. مقاتل گفت هفت بودند: ولید بن ولید بود، و خالد بن ولید، و عمارة بن الولید، و هشام بن الولید، و [۱۰- ر]. عاص بن الولید و قیس بن الولید، و عبد شمس بن الولید. سه از ایشان اسلام آوردند: خالد و هشام و عماره. گفتند: ولید پس از نزول اینکه آیت در نقصان افتاد به مال و به فرزندان و بر«۳» عاقبت هلاک شد.

وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً، و او را ممکّن بکردم«۴» و دست فراخی دادم او را.

عبد اللّه عبّاس گفت: مالش بگستدم چنان که بستر گسترند.

ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ، پس طمع می‌دارد که بیفزایم در مال و فرزندان او را.

كَلَّا، یعنی نباشد اینکه هرگز: إِنَّهُ كانَ لِآياتِنا عَنِيداً، او به آیات ما و کتب ما و دلایل و بیّنات ما عنید و معاند و ستیهنده بوده است.

سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً، او را تکلیف کنم و بر او نهم از عذاب مشقتی که او طاقت آن ندارد. ابو سعید خدری گفت از رسول- علیه السلام- که او گفت: اینکه صعود«۵» کوهی باشد از آتش که او هفتاد سال بر آن جا می‌رود، آنگه هفتاد سال دیگر فرود می‌آید

ابدا هم چنین«۶». و در خبری دیگر«۷» رسول- علیه السلام- گفت:

کوهی باشد از آتش که او به دست و پای بر او«۸» می‌شود«۹»، چون دست بردارد نزدیک باشد، چون خواهد که دست در زند دور شود و پای«۱۰» همچنین.

---

(۱). کا، آد، گا: جای دیگر.

(۲). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به کا، آد، گا افزوده شد.

(۳). کا، آد، گا: و به.

(۴). کا: تمکینی بکردم.

(۵). کا، آد، گا بر.

(۶). کا: همچنین. أبد الدهر.

(۷). کا، آد، گا آورده‌اند که.

(۸). کا، آد، گا: بر آن جا.

(۹). کا، آد، گا آنگه.

(۱۰). کا، آد، گا او.

صفحه : ۲۷

إِنَّهُ فَکَّرَ وَ قَدَّرَ، که او تفکّر کرد و تقدیر کرد. سبب نزول اینکه آیات آن بود که چون خدای تعالی سورهٔ المؤمن فرستاد، قوله: حم، تَنْزِیلُ الْکِتابِ مِنَ اللّهِ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ«۱»، رسول- علیه السلام- اینکه سورت می‌خواند. ولید مغیره بر در مسجد گوش باز کرده بود و اینکه آیت می‌شنید. رسول- علیه السلام- چون بدانست که ولید مغیره مستمع است، دیگر باره با سر گرفت و باز خواند. ولید مغیره نیک بشنید، بیامد، به مجمع قریش آمد و گفت: من امروز [۱۰- پ] از محمّد کلامی شنیدم که نه کلام انس است و نه کلام جنّ، انّ له لحلاوهٔ و انّ«۲» علیه لطلاوهٔ و انّ اعلاه لمثمر و انّ اسفله لمغدق و انّه یعلو و ما یعلی، گفت: و اللّه که اینکه کلام را حلاوتی است و بر او تازگی است و زبر او میوه‌دار است و زیر«۳» شاخ‌آور است، و اللّه که او غالب شود و بر او غلبه نکنند. اینکه بگفت و برفت و باجای خود شد«۴». قریش گفتند: و اللّه که ولید صابی شد، و اگر او صابی شود همه قریش صابی شوند«۵». و او را ریحان قریش گفتندی.

ابو جهل گفت: من کفایت بکنم کار او«۶»، برفت و پهلوی ولید نشست دلتنگ. ولید او را گفت: چرا دل تنگی! گفت: چرا دلتنگ نباشم، و قریش می‌گویند که: ما در آنیم که برای تو که ولیدی نفقه‌ای جمع کنیم که تو برای آن که پیر شده‌ای و کار نمی‌توانی کردن رغبت می‌کنی از دین پدرانت، و میل می‌کنی بدین محمّد که تا از فضله طعام ایشان چیزی بستانی. ولید در خشم شد، گفت: قریش نمی‌دانند که در میان ایشان آن مال که مرا است«۷» کس را نیست، و آن عدد که مرا است«۸» کس را نیست، و محمّد و اصحاب او از مقدار طعام او سیری می‌یابند«۹» از کجا«۱۰»

---

(۱). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۱ و ۲.

(۲). کا، آد، گا: ندارد.

(۳). آج: زیر او، کا، آد، گا: زیرش.

(۴). کا، آد، گا: جای خود بنشست. [.....]

(۵). آج: شود.

(۶). کا، آد، گا پس.

(۸- ۷). آد: مرا هست، آج، کا، گا: مراست.

(۹). کذا: در اساس، کا، آد، گا: سیر نمی‌شوند.

(۱۰). کا، آد، گا: نمی‌شوند تا.

صفحه : ۲۸

فضله طعامی باشد ایشان را! آنگه برخاست و با أبو جهل به مجمع قریش آمد و ایشان را گفت: شما می‌گویید که محمّد دیوانه است و دانی«۱» که دروغ می‌گویی«۲» که محمّد هیچ دیوانگی نکرد و از او عاقلتر و کاملتر مرد نباشد.

گفتند: هم چنین است. گفت: می‌گویی«۳» کاهن است، کی دیدی«۴» که او کهانت کرد! گفتند: ندیدیم. گفت: می‌گویی«۵» که شاعر است، هرگز دیدی«۶» که او شعر گفت یا شعر [۱۱- ر] خواند! گفتند: نه. گفت: می‌گویی دروغزن است، هرگز بر او دروغی آزمودی«۷»! گفتند: لا و اللّه و هو الأمین فینا، و او در میان ما امین است.

قریش گفتند: ولید را:«۸» پس چیست اینکه مردا! او ساعتی اندیشه کرد و سر برآورد، گفت: ساحر است، نبینی«۹» که او«۱۰» میان زن و شوهر تفریق می‌افگند و میان پدر و فرزند همی برد، من او را ساحر می‌دانم، فذلک قوله: إِنَّهُ فَکَّرَ وَ قَدَّرَ، گفت: اندیشه کرد و بینداخت. آنگه بر سبیل تعجّب گفت- و طریقتی که عرب را باشد که در حال اعجاب و تعجّب نفرین کنند- گویند: قاتل اللّه فلانا ما أشجعه، و مانند اینکه گفت:

فَقُتِلَ کَیفَ قَدَّرَ، بکشاند او را چگونه تقدیر کرد و چگونه انداخت اینکه حدیث. بعضی مفسّران گفتند: «قتل» ای لعن، لعنت کناند بر او«۱۱»، [و گفتند]«۱۲»:

«عذّب» عذاب کناند«۱۳» او را.

ثُمَّ قُتِلَ کَیفَ قَدَّرَ، و اینکه تکرار برای آن بود که او دو فکر کرد و دو تقدیر:

---

(۱). کا، آد، گا: می‌دانید.

(۲). کا، آد، گا: می‌گویید.

(۵- ۳). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌گویید که او.

(۶- ۴). آج و دیگر نسخه بدلها: دیدید.

(۷). آج: درو نمی‌شنیدید، کا، آد، گا: دروغی آزمودید.

(۸). کا، آد، گا: پس قریش ولید را گفتند.

(۹). آج و دیگر نسخه بدلها: نبینید.

(۱۰). آج از.

(۱۱). کا: کناند او را، را: کنند او را. [.....]

(۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۳). آد: کنند.

صفحه : ۲۹

یکی آن که گفت: ساحر است، یکی آن که: تعلیل کرد آن را بالتفریق بین الرجل و اهله.

ثُمَّ نَظَرَ، آنگه اندیشه کرد. ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ، آنگه روی ترش کرد.

ثُمَّ أَدبَرَ وَ استَکبَرَ، آنگه روی برگردانید و تکبّر کرد.

فَقالَ، گفت: إن هذا، أی ما هذا، نیست اینکه قرآن الّا سحری که روایت می‌کنند او را و حکایت می‌کنند با او.

إن هذا إِلّا قَولُ البَشَرِ، اینکه نیست الّا کلام آدمیان، گفتند: سیّار«۱» را خواستند و حبر را، دو مرد بودند که مشرکان حوالت قرآن بر ایشان کردند. بعضی دگر گفتند که: از مسیلمه روایت می‌کند که صاحب یمامه بود، و گفتند: از اهل بابل روایت می‌کند.

سَأُصلِیهِ سَقَرَ، حق تعالی گفت: بسوزانم او را و بچشانم او را عذاب سقر و اینکه نام [۱۱- پ] درکتی«۲» از درکات دوزخ و لا ینصرف است برای علمیّت و تأنیث است.

ابو هریره روایت کند از رسول- علیه السلام- که او گفت موسی- علیه السلام- پرسید از خدای تعالی که: بار خدایا، درویش‌ترین بندگان تو کیست! گفت:

صاحب سقر.

وَ ما أَدراکَ ما سَقَرُ، و تو چه دانی که سقر چه باشد! اینکه علی سبیل التغلیظ و الاستعظام می‌گوید.

لا تُبقِی وَ لا تَذَرُ، هیچ رها نکند از آنان که در او باشند الّا و همه را بسوزد. مجاهد گفت: لا تُبقِی وَ لا تَذَرُ، ایشان را زنده رها نکند و بنمیراند. نه زنده باشند و نه مرده و لیکن هرگه که سوخته شوند خدای تعالی اعادت کند ایشان را.

سدّی گفت که: ایشان را هیچ گوشت و استخوان رها نکند و ضحّاک گفت: ابقا

---

(۱). کا: بسیار، آد: یسار.

(۲). آد: درکی است.

صفحه : ۳۰

نکند بر ایشان در اوّل و در وقت اعادت ایشان را رها نکند.

لَوّاحَةٌ، سوزنده باشد پوست آدمی را، و «البشر» جمع بشرة و هی الجلد الفوقانی، و قال الشاعر:

تقول بنتی لا حنی السمایم«۱» و قال رؤبة:

لوح منه بعد بدن و شنق تلویحک الضامر یطوی للسبق

مجاهد گفت: سیاه کند ایشان را تا از شب تاریک سیاهتر شوند. حسن و إبن کیسان گفتند: لَوّاحَةٌ لِلبَشَرِ، أی تلوح للنّاس أی تظهر، پیدا شود آدمی را تا آنچه به خبر می‌شنیدند به عیان ببینند، و مثله قوله: وَ بُرِّزَتِ الجَحِیمُ لِلغاوِینَ«۲» و قوله: لَوّاحَةٌ، مرفوع است بر خبر ابتداء محذوف، أی هی لوّاحة للبشر.

عَلَیها تِسعَةَ عَشَرَ، بر او موکّل باشند نوزده زبانیه از فریشتگان، و ممتنع نباشد که نوزده فریشته مسلّط باشند بر عذاب اهل دوزخ، چه قبض ارواح همه عالم مفوّض است به یک فریشته و او قوی است بر آن. و در خبر آمده است که رسول [۱۲- ر]- علیه السلام- گفت: چشمهای ایشان چون برق باشد و دهنهای ایشان چون حصارها باشد، یکی را از ایشان قوّت جنّ و انس باشد«۳» یکی از

ایشان امّتی را بر گردن گیرد و در دوزخ اندازد و کوهی بر گیرد و به سر ایشان فرو گذارد«۴».
عمرو بن دینار گفت: یکی از ایشان به یک دفعه به عدد ربیعه و مضر خلقان را در دوزخ ریزد. عبد اللّه عبّاس و قتاده و ضحّاک گفتند: چون اینکه آیت آمد، ابو جهل قریش را گفت: نمی‌شنوی که محمّد چه می‌گوید؟ می‌گوید که:

---

(۱). اصل بیت در تفسیر قرطبی (۱۹/ ۷۸) چنین است: و تعجب هند ان رأتنی شاحبا || تقول لشیء لوّحته السمائم
(۲). سوره شعرا (۲۶) آیه ۹۱.
(۳). کا، آد، گا و.
(۴). کا: فرو اندازد، دا: بر سر ایشان نهد.

صفحه : ۳۱

خازنان دوزخ نوزده باشند و شما لشکری از شجاعان به هر ده مرد از شما یکی را دفع نتوانی کردن«۱».
[ابو]«۲» الاسد بن کلدة بن خلف بن اسد الجمحیّ گفت: من هفده را کفایت کنم، شما به همه دو را کفایت کنی«۳»، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، گفت«۴»:
وَ ما جَعَلنا أَصحابَ النّارِ إِلّا مَلائِکَةً، گفت: ما نکردیم خازنان دوزخ را الّا فریشتگان، و عدد ایشان نکردیم الّا فتنه و اختبار کافران تا پیدا شود که ایشان چنین محالات گویند، از آن جا که پندارند که ایشان چون مردان دنیااند و قوّت ایشان بر حدّ قوّت ایشان باشد، و نیز در آن افتند که اینکه چه عدد است و چرا اینکه عدد بر عقد نیست و آنگه اینکه عدد اندک با خلایق عالم چگونه مقاومت کنند«۵»، و نیز تا اهل کتاب به یقین بدانند که رسول ما محمّد«۶» صادق است و آنچه می‌گوید از وحی می‌گوید که اینکه معنی در توریت و انجیل هست، و او کتاب ایشان نشنیده است و ندیده و نخوانده، چه او مردی است امّی و اینکه اتّفاق نیوفتد که عددی بگزاف بگویند. راست آید، چنان که کما بیشی در او نباشد، چون مطابق حق بود دلیل آن باشد که از وحی است«۷»، و نیز تا مؤمنان را ایمان و یقین بیفزاید چون بشنوند از اهل کتاب که آنچه رسول [۱۲- پ] علیه السلام- گفت مطابق حق است«۸»، و نیز تا شک نباشد اهل کتاب را از جهودان و ترسایان و نیز مؤمنان«۹»، و نیز برای آن تا منافقان و آنان که شکّاک و بیمار دل

---

(۱). کا: نتوانید کردن، دا: توانید کردن.
(۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: کنید.
(۴). کا، آد، گا: که.
(۵). آد، گا: مقاومت توانند کرد لیستیقن الّذین اوتوا الکتاب.
(۶). کا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. [.....]
(۷). کا، آد، گا و یزد الّذین امنوا ایمانا.
(۸). کا، آد، گا و لا یرتاب الّذین اوتوا الکتاب.
(۹). کا، آد، گا: و المؤمنون، و نه مؤمنان را و لیقول الّذین فی قلوبهم مرض.

صفحه : ۳۲

باشند«۱». و کافران بگویند«۲» که: خدا به اینکه مثل چه خواست«۳».

و بعضی مفسّران گفتند: مراد به اینکه مرض خلاف است نه نفاق، برای آن که سورت مکّی است و در مکّه نفاق نبود، منافقان به«۴» مدینه پیدا شدند«۵»، خدای تعالی گفت برای آن کردم تا بعضی را اضلال کنم به معنی امتحان، و بعضی را هدایت دهم به معنی بیان و توفیق. و گفتند: اضلال اینکه جا اظهار فضیحت کافران است به ذمّ و ملامت ایشان و آن حکم باشد به ضلال ایشان و هدایت اینان. آنگه گفت: وَ ما یَعلَمُ جُنُودَ رَبِّکَ إِلّا هُوَ، و هر کس نداند که لشکر خدای چند است الّا او«۶». گفتند: اینکه جواب ابو جهل است. چون گفت لشکر خدای محمّد خود اینکه عدد است.

عبد اللّه عبّاس گفت: رسول- علیه السلام- غنایم حنین می‌بخشید«۷» و جبرئیل- علیه السلام- در پهلوی او نشسته بود، فریشته‌ای آمد و گفت: یا رسول اللّه، خدای می‌فرماید که فلان کار کن. رسول- علیه السلام- گفت: یا جبرئیل، اینکه را می‌شناسی! گفت: دانم که فریشته است، و نه هر فریشته که خدای را هست من او شناسم.

اوزاعی گفت که: موسی- علیه السلام- در مناجات گفت: بار خدایا در آسمان از خلقان تو کیستند! گفت: فریشتگان. گفت: عدد ایشان چند است!

گفت: دوازده«۸» سبط اند. گفت: عدد هر سبطی چند باشد! گفت: عدد ذرّه‌های خاك. و ما هی، نیست آن [۱۳- ر]. گفتند: کنایت است از دوزخ، و گفتند«۹»: از جنود. إِلّا ذِکری، الّا یاد دادنی آدمی را.

---

(۱). کا، آد، گا و الکافرون.

(۲). آج: نگویند، کا: گویند ماذا اراد اللّه بهذا مثلا.

(۳). کا، آد، گا: چه خواسته است.

(۴). کا، آد: در.

(۵). کا، آد، گا کذلك یضلّ اللّه من یشاء و یهدی من یشاء.

(۶). گا و.

(۷). آج: قسمت می کرد.

(۸). کا، آد، گا: دوازده هزار.

(۹). اساس: گفت، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۳۳

کَلّا وَ القَمَرِ، أی حقّا، و بحقّ ماه.

وَ اللَّیلِ إِذ أَدبَرَ، و بحقّ شب چون پشت بر کند.

و قرّاء در اینکه لفظ خلاف کردند. نافع و حمزه و خلف و یعقوب و حفص «اذ» خواندند ظرفا«۱» لما مضی من الزمان. ادبر علی وزن افعل من الادبار، و در شاذّ إبن محیصن هم چنین خواند. باقی قرّاء «اذا دبر» بر ظرف زمان مستقبل، «دبر» علی وزن فعل«۲».

و در معنی «دبر» خلاف کردند. بعضی گفتند: دبر خلاف«۳» ادبر لأن معنی دبر اقبل و هو ضدّ ادبر. و بعضی دگر گفتند: دبر أی جاء بعقبه، یقال: دبر اللیل النهار اذا جاء فی اثره، و ابو الضحی گفت که: عبد اللّه عباس عیب کردی بر آن کس که «دبر» خواندی. بی «الف» و گفتی: انما یدبر ظهر البعیر، پشت شتر باشد که ریش شود او از دبر گرفته است، و«۴» بعیر دبر، و همانا آن لغت دبر یدبر باشد به کسر «عین»، پس اینکه لازم نیاید که ابو الضحی گفت از پسر عبّاس، فرّاء گفت: هما لغتان، یقال: دبر و ادبر بمعنی، قال

الشاعر:

صدعت غزالة قبله بفوارس ترکت مسامعه کأمس الدابر

ابو عمرو گفت: «دبر» لغت قریش است و «أدبر» لغت دگر عرب.

وَ الصُّبحِ إِذا أَسفَرَ، و بحقّ صبح چون روشن شود. عامّه قرّاء اسفر خواندند اذا اضاء، و إبن السمیقع در شاذّ خواند: «سفر» بی «الف» و هما لغتان، یقال:

سفر وجهه و اسفر اذا اضاء، و روا بود که من سفرت المرأة«۵» اذا القت قناعها عن

---

(۱). کا، گا: ظرف.

(۲). اساس و الصبح إذا اسفر، و به حقّ صبح چون روشن شود، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید و از مورد و موضع بحث به دور می‌نماید. [.....]

(۳). کا، آد، گا: بر خلاف.

(۴). کا، آد، گا: یقال.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها باشد.

صفحه : ۳۴

وجهها، و معنی آن باشد که: و الصبح اذا اسفر اللیل عن نفسه، بحقّ صبح چون شب از [۱۳- پ] خویشتن«۱» باز کند، و ممکن باشد که معنی آن بود که صبح تاریکی را نفی می‌کند و می‌روبد چنان که خانه روبند«۲»، یقال: سفرت البیت اذا کنسته و المسفرة المکنسة.

إِنَّها لَإِحدَی الکُبَرِ، که آن- یعنی سقر- یکی است از کارهای عظیم. و واحد «کبر» کبری باشد، یقال: امراة کبری و نسوة کبر.

نَذِیراً لِلبَشَرِ، نصب او بر حال است، گفت: ترساننده است آدمی را.

حسن گفت: و اللّه که خدای تعالی آدمی را به هیچ چیز انذار نکرد از دوزخ سخت‌تر. خلیل گفت: «نذیر» مصدر است کالنکیر، برای آن مؤنّث را به او وصف کرد، و گفتند:«۳» فعل خدا است«۴»، تقدیر الکلام: و ما جعلنا اصحاب النار الا ملائکة نذیر اللبشر. و گفتند«۵»: فعل رسول است- علیه السلام- و التّقدیر: یا ایها المدّثّر قم فأنذر انذارا للبشر، چنان که اینکه مصدری باشد منصوب عن قوله:

قُم فَأَنذِر، و اینکه بعید است. و ابراهیم بن ابی عبله در شاذّ خواند: «نذیر» علی تقدیر هو نذیر.

لِمَن شاءَ مِنکُم أَن یَتَقَدَّمَ أَو یَتَأَخَّرَ، اینکه بدل بشر است بدل البعض من الکلّ گفت: نذیر است آدمیان را و از ایشان آنان را که خواهند که تقدّم کنند در خیر یا تأخّر کنند از شرّ، و نظیره بقوله«۶»: وَ لَقَد عَلِمنَا المُستَقدِمِینَ مِنکُم وَ لَقَد عَلِمنَا المُستَأخِرِینَ«۷»، و قوله: فَمَن شاءَ فَلیُؤمِن وَ مَن شاءَ فَلیَکفُر«۸».

کُلُّ نَفسٍ بِما کَسَبَت رَهِینَةٌ، هر نفسی به آنچه کرده باشد گرو نهاده است،

---

(۱). کا، آد، گا: شب را از خود.

(۲). اساس: روبد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها از.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها و.

(۵). آج از.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: قوله.

(۷). سوره حجر (۱۵) آیه ۲۴.

(۸). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۹.

صفحه : ۳۵

یعنی به عمل خود گرفتار است و بستار«۱» بمانده و خیر گرو نهاده«۲».

إِلَّا أَصحابَ الیَمِینِ، الّا اهل«۳» دست راست که اهل بهشت باشند که ایشان محاسب و مرتهن نباشند برای خود«۴»، برای آن که خدای بیامرزد ایشان را.

قتاده گفت: مردمان همه بستارند به گناه خود [۱۴- ر] الّا اهل بهشت.

مفسّران خلاف کردند در «اصحاب الیمین» که مراد کیست در اینکه آیت.

زاذان گفت: از امیر المؤمنین علی«۵»، او گفت: اطفال مسلمانان‌اند. أبو ظبیان«۶» گفت از عبد اللّه عبّاس که او گفت: فریشتگانند«۷». ابو حمزهٔ الثمالیّ روایت کرد از باقر- علیه السلام- که«۸» گفت: که ما و شیعت ما از اصحاب الیمین‌ایم«۹». حسن گفت: مؤمنان مخلص باشند. یمان گفت: آنان باشند که فکّ رهن خود کرده باشند به توبه.

قاسم گفت: هر نفسی مرتهن است به عمل خود از خیر و شرّ، الّا آن کس که اعتماد بر فضل و رحمت کند دون کسب و خدمت، و هر که بر کسب خود اعتماد کند او گرو نهاده کسب شود«۱۰».

ابو عمرو النّجاری«۱۱» گفت در اینکه آیت: کیف الفرار من القدر و کیف القرار علی الخطر، گفت: از قدر چگونه توان گریختن، و یا بر خطر چگونه قرار توان گرفتن!

---

(۱). کذا: در اساس، دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۲). آج: ندارد، کا: به مانند چیزی، آد، گا: مانده چیزی به گرو نهاده.

(۳). همه نسخه بدلها: اصحاب. [.....]

(۴). آج: به گناه خود.

(۵). کا، گا علیه السلام که.

(۶). آد، گا: أبو ظبیان، آج: إبن طبیان.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها: فرشتگانند.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها، ندارد.

(۹). آد در حاشیه افزوده است با خطی نزدیک به متن اصلی: در تفسیر اهل البیت- علیهم السلام- وارد است که «یمین» امیر المؤمنین- علیه السلام- است و «اصحاب یمین» شیعیان اویند.

(۱۰). آد، گا: بود.

(۱۱). آد، گا: بخاری.

صفحه : ۳۶

فِی جَنّاتٍ یَتَساءَلُونَ، در بهشتها باشند و می‌پرسند از گناهکاران، یعنی از کافران:

ما سَلَکَکُم فِی سَقَرَ، چیست آنچه«۱» شما را به دوزخ برد!

قالُوا لَم نَکُ مِنَ المُصَلِّینَ، یعنی چه کردی«۲» که از آن سبب دوزخی شدی«۳»!

گویند: سبب آن بود که ما از جمله نمازکنان نبودیم و درویش را طعام ندادیم.

وَ کُنّا نَخُوضُ مَعَ الخائِضِینَ، و ما با آنان که خوض کردند در معاصی خوض کردیم، و با ایشان«۴» همکار بودیم.

وَ کُنّا نُکَذِّبُ بِیَومِ الدِّینِ، و روز قیامت که روز جزاست دروغ داشتیم و اینکه دلیل است بر آن که مراد به آیات کافرانند، و اینکه حکم ایشان را خواهد بودن«۵».

حَتّی أَتانَا الیَقِینُ، تا یقین درست که در او هیچ شک نیست، و آن مرگ است که به ما آمد.

تا به اینکه جا حکایت کلام ایشان است، از اینکه جا خدای تعالی گفت:

فَما تَنفَعُهُم شَفاعَةُ الشّافِعِینَ، هیچ سود ندارد ایشان را [۱۴- پ] شفاعت شفیعان.

عبد اللّه مسعود گفت: فریشتگان و پیغامبران«۶» و شهیدان و صالحان. و جمله مؤمنان تا«۷» در دوزخ بنمانند، الّا آن که جامع باشند اینکه چهار خصلت را، و اینکه آیات برخوانند«۸». و اینکه آیات دلیل است بر آن که کفّار متعبّدند به شرایع، برای آن که چون ایشان را پرسیدند. از علّت حصول ایشان در دوزخ، علّت ترک نماز و زکات و خوض در معاصی گفتند و اصرار بر تکذیب قیامت، چنان که بر کفر گفتند ما

---

(۱). اساس: آنچ/ آنچه.

(۲). همه نسخه بدلها: چه کردید.

(۳). همه نسخه بدلها: شدید.

(۴). همه نسخه بدلها یار و.

(۵). آد، گا: بود.

(۶). همه نسخه بدلها: فرشتگان و پیغمبران. [.....]

(۷). کذا در اساس، آج و گا، آد: ابد.

(۸). آج: آیات را برخواند، دیگر نسخه بدلها: آیات برخواند.

صفحه : ۳۷

را عقوبت است، گفت: بر ترک نماز و زکات و ارتکاب فساد عقوبت است«۱».

اگر گویند: اینکه حکایت قول دوزخیان است و در گفتار ایشان چه حجّت باشد! گوییم: در قیامت معارف ضروری باشد و مردم ملجأ باشند به آن که دروغ نگویند، از آن جا که دانند که اگر خواهند تا معصیت کنند، منع کند«۲» ایشان را از آن.

حسن گفت ما را حدیث کردند که: یک شهید در حقّ هفتاد کس از اهل بیت خود شفاعت کند.

حسن بصری روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: فردای قیامت مردی بیاید از اهل بهشت و گوید: بار خدایا؟ فلان کس مرا در دار دنیا شربتی آب داد و او در دوزخ است، شفاعت من در او قبول کن و او را به من بخش.

خدای تعالی گوید: به تو بخشیدم او را. او بیاید و او را در دوزخ بجوید تا بیابد و او را بیرون آرد.
و روایت است که رسول- علیه السلام- گفت که: از امّت من مرد باشد که«۳» شفاعت کند گناهکاران را بیش از عدد بنی تمیم. و در خبری دیگر: مرد باشد از امّت من که به شفاعت او بیشتر از عدد مضر به بهشت روند«۴».
فَما لَهُم عَنِ التَّذکِرَةِ مُعرِضِینَ، آنگه بر سبیل تعجّب گفت: چیست آنها را که از اینکه«۵» تذکره و یاد کرد، که قرآن است، اعراض [۱۵- ر] می‌کنند و بر می‌گردند! و نصب او«۶» بر حال است و عامل در او استفهام است.
کَأَنَّهُم حُمُرٌ مُستَنفِرَةٌ، پنداری که اینان خرانی‌اند رمنده«۷»، یقال: نفرت و استنفرت، بمعنی واحد، و أنشد الفرّاء.

---

(۱). آد، گا: نیست.

(۲). همه نسخه بدلها: منع کنند.

(۳). همه نسخه بدلها: مرد باشد از امت من که.

(۴). آد، گا: شوند.

(۵). آج: در اینکه.

(۶). آد، کا: نصب معرضین.

(۷). همه نسخه بدلها: خرانی‌اند رمیده.

صفحه : ۳۸

امسك حمارك انّه مستنفر فی اثر أحمرة عمدن بغرّب«۱»
مدنیان و شامیان خواندند: «مستنفرة»، به فتح «فا»،«۲» و باقی قرّاء به کسر «فا» خواندند. بر قراءت اهل مدینه و شام لفظ مفعول بود، یعنی رمانیده و فعل متعدّی باشد.
فَرَّت مِن قَسوَرَةٍ، در اینکه لفظ خلاف کردند مفسّران. مجاهد و قتاده و ضحّاك و إبن کیسان گفتند: مراد به «قسورة» تیراندازانند، و اینکه روایت عطاست از عبد اللّه عبّاس. سعید جبیر گفت: صیّادانند، و اینکه روایت عطیّه است از عبد اللّه عبّاس. و ابو حمزة گفت از عبد اللّه عبّاس که: مراد مردان«۳» به خشم آمده‌اند.
ابو المتوکّل گفت: «قسورة» لغط القوم باشد آواز«۴» مردم باشد در گفتاگوی«۵».
ابو هریرة گفت: شیر باشد. سلیمان بن قته«۶» گفت از عبد اللّه عبّاس که: «قسورة» به زبان حبشه شیر باشد، و اصل کلمت از «قسر» است و آن جبر و ستم باشد، و وزنها«۷» فعوله باشد، اینکه برای آن خوانند او را که همه سباع را قسر کند و قهر.
عکرمه گفت از عبد للّه عبّاس: مِن قَسوَرَةٍ، أی من حبال الصیادین، از دام صیّادان گریخته باشد.
زید أسلم گفت: هر چه قوی باشد از آدمی و جز آدمی بنزدیك عرب «قسورة» باشد، و قیل: هی ظلمة اللّیل، تاریکی شب باشد. و اصل او آن است که گفتیم: من «القسر»«۸»، قال لبید بن ربیعة«۹» [۱۵- پ]:

---

(۱). آج، کا: یغرب، چاپ شعرانی (۱۱/ ۳۱۸): لغرّب.

(۲). آد، آج، گا ای منفّره.

(۳). آج: مردمان.

(۴). آج: آغاز.

(۵). کا: گفت: و گوی، آج: گفتاروی. [.....]

(۶). اساس: نقطه ندارد، آد، گا: قبه، آج، رقیه، شعرانی (۱۱- ۳۱۹): قنّه.

(۷). کا: و وزن آن.

(۸). اساس: القصر، که به نظر می‌رسد کلمه دست کاری شده است، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها و عبارت قبلی در همین مورد، و نیز شواهد شعری تصحیح شد.

(۹). آد، گا: امیهٔ بن ربیعهٔ.

صفحه : ۳۹

اذا ما هتفنا هتفهٔ فی ندیّنا اتانا الرّجال العائذون«۱» القساور

بَل یُرِیدُ کُلُّ امرِئٍ مِنهُم أَن یُؤتی صُحُفاً مُنَشَّرَهً، گفت: بل هر مردی از ایشان می‌خواهد که او را صحیفه‌های افلاخته دهند«۲»، یعنی هر یکی را از اینان پیغامبری آرزو می‌آید«۳». و سبب نزول آیت آن بود که گفتند: یا محمّد؟ اگر خواهی تا ما به تو ایمان آریم، کتابی باید خاص از خدای تعالی به فلان و فلان که در آن ما را فرموده باشند که متابعت تو کنیم، بیانه قوله: (لن نؤمن لک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه)«۴».

عبد اللّه عبّاس گفت مشرکان گفتند: اگر محمّد راستیگر است«۵» باید تا«۶» فردا که ما برخیزیم. بر بالین هر یکی از ما صحیفه‌ای نهاده باشد«۷» افلاخته«۸» خاص به هر یکی از ما که در آن جا برات و امان او باشد از دوزخ.

مطر الورّاق گفت: خواستند تا ایشان را اثری باشد که از ایشان باز گویند و باز نویسند، بی‌عملی که کرده بودند«۹».

کلبی گفت مشرکان گفتند: ما شنیدیم در بنی اسرائیل هر مردی را گناه او و کفّارت که در روز و شب کرده بودی بر جای نبشته، بامداد بر بالین او نهاده بودی، ما را«۱۰» هم چنین می‌باید. خدای تعالی ردّ کرد بر ایشان و ردع کرد ایشان را، گفت: کلّا، نباشد اینکه که شما می‌خواهی«۱۱». گفتند: (کلّا) أی حقّا. بَل لا یَخافُونَ الآخِرَهَ، ایشان از آخرت نمی‌ترسند.

---

(۱). آد، گا: العابدون، آج: العائدون.

(۲). کا، گا، آد: باز کرده باشد.

(۳). آج: می‌کند.

(۴). اشاره است به سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۹۳ با اندک اختلافی در ضبط: لَن نُؤمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتّی

(۵). آج: راستگوی است، آد، گا: راستگیر است.

(۶). آد: که.

(۷). آد، گا: برای ما هر یک کتابی و صحیفه باشد، آج، با اینکه هر یکی را از ما صحیفه نهاده باشد.

(۸). کا، گا، آد: باز کرده.

(۹). آج: بر عملی که کرده باشند.

(۱۰). کا: او را. [.....]

(۱۱). آج: می‌گویند، آد، گا: می‌خواهند، کا: می‌خواهید.

صفحه : ۴۰

كَلّا إِنَّهُ تَذكِرَةٌ، حقّا كه اينكه قرآن يادگارى و ياد دهنده‌اى است شما را.

فَمَن شاءَ ذَكَرَهُ، هر كه خواهد، بايد تا مى‌خواند اينكه قرآن و ياد مى كند.

وَ ما يَذكُرُونَ إِلّا أَن يَشاءَ اللّهُ، آنگه گفت: ياد نكنند الّا آنگه كه خدا خواهد.

در تأويل او چند قول گفتند، يكى آن كه: ايشان قرآن ياد نكنند الّا و خداى تعالى«۱» خواهنده آن [۱۶- ر] باشد، براى آن كه طاعت است و خدا مريد است آن را.

و وجهى دگر آن كه: ايشان«۲» نكنند، الّا آنگاه كه خدا بفرمايد، و چون بفرمايد لابد مريد باشد آن را.

و وجهى دگر آن كه: آيت در حقّ آنان بود كه معلوم از حال ايشان آن است كه ايمان نيارند، و گفت: ياد نكنند الّا آنگه خدا خواهد كه«۳» ايشان را جبر كند، و اينكه ارادت اضطرارى باشد، و مثله قوله: وَ لَو شاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَن فِي الأَرضِ كُلُّهُم جَمِيعاً أَ فَأَنتَ تُكرِهُ النّاسَ حَتّى يَكُونُوا مُؤمِنِينَ«۴».

نافع و يعقوب به «تا» ى خطاب خواندند، و ديگران به « يا » خواندند.

هُوَ أَهلُ التَّقوى وَ أَهلُ المَغفِرَةِ، او اهل و سزاوار آن است كه از او ترسند، و اهل آن است كه بيامرزد آنان را كه از او بترسند و از معاصى او اجتناب كنند.

أنس روايت كرد از رسول- صلّى اللّه عليه و على آله- كه او گفت در اينكه آيت كه خداى تعالى«۵» گفت:«۶» من اهل آدم كه از من بترسند و با من انباز نگيرند، و اهل آنم كه بيامرزم آن را كه با من انباز نگيرد.

و به روايت دگر: من اهل آنم كه از من بترسند بندگان من، اگر ايشان از من نترسند و دليرى كنند بر معاصى من، من اهل آنم كه ايشان را بيامرزم.

---

(۱). آج: خداى، كا، گا: و الّا خداى تعالى.

(۲). آد، كا، گا ذكر آن.

(۳). آد، كا، گا: تا.

(۴). سوره يونس (۱۰) آيه ۹۹.

(۵). همه نسخه بدلها: خداى تعالى.

(۶). آد كه.

صفحه : ۴۱

سورة القيامة

اينكه سورت مكّى است، و چهل آيت است، و صد و نود و نه كلمت است، و ششصد«۱» و پنجاه و دو حرف است.

و روايتى«۲» است از زرّ حبيش، از ابىّ كعب كه رسول- صلى اللّه عليه و على آله- گفت: هر كه او سورة القيامة بخواند، من و جبرئيل گواى«۳» دهيم كه او مؤمن بوده است به روز قيامت، و چون در قيامت آيد روى او«۴» تابان باشد بر روى همه خلقان«۵».

[سوره القيامة (۷۵): آيات ۱ تا ۴۰]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ

لا أُقسِمُ بِيَومِ القِيامَةِ (۱) وَ لا أُقسِمُ بِالنَّفسِ اللَّوّامَةِ (۲) أَ يَحسَبُ الإِنسانُ أَلَّن نَجمَعَ عِظامَهُ (۳) بَلى قادِرِينَ عَلى أَن نُسَوِّيَ بَنانَهُ (۴)

بَل يُرِيدُ الإِنسانُ لِيَفجُرَ أَمامَهُ (۵) يَسئَلُ أَيّانَ يَومُ القِيامَةِ (۶) فَإِذا بَرِقَ البَصَرُ (۷) وَ خَسَفَ القَمَرُ (۸) وَ جُمِعَ الشَّمسُ وَ القَمَرُ (۹)

يَقُولُ الإِنسانُ يَومَئِذٍ أَينَ المَفَرُّ (۱۰) كَلاّ لا وَزَرَ (۱۱) إِلى رَبِّكَ يَومَئِذٍ المُستَقَرُّ (۱۲) يُنَبَّؤُا الإِنسانُ يَومَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ (۱۳) بَلِ الإِنسانُ عَلى نَفسِهِ بَصِيرَةٌ (۱۴)

وَ لَو أَلقى مَعاذِيرَهُ (۱۵) لا تُحَرِّك بِهِ لِسانَكَ لِتَعجَلَ بِهِ (۱۶) إِنَّ عَلَينا جَمعَهُ وَ قُرآنَهُ (۱۷) فَإِذا قَرَأناهُ فَاتَّبِع قُرآنَهُ (۱۸) ثُمَّ إِنَّ عَلَينا بَيانَهُ (۱۹)

كَلّا بَل تُحِبُّونَ العاجِلَةَ (۲۰) وَ تَذَرُونَ الآخِرَةَ (۲۱) وُجُوهٌ يَومَئِذٍ ناضِرَةٌ (۲۲) إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ (۲۳) وَ وُجُوهٌ يَومَئِذٍ باسِرَةٌ (۲۴)

تَظُنُّ أَن يُفعَلَ بِها فاقِرَةٌ (۲۵) كَلّا إِذا بَلَغَتِ التَّراقِيَ (۲۶) وَ قِيلَ مَن راقٍ (۲۷) وَ ظَنَّ أَنَّهُ الفِراقُ (۲۸) وَ التَفَّتِ السّاقُ بِالسّاقِ (۲۹)

إِلى رَبِّكَ يَومَئِذٍ المَساقُ (۳۰) فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلّى (۳۱) وَ لكِن كَذَّبَ وَ تَوَلّى (۳۲) ثُمَّ ذَهَبَ إِلى أَهلِهِ يَتَمَطّى (۳۳) أَولى لَكَ فَأَولى (۳۴)

ثُمَّ أَولى لَكَ فَأَولى (۳۵) أَ يَحسَبُ الإِنسانُ أَن يُترَكَ سُدىً (۳۶) أَ لَم يَكُ نُطفَةً مِن مَنِيٍّ يُمنى (۳۷) ثُمَّ كانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّى (۳۸) فَجَعَلَ مِنهُ الزَّوجَينِ الذَّكَرَ وَ الأُنثى (۳۹)

أَ لَيسَ ذلِكَ بِقادِرٍ عَلى أَن يُحيِيَ المَوتى (۴۰)

[ترجمه]

سوگند نخورم به روز قیامت.

و سوگند نخورم به تن ملامت کننده.

می‌پندارد آدمی که ما جمع نکنیم استخوانهای او!

آری، تواناییم«۶» بر آن که راست کنیم سر

---

(۱). آج، کا، چاپ شعرانی (۱۱/ ۳۲۱): سیصد.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها: روایت.

(۳). همه نسخه بدلها: گواهی.

(۴). آج چون ماه.

(۵). آج صدق رسول اللّه.

(۶). آج: قادریم.

انگشتان او.

بل می‌خواهد آدمی تا کافر«۱» شود پیش او.

می‌پرسد که کی باشد روز قیامت.

چون متحیّر شود چشم.

و گرفته شود ماه.

و جمع کنند آفتاب و ماه را.

گوید آدمی آن روز که کجاست گریختنگاه«۲»!

نباشد«۳»، آن روز پناه نبود.

به خدای تو بود آن روز قرارگاه.

خبر دهند آدمی را آن روز به آنچه پیش داشته بود و باز پس داشته بود.

بل آدمی بر خود بیناست.

و اگر«۴» بیفگند عذرهای خود«۵».

مجنبان به اینکه قرآن«۶» زبانت. تا شتاب کنی به او.

بر ماست جمع او و خواندن او.

چون ما خوانیم«۷» آن را، تو پسروی کن خواندن آن را.

پس بر ماست بیان او.

---

(۱). ترجمه کلمه در متن تفسیر: تا فجور کند. [.....]

(۲). آج: گریزگاه.

(۳). آج: حقّا نباشد.

(۴). آج چه.

(۵). آج را.

(۶). آج: ندارد.

(۷). آج: خواندیم.

صفحه : ۴۳

حاشا؟ بل دوست می‌داری«۱» دنیا«۲».

و رها می‌کنی«۳» آخرت«۴».

رویهای آن روز تازه [۱۷- ر].

به خدای خود نگران.

و رویهای«۵» آن روز ترش.

می‌داند«۶» که بکنند به او داهیه«۷».

پرگست«۸»؟ چون برسد به چنبر گردن«۹».

و گویند کیست فسون کننده!

و گمان برد که«۱۰» فراق است.

پیخته شود ساق به ساق.

با خدای تو«۱۱» آن روز راندن.

نکرد باور و نه نماز کرد.

و لکن دروغ داشت و پشت بر کرد.

پس برفت به اهل خود و پشت می‌برکشید.

تهدید و وعید باد«۱۲» تو را.

و پس وعید باد تو«۱۳» را.

می‌پندارد آدمی که رها کنند او را مهمل.

نبود آبی از آب پشت که بیرون آرند؟

---

(۱). می‌داری/ می‌دارید.

(۴- ۲). آج را.

(۳). می کنی/ می کنید.

(۵). آج: رویها.

(۶). آج: می‌دارند.

(۷). آج عظیم.

(۸). آج: حاشا.

(۹). آج: به جان کندن. [.....]

(۱۰). آج آن.

(۱۱). آج: بود.

(۱۳- ۱۲). اساس: او، با توجّه به آج تصحیح شد.

صفحه : ۴۴

پس بود خونی بسته بیافرید او را و راست کرد.

کرد از او دو جفت نر و ماده.

نیست او توانا بر آن که کند زنده مردگان را؟

قوله: لا أُقسِمُ بِیَومِ القِیامَةِ [۱۷- پ]، عامّه قرّاء لا أُقسِمُ خواندند به حرف نفی، و اقسم «الف» مقطوع و دؤم همچنین.

حسن و عبد الرحمن أعرج خواندند «لا قسم»«۱»، به «لامی» موصول با «الف»، چنان که «لام» تأکید بود، و قسم مثبت نه منفی، و در دوم چنان خواندند:

که عامّه قرّاء می‌خوانند به «لا» ی نفی، یعنی به روز«۲» قسم نکنم و به نفس ملامت کننده قسم نکنم. و قوّاس هم چنین روایت کرد از شبل از إبن کثیر.

امّا در معنی و وجه او خلاف کردند، بعضی گفتند: «لا» صله است، یعنی قسم کنم به روز قیامت، و اینکه قول سعید جبیر است.
ابو بکر عیّاش گفت: اینکه «لا» تأکید قسم است، کقولهم: لا و اللّه. فرّاء گفت: «لا» ردّ کلام مشرکان است، آنگه ابتدا کرد و گفت: اقسم، قسم می‌کنم«۳»، گفت: و هر سوگندی که وارد باشد مورد کلامی، لابد باید تا «لا» بر قسم مقدّم بود تا فرق باشد میان سوگند جحد و میان سوگند اثبات، چنان که کسی مبتدا گوید«۴»: و اللّه إنّ الرسول حقّ، اینکه کلام فایده آن می‌دهد که رسول حقّ است، چون گوید: لا و اللّه إنّ الرسول حقّ، معنی آن است که: دروغ گفتند«۵» آنان که انکار رسالت او کردند، بل او پیامبر است و انکار ایشان اثر نمی‌کند

---

(۱). اساس، کا: لا اقسم، آج: ندارد، با توجّه به گا، آد تصحیح شد.
(۲). آد قیامت.
(۳). همه نسخه بدلها و.
(۴). آج: چندان که مبتدا کوید، کا، گا، آد، چنان که به ابتدا گویند.
(۵). آج: ندارد، کا، گا، آد: گویند.

صفحه : ۴۵

در صحّت نبوّت او.
مغیرهٔ بن شعبه گفت می‌گویند: قیامت و قیامت، و قیامت هر کس آن وقت است که بمیرد.
أبو قیس گفت: به جنازه‌ای حاضر بودم که علقمه آن جا بود. چون مرده را دفن کردند، علقمه گفت: أمّا هذا فقد قامت قیامته، امّا اینکه را قیامت برخاست.
وَ لا أُقسِمُ بِالنَّفسِ اللَّوّامَةِ، گفت: قسم نکنم به نفس ملامت کننده. سعید جبیر گفت و عکرمه: معنی آن است که ملامت کننده باشد بر خیر و شرّ، و صبر [۱۸- ر] نکند بر سرّاء و ضرّاء.
مجاهد گفت: پشیمان باشد«۱» بر آنچه«۲» فایت شود و بر آن ملامت کند، بخلاف آن که شاعر گفت«۳»:

لا أشرئب الی ما لم یفت طمعا اقلّب کفّی اثره متندّما«۴»
و چنان که قاضی ابو الحسن علیّ بن عبد العزیز الجرجانیّ گوید«۵»:

و انّی اذا ما فاتنی الأمر لم ازل و لا أبیت«۶» علی ما فات خسرانا

و لکنّه«۷» ان جاء عفوا قبلته و ان مال لم اتبعه هلّا ولیتما
قتاده گفت: «لوّامه» فاجره باشد. إبن عبّاس گفت: مذمومه باشد. فرّاء گفت: هیچ نفسی نباشد که او خود را ملامت نکند، اگر برّ باشد و اگر فاجر. اگر مطیع باشد گوید: چرا بیشتر نکردم، و اگر عاصی بود گوید: چرا کردم!
حسن گفت: مؤمن مادام خود را ملامت می‌کند، و کافر مبالات نکند به آنچه کند. مؤمن گوید: چرا کردم! چرا گفتم! نبایست گفتن؟ مقاتل گفت: اینکه نفس کافره باشد که روز قیامت خود را ملامت کند در

---

(۱). آج: بود.

(۲). آج: آن که.

(۵- ۳). آج شعر.

(۴). آج: حزانا.

(۶). آج: أبت.

(۷). آج: و لکنّ [.....]

صفحه : ۴۶

آنچه تقصیر کرده باشد در طاعت، کقوله: أَن تَقُولَ نَفسٌ یا حَسرَتی عَلی ما فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللّهِ«۱».

سهل گفت: «نفس لوّامه» نفس امّاره باشد به بدی که قرین حرص و امل باشد.

ابو بکر ورّاق گفت: نفس وقتی کافر باشد وقتی منافق، بیشتر اوقات مرائی«۲»، از آن جا کافر باشد که با حقّ الف ندارد، و از آن جا منافق باشد که به عهد وفا نکند، و از آن جا مرائی باشد که هیچ گامی برندارد الّا به ریای خلق. و آن که چنین باشد، مادام ملامت کننده خود«۳» باشد.

قوله: أَ یَحسَبُ الإِنسانُ أَلَّن نَجمَعَ عِظامَهُ گفت: گمان می‌برد اینکه آدمی [که ما استخوانهای پوسیده او را جمع نکنیم!]«۴». مفسّران گفتند: آیت در شأن عدیّ بن ربیعهٔ إبن أبی سلمهٔ«۵» آمد- داماد أخنس بن شریق [۱۸- پ] حلیف بنی زهره«۶» و همسایه رسول و در مکّه. رسول- علیه السلام- در دعا گفتی:

اللهم اکفنی جاری السوء

، بار خدایا مرا«۷» شرّ اینکه«۸» همسایه بد کفایت کن. عدیّ را خواست و أخنس را.

و سبب نزول آیت آن بود که: عدیّ بنزدیک رسول آمد و گفت: یا محمّد؟ مرا خبر ده از روز قیامت تا کی باشد و چگونه باشد! رسول- علیه السلام- از احوال و اهوال قیامت بعضی بگفت. عدیّ گفت: ای محمّد؟ اینکه که تو می گویی، اگر معاینه ببینم باور ندارم، چگونه ممکن باشد که استخوانهای پوسیده پراگنده را جمع کنند؟ خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: چنین می‌پندارد عدیّ که

---

(۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۵۶.

(۲). آج- باشد.

(۳). آج، کا، گا: خلق.

(۴). اساس، آج: ندارد، با توجّه به آد و دیگر نسخه بدلها و فحوای عبارت افزوده شد.

(۵). آج: ابی مسلم.

(۶). کا: حلیف بن زهیر.

(۷). آج از.

(۸). گا، آد دو.

صفحه : ۴۷

استخوانهای او جمع نخواهیم کردن و زنده کردن آن را پس از آن که بمرده باشد«۱».
و گفتند: به «عظام» کنایت کرد از جمله تن، برای آن که قوام تن به استخوانهای باشد، آن چون قالب است و گوشت و پی و پوست بر او پوشیده است. و گفتند: جواب بر وفق سؤال او«۲» آمد، چو«۳» بر لفظ او «عظام» رفت، جواب همچنان آمد، چنان که دیگری گفت: مَن یُحیِ العِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ«۴».
آنگه گفت: بَلی قادِرِینَ، آری در آن حال که قادر باشیم بر جمع و احیاء آن. و نصب او بر حال است، عامل در او فعلی است مقدّر، و تقدیر آن است که: (بلی نجمع عظامه قادرین علی أن نسوی بنانه)، قادر باشیم بر آن که سر انگشتان او راست کنیم.
و إبن أبی عبله خواند«۵» «قادرون» علی تقدیر: نحن قادرون، و گفتند معنی آن است که: ما قادریم بر آن که انگشتان او راست کنیم چنان که دولّا نتواند کردن که در او بند گشایی نباشد«۶»، چنان که دست و پای چهار پایان«۷» آفریده‌ایم تا اینکه تصرّف که می کند نتواند«۸» کردن.
بَل یُرِیدُ الإِنسانُ لِیَفجُرَ أَمامَهُ حق [۱۹- ر] تعالی گفت: بل اینکه آدمی که ذکر او رفت می‌خواهد تا فجور کند و ارتکاب معاصی«۹»، پیشتر از روز قیامت برای آن می‌پرسد که قیامت کی خواهد بودن، اینکه قول حسن است و مجاهد و عکرمه و سدّی.
سعید جبیر گفت: یعنی معصیت پیش می‌دارد و توبه باز پس، به معاصی مسرع«۱۰» و به توبه مسوّف. ضحّاك گفت: مراد طول امل است، همه امید در پیش

---

(۱). آج: پس از مردن.
(۲). آج: ندارد، کا: آن.
(۳). آج، آد، گا: چون.
(۴). سوره یس (۳۶) آیه ۷۸.
(۵). آج، آد، گا بلی.
(۶). کا: چنان که در او بند کشان نباشد و دو تا نتواند کردن. [.....]
(۷). آج را.
(۸). گا: می کنند نتوانند.
(۹). آج: ارتکاب بیشتر، کا، آد، گا یسأل ایّان یوم القیامهٔ.
(۱۰). همه نسخه بدلها است.

صفحه : ۴۸

گرفته است و از مرگ هیچ اندیشه نمی کند.
عبد اللّه عبّاس، و إبن زید گفتند: مراد به «فجور» تکذیب است، یعنی می‌خواهد«۱» که دروغ دارد آن را که در پیش اوست از بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب.
إبن کیسان گفت: مراد به «فجور» ظهور است، یعنی می‌خواهد«۲» تا احوال قیامت ظاهر شود او را در دنیا تا آنچه از آن به خبر می‌شنود معاینه ببیند.
سدّی گفت: مراد ظلم است تا آنچه تواند کردن از ظلم به حسب طاقت و قدرت خود بکند، و گفتند: «فجور» سر در معاصی نهادن باشد و«۳» پی هوای نفس رفتن. و اصل «فجور» در لغت میل باشد.

آنگه خدای تعالی بیان کرد که: قیامت کی خواهد بودن، به ظهور علامات، نه به تعیین وقت، گفت: فَإِذا بَرِقَ الْبَصَرُ، چون چشمها متحیّر بماند.

ابو جعفر و نافع خواندند: «برق»، به فتح «را»، و دیگر قرّاء «برق»، به کسر «را».

و گفتند: هر دو لغت است، جز آن که: برق إذا حار معروفتر است، و برق یبرق، من البرق«۴» و اللمعان.

قتاده و مقاتل گفتند: معنی آن است که: در وقت مرگ او فریشتگان را ببیند، و درهای آسمان گشاده، و جای خود ببیند، امّا در دوزخ و امّا در بهشت [۱۹- پ] چشم او شاخص و متحیّر گردد، چنان که بر هم نیاید. فرّاء گفت:

«برق» بکسر الرّاء اذا افزع«۵»، من قول بعض العرب:

فنفسک فانع و لا تنعنی و داو الکلوم و لا تبرق

أی لا تفزع. و به معنی دهش«۶» و حیرت آمده است، فی قول الشّاعر:

---

(۱). آج: می‌خواهند.

(۲). آج: می‌خواهند.

(۳). کا، آد، گا: و بر.

(۴). کا، گا: آد و البریق.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: اذ افزع.

(۶). آد: دهشت.

صفحه : ۴۹

و لو أنّ لقمان الحکیم تعرّضت لعینیه میّ سافرا کاد یبرق

أی یتحیّر. و به معنی فتح البصر، که چشم فراخ بر کند«۱» نیز آمده است، فی قوله:«۲»

لمّا اتانی إبن عمیر راغبا أعطیته عیساء منها فبرق

أی فتح عینیه.

وَ خَسَفَ الْقَمَرُ، [و]«۳» ماه گرفته شود و نور او برود. إبن کیسان گفت: یعنی ناپیدا شود من قوله: فَخَسَفنا بِهِ وَ بِدارِهِ الْأَرضَ«۴»، و ابو حیاة در شاذّ خواند:

«خسف»، علی الفعل المجهول، یعنی ماه را نور بستانند.

وَ جُمِعَ الشَّمسُ وَ الْقَمَرُ، [و]«۵» آفتاب و ماه را جمع کنند. در خبر هست که آفتاب و ماه را جمع کنند بر صورت«۶» دو گاف«۷» سیاه بی‌نور.

و در قراءت عبد اللّه مسعود چنین است که: و جمع بین الشمس و القمر، و گفتند معنی آن است که: مشترک شوند در آن که نورشان برود.

عطاء بن یسار گفت: هر دو را جمع کنند و در دریا افگنند، آب از مجاورت ایشان آتش شود، فذلک قوله: وَ إِذَا الْبِحارُ سُجِّرَت«۸».

یَقُولُ الإِنسانُ یَومَئِذٍ أَینَ المَفَرُّ، آدمی گوید- یعنی عدیّ- که: گریختن گاه کجاست تا از هول اینکه روز بگریزم«۹».

کَلّا، یعنی دور است اینکه حدیث و نباشد. لا وَزَرَ، مهرب و ملجای«۱۰» نبود.

حسن گفت: «وزر» کوه باشد، از آن جا که عرب چون خوفی رسد ایشان را، گویند: الوزر یعنون الجبل، قال الشّاعر [۲۰- ر]:

---

(۱). آد: چشم فراخ کند و بگشاید.

(۲). گا: فی قول الشّاعر.

(۵- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). سوره قصص (۱۸) آیه ۸۱. [.....]

(۶). کا، آد، گا: بر مثال.

(۷). آج، آد، گا: گاو.

(۸). سوره تکویر (۸۱) آیه ۶.

(۹). کا: بگریزیم.

(۱۰). آج: ملجأ.

صفحه : ۵۰

لعمرک ما للفتی من وزر من الموت ینقذه و الکبر

ضحّاک گفت: «وزر» حصن باشد.

آنگه گفت: إِلی رَبِّکَ یَومَئِذٍ المُستَقَرُّ، آن روز هیچ قرارگاه نباشد مگر با خدای تعالی، و هیچ مرجع و مقر نبود الّا به جایی که مرد اهل آن باشد از بهشت یا دوزخ.

آنگه گفت: بر سبیل تهدید و وعید: یُنَبَّؤُا الإِنسانُ یَومَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ، خبر دهند«۱» اینکه کافر را به آنچه کرده باشد در اوّل عمر و آخر عمر، و اینکه قول مجاهد است. و گفتند معنی آن است که: آنچه کرده باشد از معصیت و رها کرده باشد از طاعت، و اینکه روایت عطیّه است از عبد اللّه عبّاس.

زید إبن أسلم گفت: به آنچه تقدیم کرده باشد از مال خود برای خود و به آنچه تأخیر کرده باشد«۲» و رها کرده بر وارثان، نظیره قوله: عَلِمَت نَفسٌ ما قَدَّمَت وَ أَخَّرَت«۳».

یکی از جمله بزرگان گفت پنج معصیت است در گناه از گناه صعبتر:

اوّلش خذلان خدای بنده را تا عاصی شود. دوّم آن که حلیت اولیا از او بستاند و رقم اعدا بر او کشد. سه‌ام«۴». آن که در رحمت بر او ببندد و در عقوبت بگشاید.

چهارم آن که در حال معصیت به او می‌نگرد و او در آن فعل باشد. پنجم آن که او را در پیش خود بدارد در روز قیامت و خبر دهد او را از آنچه کرده باشد، و ذلک قوله: یُنَبَّؤُا الإِنسانُ یَومَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ.

عبد اللّه مسعود گفت: بما قدّم، به آنچه کرده باشد از عمل. و اخّر، آنچه نهاده باشد از سنّت نیک یا بد که بر آن کار کنند از پس او.

بَلِ الإِنسانُ عَلی نَفسِهِ بَصِیرَةٌ، در او چند قول گفتند، عبد اللّه عبّاس گفت:

---

(۱). آج: تا خبر دهد، دیگر نسخه بدلها: خبر دهد.

(۲). کا، گا، آد: کرده باشند.

(۳). سوره انفطار (۸۲) آیه ۵.

(۴). آج: سیوم، کا: سئوم.

صفحه : ۵۱

آدمی را بر خود بصیرتی [۲۰- پ] هست، یعنی بیّنتی و گواهانی، و او گواه است بر خود به آنچه حجّت به او بایستد، چنان که گویند: فلان شاهد علی نفسه، و مثله قوله: شاهِدِینَ عَلی أَنفُسِهِم بِالکُفرِ«۱»، و قوله: کَفی بِنَفسِکَ الیَومَ عَلَیکَ حَسِیباً«۲».
زجّاج گفت: آدمی بر خود گواه است، یعنی اعضا و جوارح او بر او گوای«۳» دهند، چنان که گفت: یَومَ تَشهَدُ عَلَیهِم أَلسِنَتُهُم وَ أَیدِیهِم وَ أَرجُلُهُم بِما کانُوا یَعمَلُونَ«۴».
بعضی دیگر گفتند معنی آن است که: آدمی احوال خود به داند«۵». و «ها» برای مبالغت آورد. کالهاء فی قولهم: علّامهٔ و نسّابهٔ.
قتیبی گفت: مراد اعضا و جوارح اوست، برای آن به لفظ تأنیث گفت که جمع است. بعضی دگر گفتند: برای آن مؤنث گفت که تأویل آن بر نفس کرد، أی النفس بصیرهٔ. و گفتند: برای آن که تعلیق او به نفس کرد، و نفس مؤنّث است، اینکه تعلیق را جاری مجرای اضافت داشت، فهو بمنزلهٔ قولهم: ذهبت بعض أصابعه، و خربت سور المدینهٔ.
بعضی دگر گفتند: «لام» محذوف است از کلام، و التقدیر: بل للإنسان«۶» علی نفسه بصیرهٔ، أی عین بصیرهٔ، آدمی بر نفس خود بیننده هست و یا بیّنتی از گواهان- بر آن تأویلها که گفته شد، و اینکه قول فرّاء است، و أنشد:

کأنّ علی ذی العقل عینا بصیرهٔ بمقعده او منظر هو ناظره

یحاذر حتّی یحسب النّاس کلّهم من الخوف لا یخفی علیه«۷» سرائره
و گفت: مثال اینکه آیت در حذف «لام» هم چنان است که گفت:

---

(۱). سوره توبه (۹) آیه ۱۷.

(۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۴.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: گواهی.

(۴). سوره نور (۲۴) آیه ۲۴.

(۵). آج: بداند. [.....]

(۶). کا: و الانسان.

(۷). آج، کا: علیهم.

صفحه : ۵۲

وَ إِن أَرَدتُم أَن تَستَرضِعُوا أَولادَکُم«۱»، و المعنی: لاولادکم. و قوله: هذا عارِضٌ [۲۱- ر] مُمطِرُنا«۲» وَ لَو أَلقی مَعاذِیرَهُ، و اگر چه او

بيفگند عذرهای خود، يعنی و اگر چه او بسيار تعلّل کند و عذر انگيزد و مجادله کند و مدافعه کند از خود، و مثله قوله: يَوم لا يَنفَعُ الظّالِمِينَ مَعذِرَتُهُم«۳»، و اينکه قول مجاهد و قتاده و سعيد جبير است و إبن زيد و أبو العاليه و عطا.

فرّاء گفت معنی آن است که: اگر او به تعلّل و عذر انگيختن مشغول شود، از او بر نفس او گواهان«۴» باشند که عذر او باطل کنند«۵».

مقاتل گفت: جواب او«۶» محذوف است، معنی آن که: اگر عذر آرد نپذيرند، و «القاء» را معنی اظهار است، و مثله قوله: فَأَلقَوا إِلَيهِمُ القَولَ إِنَّكُم لَكاذِبُونَ، وَ أَلقَوا إِلَى اللّهِ يَومَئِذٍ السَّلَمَ«۷».

ضحّاک و سدّی گفتند: معنی آن است که: آدمی را از خود بر خود گواهانند، و اگر چه او همه عذرها برانگيزد و چاره‌ها«۸» بسازد، از درها که ببندد در وقت معصيت و حجابها که فرو گذارد، گفت: اهل يمن پرده را «معذار» گويند، يعنی آلت عذر است که به وقت اعذار فرو گذارند.

بعضی دگر گفتند: معنی «معاذير» حوالت بعضی است بر بعضی، چنان که گفت: لَو لا أَنتُم لَكُنّا مُؤمِنِينَ«۹»، و«۱۰» در جواب اينکه:

---

(۱). سوره بقره (۲) آيه ۲۳۳.

(۲). سوره احقاف (۴۶) آيه ۲۴.

(۳). سوره مؤمن (۴۰) آيه ۵۲.

(۴). آج: گواهانی.

(۵). اساس: کند، با توجه به آج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۶). آج، گا: لو.

(۷). سوره نحل (۱۶) آيات ۸۶ و ۸۷.

(۸). اساس: چارها/ چاره‌ها.

(۹). سوره سبأ (۳۴) آيه ۳۱.

(۱۰). کا، گا، آد: ندارد.

صفحه : ۵۳

أَ نَحنُ صَدَدناكُم عَنِ الهُدى بَعدَ إِذ جاءَكُم بَل كُنتُم مُجرِمِينَ«۱». و کقوله: وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنا أَرِنَا الَّذَينِ أَضَلّانا مِنَ الجِنِّ وَ الإِنسِ«۲»- الايۀ، و مانند اينکه بسيار است.

قوله: لا تُحَرِّك بِهِ لِسانَكَ لِتَعجَلَ بِهِ، عبد اللّه عبّاس و سعيد جبير و ضحّاک گفتند [۲۱- پ]: رسول- عليه السلام- چون وحی آمدی، زبان در دهن می‌جنبانيدی از حرص و ولع بر قراءت قرآن و فهم آن، خدای تعالی نهی کرد او را از اينکه به اينکه آيت و بقوله: وَ لا تَعجَل بِالقُرآنِ مِن قَبلِ أَن يُقضى إِلَيكَ وَحيُهُ«۳» ...

و روا باشد که اينکه نهی است که رسول- عليه السلام- اينکه فعل نکرده باشد، او را نهی کرد تا نکند، چنان که گفت: وَ لا تُطِعِ الكافِرِينَ وَ المُنافِقِينَ«۴» ...، و معلوم است که رسول- عليه السلام- هرگز طاعت کافران و منافقان نداشت، و قوله: «به» اينکه ضمير«۵» شايد تا راجع بود با قرآن و شايد که راجع بود با وحی.

إِنَّ عَلَينا جَمعَهُ بر ماست که اينکه قرآن را جمع کنيم. وَ قُرآنَهُ و بر تو خوانيم. و اينکه لفظ مصدر است، کالرجحان و النقصان.

فَإِذا قَرَأناهُ فَاتَّبِع قُرآنَهُ چون ما بر تو خوانده باشيم آن را، تو متابعت کن قراءت آن را و احکام آن را.

ثُمَّ إِنَّ عَلَینا بَیانَهُ، پس بر ماست که بیان آن کنیم، و حلال از حرام جدا کنیم. عبد اللّه عبّاس گفت و ضحّاك: (ان علینا جمعه فی صدرك)، بر ماست که آن را جمع کنیم در دل تو و بر تو خوانیم تا تو فهم کنی. و در آیت دلیل است بر آن که جمع قرآن رسول کرد- علیه السلام- در آخر عمر خود، به قول جبرئیل- علیه السلام- قوله: إِنَّ عَلَینا جَمعَهُ و فی قوله: وَ قُرآنَهُ«۶»، برای آن که نتوان خواندن الّا مجموع و مؤلّف و مرتّب، و نیز دلیل است در او برای آن که روا

---

(۱). سوره سبأ (۳۴) آیه ۳۲.

(۲). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۲۹. [.....]

(۳). سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۴.

(۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۸.

(۵). اساس: با اینکه ضمیر، کا، گا، آد: اما ضمیر به، با توجّه به آج تصحیح شد.

(۶). چاپ شعرانی (۱۱/ ۳۲۹): انّ علینا جمعه و قرانه.

صفحه : ۵۴

نباشد تفسیر قرآن کردن الّا به نصّی از رسول- علیه السلام- لقوله: ثُمَّ إِنَّ عَلَینا بَیانَهُ

کَلّا بَل تُحِبُّونَ العاجِلَةَ«۱»، گفت بر سبیل ردع و زجر کافران را: «کلّا».

آنگه بیان کرد که: ایشان منافع عاجل دوست می‌دارند و آخرت و عمل او و ساز و اهبت او رها کرده‌اند«۲»، و اینکه بر سبیل وعظ و زجر گفت.

آنگه گفت«۳» اهل [۲۲- ر] آخرت را به دو قسمت فرو نهاد، گفت:

وُجُوهٌ یَومَئِذٍ ناضِرَةٌ، إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ، رویهایی«۴» باشد تازه به خدای نگران، و اینکه صفت اهل بهشت است که رویهای ایشان نکو و تازه باشد تا فریشتگان بدانند که ایشان اهل ثوابند.

کوفیان و مدنیان «تحبّون» و «تذرون» خواندند به «تا» ی خطاب و باقی قرّاء به « یا » خواندند علی الخبر عن الغائب«۵». و «و النضرة» و «و النضّارة» و البهجة و الطلاقة نظایر، و نضر«۶» وجهه ینضر«۷» نضارة و نضّر اللّه وجهه، أی حسنه، و منه

قول النبی- علیه السلام: نضّر اللّه امرءا سمع مقالتی فوعاها.

إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ، مشبّهه و اشاعره به اینکه آیت تمسّك کردند بر اثبات رؤیت و گفتند: آیت دلیل آن می‌کند که خدای را ببینند برای آن که «نظر» چون به «الی» متعدّی باشد فایده رؤیت دهد و بر اینکه بیتی آوردند- و هو:

نظرت الی من زیّن اللّه وجهه فیا نظرة کادت علی عاشق تقضی«۸»

و جواب از اینکه آن است که «نظر» در کلام عرب بر وجوه است. از جمله وجوه و اقسام«۹» هیچ«۱۰» نیست که فایده رؤیت می‌دهد«۱۱»، نظر آید به معنی تقلیب

---

(۱). کا و تذرون الاخرة.

(۲). کا کوفیان و مدنیان «تحبّون و تذرون» خواندند به تای خطاب.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۴). همه نسخه بدلها: رویها.

(۵). کا: گا، آد: خبرا عن الغائب.

(۶). کا: نظر.

(۷). کا: ینظر.

(۸). کا: تقفنی.

(۹). آج او.

(۱۰). کا، گا، آد آن. [.....]

(۱۱). همه نسخه بدلها: رؤیت دهد.

صفحه : ۵۵

حدقه درست به جهت مرئی طلب رؤیت او را، و آید به معنی فکر و اندیشه، و آید به معنی انتظار، و آید به معنی مقابله، و آید به معنی رحمت، و از اینکه وجوه هیچ رؤیت نیست، و انّما تقلیب حدقه است که مشتبه است بر ایشان برای آن که در رائی به حاسّت سبب رؤیت هست. و دلیل بر آن که «نظر» به معنی رؤیت نیامده است آن است که: عرب اثبات نظر کنند و نفی رؤیت، آن جا که گویند:

نظرت [۲۲- پ] الی الهلال فلم أره، به ما نگریدم«۱» ندیدم. و اگر نظر به معنی رؤیت بودی اینکه کلام متناقض بودی، به منزله آن بودی که گفتی: رأیت الهلال و لم أره، و اینکه باطل است.

دلیل دیگر آن است که: رؤیت بغایت نظر کنند، گویند: ما زلت انظر الیه حتّی رأیته، همی نگریدم تا آنگه که بدیدم، و چیز«۲» را بغایت نفس خود نکنند و نگویند: ما زلت أراه حتّی رأیته، و اگر نظر رؤیت بودی اینکه کلام مستقیم نبودی«۳».

دلیل دیگر بر اینکه آن است که: نظر متنوّع شود و رؤیت متنوّع نشود، بل بر یک حدّ باشد، تعلّق دارد بهری علی ما هو به، تقول العرب: نظرت إلیه نظر راض، و نظر غضبان، و نظر شزرا، و نظر بمؤخّر عینه«۴»، و قد أحدّ إلیه النظّر، قال الشاعر«۵»:

نظروا الیک بأعین محمرّة نظر التّیوس إلی شفار الجازر

و قال آخر«۶»:

یخبّرنی العینان ما القلب کاتم«۷» و لا جن«۸» بالبغضاء و النظر الشزر

و نگویند: رأیته و رؤیة راض و رؤیة غضبان.

---

(۱). کا، آد، گا: نگریستم.

(۲). آج، گا: خیر، کا: حیرت.

(۳). اساس، آج: بودی، با توجّه به کا و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). کا: نظرا.

(۵). کا: عینیه.

(۶). آج شعر.

(۷). کا: کاتب.

(۸). آج، کا، گا: و لا حب« تبیان: و لا حن.

صفحه : ۵۶

دلیل دیگر بر اینکه آن است که: نظر سبب رؤیت باشد، و شیء سبب نفس خود نباشد، یقولون: لو لا انّی کنت أنظر لما رأیته، اگر نه آن بودی که می‌نگریدم ندیدمی او را، اینکه جمله دلیل است بر آن که نظر دگر باشد و رؤیت دگر.

دلیل دگر آن است که: نظر به «إلی» متعدّی است و رؤیت و نظایر او به نفس خود متعدّی است، یقال: نظرت إلیه، و لا یقال: رأیت الیه، انّما یقال:

رأیته و أبصرته و احسسته و آنسته، اینکه دلیل باشد که موضوع اینکه لفظ دگر است و موضوع آن دیگر.

دلیل دیگر آن است که رؤیت [۲۳- ر] عطف کنند بر نظر به حرف تعقیب، یقولون: نظرت إلیه فرأیته، و چیز«۱» را بر نفس خود عطف نکنند، و اگر «نظر» رؤیت بودی به منزله آن بودی که رأیته فرأیته.

دلیل دیگر آن است که: خدای را- تعالی- رایی گویند و ناظر نگویند، برای آن که نظر تقلیب حدقه درست باشد به جهت مرئی طلب رؤیت او را، و اینکه بر خدای روا نیست.

امّا قوله: وَ لا یَنظُرُ إِلَیهِم یَومَ القِیامَةِ«۲» ...، معنی آن است که لا- یرحمهم. و از اینکه باب در«۳» هیچ نیست. امّا بیت خبزرزّی«۴» را [ست]«۵» و او از جمله شعرای محدّثان است و بغدادی«۶» است، نه عربی است تا به شعر او استدلال کنند بر قرآن.

اگر گویند: چون تأویل مخالفان باطل کردی، تأویل درست چیست آیت را! گوییم تأویل درست آن است که: «نظر» به معنی انتظار است، و اینکه تأویل روایت کرده‌اند از عبد اللّه عبّاس و حسن و مجاهد و قتاده و إبن جریج و ابو صالح

---

(۱). آج: خبر.

(۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۷۷.

(۳). آج: در او، کا، گا، آد: ندارد.

(۴). کا، گا، آد: خبز رزّی طبری.

(۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۶). کذا: در اساس، آج و دیگر نسخه بدلها: طبری.

صفحه : ۵۷

و سعید بن جبیر، و روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین علی- علیه السلام- و جماعتی اهل علم«۱».

و «نظر» به معنی انتظار در قرآن بسیار است، منها قوله تعالی: وَ إِنِّی مُرسِلَةٌ إِلَیهِم بِهَدِیَّةٍ فَناظِرَةٌ بِمَ یَرجِعُ المُرسَلُونَ«۲»، أی منتظرة، و قوله: وَ إِن کانَ ذُو عُسرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلی مَیسَرَةٍ«۳» أی انتظار، و مانند اینکه بسیار است.

اگر گویند: «نظر» که به معنی انتظار باشد به نفس خود متعدّی بود، یقال«۴»: نظرته، بمعنی انتظرته. و چون به معنی «رؤیت» باشد به حرف جرّ متعدّی باشد«۵» چنان [که]«۶»: نظرت الیه گوییم«۷»: در «نظر» که تقلیب حدقه است «إلی» گویند، و نیز «نظر» که به معنی انتظار بود یک بار به خود متعدّی بود و یک بار به حرف جرّ، ألا تری إلی قوله تعالی: فَنَظِرَةٌ إِلی مَیسَرَةٍ«۸» و اینکه نظر بلا خلاف به معنی انتظار است [۲۳- پ]. دگر در قول شاعر که گفت«۹»:

وجوه یوم بدر ناظرات الی الرحمن یأتی بالفلاح

و قال جمیل بن معمر:

و اذا نظرت الیک من ملک و البحر دونک زدتنی نعما

در اینکه بیتها بلا شبهه «نظر» به معنی انتظار است، و مع ذلک متعدّی است به «الی».

و جواب دیگر از اینکه سؤال آن است که بعضی اهل علم گفتند از متأخّران«۱۰»: «إلی» در آیت حرف جرّ نیست، و إنّما واحد «آلاء» است، و در واحد

---

(۱). آج: از اهل علم، دیگر نسخه بدلها: و از جماعتی از اهل علم.

(۲). سوره نمل (۲۷) آیه ۳۵.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۰.

(۴). آج: فقال.

(۵). همه نسخه بدلها: بود.

(۶). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها که.

(۸). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۰.

(۹). آج شعر، کا: دیگر قول شاعر که می گوید.

(۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها که.

صفحه : ۵۸

او سه لغت است: «إلی» مثل معا و «امعاء» او «ألی» مثل: قفا و أقفاء، و «إلی» مثل: حسی و أحساء، و بر اینکه وجه آیت محتاج نباشد به تقدیر محذوفی، بل تفسیر آیت آن بود که: وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ، نعمهٔ ربّها منتظرهٔ. و بر وجه اوّل تقدیر محذوفی باید کردن، و آن از باب حذف المضاف و اقامهٔ المضاف الیه مقامه باشد، کقوله: وَ سْئَلِ الْقَرْیَةَ«۱»، و التقدیر: إلی ثواب ربّها ناظرهٔ.

دگر آن که: رؤیت چون از نظر باشد، الّا به انفصال شعاع نباشد و اتّصال به مرئی، و اینکه متأتّی نبود الّا با مقابله یا حکم مقابله یا مقابله محلّ، و اینکه بر اجسام و الوان روا بود، بر خدای تعالی روا نبود که او به«۲» صفت اجسام و اعراض نیست.

اینکه جمله‌ای است در جواب شبهه‌ای که مثبتان«۳» رؤیت به آن«۴» تمسّک کردند.

وَ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ باسِرَةٌ، و در حقّ قسم دؤم«۵» گفت: رویهایی«۶» باشد آن روز عابس«۷»، ترش.

تَظُنُّ أَنْ یُفْعَلَ بِها فاقِرَةٌ، یقین دانند که به ایشان دواهی و غایت عذاب خواهند کردن. و اصل «فاقرهٔ» کاسره باشد، کفقار الظهر، یقال: فقره إذا ضربهٔ علی فقار ظهره، کما یقال: رأسه و بطنه إذا ضربه [۲۴- ر] علی رأسه و بطنه، آنگه در داهیه به کار دارند و اینکه رویهای کافران باشد.

کَلَّا إِذا بَلَغَتِ التَّراقِیَ، آنگه زجر کرد کافران را و گفت: چون جان به بالای سینه رسد و زیر حلق، و التقدیر: بلغت النفس أو الروح«۸»، و ذکر او نکرد لدلالهٔ الکلام علیه، چنان که شاعر گفت:

---

(۱). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲.

(۲). همه نسخه بدلها: بر.

(۳). آج: منتسبان. [.....]

(۴). آج: بدان.

(۵). کا: دویم.

(۶). آج، کا، گا: رویها.

(۸- ۷). کا، آد، گا التّراقی.

صفحه : ۵۹

لعمرک ما یغنی الثراء عن الفتی اذا حشرجت یوما و ضاق بها الصدر

یعنی حشرجت النفس. و واحد «التّراقی» ترقوة، و برای آن «تراقی» خوانند آن را که تتراقی النفس إلیها. و النفس البخار، و اینکه عبارت باشد از شدّت«۱» امر چنان که درید بن الصّمة گفت:

و ربّ عظیمة دافعت عنها«۲» و قد بلغت نفوسهم التراقی

وَ قِیلَ مَن راقٍ، و گویند راقی کیست! در او دو قول گفتند: یکی من الرقیة، و دیگر من الرقی. گویند«۳» فسون کننده کیست که فسون کند برای اینکه بیمار! قتاده گفت: طلب طبیب کنند، طبیب بیاید«۴» و از قضای خدا غنا نکند«۵».

مقاتل بن سلیمان گفت: اینکه فریشتگان گویند: مَن راقٍ، کیست که جان او به آسمان می‌برد، فریشتگان رحمتند یا فریشتگان عذاب! یقال: رقیت الصبی أرقیه رقیة، فأنا«۶» راق، و رقیت فی السلم أرقی رقیّا، فأنا«۷» راق. اوّل از باب فعل یفعل باشد، و دوم از باب فعل یفعل، و اینکه روایت ابو الجوزاء است از عبد اللّه عبّاس.

ابو العالیة گفت: فریشتگان عذاب و رحمت و عذاب در او خصومت کنند تا جان او که به آسمان برد«۸».

وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِراقُ، و یقین بدانند«۹» که آن وقت فراق اوست از دنیا و فراق روح از تن او، فراق و أیّ الفراق [۲۴- پ]، [کما قال الشاعر]«۱۰»:

---

(۱). کا، آد، گا: صعوبت.

(۲). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، تفسیر قرطبی (۱۹/ ۱۱۱): عنهم.

(۳). اساس: فسون گویند، با توجّه به آج تصحیح شد، و دیگر نسخه بدلها: یعنی فسون کننده.

(۴). آج: طبیب نباشد، کا، گا: طبیب نیابند.

(۵). کا، آد، گا: نکنند.

(۷- ۶). کا، آد، گا: و أنا.

(۸). آج: تا جان به آسمان که برد.

(۹). کا، آد، گا: بداند.

(۱۰). اساس، آج: ندارد، با توجّه به کا و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۶۰

فراق لیس یشبهه فراق قد انقطع الرجاء عن التلاقی

أنس مالك روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: چون بنده در سکرات مرگ افتد، اعضای او بعضی بر بعضی سلام می‌کنند و می‌گویند:

علیك السلام افارقك و تفارقنی إلی یوم القیامهٔ

، و داع می‌کنند یك دیگر را و می‌گویند: اینکه مفارقتی است تا به روز قیامت.

وَ التَفَّتِ السّاقُ بِالسّاقِ، و ساق بر ساق مالیدن گیرد از رنج و سختی جان کندن. ربیع أنس گفت: دنیا به آخرت بر پیخته شود، و اینکه روایت عطیّه است از عبد اللّه عبّاس.

و البی گفت از عبد اللّه عبّاس و حسن بصری که: کار دنیا به کار آخرت پیخته«۱» شود برای آن که او در آخر«۲» روز باشد از ایّام دنیا و اوّل روز از ایّام آخرت.

ضحّاك گفت: مردم تجهیز تن او کنند و فریشتگان«۳» تجهیز روح او.

مجاهد گفت: یعنی زندگانی و مرگ جمع شود در اینکه روز: قتاده گفت: سختی بر سختی پیخته شود.

حسن گفت: مراد ساقهای اوست چون در کفن پیچند. قتاده گفت از حسن: مراد آن است که ساقهای او بمیرد و باقی تن او زنده باشد.

زید بن أسلم گفت: یعنی ساق کفن به ساق مرده بر پیخته«۴» شود.

سعید جبیر گفت: «ساق» عبارت است از شدّت، یعنی شداید بر او متتابع شود. سدی گفت: هر گه رنجی بر او به سر آید، رنجی دیگرش به سر آید«۵»، و عرب کنایت کنند«۶» به ساق از شدّت، و منه قول الشّاعر:

لا یرسل الساق الا ممسکا ساقا

و قال امیّهٔ بن الصلت:

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بر پیخته. [.....]

(۲). آج: آن که او را آخرت.

(۳). همه نسخه بدلها: فرشتگان.

(۴). آج: بر پیچیده.

(۵). کا، آد: با دید آید.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: کند.

صفحه : ۶۱

و قد ارقت لهم بات یطرقنی و النفس ذات حزازات و طراق«۱» [۵۲- ر].

مستخذیا لقراه«۲» حین ارقنی لیل التّمام اقاسیه علی ساق

أی علی شدة و تعب.

یکی از صحابه گفت: هیچ منزل فظیع‌تر از گور نباشد که اوّل منزلی است از منازل آخرت و آخر منزلی است از منازل دنیا.

یحیی معاذ گفت: چون بنده را در گور نهند، چهار فریشته«۳» بیایند یکی بر سرینان او«۴» بایستد، و یکی بر پایینان«۵» و یکی بر راست و یکی بر چپ. فریشته«۶» سرینان«۷» گوید: اجل حاضر آمد و أمل باطل شد، و آنچه بر راست بود گوید: اموال رفت و اعمال ماند. و آن که بر چپ بود گوید: أشغال رفت و و بال ماند، و آن که به پایینان«۸» بود گوید: خنک تو را اگر کسب«۹» حلال بوده است و به خدمت خداوند ذو الجلالت«۱۰» أشغال بوده است.

إِلى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَساقُ، با خدای تو بود آن روز مرجع و مال خلق و راندن ایشان. فریشتگان خلقان را می‌دانند به«۱۱» آن جا که فرمایند ایشان را.

فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلّى، گفت: نه تصدیق کرد و نه ایمان آورد و نه نماز کرد.

مفسّران گفتند: مراد أبو جهل است.

وَ لكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلّى، و لکن تکذیب کرد و بر گردید.

ثُمَّ ذَهَبَ إِلى أَهْلِهِ يَتَمَطّى، آنگه روی به خانه نهاد تکبّر کنان و تبختر کنان.

زید أسلم گفت: بنو مخزوم چنین رفتندی. و اصل کلمه از «مطا» ست و آن پشت

---

(۱). آج: و النفس و امرالرات، کا: ذات حزادات.

(۲). آج: مسجّل بالقراء، کا: مسجد بالقراء، کا، آد: ندارد.

(۶- ۳). همه نسخه بدلها: فرشته.

(۴). آد، گا: سر او.

(۵). آج: پایان، کا: پایگاه، گا، آد: پای.

(۷). آج، گا، آد: سر.

(۸). آج: به پایان، کا: برپای، گا، آد: برپا.

(۹). آج و دیگر نسخه بدلها: کسبت.

(۱۰). همه نسخه بدلها: ذو الجلال. [.....]

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: تا.

صفحه : ۶۲

باشد، یعنی«۱» یلوی مطاه، پشت می‌پیچید«۲» در تبختر کردن. و گفتند: اصله یتمطّط، أی یتمدّد و المدّ و المطّ، و لکن یک «طا» را بدل کرد به « یا » تا اینکه حرف مکرّر نشود، و مثله قولهم: خرجنا نتلعّی، و الأصل نتلعع أی نجنی اللعاع. و «العاع» به پارسی هنجیمک«۳» باشد. و «تمطّی» آن بود که مردم چون [۲۵- پ] از خواب برخیزد«۴» بر تهزّز آید و خویشتن بر کشد«۵».

در خبری آمد که رسول- علیه السلام- گفت:

اذا مشت امتی المطیطاء و خدمتهم الروم و فارس سلط بعضهم علی بعض

، گفت: چون امّت من [در](۶) رفتن تبختر کنند و روم و پارس ایشان را خدمت کنند، وقت آن باشد که ایشان را بر یک دیگر مسلّط کنند.

راوی خبر گفت: من پرسیدم از إبن نجیح(۷) که: «مطیطاء» چه باشد! گفت:

رفتن به تبختر، چنان که خدای تعالی گفت: ثُمَّ ذَهَبَ إِلی أَهلِهِ یَتَمَطّی.

أَولی لَکَ فَأَولی، ثُمَّ أَولی لَکَ فَأَولی، اینکه تهدید و وعید است، اینکه لفظ موضوع است اینکه معنی را، قالت الخنساء:

هممت بنفسی کلّ الهموم فأولی لنفسی اولی لها

و قال آخر:

یا ویس لو نالتک أرماحنا

کنت کمن تهوی به الهاویهٔ

العنا عیناک عند القضاء اولی فأولی لک ذا واقیهٔ

بعضی علما گفتند معنی آن است که: تو اولیتری به اینکه عذاب. عرب اینکه کسی را گوید که او را بلایی رسد که مستحقّ آن بود، و گفتند: کسی را گویند که

---

(۱). کا لوی، آد، گا: گویی.

(۲). آج: برپیچیده، کا، آد: می‌پیچند، گا: می‌پیچد.

(۳). کا: هنجهنک، آد: هنجمنک.

(۴). آج، کا: برخیزند.

(۵). آج، کا: برکشند.

(۶). اساس، آج: ندارد، با توجّه به کا و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). کا، آد، گا: ابی النّجیح.

صفحه : ۶۳

بلا به او نزدیک باشد. و اصل کلمت از «ولی» بود و آن قرب باشد، قال اللّه تعالی: قاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَکُم مِنَ الکُفّارِ(۱)، یقال(۲): هذا ثمّ الّذی یلیه، أی یقرب منه. قال الشّاعر:

فصالوا صولهم فیمن یلیهم وصلنا صولنا فیمن یلینا

و گفته‌اند: اینکه کلمت تحذیر است، یعنی و لیک شرّ فاحذره، شرّی به تو نزدیک شد، از او حذر کن. بعضی دگر از علما گفتند: کلمت از مقلوب است، و التقدیر: أویل، أی أحقّ بالویل، و مثله قوله: ما اطیبه و ایطبه [۲۶- ر]، و قولهم: عاقنی کذا و عقانی، و جذب و جبذ، و أیّم و أیامی و الاصل أیایم، و قوس و قسّی، و اصله قؤوس.

گفت«۳» معنی آیت آن است که ابو جهل را گویند: و ای بر تو آن روز که زنده بودی؟ و وای بر تو آن روز که بمیری؟ و وای بر تو آن روز که تو را زنده کنند؟ قتاده روایت کرد که: چون اینکه آیت آمد، رسول- علیه السلام- در بطحاء مکّه گریبان ابو جهل بگرفت و او را گفت: أَولی لَکَ فَأَولی ابو جهل گفت: یا محمّد؟ مرا تهدید می‌کنی! به خدای که تو و خدایت به من هیچ نتوانی کردن«۴» که من عزیزتر اهل مکّه‌ام.

چون روز بدر بود و قریش به کالزار«۵» آمدند، قوّت خود دیدند و ضعف رسول. هیچ شک نکردند که دست ایشان را باشد. ابو جهل رسول را گفت: پس از امروز خدای را نپرستی. خدای تعالی او را بیفگند بتر فگندی تا پسران عفراء بیفگندند او را، و عبد اللّه مسعود تمام بکشتش.

در خبر است که: عبد اللّه مسعود پیری«۶» بود ضعیف کالزار«۷» نمی‌توانست

---

(۱). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۳.

(۲). آج: و یقال.

(۳). آج، گا: گفتند.

(۴). آج، کا، آد: نتوانید کردن.

(۵). آج، کا، گا: کارزار.

(۶). آج: مردی. [.....]

(۷). آج، کا، گا: کارزار.

صفحه : ۶۴

کردن، بر کشتگان می‌گردید و اگر کسی رمقی داشت او را تمام می‌کشت، گفت:

برسیدم«۱» ابو جهل را دیدم خویشتن«۲» در میان کشتگان پنهان کرده. چون او را بدیدم از میان کشتگانش بیرون کشیدم و پای بر«۳» نهادم و بر پشت او شدم. به من برنگرید، گفت: یا رویعی الغنم لقد ار تقیت مرتقی صعبا، ای شبانک گوسپندان بر بالای بلند شده‌ای؟ گفتم: ای ملعون هم تکبّر کنی در اینکه جای! آنگه گفت:

دانم که مرا بخواهی کشتن. گفتم: بلی. گفت: سه وصیّت می‌کنم تو را. گفتم:

بگو. گفت: محمّد را بگو که من در جهان از تو دشمنتر کسی را نداشتم [۲۶- پ]، و مرا به شمشیر من بکش که شمشیر تو کند است، و سر من که ببری از سینه ببر تا چون پیش محمّد بری از او بشکوهد.

گفتم: امّا حدیث دشمنی تو محمّد را، خدا تو را از آن دشمنتر دارد. و امّا کشتن تو به تیغ تو، و اللّه که جز به تیغ خود نکشم تو را بر رغم تو. و امّا سر بریدنت، جز در زنخ نبّرم تا هر کدام«۴» حقیرتر باشد.

گفت: آنگه سرش ببریدم و خواستم تا برگیرم. قوّت نداشتم، رسنی در او بستم و بر زمین می‌کشیدم تا پیش رسول بردم. رسول- علیه السلام- مرا بشارت داد و خدای را شکر کرد.

و در خبر است که ابو جهل گفت: اگر بدانستمی که محمّد پیغامبر است هم ایمان نیاوردمی به او و برای آن که استنکاف آمدی مرا از آن که متابعت کردمی غلامی قرشی را.

و در خبر است که رسول- علیه السلام- گفت: هر امّتی را فرعونی بوده است، و فرعون اینکه امّت ابو جهل است.

أَ یَحسَبُ الإِنسانُ أَن یُترَکَ سُدیً گفت: آدمی می‌پندارد که او را مهمل

---

(۱). آد، گا و.

(۲). آج، آد، گا را.

(۳). آج او.

(۴). کا: هر چه.

صفحه : ۶۵

فرو خواهند گذاشتن چون گوسفند بی‌شبان و چهار پای بی‌فسار تا آن جا رود که او خواهد و چرا کند چنان که خواهد.

أَ لَم یَکُ نُطفَةً مِن مَنِیٍّ یُمنی، أو نه پاره‌ای آب بوده است از آب منی که آن را بیرون آرند! و گفتند: «یمنی» أی یقدّر، که آن را به اندازه کنند. و ابو عمرو و یعقوب و حفص و مفضّل عن عاصم خواند«۱»: «یمنی» به « یا » رجوعا بها إلی المنیّ و باقی قرّاء به «تاء» تأنیث رجوعا بها إلی النطفة.

ثُمَّ کانَ عَلَقَةً، آنگه خونی«۲» ستبر شده بود نوسنده«۳»، من قولهم: علق بالشیء إذا تعلّق به. فَخَلَقَ فَسَوّی، أی خلقه [۲۷- ر] و سوّاه، بیافرید او را و خلقت او راست کرد«۴» و از او دو جفت بیافرید نر و ماده، و زن و مرد.

أَ لَیسَ ذلِکَ بِقادِرٍ عَلی أَن یُحیِیَ المَوتی، آن خدایی که بر اینکه قادر باشد، قادر نباشد که مردگان را زنده کند! چون بر ابتدا قادر است، اولیتر که بر اعادت قادر بود.

البراء بن عازب«۵» گفت چون اینکه آیت آمد، رسول- علیه السلام- گفت:

سبحانک و بلی.

سعید جبیر گفت از عبد اللّه عبّاس«۶»: هر که او سورة الاعلی خواند باید تا بگوید: سبحان ربّی الاعلی، اگر امام باشد اگر جز امام. و آن کس که سورة القیامة خواند، به آخر سورت چون بخواند: أَ لَیسَ ذلِکَ بِقادِرٍ عَلی أَن یُحیِیَ المَوتی، باید تا بگوید: سبحانک اللّهم بلی، اگر امام باشد و اگر جز امام.

---

(۱). دیگر نسخه بدلها: خواندند.

(۲). آج بسته.

(۳). کا، گا: دوسنده.

(۴). کا، آد، گا فجعل منه الزوجین الذکر و الانثی.

(۵). کا: براء بن العازب.

(۶). کا، آد، گا که.

صفحه : ۶۶

سورة الانسان«۱»

اینکه سورت مکّی است و سی و یک آیت است و دویست و چهل کلمت است، و هزار و پنجاه و چهار حرف است.

و روایت است از زرّ حبیش از ابیّ کعب که رسول- صلّی اللّه علیه و علی اله- گفت: هر که سورة الانسان بخواند جزای او بر«۲»

خدای بهشت و حریر باشد«۳».

[سوره الإنسان (۷۶): آیات ۱ تا ۳۱]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
هَل أَتى عَلَى الإِنسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهرِ لَم يَكُن شَيئاً مَذكُوراً (۱) إِنّا خَلَقنَا الإِنسانَ مِن نُطفَةٍ أَمشاجٍ نَبتَلِيهِ فَجَعَلناهُ سَمِيعاً بَصِيراً (۲) إِنّا هَدَيناهُ السَّبِيلَ إِمّا شاكِراً وَ إِمّا كَفُوراً (۳) إِنّا أَعتَدنا لِلكافِرِينَ سَلاسِلَ وَ أَغلالاً وَ سَعِيراً (۴)
إِنَّ الأَبرارَ يَشرَبُونَ مِن كَأسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً (۵) عَيناً يَشرَبُ بِها عِبادُ اللّهِ يُفَجِّرُونَها تَفجِيراً (۶) يُوفُونَ بِالنَّذرِ وَ يَخافُونَ يَوماً كانَ شَرُّهُ مُستَطِيراً (۷) وَ يُطعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً (۸) إِنَّما نُطعِمُكُم لِوَجهِ اللّهِ لا نُرِيدُ مِنكُم جَزاءً وَ لا شُكُوراً (۹)
إِنّا نَخافُ مِن رَبِّنا يَوماً عَبُوساً قَمطَرِيراً (۱۰) فَوَقاهُمُ اللّهُ شَرَّ ذلِكَ اليَومِ وَ لَقّاهُم نَضرَةً وَ سُرُوراً (۱۱) وَ جَزاهُم بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً (۱۲) مُتَّكِئِينَ فِيها عَلَى الأَرائِكِ لا يَرَونَ فِيها شَمساً وَ لا زَمهَرِيراً (۱۳) وَ دانِيَةً عَلَيهِم ظِلالُها وَ ذُلِّلَت قُطُوفُها تَذلِيلاً (۱۴)
وَ يُطافُ عَلَيهِم بِآنِيَةٍ مِن فِضَّةٍ وَ أَكوابٍ كانَت قَوارِيرَا (۱۵) قَوارِيرَا مِن فِضَّةٍ قَدَّرُوها تَقدِيراً (۱۶) وَ يُسقَونَ فِيها كَأساً كانَ مِزاجُها زَنجَبِيلاً (۱۷) عَيناً فِيها تُسَمّى سَلسَبِيلاً (۱۸) وَ يَطُوفُ عَلَيهِم وِلدانٌ مُخَلَّدُونَ إِذا رَأَيتَهُم حَسِبتَهُم لُؤلُؤاً مَنثُوراً (۱۹)
وَ إِذا رَأَيتَ ثَمَّ رَأَيتَ نَعِيماً وَ مُلكاً كَبِيراً (۲۰) عالِيَهُم ثِيابُ سُندُسٍ خُضرٌ وَ إِستَبرَقٌ وَ حُلُّوا أَساوِرَ مِن فِضَّةٍ وَ سَقاهُم رَبُّهُم شَراباً طَهُوراً (۲۱) إِنَّ هذا كانَ لَكُم جَزاءً وَ كانَ سَعيُكُم مَشكُوراً (۲۲) إِنّا نَحنُ نَزَّلنا عَلَيكَ القُرآنَ تَنزِيلاً (۲۳) فَاصبِر لِحُكمِ رَبِّكَ وَ لا تُطِع مِنهُم آثِماً أَو كَفُوراً (۲۴)
وَ اذكُرِ اسمَ رَبِّكَ بُكرَةً وَ أَصِيلاً (۲۵) وَ مِنَ اللَّيلِ فَاسجُد لَهُ وَ سَبِّحهُ لَيلاً طَوِيلاً (۲۶) إِنَّ هؤُلاءِ يُحِبُّونَ العاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَراءَهُم يَوماً ثَقِيلاً (۲۷) نَحنُ خَلَقناهُم وَ شَدَدنا أَسرَهُم وَ إِذا شِئنا بَدَّلنا أَمثالَهُم تَبدِيلاً (۲۸) إِنَّ هذِهِ تَذكِرَةٌ فَمَن شاءَ اتَّخَذَ إِلى رَبِّهِ سَبِيلاً (۲۹)
وَ ما تَشاؤُنَ إِلاّ أَن يَشاءَ اللّهُ إِنَّ اللّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً (۳۰) يُدخِلُ مَن يَشاءُ فِي رَحمَتِهِ وَ الظّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُم عَذاباً أَلِيماً (۳۱)

[ترجمه]

آمد بر آدمی وقتی از روزگار«۴» نبود چیزی یاد کرده!

ما«۵» بیافریدیم آدمی را از آب منی آمیخته، می‌آزماییم او را، کردیم او را شنوا و بینا.

ما نمودیم او را راه، یا شکر کننده بود و یا کفر آرنده.

---

(۱). آد: سوره دهر، گا: سورة الدهر.

(۲). کا، گا: بنزدیک.

(۳). کا، گا جعلنا اللّه من العالمين العاملين بها. [.....]

(۴). آج که.

(۵). آج: که ما.

صفحه : ۶۷

«۱»

ما بنهادیم برای کافران زنجیرها و بندها و آتش افروخته.

نیکوکاران باز خورند از کاسی که باشد آمیختن آن کافور.

چشمهی که باز خورند [به آن]«۲» بندگان خدای بیرون آرند آن را بیرون آوردنی.

وفا کنند به نذر و می‌ترسند از روزی که شرّ او عام باشد.

و می‌دهند طعام بر دوستی او به درویش و بی‌پدر و بند نهاده.

ما طعام می‌دهیم [شما را]«۳» برای خدا، نمی‌خواهیم از شما پاداشت و نه شکر.

ما می‌ترسیم از خدای ما روزی ترش روی سخت.

بپاید ایشان را خدا از شرّ آن روز و پیش ایشان برد تازه رویی و خرّمی.

و پاداشت داد ایشان را به صبری که کردند بهشت و جامه حریر.

تکیه زده باشند در آن جا بر سریرها، نبینند در آن جا آفتابی و نه سرمایی.

نزدیک باشد بر ایشان سایه‌ها آن و مسخّر گردانند میوه او را [مسخّر]«۴» گردانیدنی.

---

(۱). اساس و آج: سلاسلا که مبتنی بر قراءت دیگری است، با توجّه به آج و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۴- ۳- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد.

صفحه : ۶۸

و بگردانند بر ایشان جامهای آب«۱» شراب از سیم و کوزه‌هایی که باشد آبگینه.

آبگینه از سیم انداخته باشد ایشان را انداختنی.

و بدهند ایشان را در آن جا کاسی که آمیختن آن زنجبیل باشد.

چشمهی است در او که«۲» می‌خوانند آن را سلسبیل.

گردنده«۳» بر ایشان پسرانی جاودانی، چون بینی ایشان را، پنداری که مرواریدند پراگنده.

و چون ببینی، آن جا بینی نعمتی و پادشاهی بزرگ.

بر ایشان بود جامه‌های دیبا سبز و ستبرق و در دست ایشان کنند دستونجنهای«۴» از سیم و بدهد ایشان را خدای ایشان شرابی پاکیزه.

که اینکه بود شما را پاداشت، و بود سعی شما شکر کرده.

ما، ما بفرستادیم بر تو قرآن را فرستادنی.

صبر کن حکم خدایت را [و]«۵» طاعت مدار از ایشان بزهکاری یا کافری را.

یاد کن نام خدایت را به بامداد و شبانگاه.

و از شب سجده کن او را و

---

(۱). آج: اناهای.

(۲). آج: در آن جا که.

(۳). آج: برگردند.
(۵- ۴). آج: دستورنهای.

صفحه : ۶۹

تسبيح شب دراز.
اينان دوست می‌دارند سرای نزديک و رها کرده‌اند باز پس ايشان روزی گران.
ما آفريديم ايشان را و سخت بکرديم خلق ايشان و چون خواهيم بدل کنيم مانند ايشان بدل کردنی.
اينکه يادگاری«۱» است هر که خواهد بگيرد به خدای خود راهی.
و نخواهی«۲» الّا آن که خواهد خدای که خدای دانا و محکم کار بوده است.
دارد آن«۳» را که خواهد در رحمت خود و ستمکاران را بجارده است برای ايشان«۴» عذابی سخت [۲۹- ر].
قوله تعالی: هَلْ أَتى عَلَى الْإِنسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ، الايه، زجّاج گفت معنی آن است که: ألم يأت علی الانسان، يعنی آدم- عليه السلام- «حين»، أی زمان من الدهر و قد کان شيئا ألا أنّه لم يکن مذکورا، گفت: نه روزگاری آمد بر آدم که او در آن روزگار چيزی«۵» مذکور نبود، يعنی آن چهل سال که از ميان مکّه و طائف فگنده بود گاه خاک و گاه گل و گاه حمأ و گاه صلصال.
و گفتند: چهل سال خاک بود، باران بر او آمد گل گشت. چهل سال گل می‌بود به گشت روزگار رنگ بگردانيد «حمأ»«۶» گشت. چهل سال

---

(۱). آج: ياد کردن.
(۲). آج: نخواهيد/ نخواهی.
(۳). آج: در برد آن.
(۴). آج: بچارد ايشان را.
(۵). آج: حينی.
(۶). کا: خرّه. [.....]

صفحه : ۷۰

«حمأ»«۱» بود، آفتاب در او تافت خشک گشت «صلصال» شد. چهل سال «صلصال» بود.
بعضی دگر گفتند: معنی «هل»، «قد» است اينکه جا، أی قد أتی علی الانسان، يعنی حينی و مدّتی از روزگار بر آدم بگذشت که او در آن روزگار چيزی مذکور نبود.
بعضی دگر گفتند معنی آن است که: أتی علی الانسان، [علی سبيل]«۲» الاستفهام، و اينکه استفهامی بود بر سبيل تقرير، و مراد به «انسان» آدم است فی قول الحسن و قتاده و سفيان.
و دگر مفسّران گفتند: مراد دگر آدميانند، و «لام» جنس راست. و در تفسير اهل البيت آمد که: مراد به «انسان» علیّ بن ابی طالب است«۳»، و «هل» به معنی «ما» ی نفی است، و تقدير کلام اينکه است که: ما أتی علی الانسان زمان من الدهر إلّا و کان فيه شيئا مذکورا، هيچ روزگار نيامد و الّا او در آن روزگار چيزی بود مذکور، يعنی هميشه معروف و مذکور و مشهور بود، و چگونه مذکور نباشد آن کس که نامش با نام خدا و رسول بر ساق عرش و بر در بهشت و بر سرادقات [۲۹- پ] عرش و اوراق اشجار

نبشته باشد- پیش از خلق آدم- على ما
جاء في الأخبار: مكتوب على ساق العرش لا اله الا الله محمّ و رسول الله أيدته بعلى و نصرته به.
گفتند دلیل بر صحّت اینکه قول آن است که گفت: إِنّا خَلَقنَا الإِنسانَ مِن نُطفَةٍ، به «لام» تعریف عهد. گفت: ما آن انسان را که ذکر او رفت از نطفه آفریدیم. و معلوم است که آدم را از نطفه نیافرید. و اصل «نطفه» فعله باشد من نطف الماء إذا قطر«۴». و «نطفه»، قطعه‌ای«۵» باشد از او برای آن که فعله و

---

(۱). کا: خرّه.
(۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
(۳). آج، کا علیه الصلوة و السلام.
(۴). اساس: قدر، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
(۵). کا: قطره‌ای.

فعله قطعه باشد، كالفرقة و الزبرة و اللمظة و ما أشبهها، قال الشاعر:

ل أنت إلّا نطفة فى شنّة

و جمعها نطاف و نطف. أمشاج، أى أخلاط، واحدها مشج و مشيج، كخدن و خدين، قال رؤبة:

يطرحن كلّ معجل نشاج لم تكس جلدا فى دم أمشاج

و يقال: مشجت الشيء بالشيء إذا خلطته به فهو ممشوج و مشيج، قال أبو ذؤيب:

كأنّ الرّيش و الفوقين منها خلاف النصل سيط به مشيج

عبد اللّه عبّاس و حسن و عکرمه و مجاهد و ربیع گفتند: مراد آب مرد است که با آب زن آمیخته شود در رحم که خدای تعالی از آن فرزند آفریند. و در اخبار آمده است که: آب مرد سپید باشد و ستبر و آب زن زرد باشد و رقیق، هر کدام که از آن غالب باشد شبه او را بود.
قتاده گفت: «أمشاج»، أى اطوار، انواع باشد. اوّل نطفه، آنگه علقه و آنگه مضغه و آنگه عظام و آنگه گوشت«۱» بر او پوشد و آنگه خلقی نو بیافرینند.
ضحّاک گفت: یعنی اختلاط الوان [۳۰- ر] نطفه که آب مرد سپید باشد و سرخ، و آب زن زرد باشد و سبز، و اینکه روایت و البی است از عبد اللّه عبّاس و روایت إبن نجیح«۲» از مجاهد، و قول کلبی است و عطاء خراسانی«۳».
عبد اللّه مسعود و اسامه زید گفتند: مراد به «أمشاج» عروقی است که در نطفه باشد. إبن جریج گفت: از عطا که: «أمشاج» اخلاطی باشد در نطفه که خدای تعالی پی از او آفریند. حسن گفت: «أمشاج» یعنی نطفه آمیخته با خون حیض. نبینی که چون زن آبستن شود، خون حیض منقطع شود از او.
إبن السّکّیت گفت: «أمشاج» أخلاط بود برای آن خواند آن را که آدمی

---

(۱). آج، آد، گا: و پوست، کا: آنگه پوست.

(۲). کا، آد، گا: إبن ابی نجیح.

(۳). آج، کا: خوراسانی.

صفحه : ۷۲

مرکّب است از انواع مختلف، و چون پدید آید خداوند طباع مختلف باشد. و بعضی اهل لغت گفتند: بنای أمشاج، بنای جمع است و معنی واحد، نبینی که آن را به صفت نطفه کرد، و نطفه واحد است، و مثله قولهم: ثوب أسمال و أخلاق و حبل أرمام و برمهٔ اعشار.

ابو عبد الرّحمن السلمیّ گفت از ابو عثمان مغربی شنیدم در مکّه که او را از اینکه آیت پرسیدند، گفت: خدای تعالی امتحان کرد خلقان را به نه چیز: سه مفتّن و سه کافر و سه مؤمن. امّا سه مفتّن: سمع و بصر و زبان، و امّا سه کافر:

نفس و هوا و شیطان، و امّا سه مؤمن: عقل و روح و فکر اوست، و اینکه حدیثی است معلّق و از جنس طامات.

قوله تعالی: نَبتَلِیهِ، می‌آزماییم او را. و بیان، آزمایش خدای تعالی بنده را چند جای برفت در اینکه کتاب که مراد از آن تکلیف است که صورت امتحان دارد.

فَجَعَلناهُ سَمِیعاً بَصِیراً، او را سمیع [۳۰- پ] و بصیر گردانیدیم، شنوا و بینا. و بعضی اهل علم گفتند: در آیت تقدیم و تأخیری هست، و تقدیر آن که: فجعلناه سمیعا بصیرا لنبتلیه، او را سمیع و بصیر کردیم تا او را به تکلیف امتحان کنیم.

إِنّا هَدَیناهُ السَّبِیلَ، گفت«۱»: او را هدایت دادیم بر ره راست و راه«۲» نمودیم به بیان و ارشاد و انواع الطاف تاره حق از ره باطل بداند«۳» و صواب از خطا و شر از خیر.

إِمّا شاکِراً وَ إِمّا کَفُوراً، اگر شاکر باشد و اگر کافر، یعنی نه برای آن که در معلوم چنان باشد که او کافر خواهد بودن، من لطف و بیان از او بازگیرم، بل هدایت او هم بر آن حد کنم که هدایت شاکران، برای آن که هدایت به من تعلّق دارد و شکر و کفران به بنده من، آنچه به من تعلّق دارد به جای آرم تا اگر او آنچه

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها ما.

(۲). دیگر نسخه بدلها با او.

(۳). کا، آد، گا: باز داند.

صفحه : ۷۳

تکلیف اوست به جای نیارد حجّت مرا باشد بر او. و اینکه آیت دلیل است بر بطلان قول مجبّر، که ایشان گفتند خدای تعالی هدایت ندهد کافران را، و خدای تعالی در اینکه آیت گفت: من هدایت دهم بنده را اگر شاکر باشد و اگر کافران«۱» تهدید کرد کافران را، گفت: إِنّا أَعتَدنا لِلکافِرِینَ سَلاسِلَ وَ أَغلالًا وَ سَعِیراً، گفت: ما بیجاردیم«۲» برای کافران سلسلها«۳» و غلّها و آتش درفشنده و دوزخ تافته. ابو جعفر و شیبه و نافع و عاصم و کسائی خواندند: «سلا سلا و قواریرا» به «الف»، باقی، قرّاء بی «الف» برای آن که جمعی است بعد الفه حرفان فلا ینصرف.

آنگه وعده داد مؤمنان را، گفت: إِنَّ الأَبرارَ یَشرَبُونَ مِن کَأسٍ الایهٔ، گفت«۴»: نکوکاران و سوگند به راست کنان، یقال: رجل برّ و

بارّ، أی محسن و برّ فی یمینه [۳۱- ر] إذا صدق. حسن گفت: ابرار آنان باشند که مورچه از ایشان نیازارد«۵» و به هیچ بدی رضا ندهند. واحد او «بارّ» مثل ناصر و انصار، و صاحب و اصحاب. و «برّ» أیضا کنهر و أنهار و ضرب و اضراب. یَشرَبُونَ مِن کَأسٍ، در آخرت از کأسی خمر خورند که مزاج و آمیختگی آن کافور بود، و عرب إناء خمر را کأس نخوانند الّا آنگه که در او خمر باشد.

قتاده گفت: مزاجش کافور باشد و مهرش مشک. عکرمه گفت: مزاجها، أی طعمها. اهل معانی گفتند: مراد آن است که به سپیدی و بوی کافور باشد نه آن که عین کافور بود، چه کافور خوردنی نباشد، و التقدیر: مزاجها شراب کالکافور، مثل قوله: حَتّی إِذا جَعَلَهُ ناراً«۶»، أی کالنّار.

إبن کیسان گفت: شرابی باشد مطیّب به کافور و مشک و زنجبیل. فرّاء گفت: کافور نام چشمه‌ای آب است، و در مصحف عبد اللّه مسعود هست: من

---

(۱). کذا در اساس، آج در اینکه جا افتادگی دارد، دیگر نسخه بدلها، کافر آنکه.

(۲). آج: ساخته‌ایم، آد، گا: ما مهیّا کردیم.

(۳). سلسلها/ سلسله‌ها. [.....]

(۴). کا، آد إِنَّ الأَبرارَ

(۵). کا: مورچه‌ای را نیازارند.

(۶). سوره کهف (۱۸) آیه ۹۶.

صفحه : ۷۴

کأس صفراء کان مزاجها قافورا. و عرب معاقبه کند میان «قاف» و «کاف» برای آن که دو حرف لهوی است. واسطی گفت: چنان که احوالشان در دنیا مختلف باشد، شرابشان در آخرت مختلف باشد. اهل اشارت گفتند: برای آن مزاج خمر ایشان کافور کنند تا دنیا بر دل ایشان سرد شود.

عَیناً، فرّاء گفت: نصب او بر بدل است از کافور، و کسائی گفت: نصب بر حال است، و گفتند: منصوب است به «یشرب» که از پس او می‌آید، و گفتند:

نصب بر مدح است، و گفتند: به فعلی محذوف، و التقدیر: أعنی عینا، و قیل اراد من عین فلمّا حذف الجارّ انتصب الاسم، و اینکه وجوه همه قریب است و محتمل.

یَشرَبُ بِها، و التقدیر: یشربها، «با» صله است [۳۱- پ] و گفت: به معنی «من» است، أی منها. یُفَجِّرُونَها تَفجِیراً، آن جا که خواهند می‌برند در منازل و قصور خود، چنان که یکی از ما آب از جای به جای خود در زیر زمین ببرد و آن جا که خواهد برآرد. و «تفجیر» گشادن چشمه آب باشد. و انفجار، گشاده شدن چشمه باشد.

یُوفُونَ بِالنَّذرِ، وفا کنند«۱» به نذر و آن نذر که کرده باشند به جای آرند. قتاده گفت: یعنی به عبادات قیام نمایند از نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد. مجاهد و عکرمه گفتند: عام است در جمله نذرها که مردمان کنند. گفتند: به هر نذر که کنند وفا کنند. وَ یَخافُونَ یَوماً، و از روزی ترسند که شرّ آن روز عام باشد به همه کس برسد، یعنی روز قیامت. و «مستطیر» فاش و شایع باشد، یقال: استطار الشیء إذا ظهر و قال الاعشی:

فبانت و قد أسأرت فی الفؤا د صدعا علی نأیها مستطیرا

وَ يُطعِمُونَ‌الطَّعام، و می‌دهند طعام. عَلی حُبِّهِ، بر دوستی او.

خلاف کردند در اینکه ضـمیر که راجع با چیست. دارانی گفت: بر دوستی خدا. حسین بن الفضل گفت: علی حب‌الطعام، با آن که طعام دوست

---

(۱). کا، آد، گا: وفا کنندگان.

صفحه : ۷۵

داشتند«۱» و محتاج بودند به آن، کقوله: وَ يُؤثِرُونَ‌عَلی أَنفُسِهِم وَ لَو كانَ‌بِهِم خَصاصَةٌ«۲».

بعضی دگر گفتند: علی حب‌الاطعام، با آن که طعام دادن دوست داشتند«۳»،

کقول امیر المؤمنین- علیه السلام-: حبّب إلی من دنیاکم ثلاث: اطعام الضیف و الصوم فی الصیف، و الضرب بالسیف.

عبـد اللّه عبّاس گفت: عَلی حُبِّهِ، أی علی قلته. «مسـکینا»، مفعول دؤم «یطعمون» است. و «مسـکین» آن باشـد که آن را بلغه«۴» عیش باشـد و کفایت نباشـد او را، و «فقیر» آن که او را هیـچ نباشـد- علی خلاف فیه بین [۳۲- ر] أهل اللغـۀ. و «مسـکین» مفعیل باشد من السـکون، برای آن که درویش را حرکت اهتزاز نباشد. و یَتِیماً، طفلی باشد که پدر ندارد. وَ أَسِیراً، آن باشد که او را در کالزار«۵» به دست بگیرنـد و او فعیل است به معنی مفعول من الاسـر و هو الشـد، برای آن که چون بگیرند او را ببندند. و ابو سـعید خدری گفت در خبری مرفوع که رسول- علیه السلام- گفت:

اسیر، بنده باشد و مردم زندانی. ابو حمزۀ الثمالیّ گفت: مراد به اسیر زنانند، بیانه

قوله:«۶» « استوصوا بالنساء خيرا فانهن عوان عندكم

، أی اسراء.

إِنَّمـا نُطعِمُكُم لِوَجهِ اللّهِ، أی یقولون عطفا علی قوله: «یوفون، و یخافون و یطعمون» و اینکه از جمله جایها است که قول در او مضـمر باشـد. سـعید جبیر و مجاهد گفتند: اینکه سـخن بر زبان نراندند«۷». در دل داشـتند، حق تعـالی از سـرّ ایشـان و حسن نیّت و خلوص اعتقادشـان خبر داد و به اینکه بر ایشـان ثنا گفت«۸»، ما شـما را طعام برای خـدای می‌دهیم، بر روی خـدای نه نه بر روی خلق، یعنی برای خدای نه برای خلق«۹»، و از شما جز او مکافات و پاداشت نمی‌خواهیم، و نه نیز

(۳- ۱). آج: داشتندی.

(۲). سوره حشر (۵۹) آیه ۹.

(۴). کا، گا: بلغت.

(۵). کا: کارزار.

(۶). اساس علیه السلام، کا، آد: صلی اللّه علیه و آله.

(۷). کا: براندند.

(۸). کا، آد، گا که.

(۹). کا، آد لا نرید منکم جزاء و لا شکورا.

صفحه : ۷۶

شکری که ما را بگوی«۱» و از اینکه باز گوی«۲». و در «شکور» دو وجه گفتند: یکی آن که جمع شکر است، کبرد و برود«۳»، و یکی آن که مصدر است، کالدخول و الخروج.

إِنّا نَخافُ مِن رَبِّنا يَوماً عَبُوساً قَمطَرِيراً، که ما از خدا می‌ترسیم در روزی ترش روی، یعنی«۴» روزی که مردم در او ترش روی باشند، من باب قولهم: لیل قائم و نهار صائم، و آن روز قیامت باشد که مردم در او چنین باشند از کثرت مکاره«۵»، و اینکه ظرف متّسع است [۳۲- پ].

[«۶» عبد اللّه عبّاس گفت: عبوسی کافران در اینکه روز به حدی برسد که قطرات از چشمهای ایشان به جای آب رفتن گیرد. و گفتند: روز را تشبیه کرد به مردی ترش روی. علیّ بن طلحه روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که او گفت: العبوس الضیّق، و القمطریر الطویل، تنگ و دراز، کلبی گفت: عبوس آن باشد که در او گشادگی نبود، و قمطریر سخت باشد. قتاده و مجاهد و مقاتل گفتند: قمطریر آن باشد که به سختی لبها از هم بردارد و پیشانی به شکنج آرد. اخفش گفت:

قمطریر بغایت سخت باشد و دراز«۷»، یقال: یوم قمطریر و قماطر إذا کان شدیدا الحرّ طویلا، و لا قال الشّاعر:

ففرّوا إذا ما الحرب ثار غبارها و لجّ بها الیوم العبوس القماطر

و أنشد الفراء:

بنی عمنا هل تذکرون بلاءنا علیکم إذا ما کان یوم قماطر

کسائی گفت: اقمطرّ الیوم و از مهرّ اقمطرارا و از مهرا را فهو قمطریر و

---

(۱). کا، گا: گویید.

(۲). کا، آد: یا از آن باز گویید. [.....]

(۳). کا، آد: شکر است کالفلوس.

(۴). کا، آد در.

(۵). آد و الام.

(۶). اساس: یک برگ افتادگی دارد، آج اعنی مفعول فیه به جای مفعول به نهادن، کقوله: یا سارق اللیلة اهل الدّار.

(۷). کا، آد: سختی باشد و درازی.

صفحه : ۷۷

زمهریر، و یوم مقمطرّ إذا کان صعبا شدیدا، قال الهذلیّ:

بنو الحرب ارضعنا لهم مقمطرّة فمن یلق منّا ذلک الیوم یهرب

فَوَقاهُمُ اللّهُ شَرَّ ذلِکَ الیَومِ، گفت: خدای تعالی نگاه داشت ایشان را از شرّ آن روز که می‌ترسیدند از او. وَ لَقّاهُم، به ایشان نمود و به استقبال ایشان ببرد.

نَضرَةً، تازه رویی و شادمانی. مفسّران گفتند: نضرة فی الوجوه و سرورا فی القلوب.

وَ جَزاهُم بِما صَبَرُوا، و پاداشت دهند ایشان را به آن صبر که کردند. و «ما» مصدری است، أی بصبرهم، و «با» مجازات است. جَنَّةً،

بستانی پر درخت که زمین را سایه کند«۱». وَ حَرِیراً، و لباس حریر به آن که صبر کردنـد«۲» بر طاعت و پرهیز از معصیت. ضحّاک گفت: بما صبروا علی الفقر، و قرظیّ گفت: بما صبروا علی الصوم. عطا گفت: علی الجوع. عمر گفت«۳»: رسول را صلی اللّه علیه و آله پرسیدند از صبر، گفت صبر چهار گونه است: صبر است بنزدیک زخم اوّل که بـدایت بلا باشد، و صبر است بر ادای فرایض، و صبر بر اجتناب محارم، و صبری است بر مصائب. حسن گفت: جزای ایشان آن باشد که ایشان را به بهشت برد و لباس حریر در ایشان پوشاند.

مُتَّکِئِینَ، نصب او بر حال است، تکیه زده باشند. فِیها، در بهشت. عَلَی الْأَرائِکِ، بر سریرها که از بالای او کلّه زده باشند. و سریر را اریکه نخوانند«۴» الّا آن که از بالای او کلّه باشد. حسن گفت: اینکه لغت اهل یمن است و در آن عهد سریر به اینکه صفت ملوک یمن را بودی. مقاتل گفت: سریرها باشد با کلّه از شاخهای زرِ مرصّع به انواع جواهر از درّ و یاقوت. لا یَرَوْنَ فِیها شَمْساً وَ لا زَمْهَرِیراً، در او«۵» آفتاب و سرما نبینند. قتاده گفت: خدای تعالی دانست که گرمای سخت و

---

(۱). کا، آد: که سایه بر زمین افگند.

(۲). کا، آد: بر آن صبر که کردند.

(۳). کا، آد: عمر خطّاب روایت کرد که.

(۴). کا، آد: خوانند.

(۵). کا، آد: در آن بهشت.

سرمای سخت موذی باشد، نفی کرد هر دو را از بهشت تا بدانند که هوای بهشت معتدل باشد، و مرّة الهمدانیّ گفت: زمهریر سرمای برّنده باشد. مقاتل حیّان گفت: برف خورد باشد به مانند سر سوزن. عبد اللّه مسعود گفت: لونی باشد از عذاب. ثعلب گفت: زمهریر به لغت طی«۱» ماه باشد]«۲» یعنی در او آفتاب و ماه نبینند، قال شاعرهم:

و لیلة ظلامها قد اعتکر قطعتها و الزمهریر ما زهر«۳»

أی لم یطلع القمر. مقاتل گفت: آیات در مردی انصاری آمد که او طعام داد اینکه سه کس را: مسکین و یتیم و اسیر را، و عامّه مفسّران و اهل اخبار جمله گفتند: اینکه آیات من قوله تعالی: إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ- إلی قوله: وَ کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً«۴»، در«۵» امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین- علیهم السلام- آمد و کنیزکی که ایشان را بود فضّه نام.

و قصه اینکه آن بود که: لیث روایت کرد از مجاهد از عبد اللّه عبّاس و اینکه خبر به چند طریق بیاورد ثعلبی مفسّر امام اصحاب الحدیث که: حسن و حسین- علیهما السلام- بیمار شدند. جدّشان محمّد مصطفی- صلی اللّه علیه و علی اله- به عیادت ایشان شد با جمله صحابه و معروفان عرب. علی را گفت: اگر نذری کنی در حقّ اینکه فرزندان، و هر نذری که آن را وفا نباشد هیچ نبود.

امیر المؤمنین علی گفت: با خدای پذرفتم«۶» که اگر خدای اینان را شفا دهد، من سه روز روزه دارم به شکر آن، و فاطمه- علیها السلام- گفت: من نیز هم اینکه نذر کردم، حسن گفت: من نیز هم اینکه نذر کردم اگر خدای ما را عافیت دهد. حسین گفت: من نیز هم اینکه نذر کردم اگر خدای حسن را عافیت دهد. فضّه- خادمه

---

(۱). آد آفتاب و.

(۲). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). آج: ما ظهر.

(۴). سوره انسان (۷۶) آیه ۵ تا ۲۳. [.....]

(۵). کا، آد حق.

(۶). کا: پذیرفتم، دا: نذر گرفتم.

صفحه : ۷۹

ایشان- گفت: من نیز هم اینکه نذر کردم.

چون خدای تعالی ایشان را عافیت داد، علی فاطمه را گفت: وقت آن است که ما به آن نذر وفا کنیم. بنزدیک ایشان هیچ نبود بقلیل و کثیر«۱». امیر المؤمنین- علیه السلام- بنزدیک همسایه‌ای [۳۳- ر] رفت جهود و از او قرض خواست.

نام آن جهود شمعون بن جابا«۲». او پاره‌ای پشم بداد و سه صاع جو، گفت: اینکه پشم زنان را ده تا برای من بریسند، و اینکه صاعهای جو بر گیرند به مزد آن. علی آن بستد و به خانه آورد، فاطمه- علیها السلام- صاعی از آن آس کرد«۳» و پنج قرص از آن بپخت. هر یکی را قرصی، و هر چه در سرای روزه داشتند«۴». امیر المؤمنین با رسول- علیه الصلوهٔ و السلام- نماز بگزارد و به خانه باز آمد و طعام در پیش نهادند تا تناول کنند. هنوز دست به طعام نابرده، سایلی به در حجره فراز آمد و گفت: مسکین من مساکین المسلمین أطعمونی أطعمکم اللّه من موائد الجنّهٔ، درویشی‌ام از درویشان مسلمانان، مرا طعامی دهی«۵» که شما را خدای از خوانهای بهشت طعام دهد. علی آواز او بشنید. اینکه بیتها انشاء کرد روی به زهرا کرد«۶».

فاطم ذات المجد و الیقین یا بنت خیر النّاس أجمعین.

أما ترین البائس المسکین قد قام بالباب له حنین

یشکوا إلی اللّه و یستکین یشکو إلینا جایع حزین

کلّ امرئ بکسبه رهین و فاعل الخیرات یستدین

موعده جنّهٔ علّیین حرّمها اللّه علی الضنّین

و للبخیل موقف مهین تهوی به النار إلی سجّین

رابه الصدیق و الغسلین

---

(۱). کا، آد: طعامی نبود نه اندک و نه بسیار.

(۲). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، تفسیر قرطبی (۱۹/ ۱۳۱): حاریا الخیبریّ.

(۳). کا، آد: صاعی از آن جو آرد کرد.

(۴). کا، آد: و همه مردم سرای به روزه بودند.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: دهید.

(۶). آد: روی به زهرا علیها السلام آورد و اینکه بیتها انشا کرد.

صفحه : ۸۰

فاطمه- علیها السلام- جوابش داد به اینکه ابیات:

ازأمرك سمع یابن عمّ و طاعة ما بی من لوم و لا وضاعة

ازغدیت بالبرّ ولی صناعة اطعمه و لا أبالی السّاعة [۳۳- پ]

ازأرجوا اذا أشبعت ذا مجاعة أن الحق الأخیار و الجماعة

۱»۲» ازو أدخل الخلد« ولی« شفاعة

آنگه امیر المؤمنین دست فراز کرد و قرص خود ایثار کرد و به مسکین داد.

فاطمه نیز موافقت کرد. حسن و حسین نیز موافقت کردند. فضّه نیز موافقت کرد.

و آن شب بر آب قراح«۳» روزه بگشادند. روز دیگر صاعی دیگر را معالجه کرد«۴» و از او پنج قرص بپخت. چون شب در آمد و وقت افطار بود، طعام در پیش نهادند.

چون خواستند که دست به طعام کنند، یتیمی بیامد و گفت: السلام علیکم یا اهل [بیت]«۵» النبوة و معدن الرّسالة و مختلف الملائکة، یتیم من أولاد المهاجرین، یتیمی‌ام از فرزندان مهاجر. پدرم را روز عقبه شهید کرد [ند]«۶»، طعامی دهی«۷» مرا که خدا شما را از مایده بهشت طعام دهاد. امیر المؤمنین چون آواز او بشنید، اینکه بیتها انشاء کرد:

ازفاطم بنت السیّد الکریم بنت نبیّ لیس بالزنیم

از قد جاءنا اللّه بذا الیتیم من یرحم الیوم فهو رحیم

ازموعده فی جنّة النعیم حرّمها اللّه علی اللئیم

ازو للبخیل موقف ذمیم تهوی به النّار إلی الجحیم

ازشرابه الصدید و الحمیم

---

(۱). آد، کا، گا: ادخل الجنة.

(۲). آد، کا، گا: لی.

(۳). آج: آب تهی.

(۴). آد، کا، گا: صاعی از آن جو آرد کرد.

(۶- ۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها: دهید. [.....]

صفحه : ۸۱

فاطمه- علیها السلام- جواب داد:

ازانی لأعطیه و لا ابالی و اوثر اللّه علی عیالی

ازأمسوا جیاعا و هم أشبالی أصغرهم یقتل فی القتال

ازبکربلا یقتل باغتیال للقاتل الویل مع الوبال [۴۳- ر]

ازتهوی به النار إلی سفال مصفّد الیدین بالأغلال

ازکبوله زادت علی الأکبال

آن شب نیز جمله طعام بدادند و بر آب قراح«۱» روزه بگشادند. چون شب سدیگر«۲» بود«۳»، طعام بساختند و در پیش نهادند. سایلی آمد و گفت: من اسیری‌ام از اسیران شما، ما را به اسیری گرفته‌ای«۴» و طعامی نمی‌دهی«۵». طعام دهید مرا.

امیر المؤمنین روی به فاطمه کرد«۶» و اینکه بیتها انشاء کرد:

۷» ازفاطم یا بنت النبیّ أحمد بنت نبیّ سیّد« مسوّد

از هذا أسیر للنبیّ الأمجد مکبّل فی غلّه مقیّد

۸» ازیشکوا إلینا الّجوع قد تمدّد« من یطعم الیوم یجده فی غد

ازعند العلیّ الواحد الموحّد ما یزرع الزارع سوف یحصد

ازفأطعمی فی غیر منّ أنکد حتّی تجازی بالذی لا ینفد

فاطمه- علیها السلام- جواب داد:

از لم یبق ممّا جئت غیر صاع قد دمیت کفّی مع الذّراع

ازإبنای و اللّه من الجیاع أبو هما للخیر ذو اصطناع

ازیصطنع المعروف بابتداع عبل الذّراعین طویل الباع

۹» ازو ما علی رأسی من قناع إلّا قناع نسجه انساع«

---

(۱). آج: آب تهی، آد، گا: آب صافی.

(۲). آد، گا: سیم.

(۳). آد، گا به دستور.

(۴). آج: گرفته‌اید، آد، گا: گرفته‌اند.

(۵). آج: نمی‌دهید، آد، گا: نمی‌دهند.

(۶). آد، گا: آورد.

(۷). آد، گا: سدید.

(۹- ۸). آد، گا: نساع.

صفحه : ۸۲

آن شب نیز«۱» طعام بدادند و بر آب تهی روزه گشادند. چون روز چهارم بود، امیر المؤمنین برخاست و به یک دست دست حسن گرفت و به یک دست دست حسین، و ایشان را آورد بنزدیک رسول، و ایشان از ضعف می‌لرزیدند. رسول- علیه السلام [۳۴- پ] دل تنگ شد از اینکه حال، گفت: خیز تا به حجره فاطمه رویم. آمدند و فاطمه- علیها السلام- در محراب شکم با پشت رفته«۲» از گرسنگی.

رسول- علیه السلام- چون چنان دید گفت:

وا غوثاه بالله أهل بيت محمّد يموتون من الجوع.

جبريل- عليه السلام- آمد و اينكه آيات آورد- قوله تعالى:

يُوفُونَ بِالنَّذرِ«۳» إلى قوله: إِنَّ هذا كانَ لَكُم جَزاءً وَ كانَ سَعيُكُم مَشكُوراً«۴».

إبن مهران گفت: رسول- عليه السلام- چون در نزديك فاطمه شد و او را بپرسيد، چون احوال چنان ديد بگريست و گفت: سه روز است كه شما در اينكه رنجى«۵» و من بى‌خبرم از شما. جبريل آمد و اينكه آيت آورد: إِنَّ الأَبرارَ يَشرَبُونَ مِن كَأسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً.

عَيناً يَشرَبُ بِها عِبادُ اللّهِ، گفت: چشمه‌اى است در سراى رسول، از آن جا به سراى پيغامبران و اوصيا مى‌شود«۶». يُوفُونَ بِالنَّذرِ، يعنى على و فاطمه و حسن و حسين و فضّه.

در خبر است از عبد اللّه عبّاس كه: يك روز اهل بهشت در بهشت روشنايى ببينند، چون روشنايى آفتاب، گويند: بار خدايا نه ما را وعده دادى كه:

لا يَرَونَ فِيها شَمساً وَ لا زَمهَرِيراً. اينكه نور آفتاب چيست! حق تعالى گويد: اينكه آفتاب نيست، على با فاطمه مزاحى كرد، از آن بخنديدند. اينكه نور دندانهاى ايشان است كه همه بهشت از آن منوّر شد.

و اتّفاق اهل قبله است از مخالف و مؤالف كه اينكه سورت در حقّ على و

---

(۱). آد، گا باتّفاق.

(۲). آد، گا: شكم به پشت باز دو سيده.

(۳). سوره انسان (۷۶) آيه ۷.

(۴). سوره انسان (۷۶) آيه ۲۲.

(۵). آج، آد، گا: رنجيد.

(۶). آج: مى‌رود، آد، گا: رود. [.....]

صفحه : ۸۳

فاطمه و حسن و حسين آمد تا مثل شد در اخبار و اشعار. شاعرى گفت:

ما مولى لفتى انزل فيه هل أتى«۱»

و صاحب گفت«۲»:

و إذا قرأنا هل أتى قرأت وجوههم عبس

و ابو بكر قهستانى در مرثيت مرتضى علم الهدى- رحمهٔ اللّه عليه- گفت قصيده‌اى اوّلش اينكه ابيات [۳۵- ر]:

أتى ما أتى لا حين للصبر يافتى مضى سيّد السادات من أهل هل أتى

مضى المرتضى بن المصطفى علم الهدى على العلى وا حسرتا وا مصيبتا

بر اینکه قول سورت مدنی باشد. و علما در اینکه سورت خلاف کردند.

مجاهد و قتاده گفتند: سورت جمله مدنی است. حسن و عکرمه گفتند: یک آیت مکّی است و هی قوله: وَ لا تُطِع مِنهُم آثِماً أو کَفُوراً«۳»، و باقی مدنی. و دیگران گفتند: جمله مکّی است.

وَ دانِیَةً عَلَیهِم ظِلالُها، وصف بهشت کرد و آن که سایه درختان به ایشان نزدیک باشد. و در نصب «دانیة» چند وجه گفتند: یکی حال«۴» بدل قوله: مُتَّکِئِینَ، وجه دیگر عطف علی قوله: لا یَرَونَ فِیها شَمساً وَ لا زَمهَرِیراً، بل یرون دانیة علیهم ظلالها. وجه دیگر آن که نصب مر«۵» مدح است، و تأنیث برای [آن]«۶» کرد که «ظلال» جمع است. و در قراءت عبد اللّه مسعود: «و دانیا علیهم ظلالها»، لتقدّم الفعل، و در قراءت أبیّ: «ودان علیهم» رفع علی الاستیناف.

وَ ذُلِّلَت قُطُوفُها تَذلِیلًا، و میوه آن را مسخّر کرده باشند اهلش را تا چنان که

---

(۱). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۱/ ۳۵۰) إلی متی اکتمه إلی متی.

(۲). آد، گا: صاحب کافی گفت.

(۳). سوره انسان (۷۶) آیه ۲۴.

(۴). آد، گا دیگر.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: بر، که ظاهرا مرجح می‌نماید.

(۶). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۸۴

ایشان خواهند می‌گیرند ایستاده و نشسته و خفته، چنان که خواهند بر آن حال که باشند. مجاهد گفت: زمین بهشت از سیم است و خاکش از مشک است، و اصل درختانش از زرّ است، و شاخهایش از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت است، و میوه در زیر برگهای او، هر که خواهد که از او میوه چیند ایستاده و نشسته و خفته تواند، و ذلک قوله: وَ دانِیَةً عَلَیهِم ظِلالُها وَ ذُلِّلَت قُطُوفُها تَذلِیلًا.

قوله: [وَ]«۱» قَدَّرُوها تَقدِیراً، آن را مقدّر کرده باشند. مفسّران گفتند: بر قدر شرب صاحبش چندان که ریّ و سیر آبی او را کفایت بود.

ربیع و قرظی گفتند: به مقدار آن که در کفّی گنجد.

قراءت عامّه قرّاء «قدّروها» است بر فعل مستقیم، و شعبی در شاذّ خواند:

«قدّروها» علی الفعل المجهول، و اینکه قراءت مضطرب است و«۱» بر عربیّت راست نیست برای آن که کأس مقدّر است نه اصحاب«۲» کأس. بعضی دگر گفتند:

مراد آن است که ایشان [۳۶- ر] با خویشتن اندیشه کنند، مقدار آن تقدیر که ایشان اندیشه کرده باشند بیاید، نه زیادت نه نقصان.

وَ یُسقَونَ فِیها کَأساً، به ایشان دهند از آن جا کأسی که مزاج آن زنجبیل باشد. گفتند: زنجبیل برای آن گفت که نشاط آور باشد.

بعضی دگر گفتند: عرب زنجبیل دوست دارد و آن را پسندیده دارد، قال الشّاعر:

کأنّ جنیّا من الزنجبی ل بات بفیها و أریا مشورا

گفتند: نام چشمه‌ای است در بهشت که او را«۳» طعم زنجبیل یابند. قتاده گفت: زنجبیل شراب مقرّبان باشد، و بعضی دگر گفتند: مقرّبان را خالص دهند و دیگران را ممزوج.

عَیناً فِیها تُسَمّی سَلسَبِیلًا، چشمه‌ای«۴» در آن جا که آن را سلسبیل خوانند.

قتاده گفت: معنی «سلسبیل» سلس سهل باشد، منقاد بود ایشان را تا آن جا برند که خواهند.«۵» مجاهد گفت: رونده‌ای تیزرو باشد. یمان گفت: خوش طعم باشد یقول العرب: شراب سلسل و سلسال و سلسبیل إذا کان سائغا سهل الجری

---

(۱). آد، کا، گا: برای آن که. [.....]

(۲). آد، کا، گا: صاحب.

(۳). آد، گا: که از او.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: چشمه‌ای است.

(۵). کا، آد، گا: تا آن جا که خواهند می‌برند.

صفحه : ۸۶

فی الحلق. مقاتل حیّان گفت: برای آن سلسبیل خوانند آن را که در راهها و جایها«۱» و سرایها روان باشد. و اصل او از زیر عرش است، از آن جا به بهشت عدن آید، از آن جا به دگر بهشت می‌آید. و شراب بهشت گفت بر طعم زنجبیل باشد و برد کافور و بوی مشک.

وَ یَطُوفُ عَلَیهِم وِلدانٌ مُخَلَّدُونَ، می‌گردند بر ایشان غلامانی مخلّد مؤبّد، یعنی به آنچه مخلّد باشند به گشت روزگار از آن شکل و هیأت بنشوند. بزرگ نگردند. ملتحی نشوند. إِذا رَأَیتَهُم، چون ایشان را بینی«۲» گمان بری«۳» که مرواریدند پراگنده.

وَ إِذا رَأَیتَ ثَمَّ رَأَیتَ [۳۶- پ] نَعِیماً وَ مُلکاً کَبِیراً، گفت: چون بینی آن جایگاه نعمت بینی و ملکی بزرگوار. قرّاء در وقف اینکه«۴» خلاف کردند. بعضی بر«۵» «رأیت» وقف کردند و گفتند: مفعول «رأیت» محذوف است و «ثمّ» ظرف است از «رأیت» دوم و بعضی بر «ثمّ» وقف کردند و ظرف را در جای مفعول به بنهادند«۶»، گفتند: تقدیر آن است که: «و إذا رأیت ذلک المکان رأیت» و اینکه دؤم جواب «اذا» باشد.

در «ملک کبیر»«۷» خلاف کردند، گفتند: ملکی کمینه آن هزار ساله راه باشد، مرد بر غرفه‌ای نشسته أقصی ملک خود می‌بیند، گفتند: آن ملک آن است که فریشتگان هر وقت به سلام ایشان می‌آیند، و چون بیایند به دستوری در آیند. و گفتند: ملکی باشد بی‌زوال. ابو بکر ورّاق گفت: ملکی باشد بی‌هلک. محمّد بن علیّ التّرمذی گفت: ملک تکوین باشد، چون چیزی خواهد گوید: بباش، بباشد.

---

(۱). آج، کا، آد، گا: خانها.

(۲). آج: بینید.

(۳). آج: برید.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها آیت.

(۵). اساس: دگر، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). آج و.

(۷). آد، گا: ملکا کبیرا.

صفحه : ۸۷

عالِيَهُم ثِيابُ سُندُسٍ خُضرٌ، أبو جعفر و حمزه و نافع، و در شاذّ قتاده و مجاهد و إبن سيرين و عون العقيلیّ و إبن محيصن و أعمش و ايوب خواندند:

«عاليهم» به سكون « يا »، أی يعلوهم، و معنی آن كه پوشيده باشد«۱» جامه‌های«۲» سندس سبز، چنان كه گويند: فلانا«۳» عليه ثياب كذا يعلوها افضل منه، و دگر قرّاء خواندند: «عاليهم»«۴» أی فوقهم، و نصب او بر ظرف بود. و نافع خواند و حفص عن عاصم: «خضر و استبرق» مرفوع بر آن كه «خضر» صفت «ثياب» باشد و «استبرق» عطف باشد بر او.

إبن عامر و ابو عمرو خواندند: «خضر» به رفع و «استبرق» به جرّ، و باقی قرّاء هر دو مجرور خواندند. گفت: لباس ايشان [۳۷- ر] جامه‌های«۵» سندس باشد، و آن ديبای تنك گران مايه باشد. آنكه گفت: به لون سبز باشد«۶».

و نيز جامه‌های استبرق و آن ديبای ثخين باشد و ستبر. و گفتند: معرّب است ستبرك«۷». وَ حُلُّوا أَساوِرَ مِن فِضَّةٍ، و به حلی ايشان كنند دستبرنجنهايی«۸» از سيم.

امّا سؤال طاعنان كه: چرا حلیّ از سيم باشد از زرّ نباشد! جواب آن است كه گوييم: فضل زر بر سيم اينكه جا به عرف است نه به عقل و به شرع.

روا بود كه آن جا سيم گرانمايه‌تر باشد از زرّ، و روا بود كه شهوت به سيم بيشتر باشد از آن كه به زرّ، و روا بود كه سيم نكوتر باشد آن جا از زرّ.

و «أساور» جمع أسوره باشد، و أسوره جمع «سوار» جمع جمع است.

وَ سَقاهُم رَبُّهُم، آب دهد ايشان را خدای ايشان. و برای آن اضافت با او

---

(۱). آج و ديگر نسخه بدلها: باشند، كه. با ظاهر عبارت سازگارتر می‌نمايد.

(۲). كا: جومهای.

(۳). آج و ديگر نسخه بدلها: رأيت فلانا و. [.....]

(۴). آج، آد، گا به فتح يا .

(۵). اساس: جامها/ جامه‌ها.

(۶). آج و ديگر نسخه بدلها و استبرق.

(۷). آج: سبز رنگ، كا، آد، گا: ستبرگ.

(۸). آج: دستورنجهايی، كا: دست افرنجهايی، آد، گا: دست اورنجها.

صفحه : ۸۸

كرد كه«۱» همه از اوست از خلق او و به امر او و اباحت او. قول دگر آن است كه:

مراد به «ربّ» سيّد است، يعنی سقاهم سيّدهم علیّ بن أبی طالب- عليه السلام- ايشان را آب دهد سيّدشان علیّ بن أبی طالب. و دليل بر آن كه «ربّ» به معنی سيّد آمده است، قوله تعالی فی سورة يوسف: اذكُرنِی عِندَ رَبِّكَ«۲»، أی عند سيّدك، و قوله: فَيَسقِی رَبَّهُ خَمراً«۳»، أی سيّده. بر اينكه قول او ساقی باشد، و اخبار از جهت مؤالف و مخالف متظاهر است كه او ساقی كوثر خواهد بودن، و در اينكه معنی شاعر گفت:

ربّ هب لی من المعیشهٔ سؤلی و اعف عنّی بحقّ ال الرسول«۴»

و اسقنی شربهٔ بکفّ علیّ سیّد الأوصیاء زوج بتول

و بر قول عامّه مفسّران او آب داده باشد و حق تعالی آب دهنده او [۳۷- پ].

و به سیاقت آیت اینکه لا- یقتر است و در منقبت بلیغتر. شَراباً طَهُوراً، شرابی پاکیزه، یعنی آلوده نشود آبش به آنچه آلوده شود آبهای دنیا از چیزها که«۵» آن را از حکم پاکی«۶» ببرد. و گفتند: خمرش پاکیزه باشد از آنچه«۷» مستی کند و خمار آرد و داعی بود با قبایح. و گفتند معنی آن است که: پاك بود به وقت دوم«۸» مستحیل نشود با بول، بل از اندام ایشان جدا شود به مانند عرقی که بوی مشک دارد.

أبو قلابه گفت: خدای تعالی هر مردی را از اهل بهشت چندانی شهوت و نهمت و قوّت دهد که صد مرد را از اهل دنیا. چون طعامی که خواهند بخورند، ایشان را شرابی دهند که شکم ایشان مطیّب کند و به وقت هضم طعام و شراب رشحی بود و از اندام ایشان بیاید به مانند مشک أذفر. باز دگر باره شکم ایشان تهی شود و شهوت طعام باز آید. و گفتند: شرابی طهور، یعنی (مطهر)، پاک کننده،

---

(۱). آد: اضافه کرد با خود که.

(۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۲.

(۳). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۱.

(۴). آج: ال رسول.

(۵). کا، آد، گا: چیزهایی که.

(۶). کا، آد: پاکیزگی.

(۷). کا، آد، گا: آن که.

(۸). کا، آد: پاک بود البتّه.

صفحه : ۸۹

ایشان را از أدناس و أنجاس پاك کند و ایشان را چنان کند که صلاحیت مقام بهشت دارند.

از صادق- علیه السلام- روایت کردند که او گفت:«۱» که دل ایشان از هر چه دون خداست پاکیزه کند تا به اغیار مدنّس نباشند.

دارانی گفت: ایشان را یک شربت دهند به کأس مودّت بر بساط قربت که ایشان را سیر گرداند از صحبت خلق و مستأنس گرداند به جوار حق. آنگه ایشان را بر منابر قدس نشاند و تحفه‌ای مزید«۲» فرستد و باران تأیید بر ایشان باراند تا سیل شوق به دل ایشان در آید تا از هموم فرقت برهند، و به سرور قربت برسند.

یکی از جمله عارفان گفت: در قفای سهل بن عبد اللّه نماز خفتن می‌کردند«۳»، اینکه [۳۸- ر] سورت می‌خواند. چون به اینکه آیت رسید آواز دهنش می‌آمد همچون کسی که چیزی مزد«۴». چون فارغ شد، گفتم: یا شیخ؟ قرآن می‌خواندی یا شراب می‌خوردی! گفت: شراب می‌خوردم به کأس وَ سَقاهُم رَبُّهُم، و اگر نه آنستی که از قراءت قرآن لذّت شراب می‌یابم بل خوشتر، همانا نخواندمی.

عبد اللّه عمر روایت کرد که مردی حبشی بنزدیك رسول آمد و گفت؟ یا رسول اللّه؟ خدای تعالی شما را بر ما تفضیل داد به حسن

صورت و بیاض لون و شرف نبوّت، چه گویی اگر من ایمان آرم به آنچه تو ایمان داری و همچنان عمل که تو می کنی«۵» به جای آرم! با تو در بهشت باشم! رسول- علیه السلام- گفت: آری.

آنگه گفت: به آن خدای که جان من به امر اوست که مرد سیاه باشد در دنیا که بیاض و نور او در بهشت از هزار فرسنگ می‌تابد.

آنگه گفت: هر که بگوید:

لا اله الّا اللّه،

اینکه کلمت او را عهدی باشد بنزدیک خدای«۶»، و هر که بگوید:

سبحان اللّه و بحمده،

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها شرابی. [.....]

(۲). کا، آد، گا: مژده.

(۳). کا: می کردم، آد: می گردیم.

(۴). کا: مکد، آد: بمکد.

(۵). کا، آد: تو فرمایی.

(۶). آد، گا: خدای تعالی.

صفحه : ۹۰

او را صد هزار و بیست و چهار هزار حسنه بنویسند. یکی از حاضران گفت: یا رسول اللّه؟ چون حال بر اینکه جملت است، هیچ کس هلاک نشود، رسول- علیه السلام- گفت: مرد باشد که روز قیامت می‌آید و چندان عمل دارد که اگر بر کوه نهند گران بار شود، یک نعمت از نعمتهای خدای بیاید و آن را مستغرق کند تا او بماند با فضل و رحمت خدای. آنگه رسول- علیه السلام- اینکه آیت در صفت بهشت برخواند، چون به اینکه جا رسید که: وَ سَقاهُم رَبُّهُم شَراباً طَهُوراً، حبشی گفت: یا رسول اللّه؟ چشم من در بهشت همان بیند که چشم تو! رسول- علیه السلام- گفت: آری. حبشی نعره‌ای بزد و بی‌هوش [۳۸- پ] شد، از آن بی‌هوشی در آمد رنجور، در آن رنج با پیش خدای شد. عبد اللّه عمر گفت: به عزّ عزّ او«۱» که رسول را دیدم که به دست خود او را در لحد می‌نهاد.

إِنَّ هذا کانَ لَکُم جَزاءً وَ کانَ سَعیُکُم مَشکُوراً، آنگه حق تعالی گفت: اینکه بهشت به اینکه آراستگی و اینکه نعمت به اینکه غایت و نهایت همه شما را خواهد بودن، و لکن به جزای عمل شما. و اینکه دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره چون گفتند: جز ابر عمل نیست، و جزا جز بر عمل نباشد برای آن که آنچه مبتداء باشد فضل بود و احسان بود، و جزا پاداشت بود، و پاداشت عقیب فعل باشد و به استحقاق باشد. وَ کانَ سَعیُکُم مَشکُوراً، و گفت: سعی شما و رفتن و تاختن- و مراد عمل«۲» کار کردن است نه رفتن و تاختن- جز آن که به سعی کنایت کرد از عمل، مشکور«۳» باشد و«۴» به موقع شکر افتد. و شکر هم مجاز است، یعنی که عمل شما به منزلت نعمت باشد و رضای خدای آن را و استحماد او آن را به منزلت شکر باشد، و از آن جا که تعظیم مقرون بود با اعتراف منعم علیه به نعمت منعم، و اینکه جا نیز اینکه ثواب مقرون باشد با تعظیم و تبجیل، آن را شکر خواند«۵».

---

(۱). کا، آد، گا: به عزّت خدا.

(۲). کا، آد و.

(۳). کا، آد، گا: و مشکور آن.

(۴). کا، آد، گا: که.

(۵). آج: گویند.

صفحه : ۹۱

إِنّا نَحنُ نَزَّلنا عَلَیکَ القُرآنَ تَنزِیلًا، آنگه گفت: ما فرستادیم اینکه قرآن را بر تو فرستادنی. و اینکه بر سبیل منّت و تذکیر نعمت گفت: عبد اللّه عبّاس گفت:

منّت نهاد به آن که قرآن مقرون«۱» فرستاد آیت از پس آیت و سورت از پس سورت، و به یک بار نفرستاد تا دشخوار نبود فهم کردن و معنی او یاد گرفتن، کقوله تعالی:

وَ قُرآناً فَرَقناهُ لِتَقرَأَهُ عَلَی النّاسِ عَلی مُکثٍ وَ نَزَّلناهُ تَنزِیلًا«۲». آنگه رسول را علیه السلام- بر سبیل [۳۹- ر] تعلیم و توقیف و تأدیب و تذکیر گفت: فَاصبِر لِحُکمِ رَبِّکَ، صبر کن بر حکم خدای تعالی. عام است در هر حکمی که کرد و فرمود، و تکلیف به آن متعلّق است. وَ لا تُطِع، و طاعت هیچ کس مدار از اینکه کافران و بزهکاران. و «أو» به معنی «واو» عطف است، التّقدیر: و کفورا، کما یقال: لا ترتکب معصیة صغیرة أو کبیرة، معنی آن که هیچ دو مکن، نه صغیره و نه کبیره. فرّاء گفت: «أو» به معنی «لا» است، یعنی و لا کفورا، کقول الشّاعر:

لا وجد ثکلی کما وجدت و لا وجد عجول اضلّها ربع

أو وجد شیخ أضّل ناقته یوم یوافی«۳» الحجیج فاندفعوا

أراد: و لا وجد شیخ. قتاده گفت: مراد به «آثم کفور» ابو جهل است، و آن آن بود که چون فرض نماز فرو آمد، أبو جهل رسول را نهی کرد از نماز کردن و بر آن تهدید کرد او را و گفت: لئن رأیت محمّدا یصلّی لأطأن عنقه، اگر ببینم که محمّد دگر نماز کند، پای بر گردن او نهم. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

مقاتل گفت: وَ لا تُطِع مِنهُم، طاعت مدار از ایشان، یعنی از مشرکان عرب. آثِماً، یعنی عتبة بن ربیعة«۴» رسول را گفت که: اگر تو اینکه برای آن می‌کنی که تو را زنی نکو می‌باید، در همه عرب از دختران من نکوتر کس نیست، یکی را آن که تو خواهی«۵» به تو دهم بی‌مهری، تو از اینکه کار باز آی، خدای تعالی آیت

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: مفرّق.

(۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۰۶.

(۳). آج: قوافی، چاپ شعرانی (۱۱/ ۳۵۵): ثوی، تفسیر قرطبی (۱۹/ ۱۴۹): توافی.

(۴). آج، آد، گا که. [.....]

(۵). کا، آد، گا: یکی را که تو اختیار کنی.

صفحه : ۹۲

فرستاد. وَ لا تُطِع مِنهُم آثِماً، یعنی عتبة بن ربیعة. أَو کَفُوراً، یعنی الولید بن المغیرة که او رسول را گفت: اگر اینکه دعوی نبوّت برای

مـال می کنی، قریش داننـد که از من بیشتر مال کس نـدارد. من تو را [۳۹- پ] چندان مال دهم که خشـنود«۱» شوی، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

وَ اذکُرِ اسمَ رَبِّکَ بُکرَةً وَ أَصِیلًا، و ذکر خدای کن بامداد و شبانگاه، یعنی نماز بامداد و نماز دیگر، و گفتند: نماز پیشین و دگر.

وَ مِنَ اللَّیلِ فَاسجُد لَهُ، و از شب سجده کن خدای را، یعنی نماز شام و خفتن. وَ سَبِّحهُ لَیلًا طَوِیلًا، یعنی نماز شب، گفت: به شب دراز تسبیح کن او را.

آنگه گفت: إِنَّ هؤُلاءِ، اینـان- یعنی اینکه کـافران- دنیـا دوست می‌دارنـد و باز پس«۲» پشت فگندهانـد روزی گران«۳»، یعنی روز قیامت.

نَحنُ خَلَقناهُم، گفت: ما آفریدیم ایشان را. وَ شَدَدنا أَسرَهُم، و سخت بکردهایم خلق ایشان«۴». عبد اللّه عبّاس گفت و مجاهد و قتاده و مقاتل: «الأسـر» الخلق، یقال: فرس حسن الأسر، أی الخلق. ربیع أنس گفت: مراد به «أسر» مفاصل است، یعنی سخت مفاصل. حسن گفت: اوصـال او سـخت کرد به عصب و عروق. مجاهـد گفت: «أسـر» شـرج باشـد و اصل الأسـر الشـد، و منه الاسـیر، فعیل به معنی مفعول، و یقـال: مـا أحسن أسـرقتبه، أی شـدّة و اخـذت ذلـک بأسـره، أی بجمعه و کلّه لأنّه مجموع مشـدود بعضه إلی بعض، کأنّهم ارادوا العکمه«۵» و شدّه لم یفتح و لم ینقص منه شیء، قال لبید:

ساهم الوجه شدید أسره مشرف الحارک محبوک الکتد

و قال الأخطل:

---

(۱). آد: خوشنود.

(۲). کا: آد، گا: با پس.

(۴- ۳). کا، آد، گا را.

(۵). کذا: در اساس، کا، آد، گا: بعکمه، چاپ شعرانی (۱۱/ ۳۵۶): العکم، نسخه آد در حاشیه آورده است: العکم تنگ بار. الاعکام و العکوم ج.

صفحه : ۹۳

من کلّ مجتنب شدید أسره سلس القیاد تخاله مختالا

وَ إِذا شِئنا بَدَّلنا أَمثالَهُم تَبدِیلًا، و اگر ما خواهیم اینان را ببریم و به بدل اینان گروهی دگر را بیاریم.

إِنَّ هذِهِ تَذکِرَةٌ، یعنی اینکه سورت و اینکه عظمت [۴۰- ر] یادگاری است.

فَمَن شاءَ اتَّخَذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلًا، هر که خواهـد، آن را راهی گیرد و سبیلی سازد از آن به خدای تعالی، و مراد آن که به رضای خدای تعـالی راهی سـازد به فعل طاعات و اجتناب معاصـی، و اینکه دلیل باشـد بر آن که مکلّف مخیّر است و عنان اختیار به دست اوست، مجبر نیست چنان که مجبّران گفتند:

وَ مـا تَشـاؤُنَ، ابـو عمرو و إبـن کـثیر بـه « یـا » خواندنـد علی الخبر عـن الغـائبین، و نخواهنـد ایشـان، و بـاقی قرّاء به «تـا» ی خطـاب، نخواهی«۱» شـما الّا و خدای تعالی آن را مرید باشد. [معنی آن است که شـما اتّخاذ سبیل به فعل طاعات و اجتناب معصـیت نخواهید الّا و خدای آنرا مرید باشد]«۲» مراد اینکه است، نه آن که هر چه بنـده خواهـد خدای خواهد آن را، برای آن که ما مرید مباحات و

قبایح باشیم و خدای تعالی آن را مرید نباشد. برای آن که ارادت مباح عبث باشد، و ارادت قبیح قبیح، و اینکه صفت نقص باشد و قدیم تعالی به حکمت از آن منزّه است- تعالی علوّا کبیرا.

دگر آن که مشیّت در آیت از ما و از قدیم تعالی مبهم است، معلّق نیست به چیزی معیّن، لابد آن را متعلّقی باید و تعلیق آن کردن به آنچه در آیت است من قوله:

فَمَن شاءَ اتَّخَذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلًا، اولیتر باشد از آنچه تعلیق کنند به آنچه [بر]«۳» او دلیل نباشد. دگر آن که خدای تعالی گفت: یُرِیدُ اللّهُ بِکُمُ الیُسرَ وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ العُسرَ«۴»، دگر آن که گفت: ما یُرِیدُ اللّهُ لِیَجعَلَ عَلَیکُم مِن حَرَجٍ وَ لکِن یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُم«۵»،

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: نخواهید.

(۲). اساس، کا، یک سطر افتادگی دارد، با توجه به آج و آد افزوده شد.

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵.

(۵). سوره مائده (۵) آیه ۶.

صفحه : ۹۴

و هیچ عسری و حرجی نیست از کفر عظیمتر. دگر آن که اگر مرید باشد هر چه بندگان مرید باشند آن را مرید متضادات باشد و مرید جهل و سفه و فضایح و قبایح و شتم خود و شرک و سایر معاصی باشد، و اینکه منافی حکمت بود. إِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً، و صفت او اینکه است که دانا و محکم کار است و بوده است.

آنگه گفت: یُدخِلُ [۴۰- پ] مَن یَشاءُ فِی رَحمَتِهِ، آن را که خواهد در رحمت خود برد و بیامرزد او را به فضل خود. وَ الظّالِمِینَ أَعَدَّ لَهُم عَذاباً أَلِیماً، و برای ظالمان و کافران بجارده است«۱» عذابی دردناک. و نصب «ظالمین» به فعلی است مضمر که فعل ظاهر بر حذف او دلیل است، و التقدیر: أعدّ للظالمین أعدّ لهم.

---

(۱). آج: ساخته است، آد، گا: آماده کرده است.

صفحه : ۹۵

سورهٔ و«۱» المرسلات

اینکه«۲» را سورهٔ العرف می‌خوانند، و اینکه سورت مکّی است و پنجاه آیت است و صد و هشتاد و یک کلمت است و هشتصد و شانزده حرف است.

و روایت است از زرّ حبیش از ابیّ کعب که رسول- صلّی اللّه علیه و علی اله- گفت: هر که سورت و المرسلات«۳» بخواند، خدای تعالی بنویسد که او از مشرکان نیست. و عبد اللّه مسعود روایت کرد که: اینکه سورت بر رسول- علیه السلام- لیلهٔ الجنّ انزله بود و ما در راه بودیم.

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۱ تا ۵۰]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
وَ المُرسَلاتِ عُرفاً (۱) فَالعاصِفاتِ عَصفاً (۲) وَ النّاشِراتِ نَشراً (۳) فَالفارِقاتِ فَرقاً (۴)
فَالمُلقِياتِ ذِكراً (۵) عُذراً أَو نُذراً (۶) إِنَّما تُوعَدُونَ لَواقِعٌ (۷) فَإِذا النُّجُومُ طُمِسَت (۸) وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَت (۹)
وَ إِذَا الجِبالُ نُسِفَت (۱۰) وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَت (۱۱) لِأَيِّ يَومٍ أُجِّلَت (۱۲) لِيَومِ الفَصلِ (۱۳) وَ ما أَدراكَ ما يَومُ الفَصلِ (۱۴)
وَيلٌ يَومَئِذٍ لِلمُكَذِّبِينَ (۱۵) أَ لَم نُهلِكِ الأَوَّلِينَ (۱۶) ثُمَّ نُتبِعُهُمُ الآخِرِينَ (۱۷) كَذلِكَ نَفعَلُ بِالمُجرِمِينَ (۱۸) وَيلٌ يَومَئِذٍ لِلمُكَذِّبِينَ (۱۹)
أَ لَم نَخلُقكُم مِن ماءٍ مَهِينٍ (۲۰) فَجَعَلناهُ فِي قَرارٍ مَكِينٍ (۲۱) إِلى قَدَرٍ مَعلُومٍ (۲۲) فَقَدَرنا فَنِعمَ القادِرُونَ (۲۳) وَيلٌ يَومَئِذٍ لِلمُكَذِّبِينَ (۲۴)
أَ لَم نَجعَلِ الأَرضَ كِفاتاً (۲۵) أَحياءً وَ أَمواتاً (۲۶) وَ جَعَلنا فِيها رَواسِيَ شامِخاتٍ وَ أَسقَيناكُم ماءً فُراتاً (۲۷) وَيلٌ يَومَئِذٍ لِلمُكَذِّبِينَ (۲۸)
انطَلِقُوا إِلى ما كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۹)
انطَلِقُوا إِلى ظِلٍّ ذِي ثَلاثِ شُعَبٍ (۳۰) لا ظَلِيلٍ وَ لا يُغنِي مِنَ اللَّهَبِ (۳۱) إِنَّها تَرمِي بِشَرَرٍ كَالقَصرِ (۳۲) كَأَنَّهُ جِمالَتٌ صُفرٌ (۳۳) وَيلٌ يَومَئِذٍ لِلمُكَذِّبِينَ (۳۴)
هذا يَومُ لا يَنطِقُونَ (۳۵) وَ لا يُؤذَنُ لَهُم فَيَعتَذِرُونَ (۳۶) وَيلٌ يَومَئِذٍ لِلمُكَذِّبِينَ (۳۷) هذا يَومُ الفَصلِ جَمَعناكُم وَ الأَوَّلِينَ (۳۸) فَإِن كانَ لَكُم كَيدٌ فَكِيدُونِ (۳۹)
وَيلٌ يَومَئِذٍ لِلمُكَذِّبِينَ (۴۰) إِنَّ المُتَّقِينَ فِي ظِلالٍ وَ عُيُونٍ (۴۱) وَ فَواكِهَ مِمّا يَشتَهُونَ (۴۲) كُلُوا وَ اشرَبُوا هَنِيئاً بِما كُنتُم تَعمَلُونَ (۴۳) إِنّا كَذلِكَ نَجزِي المُحسِنِينَ (۴۴)
وَيلٌ يَومَئِذٍ لِلمُكَذِّبِينَ (۴۵) كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلاً إِنَّكُم مُجرِمُونَ (۴۶) وَيلٌ يَومَئِذٍ لِلمُكَذِّبِينَ (۴۷) وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اركَعُوا لا يَركَعُونَ (۴۸)
وَيلٌ يَومَئِذٍ لِلمُكَذِّبِينَ (۴۹)
فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعدَهُ يُؤمِنُونَ (۵۰)

[ترجمه]

به حقّ فریشتگان فرستاده به معروف.

و به بادهای جهنده جستنی«۴».

و به بادهای پراگنده پراگندنی.

و به فریشتگان جدا کننده جدا کردنی.

به افگنندگان گفتار.

به اعذار و انذار.

---

(۱). کا: ندارد.

(۲). کا، آد، گا سورت.

(۳). کا، آد، گا: هر که او سورة المرسلات. [.....]

(۴). آج: سخت.

صفحه : ۹۶

که آنچه وعده می‌دهند شما را بودنی است.

چون ستارگان نور ببرند.

و چون آسمان بشکافند.

و چون کوهها بر باد دهند.

و چون پیغامبران را وقت زنند.

برای کدام روز وقت دهند ایشان را.

برای روز گزاردن کارها.

و چه دانی که چه باشد روز فصل«۱».

وای آن روز دروغ دارندگان را.

نه ما هلاک کردیم پیشینگان را«۲».

پس از پس ایشان ببریم دگران را.

چنین کنیم به گناه کاران.

وای آن را روز دروغ دارندگان را.

نه ما آفریدیم«۳» از آبی خوار؟.

کردیم آن را در قراری مکین.

به قدر دانسته.

بانداختیم«۴» نیک تقدیر کنانیم.

وای آن روز دروغ دارندگان را.

نه ما کردیم زمین را جای و وعای؟.

زندگان و مردگان.

و کردیم در او کوهها

---

(۱). آج: روزی داوری.

(۲). آج: نخستینان را.

(۳). آج شما را.

(۴). بانداختیم/ بینداختیم، آج: اندازه کردیم.

صفحه : ۹۷

بلند و بدادیم«۱» شما را آبی گوارنده.

وای آن روز دروغ دارندگان«۲».

بروی به آنچه به آن دروغ داشتی.

بیایی«۳» به سایه خداوند سه شاخ.

نه سایه کند و نه بگزیراند از [زبانه آتش]«۴».

که آن می‌اندازد درو [برزها]«۵» چون کوشک.

پنداری شتران زرداند.

وای آن روز دروغ دارندگان را؟.

اینکه روز سخن نگویند.

و دستوری ندهند ایشان را تا عذر خواهند.

وای آن روز دروغ دارندگان را؟.

اینکه روز قضاست جمع کردیم شما را و پیشینگان«۶» را.

اگر هست شما را کیدی بکنی«۷».

وای آن روز دروغ دارندگان را؟.

پرهیزگاران در سایه‌ها باشند و چشمها.

و میوه‌ها از آنچه آرزو کنند.

بخوری«۸» و باز خوری گوارنده«۹» به آنچه کرده بودی«۱۰».

ما چنین پاداشت دهیم نیکوکاران را.

---

(۱). آج: و آب دادیم. (۵- ۴- ۲). آج را.

(۳). بیایی/ بیایید، آج: بروید.

(۶). آج: پیشینیان.

(۷). آج: حیلت کنید.

(۸). آج: بخورید.

(۹). آج: بیاشامید.

(۱۰). آج: می‌کردید.

صفحه : ۹۸

وای آن روز دروغ دارندگان را؟.

بخوری«۱» و برداری«۲» اندکی که شما گناهکاری«۳» [۴۲- ر].

وای آن روز دروغ دارندگان را؟.

و چون گویند ایشان را رکوع کنی«۴» نکنند.

وای آن روز دروغ دارندگان را؟.

به کدام حدیث پس از اینکه ایمان خواهند آوردن؟

قوله: وَ الْمُرسَلاتِ، «واو» قسم است، و خلاف کرده‌اند در آن که مراد به او چیست. عبد اللّه مسعود و عبد اللّه عباس و مجاهد و قتاده و ابو صالح گفتند: مراد به «مرسلات» بادهاست که خدای تعالی بفرستد آن را. و روایتی دیگر از عبد اللّه مسعود آن است که: مراد فریشتگانند که خدای تعالی بفرستد ایشان را، و بعضی دگر گفتند: مراد انبیااند که ایشان را بفرستاد خدای تعالی به معروف. و قوله:

«عرفا» أی متتابعة، یقال: جاءنی القوم عرفا، أی متتابعا علی طریقة واحدة کعرف الفرس، و منه

قول امیر المؤمنین- علیه السلام: فما راعنی من النّاس إلا و هم رسل إلی کعرف الصبع

، أراد فی تتابعهم. گفت: به حقّ اینکه بادهای پیاپی یا فریشتگان یا پیغامبران فرستاده یک از پی دیگر. و «ارسال» نقیض امساک باشد، و مثله الاطلاق و نقضیه التقیید. و «ارسال» نیز فرستادن رسول باشد. و نصب او بر حال است.

فَالعاصِفاتِ عَصفاً، بادهای سخت باشد، یقال: عصفت الریح عصوفا، و به حقّ اینکه بادهای جهنده بقوّت و شدّت. و نصب «عصفا» بر مصدر است.

---

(۱). آج: بخورید. [.....]

(۲). آج: برخورداری یابید.

(۳). آج: گناهکارانید.

(۴). آج: کنید.

صفحه : ۹۹

وَ النّاشِراتِ نَشراً، عبد اللّه مسعود و مجاهد و قتاده و ابو صالح گفتند: مراد بادهاست که ابر«۱» پراگنده کند [۴۲- پ]. و روایتی دگر از ابو صالح آن است که:

فریشتگانند که نامها بر افلاجند«۲» به فرمان خدای. و روایتی دگر از او آن است که:

باران است و«۳» زمین را به نبات زنده کند.

فَالفارِقاتِ فَرقاً، عبد اللّه عبّاس گفت و ابو صالح: مراد فریشتگانند که فرق کنند میان حق و باطل و هدی و ضلال. قتاده گفت: مراد آیات قرآن است که فرق کند«۴» میان هدی و ضلال.

فَالمُلقِیاتِ ذِکراً، به حقّ آن فریشتگانی که القاء ذکر کنند بر پیغامبران. و نصب «ذکرا» بر مفعول به است. و گفتند: مراد پیغامبرانند که القاء ذکر و بیان کنند بر مردمان. و گفتند: عالمانند که القاء علوم می‌کنند بر مردمان.

اگر گویند: چرا قسم به باد مکرّر کرد! گوییم: برای اختلاف صفات و کثرت فواید. و جواب دیگر آن است که: قول بعضی مفسّران آن است که «و المرسلات» پیغامبرانند، و «عاصفات» بادهاست، و «و الناشرات» بارانهاست، و «فارقات» آیات قرآن است، و «ملقیات» فریشتگانند. بر اینکه قول در او تکرار نباشد، و هر لفظی مستقل باشد به فایده خود.

قوله: عُذراً أَو نُذراً، نصب او محتمل است دو وجه را: یکی مفعول له، أی للإعذار و الإنذار، و وجه دؤم: بدل ذکر است، و اینکه اختیار ابو علی فارسی است و وجه سیوم«۵» در او آن است که: مفعول «ذکرا» باشد، أی یلقون ما یذکّرون به عذرا أو نذرا.

قرّاء اختلاف کردند در اینکه دو لفظ: ابو عمرو و حمزه و کسائی هر دو«۶»

---

(۱). کا، آد را.

(۲). كا: باز كنند.

(۳). كا: كه.

(۴). كا: فرق كنند.

(۵). كا: سئوم.

(۶). اساس: آج و ديگر نسخه بدلها: هر سه، كه گمان كرده‌اند به فاعلهاى جمله باز مى‌گردد، حال آن كه معدود «هر دو» و عذر و نذر است.

صفحه : ۱۰۰

مخفّف خواندند، أعنى به تسكين «ذال»«۱» فيهما، و معناهما الإعذار و الإنذار مصدر باشند«۲»، و عاصم به روايت اعشى و برجمىّ و اهل شام به روايت وليد [۴۳- ر] و يعقوب به روايت روح مثقّل خواندند: «عذرا أو نذرا» و باقى قرّاء به تخفيف «عذر» و تثقيل «نذر».
ابراهيم اليتمى«۳» در شاذّ خواند: «عذرا و نذرا» به «واو» عطف بى «الف».
«عذر» و «نذر» به تخفيف مصدر است، و گفتند به تثقيل لغتى است هم در مصدر، يقال: عذر و عذر و معذرة و عذير بمعنى المصدر، و گفتند: «عذر و نذر» به تثقيل جمع عذير و نذير باشد، مثل نكير و نكر«۴»، و معنى آن است كه:
خداى تعالى پيغامبران را بفرستاد و يا فريشتگان را به پيغامبران تا القاء ذكر كردند بر ايشان براى اعذار و انذار، و شايد كه دو«۵» مصدر باشد در جاى حال، أى عاذرين و منذرين، عذر انگيزان و ترسانندگان، يعنى بيان بكنند و وعد و وعيد بگويند تا«۶» خداى تعالى پس از آن عقاب كند معذور باشد«۷». اينكه قول حسن بصرى است.
إِنَّما تُوعَدُونَ لَواقِعٌ «إنّ» جواب قسم است و «ما» موصوله است. گفت:
آنچه شما را وعده مى‌دهند از بعث و نشور و ثواب و عقاب، لا محاله خواهد بودن و واقع و كاينى باشد مجدّد الحدوث. حق تعالى به اينكه همه چيزها قسم ياد كرد كه هر چه من كرده‌ام«۸» و وعده داده، خواهد بودن، در آن خلافى نيست.
آنگه وقت آن به علامات ياد كرد نه به تعيين«۹»، گفت: فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ،

---

(۱). كا: بتسكين الذّال.

(۲). آج، كا: باشد.

(۳). اساس: آج و ديگر نسخه بدلها: التيمىّ

(۴). كا، آد، گا: و عقاب را به دروغ دارد.

(۵). آج مثل يكديگر. [.....]

(۶). اساس: در او، كه سهو مى‌نمايد، ضبط منتخب با آج و ديگر نسخه بدلها برابر است.

(۷). آج، كا، گا: من گفته‌ام.

(۸). كا، آد، گا: عقاب كنند ايشان را حجّتى نباشد و.

(۹). آد، گا: بيقين.

صفحه : ۱۰۱

آنگه كه ستارگان را نور ببرند و اثر او ناپديد كنند. و «طمس و طلس» محواثر باشد.

وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَت، و آنگه که آسمان را بشکافند تا در او فرج«۱» و شکافها پدید آید«۲».

وَ إِذَا الجِبالُ نُسِفَت، و آنگه که کوهها را از جای ببرند. و «نسف» خاك بر باد دادن [۴۳- پ] باشد، و منسف گویند آلت نسف را، و همچنین نسف الحبوب که بر افشانند تا پاك شود.

وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَت، ابو عمرو خواند: وقتت به «واو» و تشدید «قاف» من الوقت علی الأصل. و ابو جعفر خواند: «وقتت» به «واو» و تخفیف «قاف».

و در شاذّ عیسی بن عمر و خالد بن إلیاس خواندند: «اقتت» به «الف» و تخفیف «قاف»، و باقی قرّاء خواندند: «اقّتت» به «الف» و تشدید «قاف». و عرب معاقبه کنند میان «واو» و «الف»: قالوا: وکدت الامر و اکدته، و رخت الکتاب و أرخته، و وشاح و اشاح و وکاف و إکاف، و أحد و وحد. و معنی اقتت، اعلمت وقت الثواب و العقاب، و آنگه که پیغامبران را اعلام کنند وقت ثواب و عقاب، یعنی در قیامت.

لِأَیِّ یَومٍ أُجِّلَت، برای کدام روز ایشان را مهلت داده‌اند؟ و اینکه استفهامی است به معنی استعظام، یعنی روز قیامت.

آنگه بیان کرد آن را که چه روز است، گفت: لِیَومِ الفَصلِ، برای روزگار گذاردن و روزی که فرق و فصل کنند در او میان سعید و شقی و ضال و مهتدی و مؤمن و کافر و مثاب و معاقب.

آنگه گفت: وَ ما أَدراكَ ما یَومُ الفَصلِ، و چه دانی تو ای محمّد، و چه اعلام کرده است تو را که روز فصل چه باشد؟ و اینکه هم بر سبیل استعظام و استکبار گفت.

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: فروج.

(۲). اساس: «پدید» هم خوانده می‌شود.

صفحه : ۱۰۲

آنگه گفت: وَیلٌ یَومَئِذٍ لِلمُکَذِّبِینَ، وای بر مکذّبان و دروغ دارندگان پیغامبران و کتابهای من در آن روز. و تخصیص مکذّبان برای«۱» کرد که تکذیب پیغامبران کفر باشد و سایر معاصی به دنبال آن شود. و دیگر آن کس که [۴۴- ر] ثواب و عقاب دروغ دارد«۲» او را لطف نبود به کردن واجب و ناکردن قبیح.

أَ لَم نُهلِكِ الأَوَّلِینَ، آنگه بر سبیل اعذار و انذار گفت: نه ما هلاك کردیم اوّلینان و پیشینگان را از قوم نوح و عاد و ثمود و امّتان گذشته را؟ آنگه گفت: ثُمَّ نُتبِعُهُمُ الآخِرِینَ، اینکه باز پسینان را از پی ایشان ببریم، یعنی چون اوّلینان را هلاك کردیم، آخرینان را چه امان است.

کَذلِكَ نَفعَلُ بِالمُجرِمِینَ، همچنین کنیم با گناهکاران.

وَیلٌ یَومَئِذٍ لِلمُکَذِّبِینَ، وجه تکرار در سورة الرحمن گفته‌ایم«۳».

آنگه تذکیر نعمت کرد مکلّفان را گفت: أَ لَم نَخلُقکُم مِن ماءٍ مَهِینٍ، نه ما آفریدیم شما را از آبی ضعیف حقیر، یعنی نطفه؟.

فَجَعَلناهُ فِی قَرارٍ مَکِینٍ، و آن را در قرارگاهی ممکّن مکین گردانیدیم.

إِلی قَدَرٍ مَعلُومٍ، تا به مدّتی معلوم، و آن نه ماه باشد که وقت وضع بود.

فَقَدَرنا فَنِعمَ القادِرُونَ، ما تقدیر کردیم و نیك تقدیر کننده‌ایم ما. و قادر و مقدّر یکی باشد، یقال: قدّرت الشیء و قدرته قدرا و قدرا و تقدیرا بمعنی، یعنی تقدیر مدّت بودنش در رحم و تقدیر اجل و رزق و احوال او که چه کند و چه گوید و چند ماند و چه خورد، اینکه جمله بر ما مقدّر و معلوم باشد، بر گزاف نبود.

مدنیان و کسائی خواندند: «فقدّرنا» به تشدید، و باقی قرّاء به تخفیف.

آنگه هم بر سبیل منّت گفت: أَ لَم نَجعَلِ الأَرضَ کِفاتاً، نه ما زمین را به

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها آن، که ظاهرا لازم است.

(۲). کا، آد، گا: و عقاب را به دروغ دارد.

(۳). آج: گفته آمد.

صفحه : ۱۰۳

ضمام ایشان کردیم و به وعاء ایشان تا در او می‌باشند«۱»، به زندگانی و مرگ. و نصب «أحیاء و أمواتا» بر حال است، تا زنده باشند بر پشت زمین باشند، و چون بمیرند در شکم [۴۴- پ] زمین باشند، یقال: کفت الشیء یکفته کفتا و کفاتا إذا ضمّه، و کفت الشیء و کفاته وعائه. و ابو عبیده گفت: کفاتا، أی أوعیهٔ، و گفتند: «أحیاء و أمواتا» حال است از زمین، یعنی در آن حال که زمین مرده باشد و زنده. زمین زنده آن باشد که نبات رویاند، و مرده آن باشد که نبات نرویاند.

وَ جَعَلنا فِیها رَواسِیَ شامِخاتٍ، گفت: بیافریدیم در زمین کوهها.

«رواسی»، در زمین سخت شده. «شامخات»، بلند، یقال: جبل شاهق و شامخ و باذخ إذا کان عالیا. وَ أَسقَیناکُم ماءً فُراتاً، و بدادیم شما را آبی خوش، یقال:

ماء عذب و فرات و زلال و غدق إذا کان طیّبا، و منه سمّی النهر الکبیر بالفرات، قال الشّاعر:

إذا غاب عنّا غاب عنّا فراتنا و إن شهد أجدی نیله و فواضله

عبد اللّه عبّاس گفت جویهای خوش چهار است: جیحان و سیحان«۲» و فرات و نیل مصر، و گفتند: دجله از جیحان«۳» است.

وَیلٌ یَومَئِذٍ لِلمُکَذِّبِینَ انطَلِقُوا، اینکه حکایت آن است که خدای تعالی کافران را گوید روز قیامت، أی یقول اللّه لهم انطلقوا، گوید ایشان را: بروی«۴» به آن جا که آن را دروغ می‌داشتی«۵»، یعنی دوزخ.

انطَلِقُوا إِلی ظِلٍّ رویس خوانـد: «إنطلقوا»، به فتح «لام» علی الخبر، و باقی قرّاء به کسر «لام» علی الأمر، بروی«۶» به سایهی«۷» که سه شاخ و سه جانب

---

(۱). ۱. اساس، کا احیاء و امواتا.

(۲). کا، آد، گا: جیحون و سیحون.

(۳). کا، آد، گا: جیحون.

(۶- ۴). آج و دیگر نسخه بدلها: بروید.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌داشتید. [.....]

(۷). سایهی/ سایه‌ای.

صفحه : ۱۰۴

دارد. و گفتند معنی آن است که سه شعبه دارد، یکی از چپ یکی از بالا«۱» تا محیط باشد به اینکه سه جهت به کافران. مجاهد و

قتاده گفتند معنی آن است که:

سایه دود دوزخ که بر آید به سه جهت بشود و آنگه محیط گردد [۴۵- ر] به کافران، چنان که گفت: أَحاطَ بِهِم سُرادِقُها«۲»لا ظَلِیلٍ، نه سایه گسترد. وَ لا یُغنِی مِنَ اللَّهَبِ، و سود ندارد و بنگزیراند درفش آتش و منع نکند آن را چنان که حجاب سایه گستر منع باشد از درفش آتش.

إِنَّها تَرمِی بِشَرَرٍ کَالقَصرِ، یعنی دوزخ می‌اندازد به هر درفش«۳» چند کوشکی.

و «شرر» درفش آتش باشد که از او می‌جهد، و اشتقاق او از ظهور است من قولهم: شررت الثوب إذا نشرته للشمس، به بزرگی چند کوشکی باشد. اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و مجاهد و قتاده، و روایتی دگر از عبد اللّه عبّاس آن است که: «قصر» خرما بن«۴» باشد، یکی را قصره گویند کجمر«۵» و جمرة.

کَأَنَّه جِمالَت«۶»وَیلٌ یَومَئِذٍ لِلمُکَذِّبِینَ، هذا یَومُ لا یَنطِقُونَ، گفت: اینکه [۴۵- پ] روزی«۴» که سخن نگویند، یعنی سخنی نگویند که ایشان را در آن غنایی و نفعی باشد تا متناقض نبود آن را که گفت: یَومَ تَأتِی کُلُّ نَفسٍ تُجادِلُ عَن نَفسِها«۵»، بر اینکه وجه جمع توان کردن«۶» اینکه هر دو آیت.

وَ لا یُؤذَنُ لَهُم فَیَعتَذِرُونَ، زجّاج گفت: عطف است به«۷» «و لا یؤذن». فرّاء گفت: عطف است به«۸» «لا یَنطِقُونَ»، و التقدیر: لا ینطقون و لا یعتذرون. و بعضی دگر گفتند تقدیر آن است که: لا یؤذن لهم فی الإعتذار فکیف یعتذرون، و اینکه وجوه برای آن می‌باید تا جواب نفی نباشد، چه اگر جواب نفی بودی، منصوب بایستی و «نون» نبایستی، چنان که: لا تأتینا فتحدّثنا، و دستوری ندهند ایشان را در آن که عذر خواهند.

هذا یَومُ الفَصلِ، گفت: اینکه روز فصل حکم و قضاست که میان متحاکمان کارگزارند، یعنی روز قیامت خدای تعالی میان خصمان حکم کند علی حقایق الامور بما لهم و علیهم، نه چنان که در دنیا حکم حاکم شرع بر ظاهر باشد، از آن جا که از باطن ندانند. جَمَعناکُم وَ الأَوَّلِینَ، جمع کنیم میان

---

(۱). کا، آد، گا: تویها.

(۲). آد، میان بند.

(۳). کا قال الشاعر.

(۴). کا است.

(۵). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۱۱.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها میان. [.....]

(۸- ۷). آج و دیگر نسخه بدلها: بر.

صفحه : ۱۰۶

ایشان و مردمان اوایل.

آنگه گفت: اگر چنان است که شما را کیدی و حیله‌ای و چاره‌ای هست، به جای آری«۱» با من. صورت امر است و مراد تهدید و تقریر. و «کید» حیله باشد.

إِنَّ المُتَّقِینَ فِی ظِلالٍ وَ عُیُونٍ، گفت: روز قیامت متّقیان و پرهیزگاران در سایه‌های درختان باشند و چشمه‌های آب«۲» و میوه‌هایی«۳» از آنچه آرزو کنند، کُلُوا وَ اشرَبُوا، التقدیر یقال لهم: کلوا و اشربوا، ایشان را گویند: بخوری«۴» از اینکه میوه‌ها«۵» و باز خوری«۶» از

اینکه چشمه‌ها«۷». هَنِیئاً، نوش و گوارنده. نصب او بر حال است، و روا باشد که صفت مصدری باشد [۴۶- ر] محذوف، و التقدیر: أكلا هنيئا و شربا هنيئا. و در اینکه لفظ خلاف کردند. بعضی محقّقان گفتند:

صورت امر است و مراد اباحت. و بعضی دگر گفتند: امر است برای آن که چون ایشان بدانند که خدای تعالی مرید است أكل و شرب ایشان را، در سرور و خرّمی ایشان بیفزاید. پس در اینکه فایده‌ای تمام هست«۸»، عبث نیست. بِما کُنتُم تَعمَلُون، «با» مجازات راست، و «ما» مصدری است،«۹» جزاء على أعمالكم.

إِنّا کَذلِکَ نَجزِی المُحسِنِینَ، ما چنین پاداشت دهیم نکوکاران را«۱۰».

کُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِیلًا إِنَّکُم مُجرِمُونَ، [آنکه]«۱۱» با خطاب کافران و گناهکاران آمد در دنیا، گفت: بخوری«۱۲» و برخوردار شوی«۱۳» اندکی، یعنی در عمر دنیا که متاع او قلیل است که شما مشرکی«۱۴» و عاصی. صورت امر است و مراد تهدید است«۱۵».

وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ ارکَعُوا لا یَرکَعُونَ، گفت: چون گویند اینکه کافران را که

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: به جای آرید.

(۲). کا، آد، گا و فواكه ممّا يشتهون.

(۳). اساس: میوه‌های، آج و دیگر نسخه بدلها: میوها/ میوه‌ها.

(۱۲- ۴). آج و دیگر نسخه بدلها: بخورید.

(۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: میوها/ میوه‌ها.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: باز خورید.

(۷). اساس: چشمها/ چشمه‌ها.

(۸). کا، آد، گا و.

(۱۱- ۹). آج و دیگر نسخه بدلها ای.

(۱۵- ۱۰). کا، آد، گا ويل يومئذ للمكذّبين.

(۱۳). آج و دیگر نسخه بدلها: برخوردار شوید.

(۱۴). آج و دیگر نسخه بدلها: مشرکید.

صفحه : ۱۰۷

نماز کنی«۱»، نکنند و فرمان نبرند«۲». و «رکوع» کنایت است، از جمله نماز کنایت کرد به بعضی از جمله و برای«۳» رکوع را تخصیص کرد که او رکنی است از ارکان نماز، و از اینکه جا عدد که«۴» واقع بود بر رکعات، گوید: یک رکعت و دو رکعت و چهار رکعت. و «رکعت» رکوع باشد.

وَیلٌ یَومَئِذٍ لِلمُکَذِّبِینَ، فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعدَهُ یُؤمِنُونَ، آنکه گفت بر سبیل تعجّب که: به کدام حدیث و کتاب ایمان خواهی آوردن«۵» از پس او، یعنی چون به اینکه ایمان نیاری«۶»، با اینکه همه بلاغت و فصاحت و بیان، به دگر حدیث ایمان نخواهی آوردن«۷». و آیت«۸» دلیل است بر آن که قرآن محدث«۹» است«۱۰» برای آن که تقدیر اینکه است«۱۱»: فبأیّ حدیث بعد هذا الحديث يؤمنون.

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: نماز کنید. [.....]

(۲). کا، آد، گا صورت امر است.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها آن.

(۴). آد، کا، گا: ندارد.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: خواهید آوردن.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: نیارید.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها: نخواهید آوردن.

(۸). کا، آد، گا: و اینکه آیت.

(۹). آد، گا: حادث.

(۱۰). آد و مخلوق، گا نه قدیم.

(۱۱). آد، گا که.

صفحه : ۱۰۸

سورهٔ النبأ

«۱» اینکه سورت مکّی است و چهل آیت است و صد و نود و سه کلمت«۲» است [۴۶- پ] و ششصد و نود«۳» حرف است. و روایت است از أبو امامه از ابیّ کعب که رسول- علیه السلام- گفت: هر که«۴» سورت «عم یتساءلون» بخواند، خدای تعالی او را برد و شراب بچشاند روز قیامت.

[سوره النبإ (۷۸): آیات ۱ تا ۴۰]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

عَمَّ یَتَساءَلُونَ (۱) عَنِ النَّبَإِ العَظِیمِ (۲) الَّذِی هُم فِیهِ مُختَلِفُونَ (۳) کَلّا سَیَعلَمُونَ (۴)

ثُمَّ کَلّا سَیَعلَمُونَ (۵) أَ لَم نَجعَلِ الأَرضَ مِهاداً (۶) وَ الجِبالَ أَوتاداً (۷) وَ خَلَقناکُم أَزواجاً (۸) وَ جَعَلنا نَومَکُم سُباتاً (۹)

وَ جَعَلنَا اللَّیلَ لِباساً (۱۰) وَ جَعَلنَا النَّهارَ مَعاشاً (۱۱) وَ بَنَینا فَوقَکُم سَبعاً شِداداً (۱۲) وَ جَعَلنا سِراجاً وَهّاجاً (۱۳) وَ أَنزَلنا مِنَ المُعصِراتِ ماءً ثَجّاجاً (۱۴)

لِنُخرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَباتاً (۱۵) وَ جَنّاتٍ أَلفافاً (۱۶) إِنَّ یَومَ الفَصلِ کانَ مِیقاتاً (۱۷) یَومَ یُنفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأتُونَ أَفواجاً (۱۸) وَ فُتِحَتِ السَّماءُ فَکانَت أَبواباً (۱۹)

وَ سُیِّرَتِ الجِبالُ فَکانَت سَراباً (۲۰) إِنَّ جَهَنَّمَ کانَت مِرصاداً (۲۱) لِلطّاغِینَ مَآباً (۲۲) لابِثِینَ فِیها أَحقاباً (۲۳) لا یَذُوقُونَ فِیها بَرداً وَ لا شَراباً (۲۴)

إِلّا حَمِیماً وَ غَسّاقاً (۲۵) جَزاءً وِفاقاً (۲۶) إِنَّهُم کانُوا لا یَرجُونَ حِساباً (۲۷) وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا کِذّاباً (۲۸) وَ کُلَّ شَیءٍ أَحصَیناهُ کِتاباً (۲۹)

فَذُوقُوا فَلَن نَزِیدَکُم إِلّا عَذاباً (۳۰) إِنَّ لِلمُتَّقِینَ مَفازاً (۳۱) حَدائِقَ وَ أَعناباً (۳۲) وَ کَواعِبَ أَتراباً (۳۳) وَ کَأساً دِهاقاً (۳۴)

لا یَسمَعُونَ فِیها لَغواً وَ لا کِذّاباً (۳۵) جَزاءً مِن رَبِّکَ عَطاءً حِساباً (۳۶) رَبِّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما بَینَهُمَا الرَّحمنِ لا یَملِکُونَ مِنهُ

خِطاباً (۳۷) یَومَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ المَلائِکَةُ صَفًّا لا یَتَکَلَّمُونَ إِلاّ مَن أَذِنَ لَهُ الرَّحمنُ وَ قالَ صَواباً (۳۸) ذلِکَ الیَومُ الحَقُّ فَمَن شاءَ اتَّخَذَ إِلی رَبِّهِ مَآباً (۳۹)

إِنّا أَنذَرناکُم عَذاباً قَرِیباً یَومَ یَنظُرُ المَرءُ ما قَدَّمَت یَداهُ وَ یَقُولُ الکافِرُ یا لَیتَنِی کُنتُ تُراباً (۴۰)

[ترجمه]

از چه می‌پرسند!

از خبر بزرگ.

آن که ایشان در آن خلاف می کنند.

پرگست«۵» بدانند.

پس پرگست که بدانند.

نه ما کردیم زمین را گهواره‌ها؟

---

(۱). سورهٔ عمّ.

(۲). آد: صد و هفتاد و سه، گا: صد و هفتاد و دو.

(۳). آج، کا: سیصد و نود، آد، گا: هفتصد و هفتاد.

(۴). اساس و دیگر نسخه بدلها او. [.....]

(۵). آج: نزدیک است که.

صفحه : ۱۰۹

و کوهها را میخها؟

«۱» بیافریدیم شما را جفت؟

«۲» کردیم خواب شما راحت.

و کردیم شب را پوشش.

و کردیم روز را جای عیش.

«۳» بنا کردیم بالای شما هفت آسمان سخت.

و کردیم چراغی روشن.

«۴» فرو فرستادیم از ابرها آبی ترنده.

تا بیرون آریم به آن دانه و گیاه.

و بستانهایی در هم پیخته.

روز«۵» قضا باشد وقت«۶».

آن روز که دمند در صور، آیید گروه گروه.

«۷» برگشایند آسمان«۸» باشد درها.

و برانند کوهها را باشد زمین آب زای«۹».

دوزخ بوده است رصدگاه.

ظالمان را بازگشتگاه«۱۰».

مقام کنند در او سالها«۱۱» بسیار.

نچشند در آن جا خنکی و نه آب«۱۲».

الّا آب جوشیده«۱۳» و زردابه.

پاداشتی در خورد عمل ایشان.

(۸- ۷- ۴- ۳- ۲- ۱). آج و.

(۵). آج: که روز.

(۶). آج آن.

(۹). آج: باشد سرابی.

(۱۰). آج: بازگشتنگاه.

(۱۱). آج: سالهای.

(۱۲). آج: و نه آبی.

(۱۳). آج: جوشنده.

صفحه : ۱۱۰

که ایشان اومید نداشتند به شمار.

و دروغ داشتند آیات ما را دروغ داشتنی.

و همه چیزی بشمردیم به نبشتن.

بچشی«۱» نیفزاییم شما را الّا عذاب.

پرهیزگاران را رستگاری بود.

در خرماستانها و انگورها.

و زنانی رسیده همسران.

و کأسی پر از شراب.

نشنوند در آن جا سخنی بی‌فایده و نه دروغ.

پاداشتی از خدای تو دادنی به شمار.

خداوند آسمانها و زمین و آنچه میان آن است خداست، مالك نباشند از او سخنی.

آن روز که بایستد اینکه فریشته و فریشتگان به صف، سخن نگویند الّا آن کس که دستوری دهد او را خدای و گوید صواب.

آن روز حق است هر که خواهد بگیرد به خدای خود بازگشتن گاهی.

، ما ترسانیدیم شما را از عذابی نزدیک آن روز که انتظار کند مرد آنچه پیش فرستاده بود دستهای او و گوید ناگرویده، کاشک من بودمی خاك.

---

(۱). آج: بچشید.

صفحه : ۱۱۱

قوله: عَمَّ یَتَساءَلُون، بیان کردیم که حرف جرّ چون«۱» در«۲» ی استفهام شود، «الف» از او بیفگنند، نحو: «لم» و «بم» و «فیم» و «عم» و «علام» و «الام» و «حتّام»«۳»، حق تعالی لفظ استفهام بر وجه استعظام گفت: عَمَّ یَتَساءَلُون، از چه می‌پرسند اینکه کافران! ضمیر«۴» است قبل الذّکر برای«۵» لبس زایل است و معنی پوشیده نیست.

آنگه او جواب داد و گفت: عَنِ النَّبَإِ العَظِیمِ، از آن خبر بزرگ. مفسّران در اینکه «نباء عظیم» خلاف کردند. بعضی گفتند: قرآن است، و اینکه قول مجاهد است، گفت: دلیلش قوله تعالی: قُل هُوَ نَبَأٌ عَظِیمٌ أَنتُم عَنهُ مُعرِضُون«۶»، قتاده گفت: بعث و نشور است. بعضی گفتند: محمّد است- صلّی اللّه علیه و علی آله.

در تفسیر اهل البیت- علیهم السلام- آمد که: امیر المؤمنین علی است. علقمه روایت کرد که: روز صفّین مردی از لشکر شام بیرون آمد سلاح پوشیده و از بالای سلاح [۴۸- ر] مصحفی قرآن حمایل کرده و به جای آن که عرب را عادت باشد که«۷» رجز خوانند، می‌خواند: عَمَّ یَتَساءَلُون، عَنِ النَّبَإِ العَظِیمِ، الَّذِی هُم فِیهِ مُختَلِفُون. من خواستم تا پیش او شوم. امیر المؤمنین مرا گفت:

مکانک

، بر جای خود باش، و او به نفس خود پیش او رفت و او را گفت:

أ تعرف النباء ألذی هم فیه مختلفون

! قال: لا، گفت: شناسی آن خبر بزرگ را که در او خلاف کردند!

گفت: نه؟ گفت:

و الله انی أنا النباء العظیم الذی فی اختلفتم و علی ولایتی تنازعتم و عن ولایتی رجعتم بعد ما قبلتم و ببغیکم هلکتم بعد ما بسیفی عن الکفر

---

(۱). آج داخل.

(۴- ۲). آج و دیگر نسخه بدلها ما، که ظاهرا مرجح است.

(۳). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۱/ ۳۶۹): الی م و حتی م.

(۵). کذا در اساس و آج، کا و دیگر نسخه بدلها آن که. [.....]

(۶). سوره ص (۳۸) آیه ۶۷ و ۶۸.

(۷). کا، آد، گا شعر. ۱»

صفحه : ۱۱۲

اللهنجوتم و یوم غدیر قد علمتم قد علمتم و یوم القیامهٔ تعلمون ما علمتم«

، ثمّ علاه بسیفه فرمی برأسه و یده، گفت: من آن خبر بزرگم که در من خلاف کردی«۲» و در ولایت من منازعت کردی«۳» و از ولایت من باز آمدی«۴» پس از آن که قبول کردی«۵» و به بغیتان هلاک شدی«۶» پس از آن«۷» از کفر به تیغ من برستی«۸» و روز غدیر خود دانی، خود دانی، خود دانی«۹» و روز قیامت بدانی«۱۰» آنچه کرده‌ای«۱۱».

آنگه تیغ در بالای سر برد و بزد و سر و یک دست او بینداخت، آنگه باز آمد و می‌گفت«۱۲»:

أبی اللّه إلّا أنّ صفّین دارنا و دارکم ما لاح فی الافق کوکب

و حتّی تموتوا أو نموت و ما لنا و لا لکم عن حومهٔ الموت«۱۳» مهرب

و أصبغ بن نباته گوید: در کازار«۱۴» بصره با امیر المؤمنین بودم، سواری از لشکر بصره بیرون آمد و اینکه آیت می‌خواند. امیر المؤمنین- علیه السلام- پیش او رفت و گفت:

أ تعرف النبأ العظیم

، شناسی آن خبر بزرگ را؟ گفت: نه. گفت:

۱۵» و الله انی انا النباء العظیم ألذی هم« فیه مختلفون [۸۴- پ] کلا سیعلمون حین أقف بین الجنهٔ و النار فأقول هذا لی و هذا لک خذیه فانه من اعدائی و ذریه فانه من اولیائی ثم کلا سیعلمون حین أقف علی الحوض فأذود عنه اقواما کما تذاد الابل الغریب عن الحوض فی الدنیا

، گفت: من آن نباء بزرگم که در من خلاف کردند، و لکن آنگه بدانند که من از میان بهشت و دوزخ بایستمی و با دوزخ مقاسمت

---

(۱). کذا در اساس، آج و کا، آد: عملتم، که با معنی هم سازگارتر می‌آید. (۵- ۳- ۲). آج: کردید.

(۴). آج: باز آمدید.

(۶). آج: شدید.

(۷). آج که.

(۸). آج: برستید.

(۹). خود دانی/ خود دانید.

(۱۰). آج: بدانید.

(۱۱). آج: کرده باشید.

(۱۲). کا، آد، گا: فلمّا رجع أنشد هذه الأبیات.

(۱۳). کا، آد، گا: حومهٔ الحرب.

(۱۴). آج، کا، گا: کارزار. [.....]

(۱۵). آد، گا: أنتم.

صفحه : ۱۱۳

کنم، می‌گویم«۱» اینکه تو را و اینکه مرا. او را بگیر که او از دشمنان است و آن را دست بدار که او از دوستان است، آنگه بدانند که بر کناره حوض کوثر بایستم و گروهی را از او باز می‌رانم چنان که در دنیا شتر غریب را از حوض غریب، و آنگه تیغ بر آورد و بزد و او را بکشت و با جای خود آمد.

الَّذِی هُم فِیهِ مُختَلِفُونَ، آن که در او خلاف کردند- اگر قرآن است، بهری گفتند: سحر است و بهری گفتند: شعر است، و بهری گفتند: فسانه پیشینگان است، بهری گفتند: بافته سلمان است و بهری گفتند: فرو بافته اوّلینان است. و اگر رسول بود، بهری گفتند:

ساحر است و بهری گفتند: کاهن است و بهری گفتند: شاعر است و بهری گفتند: دیوانه است. و اگر بعث و نشور است، بهری گفتند: هست و خواهد بودن و بعضی گفتند: نخواهد بودن. و اگر امیر المؤمنین علی است، بهری گفتند: امام است و بهری گفتند: پیغامبر است«۲» و بهری گفتند:

خداست و بهری گفتند: [کافر است]«۳».

آنگه حق تعالی گفت: کَلّا، بر سبیل ردع و زجر که بدانند اینان«۴» و پس بدانند بر سبیل تأکید. و گفتند: مراد به ضمیر اوّل کافرانند و به دوم مؤمنان.

آنگه به تذکیر نعمت و تعداد آن در آمد«۵»، گفت: ألم نجعل الإرض مهادا، نه ما زمین را به گاهواره شما [۴۹- ر] [کردیم]«۶» تا چنان که کودک در گهواره بخسپد و بیاساید و آرام گیرد، شما همچنین در زمین بیارامی«۷» و قرار گیری«۸».

وَ الجِبالَ أَوتاداً، و نه کوهها را به میخهای زمین کرده‌ایم تا زمین را دوخته

---

(۱). کذا: در اساس و آج، دیگر نسخه بدلها: ندارد، چاپ شعرانی (۱۱/ ۳۷۰): من گویم.

(۲). کا، آد، گا: امام است، بعضی گفتند نیست و غلاة و روافضه گفتند پیغمبر است.

(۳). عبارت «کافر است» را ظاهرا خواننده‌ای معتقد از متن محو کرده است، امّا به هر حال با زحمت خوانده می‌شود.

(۴). کا، آد، گا ثمّ کلّا سیعلمون.

(۵). کا: آن گرفت.

(۶). در اساس نیست، از آج افزوده شد.

(۷). آد: بیاساید، آج و دیگر نسخه بدلها: بیارامید.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها: قرار گیرید.

صفحه : ۱۱۴

می‌دارد تا بنجنبد از جای خود چنان که مثقله بر کناره بساط نهند تا باد برندارد آن را؟ من اینکه کوهها به میخ زمین کردم تا زمین را دوخته می‌دارد.

تعالی کهوَ خَلَقناکُم أَزواجاً، و شما را بیافریدیم جفت نر و ماده. و گفتند: «أزواجا»، أی أصنافا، بر اجناس و انواع مختلف.

وَ جَعَلنا نَومَکُم سُباتاً، و نه ما خواب شما را سبب راحت کردیم و سبب آسایش؟ و خواب بیمار را از اینکه جا «سبات» گویند که سبب آسایش او باشد، و منه سبت الیهود لاستراحتهم عن العمل، و گفتند: جَعَلنا نَومَکُم سُباتاً، أی نعاسا، و آن اوّل خواب باشد که مردم به آن طلب آسایش کنند، و معنی راجع است با قول اوّل. و گفتند: جعلنا نومکم طویلا ممتدّا، خواب شما دراز کردم. و منه عاش فلانا سبتا و سبتة من الدهر، أی زمانا طویلا.

ابو عبیده گفت: سُباتاً، أی لیس بموت، من خواب شما را خواب کردم، مرگ نکردم، من قولهم: رجل مسبوت إذا کان فیه الروح، و اینکه وجوه جمله جواب است از آن سؤال که گفتند: «سبات» خواب باشد و «نوم» همچنین به منزلت آن است که گفت: و جعلنا نومکم نوما. و سبت رأسه إذا حلقه. و السبت الجلد المدبوغ بالقرظ، قال«۱»:

حذی نعال السبت لیس بتوأم

وَ جَعَلنَا اللَّیلَ لِباساً، ما شب را لباس کردیم، یعنی به تاریکی همه چیز را بپوشد«۲» به منزلت لباس باشد [۴۹- پ]. و گفتند: مراد آن

است که شب را به وقت و آلت لباس کردیم که مردم در او خویشتن را به جامه بپوشند چنان که گفت: وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعاشاً، أی وقتا و محلا و آلهٔ للمعاش و طلبه، و روز به وقت و محلّ طلب معاش کردیم، و هذا من باب قولهم: نهار صائم و لیل قائم، و مثله قال الشاعر:

---

(۱). کا الشاعر.

(۲). آج: به تاریکی چیزها بپوشند، کا: به تاریکی همه چیزها پوشیده شود، آد، گا: به تاریکی او همه چیزها پوشیده شود پس.

صفحه : ۱۱۵

و أخو الهموم إذا الهموم تحضرت جنح الظلام و ساده لا یرقد

أراد صاحب الوسادهٔ«۱».

وَ بَنَینا فَوقَکُم سَبعاً شِداداً، و بنا کردیم از بالای شما هفت آسمان محکم، یک از«۲» بالای دیگر.

وَ جَعَلنا سِراجاً وَهّاجاً، و بر او چراغی کردیم درخشان، یعنی آفتاب.

وَ أَنزَلنا مِنَ‌المُعصِراتِ، و فرود آوردیم از معصرات آبی ترنده«۳». مفسّران در او خلاف کردند. مجاهد و قتاده و مقاتل گفتند: یعنی بادها که ابر را می‌فشارد و باران از آن بیرون می‌آرد، و بر اینکه تأویل «من» به معنی «با» باشد، التقدیر: «بالمعصرات». کقوله: مِن کُلِّ أَمرٍ«۴» ماءً ثَجّاجاً، آبی ترنده، یعنی باران.

مجاهد و قتاده گفتند: متتابع، إبن زید گفت: بسیار.

لِنُخرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَباتاً، وَ جَنّاتٍ أَلفافاً، تا بیرون آریم به او دانه‌ها«۵» و گیاهها و بستانها که در او درختان باشد بر هم پیخته«۶». واحدها «لف» و «لفیف» و گفتند: ألفاف جمع جمع است، یقال: جنّهٔ لفّاء و نبت الف و جنّات لف و الجمع ألفاف.

إِنَّ‌یَومَ‌الفَصلِ کانَ‌مِیقاتاً، گفت: روز فصل«۷» قضا میقات است، یعنی وقت انجاز آنچه خدای وعده کرده است.

یَومَ‌یُنفَخُ‌فِی الصُّورِ، آن روز که در صور دمند. در او دو قول گفتند: یکی آن که بر شبه قرنی است در دست اسرافیل، و یکی آن که جمع صورت است، یعنی مردگان را زنده کند. فَتَأْتُونَ‌أَفواجاً، می‌آیند«۸» گروه گروه. معاذ جبل گفت: به خانه أبو أیّوب انصاری بودیم با رسول- علیه السلام- من پرسیدم رسول را از اینکه آیت، گفت: یا معاذ؟ از کاری [۵۰- پ] عظیم پرسیدی، آنگه بگریست و گفت:

روز قیامت مردمان را بر ده نوع حشر کنند، خدای ایشان را به آن علامت که بر

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها باشد، که عبارت را به فارسی خوانده‌اند.

(۲). کا: الفاطر، آد، گا: القاطر.

(۳). کا، آد: می‌افشارد.

(۴). کا، آد، گا: ندارد.

(۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: دانها/ دانه‌ها.

(۶). آج: در هم پیچیده.

(۷). آج و.

(۸). آد، گا: می‌آيد.

صفحه : ۱۱۷

ایشان بود تمیز کرده باشد از مؤمنان و مسلمانان: بعضی را حشر کند بر صورت بوزنگان«۱» و بهری را بر صورت خوکان، و بعضی را سرنگون، و بعضی را کوران که به اینکه جانب و آن جانب می‌روند و می‌افتند«۲» راه نبینند، و بعضی کرّ و گنگ باشند چیزی نشنوند و ندانند، و بعضی را زبان«۳» از دهن بر سینه افتاده باشد«۴»، زبان می‌خایند، و بهری را دستها و پایها بریده باشند، و بعضی را بر درختانی«۵» کرده باشند از آتش، و بعضی را از ایشان نتنی آید«۶» به مانند مردار، و بعضی را لباس قطران پوشانند.

امّا آنان که بر صورت بوزنگان«۷» باشند، سخن چینان باشند که نمیمه کنند.

و امّا آنان که بر صورت خوکان باشند. اهل سحت و رشوت باشند، و آنان که سرنگون باشند رباخوارگان باشند. و امّا کوران، قاضیان باشند که حکم به ناحق کرده باشند. و لالان و کرّان آنان باشند که به اعمال خود معجب باشند. و امّا آنان را که زبان می‌خایند، عالمان باشند که بر آنچه گویند کار نکنند. و امّا آنان که دست و پای بریده باشند، آنان باشند که همسایگانان«۸» را رنجه دارند«۹». و آنان را که بر درختان آتش کنند، آنان باشند که سعایت کنند«۱۰» و مردم را به سلطان فرا کنند. و آنان که از ایشان بوی مردار آید، آنان باشند که به شهوات و لذّات مشغول باشند و حقّ خدای منع کنند. و آنان که جامه‌های«۱۱» قطران پوشند ایشان را، ایشان اهل کبر و فخر باشند.

وَ فُتِحَتِ السَّماءُ، کوفیان «فتحت» خواندند به تخفیف [۵۱- ر]، و باقی

(۷- ۱). کا، آد، گا: بوزینگان.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها و. [.....]

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: زبانها.

(۴). آج، آد، گا و.

(۵). آج و دیگر نسخه بدلها: درختان.

(۶). کا، آد، گا: بعضی گندیده.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها: همسایگان.

(۹). کا، آد، گا: رنجانیده باشند.

(۱۰). کا، آد: گا مردم را.

(۱۱). اساس و دیگر نسخه بدلها: جامهای/ جامه‌های.

صفحه : ۱۱۸

قرّاء به تشدید خواندند. گفت: آسمانها بگشایند، یعنی بشکافند تا درها گردند، گفتند معنی آن است: هر شکافی در او پدید آید به مانند دری«۱». و گفتند: درها بر او بگشایند تا فریشتگان به او فرود آیند. و گفتند مراد آن است که: هر بنده را دو در باشد در آسمان، دری که مصعد عملش باشد، و دری که مهبط روزی او باشد. چون بمیرد آن درها ببندند، و چون روز قیامت باشد آن درها بازگشایند.

وَ سُيِّرَتِ الجِبالُ، و کوهها را به رفتن آرند بر روی زمین تا چون سراب گردد.

إِنَّ جَهَنَّمَ کانَت مِرصاداً، گفت: دوزخ جای رصد ایشان باشد، ره ایشان و گذر ایشان جز بر او نبود. مقاتل گفت: نشستنگاه بود. لِلطّاغِینَ مَآباً، مرجع طاغیان و باغیان باشد. و «طغیان» مجاوزة الحدّ باشد، یعنی کافران و آنان که [از]«۲» فرمان خدای تعالی تعدّی کرده باشند.

لابِثِینَ فِیها أَحقاباً، در آن جا مقام کنند، واحدها حقب، و واحد الحقب حقبة قال متمّم بن نویره التمیمی:

و کنّا کندمانی جذیمة حقبة من الدهر حتّی قیل لن یتصدّعا

و علما در معنی «حقب» خلاف کردند. بعضی گفتند: حقب نامی است روزگار را، أی دهورا و أزمنة، روزگارها آن جا بمانند. عبد اللّه مسعود گفت: عدد أحقاب جز خدای نداند. و آنان که گفتند: محدود است هم خلاف کردند.

عبد اللّه عمرو«۳» گفت: چهار سال باشد، هر روزی هزار سال. عمّار الدهنی گفت:

امیر المؤمنین علی، هلال الهجری«۴» را گفت: شما در کتاب خود مقدار حقب چند یافتی«۵»! گفت: هشتاد سال، هر سالی دوازده ماه، هر ماهی سی روز، هر روزی هزار سال.

(۲- ۱). کا، آد باشد.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: عبد اللّه عمر.

(۴). کا: هلال خیری.

(۵). آج: یافتید، کا، آد، گا: یافته‌اید.

صفحه : ۱۱۹

عبد اللّه عمر روایت کرد [۵۱- پ] از رسول- علیه السلام- که او گفت: هر که به دوزخ شود تا احقاب بنگذرد هر حقبی هشتاد و اند سال، هر سالی سیصد و شصت روز، هر روزی هزار سال«۱» تا اعتماد نکنی بر آن که ما از دوزخ بیرون خواهیم آمدن. مجاهد گفت: احقاب، چهل و سه حقب باشد هر حقبی هفتاد خریف، هر خریفی هفتصد سال، هر سالی سیصد و شصت روز، هر روزی هزار سال.

حسن بصری گفت: خدای تعالی هر چیزی را حدّی نهاد مگر مدّت احقاب«۲» اهل دوزخ را که گفت: لابِثِینَ فِیها أَحقاباً، هر که حقبی به سر آید از پس«۳» حقبی دیگر آید. پس همچنین تا أبد الأبدین تفسیر أحقاب به خلود و تأیید کرد، آنگه گفت: چنین گفته‌اند که:«۴» حقبی هفتاد هزار سال باشد هر روزی از او چند هزار سال. مقاتل بن حیّان گفت: حقب، هفده هزار سال باشد، و گفتند:

اینکه آیت منسوخ است بقوله: فَلَن نَزِیدَکُم إِلّا عَذاباً«۵»، و اولیتر آن است که نسخ نگویند برای آن که تخصیص آیت کنند به کفّار جمع توان کردن میان اینکه دو آیت از دو وجه: یکی بر تأویل حسن بصری که«۶»: کلّما مضی حقب تبعه حقب، و دگر آن که: فَلَن نَزِیدَکُم إِلّا عَذاباً، تا فایده تأیید ندهد، انّما تزاید آلام«۷» باشد. و بعضی دگر گفتند: لابِثِینَ فِیها أَحقاباً، لا یَذُوقُونَ فِیها بَرداً وَ لا شَراباً، أی فی تلک الأحقاب، اینکه جمله در جای صفت أحقاب باشد، یعنی أحقابی و مدّتی إلّا حمیم و غسّاق نچشند از آن پس، احقاب دیگر باشد که در او انواع عذاب.

چشند [۵۲- ر] که نه حمیم و غسّاق باشد. او گفت:«۸» آیت در حقّ فسّاق باشد، ما در حقّ ایشان عذاب ابد نگوییم.

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها از دوزخ به در نیاید.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها: عذاب. [.....]

(۳). آج او، کا و دیگر نسخه بدلها آن.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها هر.

(۵). سوره نبأ (۷۸) آیه ۳۰.

(۶). آد، کا گفت.

(۷). کا: تزاید ایّام، آد، گا: تزاید الایّام.

(۸). کذا: در اساس، آج و دیگر نسخه بدلها: و اگر.

صفحه : ۱۲۰

آنگه گفت: لا یَذُوقُونَ فِیها بَرداً وَ لا شَراباً، گفت: در آن جا نچشند هیچ سرمایی و شرابی سرد که ایشان را راحت باشد از آن و تسکین گرمای آتش کند بر ایشان. و گفتند: بردا، أی نوما. عبد اللّه عبّاس گفت: عرب گوید: منعنی البرد البرد، سرما خواب از من باز داشت. و أنشد الکسائی:

بردت مراشفها علیّ فصدّنی عنها و عن قبلاتها البرد

و قال آخر:

و ان شئت حرمّت النّساء سواکم و إن شئت لم اطعم نقاخا و لا بردا

گفتند: «برد» در اینکه دو بیت خواب است، و ظاهر چنان می‌نماید که بر ظاهر خود است، و فرّاء گفت: برای آن خواب را «برد» خوانند که خواب مردم را سرد بکند، و از اینکه جاست که آن کس که بخسپد او را جامه‌ای دیگر باید بیرون آن که«۱» دارد، و الّا سرما یابد. و نیز آن که تشنه باشد چون بخسپد تشنگی او ساکن شود«۲».

إِلَّا حَمِیماً، الّا آب جوشانیده. وَ غَسَّاقاً، گفتند: زمهریر باشد، و گفتند:

خون و ریم اهل دوزخ باشد. ثمالیّ گفت: «غسّاق» آب چشم ایشان باشد. شهر بن حوشب گفت: «غسّاق» نام وادیی است در دوزخ، در وی سیصد و سی شعب است در هر شعبی سیصد و سی خانه است، هر خانه‌ای را چهار زاویه است، در هر زاویه ماری است بر«۳» عظیمتر خلقی، در سر هر ماری چندان زهر است که خدای داند.

جَزاءً، نصب بر مصدری باشد محذوف الفعل، أی جازیناهم جزاء، و روا بود که مفعول له باشد، أی للجزاء، یعنی اینکه عذاب بر ایشان برای جزاست.

وِفاقاً، أی موافقا [۵۲- پ] لأعمالهم، بر وفق کردار ایشان، بیشتر نه تا ظلم نباشد.

---

(۱). کا: بیرون از آن جامه که، آد، گا: بیرون از آن که.

(۲). آج: زایل شود، کا، آد، گا: کمتر شود.

(۳). کا، آد، گا: چند.

صفحه : ۱۲۱

أخفش گفت: مصدر است، و فعال مصدر فاعل باشد. فرّاء گفت: جمع وفق، و الوفق و اللّفق واحد. ربیع گفت: جزاء حسب«۱» أعمالهم. ضحّاك گفت:

علی قدر اعمالهم. مقاتل گفت: چنان که از شرك عظیمتر گناهی نیست، از دوزخ عظیمتر عقوبتی«۲» نیست.

إِنَّهُم كانُوا لا يَرجُونَ حِساباً، گفت: ایشان امید حساب نمی‌دارند، یعنی به حساب ایمان ندارند و اعتقاد نکرده‌اند برای آن که امید تبع داعی باشد. و گفتند:

امید«۳» به معنی خوف است، یعنی از عذاب نمی‌ترسند، چنان که گفت: ما لَكُم لا تَرجُونَ لِلّهِ وَقاراً«۴»، أی لا تخافون له عظمة.

وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا كِذّاباً، و دروغ«۵» داشتند آیات ما را دروغ داشتنی. و تخفیف و تشدید لغت است. و گفتند: مصدر فعّل است«۶» به معنی تکذیب است. فرّاء گفت: اینکه لغتی است یمانی، یقال خرّقت القمیص خرّاقا و خراقا، و گفت:

اعرابیی را دیدم به منا«۷»، مرا گفت: الحلق أحب إلیك أم القصار، یعنی التقصیر.

وَ كُلَّ شَيءٍ أَحصَيناهُ كِتاباً، آنگه گفت: ما هر چیز«۸» به شمار در آورده‌ایم به نوشتن، نه آن که او را حاجت باشد به آن، و لکن برای آن تا بر تو مضبوط باشد.

و نصب او بر تمییز باشد، کقوله: أَحاطَ بِكُلِّ شَيءٍ عِلماً«۹»، وَ أَحصى كُلَّ شَيءٍ عَدَداً«۱۰».

فَذُوقُوا فَلَن نَزِيدَكُم إِلّا عَذاباً، گفت: بچشی«۱۱» که ما شما را نمی‌فزاییم الّا عذاب. أبو بردة«۱۲» الاسلمیّ گفت: رسول را پرسیدم از سخت تر آیتی بر اهل

---

(۱). آج، آد، گا: بحسب.

(۲). آج: عذابی.

(۳). کا، آد، کا: گفتند جا اینکه جا.

(۴). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۳.

(۵). کا، آد، گا: و بدروغ. [.....]

(۶). کا: ندارد.

(۷). کا، آد، گا: منی/ منا.

(۸). کا، آد، گا: هر چیزی را.

(۹). سوره طلاق (۶۵) آیه ۱۲.

(۱۰). سوره ص (۷۲) آیه ۲۴.

(۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بچشید.

(۱۲). کذا: در اساس، آج، و دیگر نسخه بدلها: أبو برزة الاسلمی.

صفحه : ۱۲۲

دوزخ، گفت قوله: فَذُوقُوا فَلَن نَزِيدَكُم الآية.

إِنَّ لِلمُتَّقِينَ مَفازاً، گفت: پرهیزگاران را نجاتی و رستگاریی باشد [۵۳- ر].

و «مفاز» مفعل بود، اینکه لفظ اینکه جا مصدر است. عبد اللّه عبّاس و ضحّاك گفتند:

متنزّها، تماشا گاهی.

آنگه آن را بیان کرد، گفت: حَدائِقَ وَ أَعناباً، جمع حدیقه، و حدیقه فعیله باشد من، احدق بالشیء إذا احاط به، زمینی که میان آن رز باشد و گرداگرد آن درختان، آن را حدیقه خوانند، پیرامن درختان باشد و میان انواع انگور.

وَ کَواعِبَ أَتراباً، و زنانی پستانها فرود آمده«۱» بمانند کعبی«۲» همه به یک شکل و به یک سال. واحدتها کاعب، من باب لابن و تامر. و واحد الأتراب، ترب. قال بشر بن ابی حازم فی الکواکب«۳»:

فهنّ رکود کالکواعب حوله لهنّ صریر تحت ظلماء حندس

و قد تکعّبت ثدی الجاریة، إذا صارت کالکعب.

وَ کَأساً دِهاقاً، و کأسی پر از خمر. اینکه قول عبد اللّه عبّاس و حسن و إبن زید است. سعید جبیر گفت: و مجاهد: پیاپی. أبو رافع روایت کرد که پارسی زبانی ابو هریره را پرسید که: «دهاق» چه باشد به پارسی! جواب داد گفت: دمادم.

عکرمه گفت: صافی. مقاتل گفت: به مقدار کفایت.

لا یَسمَعُونَ فِیها لَغواً، گفت: نشنوند در آن جا- یعنی در بهشت- لغوی، سخنی که آن را فایده نباشد. وَ لا کِذّاباً، و نه دروغ داشتنی. قراءت عامّه قرّاء به تشدید است، و کسائی مخفّف خواند، و گفتند: اینکه قراءت امیر المؤمنین علی است، و اینکه دو مصدر است تکذیب را«۴». «کذاب» به تخفیف مکاذبه باشد، کالقتال و الجدال، و گفتند: کذب، قال الأعشی:

---

(۱). کا، آد: بادید آمده.

(۲). کا، آد، گا: لعبتی.

(۳). آج، آد، گا: فی الکواعب.

(۴). در اساس کلمه «قومی» آمده امّا روی آن خط کشیده شده است. دیگر نسخه بدلها: قومی گفتند.

صفحه : ۱۲۳

فصدقتها و کذبتها و المرء ینفعه کذابه

أی کذبه.

جَزاءً مِن رَبِّکَ عَطاءً حِساباً، گفت: اینکه بر سبیل جزاء و مکافات باشد از خدای [۵۳- پ] تعالی، و عطای کافی بود، یقال: أحسبت فلانا إذا أعطیته ما یکفیه حتّی قال حسبی، قال الشاعر:

و نقفی ولید الحیّ إن کان جایعا و نحسبه إن کان لیس بجایع

و گفتند: جزای به حسب اعمال ایشان، و در شاذّ ابو ابراهیم خواند: عطاء حسّابا. أصمعی گفت عرب گوید: حسّبت الرجل بالتشدید اذا اکرمته و أنشد:

إذا أتاه ضیفه و یحسّبه من حاقن أو من صریح یحلبه

و معنی بیت به آن ماند که مراد هم معنی لغت اوّل است: یحسّبه، أی یعطیه ما یکفیه و عبد اللّه عبّاس خواند: عطاء حسنا«۱» به «نون».

رَبِّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما بَینَهُمَا الرَّحمنِ، گفت: خداونـد آسـمان و زمین و آنچه در میان آن هر دو است خداست«۲». نافع و ابو عمرو و یعقوب و ابو جعفر و شیبه و سـلام و أشـهب و عبد اللّه مسعود خواندند: رب السموات و الإرض و ما بینهما الرحمن، به رفع «بـا» و «نون» علی الابتـداء و الخبر، أی رب السـموات و الارض و ما بینهما و إبن عامر و اعشـی و عاصم خواندنـد: رَبِّ السَّماواتِ ... الرَّحمنِ، هر دو به کسـر، و إبن کثیر و یحیی و حمزه و کسائی و حفص و إبن محیصن خواندند: «ربّ» به کسـر«۳»، «الرحمن» به رفع «نون».

آن که هر دو مجرور خواند بدل «من ربّک» باشد، و آن که «ربّ» مجرور خواند، گفت: بدل است، و «رحمن» مرفوع خواند علی أنّه خبر مبتداء محذوف، أی هو الرحمن، گفت: خداوند آسمانها و زمین خداوند بخشاینده روزی دهنده است.

---

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: تفسیر قرطبی (۱۹/ ۱۸۵): حسانا.

(۲). کا: خدا راست.

(۳). کا، آد، گا و. [.....]

صفحه : ۱۲۴

لا یَملِکُونَ مِنهُ خِطاباً، شـما از او مالک«۱» نباشی«۲» هیـچ خطاب را و هیچ سـخن را [۵۴- ر]، یعنی نتواننـد که از«۳» خدای سخنی باشد بر مراد ایشان، بل بر وفق و استحقاق باشد. کلبیّ گفت: یعنی شفاعت نتوانند کردن الّا به فرمان.

یَومَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ المَلائِکَةُ صَفًّا، گفت: آن روز که بایستد روح. در او خلاف کردند، مجاهد گفت: از عبد اللّه عبّاس که: جماعتی جهودان بیامدند و رسول را پرسـیدند از «روح». گفت: روح لشـکری است از لشـکرهای خدای تعالی، فریشـتگان نه‌اند«۴»، ایشان را سر و دست و پای باشد و طعام خورند، آنگه اینکه آیت بخواند: یَومَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ المَلائِکَةُ- الایة.

عبد اللّه عبّاس گفت: فریشتهی است«۵» از همه فریشتگان عظیم خلقتر.

عبد اللّه مسعود گفت: فریشتهی است«۶» از آسـمانها و کوهها بزرگتر و از همه فریشتگان عظیمتر، و جای او در آسمان چهارم است. خـدای را تعالی هر روز چهار هزار تسبیـح گویـد«۷» از هر تسبیحی خـدای تعالی فریشـتهی بیافریند که روز قیامت به صـفّی بایستد. شعبی و ضحّاک گفتند: جبریل است.

ضحّاک روایت کرد از عبـد اللّه عبّاس که: خدای را تعالی بر راست عرش دریایی است از نور مانند آسـمانها هفت و زمینها هفت و دریاها«۸» هفت. جبریل- علیه السلام- هر وقت سحر در او شود، نورش بر نور بیفزاید و جمالش بر جمال بیفزاید. از آن جا بیاید«۹»، پرّها بیفشانـد، خـدای تعالی از هر قطره‌ای که از پرّ او بچکـد فریشـتهی بیافرینـد. از ایشان هفتاد هزار در بیت المعمور شونـد و هفتاد هزار در خانه کعبه که تا روز قیامت نوبت به اوّلینان نرسد.

وهب گفت: جبریل پیش خدا ایستاده است، فرایص او از بیم خدای

---

(۱). کا، آد، گا: ایشان مالک.

(۲). آج: نباشید، آج و دیگر نسخه بدلها از او.

(۳). کا: در.

(۴). آد، گا: نیند.

(۶- ۵). آج و دیگر نسخه بدلها: فرشته‌ای است.

(۷). کا، آد، گا: دوازده هزار بار تسبیح کند.

(۸). آد، گا: آسمانهای هفت و زمینهای هفت و دریاهای.

(۹). آج و دیگر نسخه بدلها: برآید.

صفحه : ۱۲۵

می‌لرزد از هر رعده‌ای از آن او خدای تعالی صد هزار فریشته را می‌آفریند. ایشان از پیش خدای ایستاده [۵۴- پ] باشند، سر برندارند و سخن نگویند. چون ایشان را دستوری دهند، در سخن گفتن گویند: (لا اله الا الله)، و ذلک قوله: یَومَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ المَلائِکَةُ صَفًّا لا یَتَکَلَّمُونَ إِلّا مَن أَذِنَ لَهُ الرَّحمنُ وَ قالَ صَواباً، یعنی (لا اله الا الله).

مجاهد گفت: «روح» خلقی است بر صورت بنی آدم، طعام و شراب خورند. ابو صالح گفت: خلقی‌اند به آدمیان مانند، و آدمی نه‌اند. قتاده گفت: اینکه از آن جمله است که عبد اللّه عبّاس«۱» بنگفتی. عبد اللّه عبّاس گفت: به روایت مجاهد که: «روح» خلقی است بر صورت آدمیان و از آسمان هیچ فریشته فرو نیاید و الّا از ایشان یکی با او باشد. عطیّه گفت: از عبد اللّه عبّاس که: مراد ارواح آدمیان است بین النفختین با فریشتگان به یک صف بایستند. إبن زید گفت: قرآن است و اینکه آیت بخواند: وَ کَذلِکَ أَوحَینا إِلَیکَ رُوحاً مِن أَمرِنا«۲».

وَ المَلائِکَةُ صَفًّا، و فریشتگان به صفّی بایستند«۳». شعبی گفت: اینکه سماطین خدای باشد، سماطی روح باشد و سماطی فریشتگان. لا یَتَکَلَّمُونَ إِلّا مَن أَذِنَ لَهُ الرَّحمنُ، سخن نگویند الّا آنچه خدای«۴» دستوری دهد. وَ قالَ صَواباً، و آنگه«۵» جز حق و صدق نگوید، و اینکه آن است که ما گفتیم: روز قیامت خلق ملجأ باشند به ترک قبایح، و قال صوابا فی الدنیا. ابو صالح گفت: کلمت (لا اله الا الله) است.

ذلِکَ الیَومُ الحَقُّ آن روز حق باشد. فَمَن [شاءَ]«۶»إِنّا أَنذَرناکُم عَذاباً قَرِیباً، گفت: ما می‌ترسانیم شما را [۵۵- ر] از عذابی نزدیک، و آن روز قیامت است و عذاب او، و گفتند: عذاب روز بدر است.

یَومَ یَنظُرُ المَرءُ ما قَدَّمَت، آن روز که مرد نگران باشد آن عمل را که کرده باشد، یعنی منتظر باشد جزای آن عمل«۱» که کرده باشد. و به اتّفاق اینکه «نظر» به معنی انتظار است. وَ یَقُولُ الکافِرُ یا لَیتَنِی کُنتُ تُراباً، و کافر گوید: کاشک من خاک بودمی، وقت را«۲» چون در خاک خاک شده بودم اعادت نکردندی مرا و به شمارگاه نیاوردندی.

عبد اللّه بن عمرو گفت:«۳» چون روز قیامت باشد و زمین را همچنان که ادیم گسترند بگسترند و دوابّ و بهایم و وحوش را جمع کنند برای قصاص، و خدای تعالی مقاصّت کند میان ایشان تا انتصاف کنند از گوسفند سرو دار که از او تعدّی رفته باشد بر آن گوسفند بی سرو، آنگه چون انتقام کشیده باشد و عوض بستده و به او داده فرمان دهد تا خاک شوند ایشان، کافر عند آن حال گوید: یا لَیتَنِی کُنتُ تُراباً، تمنّای حال ایشان کند.

و عکرمه گفت: در بعضی کتب دیدم که عند آن حال که کافر تمنّای آن کند که کاشک تا خاک بودمی، حیوانات دیگر از بهایم و وحوش چون غم و اندوه و شدّت حال آدمیان بینند، گویند: سپاس خدای را که ما را تکلیف نکرد چنان که شما را تا چنان که ما را امید بهشت نیست، بیم دوزخ نباشد.

ابو القاسم بن حبیب گفت: در بعضی تفاسیر دیدم که مراد به «کافر» ابلیس است که استنکاف کرد از سجده آدم و گفت: خَلَقتَنِی مِن نارٍ وَ خَلَقتَهُ مِن طِینٍ«۴»، سجده نکنم او را که او از خاک است، آنگه که مرتبت او بیند تمنّای حال

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها را.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها: و مرا.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: عبد اللّه عمر گفت.

(۴). سوره اعراف (۷) آیه ۱۲.

صفحه : ۱۲۷

او کند، گوید: کاشک تا من هم خاک بودمی که آن روز پنداشتم که آتش از خاک به باشد [۵۵- پ]. ابو هریره گفت: چون کافر اینکه گوید، خاک گوید: لا و لا کرامهٔ، هرگز مبادا که تو چون من باشی، و اینکه بر سبیل مثل باشد. و در بعضی قراات«۱» آمد: یا لیتنی کنت ترابیّا، أی من شیعهٔ أبی تراب.

---

(۱). کا، آد، گا: قراءت.

صفحه : ۱۲۸

سورهٔ النازعات

اینکه سورت مکّی است در قول عبد اللّه عبّاس و ضحّاک، و چهل و شش آیت است در عدد کوفیان، و چهل و پنج در عدد بصریان و مدنیان. و صد و نود و نه کلمت است و هفتصد و پنجاه و سه حرف است.

و روایت است از أبو أمامهٔ از ابیّ کعب که رسول- صلی اللّه علیه و علی اله- گفت: هر که سورت و النازعات بخواند«۱»، خدای تعالی او را از عذاب خود ایمن کند.

[سوره النازعات (۷۹): آیات ۱ تا ۴۶]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

وَ النّازِعاتِ غَرقاً (۱) وَ النّاشِطاتِ نَشطاً (۲) وَ السّابِحاتِ سَبحاً (۳) فَالسّابِقاتِ سَبقاً (۴)

فَالمُدَبِّراتِ أَمراً (۵) یَومَ تَرجُفُ الرّاجِفَةُ (۶) تَتبَعُهَا الرّادِفَةُ (۷) قُلُوبٌ یَومَئِذٍ واجِفَةٌ (۸) أَبصارُها خاشِعَةٌ (۹)

یَقُولُونَ أَ إِنّا لَمَردُودُونَ فِی الحافِرَةِ (۱۰) أَ إِذا کُنّا عِظاماً نَخِرَةً (۱۱) قالُوا تِلکَ إِذاً کَرَّةٌ خاسِرَةٌ (۱۲) فَإِنَّما هِیَ زَجرَةٌ واحِدَةٌ (۱۳) فَإِذا هُم بِالسّاهِرَةِ (۱۴)

هَل أَتاکَ حَدِیثُ مُوسی (۱۵) إِذ ناداهُ رَبُّهُ بِالوادِ المُقَدَّسِ طُویً (۱۶) اذهَب إِلی فِرعَونَ إِنَّهُ طَغی (۱۷) فَقُل هَل لَکَ إِلی أَن تَزَکّی (۱۸) وَ أَهدِیَکَ إِلی رَبِّکَ فَتَخشی (۱۹)

فَأَراهُ الآیَةَ الکُبری (۲۰) فَکَذَّبَ وَ عَصی (۲۱) ثُمَّ أَدبَرَ یَسعی (۲۲) فَحَشَرَ فَنادی (۲۳) فَقالَ أَنَا رَبُّکُمُ الأَعلی (۲۴)

فَأَخَذَهُ اللّهُ نَکالَ الآخِرَةِ وَ الأُولی (۲۵) إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبرَةً لِمَن یَخشی (۲۶) أَ أَنتُم أَشَدُّ خَلقاً أَمِ السَّماءُ بَناها (۲۷) رَفَعَ سَمکَها فَسَوّاها (۲۸) وَ أَغطَشَ لَیلَها وَ أَخرَجَ ضُحاها (۲۹)

وَ الأَرضَ بَعدَ ذلِکَ دَحاها (۳۰) أَخرَجَ مِنها ماءَها وَ مَرعاها (۳۱) وَ الجِبالَ أَرساها (۳۲) مَتاعاً لَکُم وَ لِأَنعامِکُم (۳۳) فَإِذا جاءَتِ الطَّامَّةُ الکُبری (۳۴)

یَومَ یَتَذَکَّرُ الإِنسانُ ما سَعی (۳۵) وَ بُرِّزَتِ الجَحِیمُ لِمَن یَری (۳۶) فَأَمّا مَن طَغی (۳۷) وَ آثَرَ الحَیاةَ الدُّنیا (۳۸) فَإِنَّ الجَحِیمَ هِیَ المَأوی (۳۹)

وَ أَمّا مَن خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفسَ عَنِ الهَوی (۴۰) فَإِنَّ الجَنَّةَ هِیَ المَأوی (۴۱) یَسئَلُونَکَ عَنِ السّاعَةِ أَیّانَ مُرساها (۴۲) فِیمَ أَنتَ مِن ذِکراها (۴۳) إِلی رَبِّکَ مُنتَهاها (۴۴)

إِنَّما أَنتَ مُنذِرُ مَن یَخشاها (۴۵) کَأَنَّهُم یَومَ یَرَونَها لَم یَلبَثُوا إِلاّ عَشِیَّةً أَو ضُحاها (۴۶)

[ترجمه]

به حقّ فریشتگان جان ستاننده جان ستدنی.

و فریشتگان گشاینده گشادنی.

و فریشتگان سنا برنده سنا بردنی«۲».

و به فریشتگان سبق برنده سبق بردنی.

و به فریشتگان تدبیر کننده کاری.

آن روز که بجنبانند جنباننده.

از پس او آید از پس آینده.

---

(۱). آد: بخواند او را حساب در روز قیامت نبود الّا به مقدار نماز واجبی گزاردن.

(۲). آج: و به حق فرشتگان تسبیح کننده تسبیح کردنی.

صفحه : ۱۲۹

دلها آن روز مضطرب باشد.

چشمهاشان ذلیل باشد.

می‌گویند: ما را رد کنند در گور!

چو باشیم استخوانهای پوسیده!

گویند: از پس رجعتی باشد زیانکار.

آن یک باز زدن باشد«۱».

که بنگری ایشان به زمین فتاده باشند.

آمد به تو حدیث موسی!

چون ندا کرد خدای او را به وادی پاکیزه که طوی نام است.

برو به فرعون که او طاغی شد.

بگو هست تو را که پاکیزه«۲» شوی.

و راه نمایم تو را به خدایت تا بترسی.

با او نمود علامت مهتر.

دروغ داشت و فرمان نبرد.

پس پشت بر کرد و می‌شتافت.

جمع کرد و آواز داد.

گفت: من خدای شماام برتر.

بگرفت او را خدای به عقوبت آخرت و دنیا.

در اینکه عبرتی هست آن را که بترسد.

شما سخت خلقتری«۳» یا آسمان که بنا کرد آن را.

---

(۱). آج: باززدنی و بیمی باشد یگانه.

(۲). آج: پاك.

(۳). آج: سخت‌ترايد.

صفحه : ۱۳۰

برداشت سقف آن، راست کرد آن را.

تاریك بکرد شبش و بیرون آورد چاشتگاهش [۵۶- پ].

و زمین پس از آن بگسترد.

بیرون آورد از او آبش و گیازارش«۱».

و کوهها ثابت بکرد.

برخورداری شما را و چهار پایانتان را.

چون آید طامّه مهتران«۲».

آن روز که یاد کند آدمی آنچه کرده باشد.

و بیرون آرند دوزخ برای آن که بیند.

امّا آن که از حد بگذرد.

و اختیار کند زندگانی نزدیکتر را.

دوزخ مأوای او باشد.

و امّا آن کس که ترسد از ایستادن پیش خدای و نهی کند خود را از هوا.

بهشت مأوای او باشد«۳».

می‌پرسند تو را از قیامت که کی است بودن آن.

در چه‌ای تو از یاد کردن آن.

با خدای توست غایت آن.

تو«۴» ترساننده‌ای آن را که بترسد.

---

(۱). آج: چراگاه آن.

(۲). آج: آید قیامت بزرگتر.

(۳). آج: بهشت آن است جایگاه.

(۴). آج: بدرستی که تو. [.....]

صفحه : ۱۳۱

پنداری ایشان آن روز بینند آن را مقام نکرده‌اند«۱» الّا شبانگاهی یا چاشتگاهش«۲».

«واو» قسم است. و در معنی «نازعات» خلاف کردند. مسروق گفت:

فریشتگانند که نزع و جذب ارواح بنی آدم کنند، و اینکه روایت عطیّه است از عبد اللّه عبّاس. امیر المؤمنین علی گفت: فریشتگانند که جان کافران نزع کنند.

عبد اللّه مسعود گفت: جانهای کافران است که ملك الموت از زیر هر موی و«۳» زیر هر ناخنی بیرون می‌آرد تا آنگه که تمام به حلق آرد، آنگه رها کند تا«۴» باز جای شود، باز دگر باره نزع کند.

مقاتل گفت: ملك الموت است و اعوانش که جان کافران از تن می‌برآرند به مانند سفودی که«۵» در پشم‌تر فگنند و آن را شاخه‌ها و شعبه‌ها باشد، هر شاخی از آن به پاره‌ای در آویزد و از آب برکشد«۶». مجاهد گفت: اسباب مرگ است که به او جان از تن بر آید. سدّی گفت: جانهای کافران است که در سینه غرق شود گفتند معنی آن است که: کافر خود را در وقت مرگ چون غرقی بیند. حسن و قتاده و إبن کیسان و ابو عبیده و أخفش گفتند: ستارگانند که نزع می‌کنند از افقی به افقی تا فرو شدن.

عطا و عکرمه گفتند: کمانهای تیر اندازان است که نزع می‌کنند تیر را. و گفتند: غازیانند که تیر می‌اندازند. و قوله: غَرقاً، أی اغراقا، و هو المبالغة فی النزع، آن باشد که کمان چندان در آرند که به فوق«۷» رسد. و نصب او بر مصدری باش لا من جنس الفعل. و اصل نزع جذب چیزی باشد از عمیق«۸» کنزع الدلو من البئر. و إغراق، غرق کردن [۵۷- پ] باشد و در جای مبالغت

---

(۱). آج: درنگ نکنند.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها قوله: و النازعات غرقا.

(۳). کا از.

(۴). کا دیگر باره.

(۵). کا: سفّودی گرم که.

(۶). آج و دیگر نسخه بدلها: برکشند.

(۷). کا، آد، گا تیر.

(۸). آج و دیگر نسخه بدلها: عمق

صفحه : ۱۳۲

استعمال کنند و اینکه معنی بر همه تأویلها راست است.

وَ النّاشِطاتِ نَشطاً، عبد اللّه عبّاس گفت: فریشتگانند که جان از تن مؤمنان بازگشایند چنان که عقال از دست شتر بازگشایند، و فرّاء اینکه قول حکایت کرد و گفت: آنچه من از عرب شنیده‌ام «أنشطت العقد» است و قولهم: کأنّما أنشط من عقال، و نشطت العقد إذا

عقدته«۱» و إذا حللته فقد انشطته، به«۲» «الف» ازالت را باشد- چنان که بیان کرده‌ایم. و النّاشط، هو الرابط، و المنشط ألذی یحل.
و روایت دیگر از عبد اللّه عبّاس آن است که: مراد جانهای مؤمنان است چون نشاط کند بیرون آمدن را از تن، برای آن هیچ مؤمن نباشد و الّا در در مرگ بهشت بر او عرض کنند تا او بهتر و نکوتر از آن جایها و نعمتها که در او باشد ببیند. و حوریان او را می‌خوانند که: إلینا، إلینا، به ما آی، به ما آی. او نشاط کند رفتن آن جایگاه را.
امیر المؤمنین علی گفت: فریشتگانند که جانهای کافران از اجزای اعضای ایشان باز می‌گشایند و جدای می‌کنند تا از تن ایشان بیرون آرند به رنج و غم. مجاهد گفت: مرگ است که جان آدمی را برون آرد. قتاده گفت: و أخفش:
ستارگانند که از اینکه افق به آن افق می‌شوند، چنان که کسی از جایی به جایی شود، یقال: نشط الحمار إذا ذهب من بلد إلی بلد، قال الطرماح:

و هل بحلیف الخیل ممّن عهدته به غیر اخدان النواشط روع

یعنی بقر الوحش و الهمّ ینشط بصاحبه، أی یزعجه، قال همیان:

باتت همومی تنشط المناشطا الشّام بی طورا و طورا واسطا [۸۵- ر]

خلیل گفت: «نشط» و «أنشط» هر دو لغت است، و آن چیزی به جانب خود کشیدن باشد تا گشاده شود.
وَ السّابِحاتِ سَبحاً، روایتی از امیر المؤمنین علی آن است که: فریشتگانند

---

(۱). کا با نشوطة.
(۲). آج و دیگر نسخه بدلها: تا.

صفحه : ۱۳۳

که جانهای مؤمنان در هوا می‌برند به مانند کسی که سباحت کند. کلبی گفت:
جان مؤمنان از تن همچنان بیرون می‌آرند که کسی مرد سنا و کننده«۱» را از آب به رفق بیرون می‌آرد و ساعتی رها می‌کند تا بیاساید. مجاهد گفت و ابو صالح:
فریشتگانند که به شتاب فرود آیند از آسمان چنان که اسپان چون به نشاط روند.
گفتند: مراد اسبان غازیانند که در غزوات تاختن کنند، یقال: فرس سابح إذا کان شدید الجری. قال امرؤ القیس:

مسحّ إذا ما السابحات علی الونی أثرن الغبار بالکدید الموکل

قتاده گفت: مراد آفتاب و ماه و ستارگانند که در فلک خود سنا و می‌برند«۲»، قال اللّه تعالی: کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسبَحُونَ«۳»، مجاهد گفت و أبو روق و عطا: مراد کشتیهاست که بر روی آب روند مثال مرد سنا و کن«۴».
فَالسّابِقاتِ سَبقاً، مجاهد گفت: مراد سوابق اعمال صالح است که بندگان کنند. عبد اللّه مسعود گفت: جانهای مؤمنان است که سابق می‌شود به بهشت می‌برند.
عطا گفت: اسپانند که مسابقت می‌کنند و بر یک دگر سبق می‌برند. قتاده گفت:
ستارگانند که بهری بهری را سبق می‌برند در رفتن.

فَالْمُدَبِّراتِ أَمراً، تدبیر کنندگان کارها. مفسّران گفتند: مراد فریشتگانند.

عبد الرّحمن سابط«۵» گفت: تدبیر کار دنیا چهار فریشته می‌کنند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت.

امّا جبرئیل موکّل است بر بادها و لشکرها [۵۸- پ] و میکائیل موکّل است بر قطر«۶» باران و نبات زمین. و امّا اسرافیل فرمان خدای به ایشان می‌رساند.

و امّا ملک الموت موکّل است به قبض ارواح.

---

(۱). کذا: در اساس، آج و دیگر نسخه بدلها: شنا و کننده.

(۲). آج: شنا و کنند، کا: فلک خود می‌روند.

(۳). سوره انبیا (۲۱) آیه ۳۳.

(۴). آج: شناوگر، کا: شنا و کن، آد، گا: شنا کننده. [.....]

(۵). آد، گا: عبد الرحمن بن ثابت.

(۶). آج، کا: قطره، دیگر نسخه بدلها: قطرات.

صفحه : ۱۳۴

و جواب قسم محذوف است از کلام، کأنّه قال: بحقّ هذه الأشیاء لأجزین کلّ نفس بما کسبت، گفت: به حقّ اینکه چیزها که هر نفسی را به آنچه کرده باشد جزا دهم. بصریان گفتند: جواب قسم قوله: إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبرَةً لِمَن یَخشی«۱»، و اینکه بهتر است. و بعضی در کلام گفتند«۲»: تقدیم و تأخیری هست، و التّقدیر: (إن یوم ترجف الراجفة، تتبعها الرادفة، و النازعات غرقا).

آنگه بیان کرد که اینکه جزا کی باشد، گفت: یَومَ تَرجُفُ الرّاجِفَةُ، گفت: آن روز که بجنباند جنباننده زمین را. گفتند: عند نفخ اوّل بود که زمین مزلزل شود، و زمین و هر چه بر زمین باشد متحرّک شود.

تَتبَعُهَا الرّادِفَةُ، از پی آن آید آنچه پسر و باشد و ردیف او و آن نفخ دوم باشد.

گفتند: میان اینکه دو نفخ چهل سال باشد. قتاده گفت: اینکه دو صیحت است، امّا اوّل«۳» همه چیز را بمیراند و امّا دوّم همه چیز را زنده کند به فرمان خدای- جلّ جلاله.

مجاهد گفت: «راجفه» زلزال زمین بود به وقت فنا، و «رادفه» انشقاق آسمان باشد. عطا گفت: «راجفه» قیامت است و «رادفه» بعث و نشور. إبن زید گفت: «راجفه» مرگ است و «رادفه» قیامت. و اصل «رجفة» حرکتی باشد با آواز اضطراب، و «رادفه» پس رو باشد و از اینکه جا ردیف گویند آن را که از پس دیگری برنشیند.

أبیّ کعب روایت کرد که: چون ربعی از شب برفتی، رسول- علیه السلام- برخاستی و آواز دادی:

«۴» (یا ایها» النّاس اذکروا الله اذکروا الله جاءت الراجفة تتبعها الرادفة جاء الموت بما فیه جاء الموت بما فیه [۹۵- ر])

، ای مردمان ذکر خدای

---

(۱). سوره نازعات (۷۹) آیه ۲۶.

(۲). آج و دیگر نسخه بدلها: گفتند در کلام.

(۳). کا: اوّلین.

(۴). اساس: یا أیّها/ یا أیّها.

صفحه : ۱۳۵

کنی«۱» که راجفه آمد و از پی او رادفه است، مرگ آمد و آنچه با او باشد.

قُلُوبٌ یَوْمَئِذٍ واجِفَةٌ، دلها آن روز ترسان باشد، اینکه قول مجاهد است.

سدّی گفت: از جای خود زایل بشود، نظیره قوله: إِذِ الْقُلُوبُ لَدَی الْحَناجِرِ کاظِمِینَ«۲»، مؤرّج گفت: قلقة. قطرب گفت: مستوفزة. یمان گفت: مضطرب باشد، یقال: وجف القلوب وجیفا و وجوفا، مثل: وجب وجوبا و وجیبا.

أَبْصارُها خاشِعَةٌ، چشمهای ایشان ذلیل باشد در پیش فگنده چنان که بر بالا نشود.

یَقُولُونَ، می‌گویند- یعنی کافران که به بعث و نشور ایمان ندارند: أَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِی الْحافِرَةِ، ما را با اینکه گورها برند.

أَ إِذا کُنَّا عِظاماً نَخِرَةً، و آنگه که ما استخوانها«۳» پوسیده شویم. پس از اینکه در کلام محذوفی هست، و التقدیر: نبعث بعد ذلک أحیاء، ما را از اینکه پس زنده کنند. و بر اینکه قول «حافره» به معنی محفوره باشد، کقولهم«۴»: ماءٍ دافِقٍ«۵»، بمعنی مدفوق، و عِیشَةٍ راضِیَةٍ«۶»، أی مرضیة، و اینکه قول مجاهد است و خلیل احمد. و گفتند: «حافره» نامی است از نامهای زمین، قال الشاعر:

الیت لا أنساکم فاعلموا حتّی یردّ النّاس فی الحافرة

و گفتند: زمین را «حافر» و «حافره» برای آن خوانند که موضع حوافر است، چنان که قوایم الإرض خواندند برای آن که بر ارض است، قال«۷»:

و أحمر کالدینار أمّا سماؤه فخصب و أمّا ارضه فمحول

أی قوائمه، یعنی ما را باز پس آرند. إبن زید گفت: «حافره» نامی است از نامهای دوزخ، یعنی [۵۹- پ] محمّد می‌گوید: ما را به دوزخ خواهند بردن و

---

(۱). کنی/ کنید.

(۲). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۱۸.

(۳). آج، آد، گا: استخوانهای.

(۴). کذا در اساس، آج و کا، آد: کقوله.

(۵). سوره طارق (۸۶) آیه ۶.

(۶). سوره حاقّه (۶۹) آیه ۲۱.

(۷). چاپ شعرانی (۱۱/ ۳۸۵) الشّاعر.

صفحه : ۱۳۶

زنده داشتن آن جا پس از آن که استخوانهای«۱» پوسیده باشیم. و گفتند: عبارت است از آن که ما را زنده خواهند کردن، من قول العرب: رجع فلان فی الحافرة إذا رجع من حیث جاء«۲»، قال الشّاعر:

أحافرة علی صلع و شیب معاذ اللّه من سفه و عار

یعنی أ رجوعا إلی المعصیة بعد الصلع و الشیب. و قولهم: النقد عند الحافره، یعنی فی العاجل و أوّل السوم، کما قالوا التقی القوم فاقتتلوا عند الحافرة، أی عند أول کلمة. و قیل معناه إذا قلت بعتک یرجع علیک بالثمن فهو من الرجوع أیضا. و قالوا معناه النقد عند حافر الدابة.

أ إذا کُنّا عِظاماً نَخِرَةً، و کوفیان خواندند: «ناخرة» به «الف» و اینکه قراءت عبادله است: إبن عبّاس و إبن عمر و إبن مسعود و إبن الزبیر لوفاق رءوس الای، و باقی قرّاء «نخره» خواندند بی «الف». و اینکه دو لغت است، مثل قولهم: طمع و طامع و فره و فاره، و حذر و حاذر، بر سبیل استبعاد«۳» گفتند: چون ما پوسیده شده باشیم«۴»، ما را باز خواهند آفریدن، قالُوا تِلکَ إِذاً کَرَّةٌ خاسِرَةٌ، آنگه گفت: اینکه رجعت، رجعتی باشد زیانکار، یعنی اگر چنان است که محمّد می گوید«۵»، در اینکه رجعت زیانکار باشیم، کقولهم: صفقة خاسرة و رابحة أی ذات خسران و ربح، و قریب منه قوله: فَما رَبِحَت تِجارَتُهُم«۶».

آنگه حق تعالی به جواب ایشان گفت: فَإِنَّما هِیَ زَجرَةٌ واحِدَةٌ، آن یک آواز باشد و یک نفخت.

فَإِذا هُم بِالسّاهِرَةِ، که تو نگاه کنی ایشان به زمین قیامت باشند. مفسّران گفتند: «ساهرة» نام [۶۰- ر] زمین قیامت است، و گفتند: «ساهرة» پشت زمین

---

(۱). کا: استخوانها. [.....]

(۲). کا: حیث شاء.

(۳). آج و.

(۴). آج: ما استخوانهای پوسیده و ریزیده باشیم.

(۵). کا، آد، گا ما.

(۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۶.

صفحه : ۱۳۷

باشد، یعنی بر پشت زمین آیند پس از آن که در شکم زمین باشند. و عرب بیابان و زمین ساده را «ساهره» گوید، و بعضی ائمّه لغت گفتند: برای آن «ساهره» خوانند زمین را که خواب و سهر خلقان بر او باشد، قال امیّة بن أبی الصلت فی أنّ السّاهرة هی البر:

و فیها صید ساهرة و بحر و ما فاهوا به لهم مقیم

أی برّ و بحر، و قال امرؤ القیس:

و لا وقیتم بعده غبها فضاقت علیکم به الساهرة

أی الإرض، و قال أبو ذؤیب:

یرتدن ساهرة کأن جمیمها و عمیمها أسداف لیل مظلم

وهب گفت: «ساهره» نام کوهی است به نزدیک بیت المقدّس. إبن ابی العاتکه گفت: ساهره نام زمینی است میان کوه حسان و میان کوه اریحا. سفیان گفت: زمین شام است. قتاده گفت: نامی است از نامهای دوزخ.

قوله: هَل أَتاکَ حَدِیثُ مُوسی، آنگه با رسول علیه السلام- خطاب کرد به صورت استفهام و مراد تقریر، گفت: به تو آمد حدیث

موسی.

إِذ ناداه رَبُّه بِالوادِ المُقَدَّسِ طُوىً چون خدای تعالی او را ندا کرد به وادی مقدّس پاک بکرده. «طوی» گفتند: نام وادی است و لا ینصرف است برای آن که علم است و مؤنّث«۱» اسم بقعه است. مجاهد و قتاده گفتند: «طوی» معنی آن است که طوی بالتقدیس و البرکهٔ، به پاکی و برکت در پیخته است، و اینکه بر لغت طیّ باشد که ایشان کسر را فتح کنند، قالوا فی بقی: «بقی» و فی رضی: «رضی»، و فی رمی: «رمی». و حسن بصری خواند: «طوی» به کسر «طا»، قال طرفه:

أعاذل إنّ اللوم فی غیر کنهه علیّ طوی من غیّک المتردّد [۰۶- پ]

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها یعنی.

صفحه : ۱۳۸

أراد اللوم المطویّ بعضه علی بعض، أی المکرر. و زجّاج گفت: منع صرف برای علميّت است. و عدل که اسم معدول است من طاو، کعمر من عامر.

إبن کثیر و نافع و ابو عمرو خواندند: «طوی» بی تنوین، و باقی قرّاء «طوی».

اذهَب إِلی فِرعَونَ إِنَّه طَغی، گفت موسی را: به فرعون رو که او طاغی شد.

فَقُل، بگو او را. هَل لَکَ إِلی أَن تَزَکّی، هیچ افتد تو را که پاکیزه شوی، یعنی از اینکه کفر که در اویی. نافع خواند: «تزّکی» مشدّد الزّاء علی تقدیر تتزکّی، و ابو عمرو گفت: اینکه قراءت ضعیف است برای آن که «تزکّی»، زکات دادن باشد، و موسی فرعون را با زکات دادن نخواند و او بر کفر مصر«۱»، بل او را با زکا و طهارت اسلام خواند. پس قراءت مخفّف بهتر است.

وَ أَهدِیَکَ إِلی رَبِّکَ فَتَخشی، و من تو را با خدای می‌خوانم و هدایت و ارشاد می‌کنم به او به بیّنات و ادلّت و معجزات تا از او و از عقاب او بترسی.

صخر بن ابی جویریه گفت خدای موسی را گفت: به فرعون شو و او را دعوت کن، و من دانم که او اجابت نکند. موسی گفت: بار خدایا؟ تو دانی که او اجابت نکند، جرا می‌فرستی مرا! گفت: بر تو رفتن است و گفتن. چون او اجابت نکند، تاوان بر او باشد، بر تو نباشد. برو تا حجّت مرا باشد بر او، و او را بر من حجّت نباشد.

فَأَراه الآیَةَ الکُبری، در کلام محذوفی هست، و تقدیر آن که: فذهب إلیه و دعاه إلی اللّه فطالبه، فرعون بالبیّنهٔ فأریه الایهٔ الکبری، گفت: موسی رفت و فرعون را دعوت کرد. فرعون از او معجز خواست. موسی با او نمود آیت و معجزه مهتر از عصا و ید بیضا.

فَکَذَّبَ وَ عَصی، او تکذیب کرد و دروغ داشت [۶۱- ر] آن را و عصیان کرد در فرمان او.

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها بود.

صفحه : ۱۳۹

ثُمَّ أَدبَرَ یَسعی، آنگه اعراض کرد از موسی و سر در فساد نهاد.

فَحَشَرَ فَنادی، قوم خود را جمع کرد و ندا در ایشان داد و گفت: من خدای بزرگترم شما را، یعنی از ورای من خدایی نیست. بعضی دگر گفتند: آن خواست که بتان خدایان شمااند و من خدای ایشانم. و گفتند: آن خواست که اینکه اشراف و قوّاد و سادات ارباب

شمااند، و من خدای همه‌ام.

فَأَخَذَهُ اللّهُ نَکالَ الآخِرَةِ وَ الأُولی، خـدای تعالی او را بگرفت و نکال کرد به او در دنیا و آخرت. نکال دنیا به غرق و نکال آخرت به دوزخ، یکی به آب و یکی به آتش، یکی به غرق و یکی به حرق. و نصب نکال بر مصـدری باشـد لا من لفظ الفعل، کأنّه قال: اخذ الـدنیا و الاخرهٔ أی أخذا فی الدنیا و الاخرهٔ«۱»، گفتنـد: به اضـمار فعل آن مصدر، و التقدیر: فنکل به نکال الاخرهٔ و الاولی. و گفتند تقـدیر آن است که: بنکال الاخرهٔ و الاولی، نصب او به حـذف حرف جرّ است. و بعضـی مفسّـِران گفتند: نکال از فعل فرعون است، نکال اوّل قوله: ما عَلِمتُ لَکُم مِن إِلهٍ غَیرِی«۲»، و نکال دوم: أَنَا رَبُّکُمُ الأَعلی«۳»، گفتند: میان اینکه دو کلمت چهل سال بود.

بر اینکه قول نصب «نکال» به حذف حرف جرّ بود، أی بنکال الاخرهٔ و الاولی.

إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبرَةً لِمَن یَخشی، در اینکه عبرتی هست آن را که بترسد، یعنی در حدیث موسـی و فرعون و دعوت موسـی و عصـیان فرعون و هلاک فرعون و نجات موسی.

آنگه بر سبیل تـذکیر و تنبیه با مکلّفان عهـد رسول گفت: أَ أَنتُم أَشَـدُّ خَلقاً أَمِ السَّماءُ بَناها، شـما سـخت‌تری«۴» به خلق [۶۱- پ] یا آسـمان که خـدای تعـالی آن را بنا کرد! یعنی چون از آفریـدن آسـمان با رفعت و شـدّت او عاجز نیست، از آفریـدن شـما هم عاجز نباشد.

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها و.

(۲). سوره قصص (۲۸) آیه ۳۸.

(۳). سوره نازعات (۷۹) آیه ۲۴.

(۴). آج و دیگر نسخه بدلها: سخت‌تراید.

صفحه : ۱۴۰

رَفَعَ سَمکَها فَسَوّاها، سقف آن برداشت و آن را راست کرد، و مثله فی المعنی قوله: لَخَلقُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ أَکبَرُ مِن خَلقِ النّاسِ«۱»

رَفَعَ سَمکَها، قیل: سقفها.

فرّاء گفت: هر بنا که از بالای او چیزی باشـد آن را سـمک گوینـد. بناء مسـموک. و گفتنـد: «سـمک» ذهاب باشـد در جهت علوّ بر خلاف عمق، و قیل:

سمک أی رفع، قال«۲»:

إنّی و من سمک السماء مکانها و البدر لیلهٔ نصفها و هلالها

فَسَوّاها، راست کرد آن را بی شطوری و فطوری.

وَ أَغطَشَ لَیلَها، تاریک بکرد شب او را. و الغطش و الغبش، الظلمه، و رجل أغطش و أغبش إذا کان أعمی. وَ أَخرَجَ ضُحاها، و روز او«۳» بیرون آورد و روشن کرد.

وَ الأَرضَ بَعدَ ذلِکَ دَحاها، زمین را پس از آن دحو کرد و بگسترد. در تأویل اینکه خلاف کردند. عبد اللّه عبّاس گفت: خدای اوّل زمین بیافریـد ناگسترده، آنگه آسـمان بیافرید، آنگه جبرئیل بیامد و زمین از زیر خانه کعبه بیرون آورد چنان که نامه«۴» نوشته پیخته که لا از زبر لا بیرون آرند«۵».

عبـد اللّه بن عمرو گفت: خـدای تعالی زمین کعبه بیافرید بر چهار رکن و بر آب نهاد پیش از آن که عالم آفرید به دو هزار«۶» سال.

بعضی دگر گفتند: «بعد» به معنی مع است، أی و الإرض مع ذلک دحیها، چنان که کسی گوید دیگری را:

فلان احمق و هو بعد ذلک لئیم النسب، قال اللّه تعالی: عُتُلٍّ بَعدَ ذلِکَ زَنِیمٍ«۷»، قال الشاعر [۶۲- پ]:

---

(۱). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۵۷.

(۲). آج: و قال، کا الشّاعر.

(۳). کا، آد، گا را. [.....]

(۴). کا، آد، گا: نامه.

(۵). کا، آد، گا: که طی آن باز کنند.

(۶). کا، آد، گا: به هزار.

(۷). سوره قلم (۶۸) آیه ۱۳.

صفحه : ۱۴۱

فقلت لها فیئی إلیک فإننی حرام و إنّی بعد ذاک لبیب

و مجاهد خواند: «و الإرض عند ذلک» و گفتند: بعد ذلک، أی قبل ذلک، کقوله: وَ لَقَد کَتَبنا فِی الزَّبُورِ مِن بَعدِ الذِّکرِ«۱»، أی من قبل الذّکر، یعنی القرءان، و قال الشاعر:

حمدت إلهی بعد عروهٔ إذ نجا خراش و بعض الشر أهون من بعض

گفتند: تقدیر آن است که: إذ نجا خراش قبل عروهٔ. و عامّهٔ قرّاء «و الإرض» به نصب خواندند. حسن بصری خواند: «و الإرض» به رفع علی الإبتداء«۲»، «دحیها» خبرش باشد. و الدحو، و البسط، و المدّ و المطّ واحد، و دحی یدحی لغتان، کطفا یطفو و یطفی، و محایمحو و یمحی، و یقال: دحوت الشیء و دحیته و لحوت العود و لحیته.

أَخرَجَ مِنها ماءَها وَ مَرعاها، از زمین آب بیرون آورد و گیاه زار گفتند: بنگر که خدای تعالی آنچه آدمی و جمله حیوان«۳» به آن محتاج باشد در زیر اینکه دو کلمت نهاد از آب و گیاه و درخت و میوه و حبوب و کاه و هیزم و نمک و پنبه و لباس و آتش.

وَ الجِبالَ أَرساها، و کوهها را بر روی زمین ثابت گردانید.

مَتاعاً لَکُم، نصب او بر مفعول له باشد. آنگه بیان کرد که: اینکه چیزها برای تمتّع و استمتاع و برخورداری شما و چهار پایان شما آفریدم«۴».

فَإِذا جاءَتِ الطَّامَّةُ الکُبری، چون طامّه مهمترین در آید، یعنی قیامت. و «طامّه» به نزدیک عرب داهیه باشد و أصله من طمّ الفرس طمیما إذا استفرغ جهده فی الجری. و طامّه همچنین فاعله باشد من طمّ البئر، چاه بینباشت برای آن که آن را آوازی هایل [۶۲- پ] باشد. بعضی اهل علم گفتند: اینکه طامّه کبری آنگه

---

(۱). سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۰۵.

(۲). آج، آد، گا و.

(۳). آج و دیگر نسخه بدلها: حیوانات.

(۴). آد، گا: آفریدیم.

صفحه : ۱۴۲

باشد که اهل بهشت را به بهشت برند و اهل دوزخ را به دوزخ برند.

یَومَ یَتَذَکَّرُ الإِنسانُ ما سَعی، آن روز که یاد کند آدمی آن سعی که کرده باشد از خیر و شرّ، و بر هر دو تأسّف خورد، گوید: شرّ چرا کردم و خیر چرا بیش«۱» نکردم؟ وَ بُرِّزَتِ الجَحِیمُ لِمَن یَری، و دوزخ را بیرون آرند برای بینندگان، یعنی دوزخ عرض کنند بر خلقان.

فَأَمّا مَن طَغی، امّا آن کس که او طاغی باشد و پای از فرمان خدای بنهاده بود.

وَ آثَرَ الحَیاةَ الدُّنیا، و اختیار متاع دنیا کند و ساز قیامت نکند.

فَإِنَّ الجَحِیمَ هِیَ المَأوی، دوزخ مأوای و مرجع او باشد. مفعل من أوی إذا رجع.

وَ أَمّا مَن خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفسَ عَنِ الهَوی، و امّا آن کس که ترسد از وقوف و ایستادن پیش خدای تعالی و نفس را نهی کند از هوای خود، بهشت مأوای او باشد.

یَسئَلُونَکَ عَنِ السّاعَةِ أَیّانَ مُرساها، می‌پرسند تو را از قیامت که کی خواهد بودن وقت آمدن او. و قوله: مُرساها، أی مثبتها، و مفعل بضمّ المیم و فتح العین هم مصدر را شاید هم موضع را، هم مفعول را، هم وقت را. اینکه جا هم وقت را محتمل است و هم مصدر را، أی متی إثباتها أو وقت إثباتها.

فِیمَ أَنتَ مِن ذِکراها، در چه چیزی تو از یاد کرد آن«۲»، به تو تعلّق ندارد«۳».

إِلی رَبِّکَ مُنتَهاها، غایت و منتهای علم آن با خداست، یعنی جز خدای نداند.

---

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بیشتر.

(۲). کا یعنی آن.

(۳). کا: دارد.

صفحه : ۱۴۳

إِنَّما أَنتَ مُنذِرُ مَن یَخشاها، آنچه کار تو است و به تو تعلّق دارد آن است که تو ترساننده آنی که از قیامت بترسد«۱». قراءت عامّه قرّاء به اضافت است [۶۳- ر]:

مُنذِرُ مَن. و ابو جعفر و إبن محیصن«۲» خواندند: «منذر» بالتنوین.

کَأَنَّهُم یَومَ یَرَونَها لَم یَلبَثُوا إِلّا عَشِیَّةً أَو ضُحاها، پنداری که آن روز قیامت بینند مقام نکرده باشند الّا نماز شامی یا چاشتگاهی. و اینکه عبارت است از استقلال و استحقار مدّت مقام ایشان در گور. و بعضی مفسّران گفتند: از مدّت مقام ایشان در دنیا. فرّاء گفت: اگر چه «عشیّه» را ضحی نباشد، إنما ضحی روز را باشد و لکن اینکه سایغ«۳» است در کلام عرب که گویند: اتیک العشیة أو غداتها«۴»، معنی آن که آخر روز یا اوّلش بیایم، قال الفرّاء و أنشدنی بعض بنی عقیل:

نحن صبحنا عامرا فی دارها جردا تعاطی«۵» طرفی نهارها

شیّة الهلال أو سرارها أراد: و عشیة سرار العشیّة. و حقیقت اینکه اضافت از آن جاست که «ضحی» پیوسته است با «عشیّة» و اضافت

به أدنى ملابست حاصل شود. ------------------------------------ (۱). كا: تو بترسيتم كه از قيامت بترساند. (۲). اساس، آج، كا: به صورت «محيص» هم خوانده می‌شود. (۳). آج و ديگر نسخه بدلها: شايع. [.....] (۴). كا، آد، گا: غداها. (۵). كذا: در اساس، آج و كا، تفسير قرطبى (۱۹/ ۲۱۰): تعادى.

صفحه : ۱۴۴

سوره عبس

اينكه سورت مكّى است و چهل و يك آيت است به عدد بصريان و چهل و دو«۱» عدد كوفيان و مدنيان، و صد«۲» و سى و سه كلمت است و پانصد و سى و سه حرف است. و روايت است از ابىّ كعب كه رسول- عليه السّلام- گفت: هر كه او سورهٔ عبس بر خواند، روز قيامت روى او خندان و روشن باشد«۳».

[سوره عبس (۸۰): آيات ۱ تا ۴۲]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ عَبَسَ وَ تَوَلّى (۱) أَن جاءَهُ الأَعمى (۲) وَ ما يُدرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكّى (۳) أَو يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ الذِّكرى (۴) أَمّا مَنِ استَغنى (۵) فَأَنتَ لَهُ تَصَدّى (۶) وَ ما عَلَيكَ أَلّا يَزَّكّى (۷) وَ أَمّا مَن جاءَكَ يَسعى (۸) وَ هُوَ يَخشى (۹) فَأَنتَ عَنهُ تَلَهّى (۱۰) كَلّا إِنَّها تَذكِرَةٌ (۱۱) فَمَن شاءَ ذَكَرَهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قُتِلَ الإِنسانُ ما أَكفَرَهُ (۱۷) مِن أَيِّ شَيءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِن نُطفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذا شاءَ أَنشَرَهُ (۲۲) كَلّا لَمّا يَقضِ ما أَمَرَهُ (۲۳) فَليَنظُرِ الإِنسانُ إِلى طَعامِهِ (۲۴) أَنّا صَبَبنَا الماءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقنَا الأَرضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنبَتنا فِيها حَبًّا (۲۷) وَ عِنَباً وَ قَضباً (۲۸) وَ زَيتُوناً وَ نَخلاً (۲۹) وَ حَدائِقَ غُلباً (۳۰) وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا (۳۱) مَتاعاً لَكُم وَ لِأَنعامِكُم (۳۲) فَإِذا جاءَتِ الصّاخَّةُ (۳۳) يَومَ يَفِرُّ المَرءُ مِن أَخِيهِ (۳۴) وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ (۳۵) وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ امرِئٍ مِنهُم يَومَئِذٍ شَأنٌ يُغنِيهِ (۳۷) وُجُوهٌ يَومَئِذٍ مُسفِرَةٌ (۳۸) ضاحِكَةٌ مُستَبشِرَةٌ (۳۹) وَ وُجُوهٌ يَومَئِذٍ عَلَيها غَبَرَةٌ (۴۰) تَرهَقُها قَتَرَةٌ (۴۱) أُولئِكَ هُمُ الكَفَرَةُ الفَجَرَةُ (۴۲)

[ترجمه]

روى ترش بكرد و برگرديد. كه آمد به او نابينا. و چه دانى تو همانا او پارسا گردد. يا ياد كند خداى را سود دارد او را ياد كرد. امّا آن كه توانگر باشد [۶۳- پ]. تو او را تعريض كنى. ----------------------------------- (۱). آج، آد، گا در. (۲). كذا در اساس و آج، كا و ديگر نسخه بدلها: صد، كه به واقعيت نزديكتر می‌نمايد. (۳). آج صدق رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله.

صفحه : ۱۴۵ و نيست بر تو كه او پارسا بنباشد. و امّا آن كه آيد به تو می‌شتابد. و او می‌ترسد. تو از او مشغول می‌شوى. نبايد چنين، اينكه يادگارى است. هر كه خواهد ياد كند او را. در صحيفه‌ها«۱» گرامى كرده. افراشته پاكيزه. به دستهاى سفيرانى«۲». كريمان نكوكاران. بكشاند آدمى را چه كافر است. و از چه چيز آفريد او را. از آب منى آفريد او را به انداخت«۳» او را. پس راه خوار بكرد او را. پس بميرانيد او را و گورش پديد كرد. پس چون خواهد زنده كند او را. برگست نگذارد آنچه فرمودند او را. گو در نگر آدمى را در طعامش. ما بريختيم آب را ريختنى. پس بشكافتيم زمين را شكافتنى. برويانيديم در او دانه. و انگور و سپست«۴» [۶۴- ر]. ------------------------------------ (۱). آج: در نامها/ در نامه‌ها. (۲). آج: فرشتگانى. (۳). آج: پس اندازه كرد.

(۴). آج: اسپست.

صفحه : ۱۴۶ و زیتون و درخت خرما. و درختستانهای ستبر. و میوه و گیاه. برخورداری شما و چهار پایانتان«۱» را. چون آید قیامت. آن روز که برمد مرد از برادرش. و مادرش و پدرش. و زنش و پسرانش. هر مردی را از ایشان آن روز کاری بود بگزیراند او را. رویها آن روز روشن باشد. خندان خرّم. و رویهایی باشد آن روز بر او گرد باشد«۲». باز پوشد آن را به گرد. ایشان کافران و فاسقان باشند«۳». قوله: عَبَسَ وَ تَوَلّی، بعضی مفسّران گفتند: سبب نزول آیات«۴» آن بود که عبد اللّه إبن امّ مکتوم- و او مردی بود مکفوف و هو عبد اللّه بن شریح بن مالک بن ربیعهٔ الفهریّ من بنی عامر بن لؤیّ- بنزدیک رسول آمد، و او با عتبهٔ بن ربیعهٔ و ابو جهل بن هشام و عبّاس، و عبد المطلب«۵» و پسران امیّهٔ بن خلف سخنی می‌گفت و ایشان را دعوت --------------------------------------- (۱). اصل: چهار پانتان. (۲). آج: بر آن باشد غباری. (۳). آج: آن گروه ایشانند کافران بی‌سامان کاران. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: آیت. (۵). کا و دیگر نسخه بدلها: عباس بن عبد المطّلب، که ظاهرا بر متن رجحان دارد. [.....]

صفحه : ۱۴۷ می‌کرد با اسلام [۶۴- پ] و از سر حرص او بر ایمان ایشان خویشتن با آن داده بود«۱»، اینکه مرد نابینا بود، نمی‌دید که رسول- علیه السّلام- مشغول است، گفت: یا رسول اللّه؟ أقرئنی و علّمنی ممّا علّمک اللّه، چیزی از قرآن بر من خوان و مرا از آنچه خدای تو را آموخت مرا«۲» بیاموز از شرایع اسلام. یک بار و دو بار بگفت و رسول- علیه السلام- روی بگردانید و او را از آن کراهت آمد که سخن او قطع می‌کرد، و دیگر آن که نخواست که آن کافران گویند: اتباع و مجیبان دعوت او نابینا ان«۳» و سفله‌اند، از اینکه سبب کراهت در روی رسول پدید آمد، خدای تعالی«۴» آیات«۵» فرستاد: عَبَسَ وَ تَوَلّی، أَن جاءَهُ الأَعمی، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس و مجاهد و قتاده و ضحّاک است. امّا خلاف میان مفسّران در آن افتاد که مراد به وصف به عبوس و اینکه صفات کیست. جماعتی گفتند: مراد رسول است، و محقّقان گفتند: مراد رسول نیست برای آن که اینکه صفاتی است مذمومه، و اگر در حقّ بعضی فقها و علما گویند«۶» منفّر باشد، فکیف در حقّ رسول- علیه السّلام- که خدای تعالی او را از اینکه صفات مذمومه تنزیه کرد بقوله: وَ لَو کُنتَ فَظًّا غَلِیظَ القَلبِ لَانفَضُّوا مِن حَولِکَ«۷»، و او را به حسن خلق و کرم طبع وصف کرد فی قوله: وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ«۸». و اخبار متواتر است بر آن که عادت رسول- علیه السّلام- با دشمنان و کافران بر خلاف اینکه بود، فکیف با دوستان و مؤمنان و محققّان. و در اخبار آمده است که: رسول- علیه السّلام- دست در دست غلامی سیاه نهادی کریه الخلق [۶۵- ر] و الرّائحه، روا نداشتی که دست از دست او ببرد«۹» تا هم«۱۰» آغاز کردی و دست از دست رسول ببردی از فرط حیا و کرم --------------------------------------- (۱). کا، آد، گا: خود را به ایشان داده بود. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: نابینایان. (۴). آج: و دیگر نسخه بدلها اینکه. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: آیه. (۶). کا، آد، کا: بعضی از انباء دنیا. (۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹. (۸). سوره قلم (۶۸) آیه ۴. (۹). کا، آد، گا: بر گیرد. (۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها او.

صفحه : ۱۴۸ خلق. دگر آن که بلاشک منفّر باشد و رسول- علیه السّلام- از منفّرات اخلاق منزّه است. روایت کردند که اینکه عبوس و اعراض از مردی بود اموی که بنزدیک رسول حاضر بود. چون اینکه مرد نابینا آن جا آمد، او خویشتن را فراهم گرفت به تقزّز«۱» و ترفّع و روی ترش بکرد و روی بگردانید، خدای تعالی در حقّ او اینکه آیات فرستاد، و اینکه قول به صواب نزدیکتر است از قول اوّل لدلالهٔ القرءان و تواتر اخبار«۲» علی خلافه. امّا «عبوس» و «قطوب» و «کلوح» به یک معنی باشد و آن تقبّضی بود که در روی پیدا شود عند آن که چیزی بینند یا بشنوند که طبع از او نافر شود. و «تولّی» اعراض باشد، یقال: تولّاه إذا أقبل علیه و تولّی عنه إذا أعرض عنه. أَن جاءَهُ الأَعمی، أی لأن جاءه الأعمی، گفت: روی ترش کرد و برگردید برای آن که اینکه نابینا نزد او آمد. آنگه گفت: و ما یدریک، چه دانی تو و تو را چه آگاه کرده است از حال او. لَعَلَّهُ یَزَّکّی، همانا او پارسا باشد، و التّقدیر: یتزکّی، فأدغم التّاء فی الزّاء لقرب المخرج. أو یذکر، أو«۳» یتذکر، [تا] او اندیشه و تفکّر کند. فَتَنفَعَهُ الذِّکری، أی التذکّر، و آن تفکّر او را سود دارد. و «ذکری» مصدری است مؤنّث اللفظ برای اینکه «تنفعه» گفت، و کذا قوله: فَإِنَّ الذِّکری تَنفَعُ المُؤمِنِینَ«۴»، و اینکه لفظ مصدر

فعّل را شاید و مصدر تفعّل را، چنان که در اینکه دو آیت پیدا کردیم«۵» [۶۵- پ] گفت که: او متفکّر ------------------------------- (۱). آج، گا: تقدّر. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: الاخبار. (۳). آد، گا: أی. (۴). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۵. [.....] (۵). کا، آد، گا فتنفعه الذّکری.

صفحه : ۱۴۹ شود و آن تفکّر و تدبّر او را سود دارد. أَمّا مَنِ استَغنی، فَأَنتَ لَه تَصَدّی، گفت: امّا آن کس که توانگر باشد تو او را تعرّض کنی و اقبال کنی بر او. بعضی دگر گفتند: مراد عتبه و شیبه‌اند پسران ربیعه. سفیان گفت: مراد عبّاس«۱» عبد المطّلب است. وَ ما عَلَیکَ أَلّا یَزَّکّی، گفت: اگر او زکّی و پارسا نباشد، بر تو چیزی نباشد. و «ما» رواست که نفی باشد، و رواست که استفهام بود. و إنّما آنچه بر تو است، بلاغ و رسانیدن است. وَ أَمّا مَن جاءَکَ یَسعی، وَ هُوَ یَخشی، فَأَنتَ عَنهُ تَلَهّی، و امّا آن که به تو آید شتابزده، و او ترسان باشد از خدای تعالی، تو از او مشغول می‌شوی، یعنی إبن أمّ مکتوم. و التلهّی، تفعّل من لهیت عن الشیء اذا ترکته و ترکت ذکره. کَلّا، آنگه بر سبیل ردع و زجر گفت مکلّفان را: إِنَّها تَذکِرَةٌ، که آن- یعنی سورت یا موعظت- تذکره‌ای و یادگاری است. فَمَن شاءَ ذَکَرَه» هر که خواهد که یاد کند و متّعظ شود به آن و مستبصر شود. فِی صُحُفٍ مُکَرَّمَةٍ، در صحیفه‌های مکرّم معظم. گفتند: مراد لوح محفوظ است، و گفتند: مراد کتب انبیاست، دلیله قوله: إِنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الأُولی صُحُفِ إِبراهِیمَ وَ مُوسی«۲». مَرفُوعَةٍ، یعنی رفیع القدر، بلند منزلت بنزدیک خدای تعالی. مُطَهَّرَةٍ، پاکیزه کرده. بِأَیدِی سَفَرَةٍ: به دست سفیرانی از فریشتگان، عبد اللّه عبّاس گفت: جمع سافر«۳» و جمعه اسفار، فعل به معنی مفعول، یعنی کرام الکاتبین. قتاده گفت: مراد قرّاءاند، و باقی مفسّران گفتند: فریشتگانند که سفیر باشند میان خدای و پیغامبران. ------------------------------- (۱). آد، گا بن. (۲). سوره اعلی (۸۷) آیه ۱۸ و ۱۹. (۳). کذا در اساس و آج، کا و دیگر نسخه بدلها یعنی نویسندگان و سفرت الکتاب اذا کتبته، و منه السفر للکتاب.

صفحه : ۱۵۰ و سفیر القوم آن باشد که سعی کند میان [۶۶- ر] ایشان برای صلح، و سفرت بین القوم إذا اصلحت بینهم، قال الشّاعر: و ما أدع السّفارة بین قومی و ما أمشی بغشّ إن مشیت وهب منبّه گفت: یعنی اصحاب محمّد- صلّی اللّه علیه و علی آله و رضی عنهم. کِرامٍ، جمع کریم، کریمانند. بَرَرَةٍ، نکوکارانند، جمع «بارّ» و «برّ» و فعله فی جمع فاعل قیاسی است مطرّد، کساحر و سحرة، و کافر و کفرة. قُتِلَ الإِنسانُ ما أَکفَرَه» إبن عطا گفت: ممنوع باد آدمی از طریق خیرات، مقاتل گفت: مراد به انسان عتبة بن ابی لهب است. و دگر مفسّران گفتند: هذا علی طریق الدعاء علیه، کقولهم: قاتله اللّه، کشته باد آدمی. ما أَکفَرَه» چه کافر است به خدای و نعمتهای خدای. مِن أَیِّ شَیءٍ خَلَقَه» از چه آفرید او را. مِن نُطفَةٍ خَلَقَه» از آب منی آفرید او را. «ما» تعجّب راست و «أیّ» صورت استفهام دارد و معنی اینکه جا تقریر است. فَقَدَّرَه» یعنی از آب مقدّر بکرد به اندازه آن که از او خلق آفریند نه زاید و نه ناقص. و گفتند: تقدیر کرد که چند روز معیّن نطفه باشد و چه مدّت علقه و چه مقدار مضغه و کی عظام شود و به چه قدر گوشت بر او پیدا شود، و از پس چهار ماه خلقی دگر در او آفریند، یعنی حیات. ثُمَّ السَّبِیلَ یَسَّرَه» آنگه راه بر او آسان کرد، یعنی به راه برون آمدن از شکم مادر. حسن و مجاهد گفتند: ره حق و باطل بیان کرد او را و علم به آن بر او سهل کرد. ابو بکر بن طاهر گفت: معنی آن است که میسّر کرد هر کس را برای آن که او را برای آن آفرید، بیانش قوله- علیه السلام:۱» اعملوا کل میسّر لما خلق له«. ------------------------------- (۱). کا، آد، گا: و دد و دام.

صفحه : ۱۵۱ ثُمَّ أَماتَه فَأَقبَرَه» پس بمیرانید او را [۶۶- پ] و او را گور پدید کرد، یقال: قبره إذا دفنه، و أقبره إذا جعل له قبرا، تقول العرب: بترت ذنب البعیر و أبتره اللّه و عضب اذنه و أعضبه اللّه، یعنی آنچه فعل ما است از بنای فعل گویند، و آنچه فعل خداست به اینکه معنی از بنای أفعل، و بر اینکه وجه معنی یکی باشد. فرّاء گفت: جعله مقبورا، یعنی او را گوری پدید کرد تا دفن کنند او را و بر روی زمین رها نکرد او را تا سباع و دده«۱» نخورند«۲»، یا بر عادت گبران که در نواویس افگنند. پس گور از جمله کرامت مسلمانان است. ابو عبیده گفت: أقبره، یعنی امر بقبره و دفنه، بفرمود و واجب کرد بر مکلّفان که دفنش کنند. و گفتند: چون عمر بن

هبیره، صالح بن عبد الرحمن را بکشت، بنو تمیم بیامدند و گفتند: أقبرنا صالحا، یعنی مرنا و ائذن لنا فی دفنه«۳». ثُمَّ إِذا شاءَ أَنشَرَه» آنگه که خواهد زنده کند او را پس از مرگ. کَلّا، حسن گفت: معناه حقّا، و دیگران گفتند: کلمت ردع و زجر است کافران را که منکرند بعث و نشور را. لَمّا یَقضِ ما أَمَرَه» بنه گذارد اینکه کافر آنچه خدای فرمود او را، و ادا نکرد فرایضی که خدای بر او واجب کرد. فَلیَنظُرِ الإِنسانُ إِلی طَعامِهِ، بگو اینکه آدمی را تا احوال طعام خود نگرد که من روزی او را از چه ساختم و چه سببها کردم«۴» تا روزی به او رسید. مجاهد گفت: إلی مدخله و مخرجه، که چگونه«۵» می‌رود و چگونه بیرون می‌آید. أَنّا صَبَبنَا الماءَ صَبًّا، گفت: ما بریختیم آب را ریختنی، یعنی آب باران«۶». ثُمَّ شَقَقنَا الأَرضَ شَقًّا، پس بشکافتیم زمین را شکافتنی، یعنی به نبات. فَأَنبَتنا فِیها حَبًّا [۶۷- ر]، برویانیدیم در زمین دانه. مراد جنس«۷» است یعنی -------------------------------- (۱). کا، آد، گا: و دد و دام. (۲). کا، آد، گا: نخورد او را. (۳). کا، آد، گا: لنا بدفنه. (۴). کا، آد، گا: سببها پدید کردم. (۵). کذا در اساس و آج، کا و دیگر نسخه بدلها فرو. (۶). کا، آد، گا را. (۷). کا، آد، گا: اجناس.

صفحه : ۱۵۲ انواع حبوب. کوفیان خواندند: «أنّا صببنا»، به فتح «الف» علی تکریر العامل، کأنّه قال: فلینظر الإنسان إلی طعامه و إلی أنّا صببنا، و باقی قرّاء به کسر «الف» خواندند علی الابتداء. وَ عِنَباً، و نیز انگور برویانیدیم. حبوب برای طعامت و فواکه برای ادامت«۱». وَ قَضباً، و سپست برای چهار پایانت. وَ زَیتُوناً، و زیتون برای روغن. وَ نَخلًا، و درختان خرما. وَ حَدائِقَ غُلباً، و درختانی ستبر گردن، جمع اغلب و هو الغلیظ الرقبهٔ. عبد اللّه عبّاس گفت: دراز بالا. مجاهد گفت: بر هم پیخته«۲» قتاده گفت: درختان خرمای گرانمایه. وَ فاکِهَهً، و میوه. وَ أَبًّا، و گیاه زار. و الأبّ الکلأ و المرعی. ضحّاک گفت: أبّ، کاه«۳» باشد. عکرمه گفت: «فاکهه» آن است که آدمیان خورند و «أبّ» آن است که چهار پای خورد. ابراهیم التیمیّ روایت کرد که از أبو بکر الصّدّیق پرسیدند که: «أبّ» چه باشد! گفت: أیّ سماء تظلّنی أیّ«۴» أرض تقلّنی اذا قلت فی کتاب اللّه برأیی، أمّا الفاکههٔ فأعرفها و أمّا الأبّ فلا اعرفها، گفت: کدام آسمان مرا سایه کند یا کدام زمین مرا برگیرد چون در کتاب«۵» خدای به رأی خود گویم. «فاکهه» می‌دانم، «أبّ» نمی‌دانم. و أنس مالک روایت کرد که یک روز عمر خطاب اینکه آیت بخواند، آنگه گفت: اینکه همه می‌دانیم، أبّ چه باشد! آنگه گفت: آنچه از اینکه کتاب روشن است آن را متابعت کنی«۶» و آنچه روشن نیست دست بداری«۷» و اینکه هر دو خبر ثعلبی امام أصحاب الحدیث در تفسیر بیاورده است به اسناد. -------------------------------- (۱). کا، آد، گا: ادام. (۲). آج: بر هم پیچیده. [.....] (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: گیاه. (۴). آج، آد، گا: وای، کا: فایّ. (۵). کا، آد، گا: چو تفسیر کتاب. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: متابعت کنید. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: دست بدارید.

صفحه : ۱۵۳ مَتاعاً لَکُم وَ لِأَنعامِکُم، نصب او بر مفعول له است [۶۷- پ]، گفت: تا تمتّع باشد و برخورداری شما را و چهار پایان شما را، تا اوّل به او انتفاع عاجل«۱» برگیری«۲» به طعام و غذا و خوردن آن و انتفاع آجل به نظر کردن در او تا شما را به علم به صانع رساند و تفکّر کردن در اوّل و آخر، و تا اعتبار گیری«۳» و بدانی«۴» که دنیا را محلّی نیست. سفیان الکلابیّ گفت رسول- علیه السلام- مرا گفت: طعامت«۵» چیست تو را! گفتم: یا رسول اللّه؟ گوشت و شیر. گفت: آنگه چه شود! گفتم: یا رسول اللّه؟ آنچه دانی. گفت: خدای تعالی طعام آدمی را در مدخل و مخرج مثل زد دنیا را به آن، به اوّل نکو و لذیذ باشد و به آخر وحش و منتن. أبیّ کعب روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: خدای تعالی مطعم بنی آدم را مثل زد به دنیا که آدمی اگر چه طعام خورد مقزّح«۶» مملّح کند، یعنی به افزار و نمک خوش گرداند، عاقبت آن شود که می‌داند، گفت: دنیا به آن ماند. عبد اللّه عمر وقتی در وعظ می‌گفت: چون آدمی در طهارت جای شود و براز از او جدا شود، فریشته‌ای او را از روی اعتبار گوید: یا هذا: اینکه آن است که به او بخل می‌کردی، بنگر که چه شده است؟ فَإِذا جاءَتِ الصّاخَّهُ، آنگه که آواز«۷» صیحه نفخ صور بر آید. و برای آن «صاخّه» خواند آن را که گوشها کر بکند. و گفتند: برای آن که به همه گوشها برسد بر وجهی هر کدام بلیغتر. یَومَ یَفِرُّ المَرءُ مِن أَخِیهِ، آن روز که بگریزد مرد از برادرش. وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ، و مادر و پدرش. -------------------------------- (۱).

کذا: در اساس، آج، کا: عامل، دیگر نسخه بدلها: عاجلا. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: برگیرید. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: بدانید. (۵). آج، گا: طعام. (۶- ۲). آج و دیگر نسخه بدلها: مفرّح و. (۷). کا: که او را.

صفحه : ۱۵۴ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ، وزن و فرزندانش، یعنی شفقه خویش«۱» و رحم میان ایشان برجای نباشد از آن جا که به خویشتن مشغول باشند. و گفتند: برای آن که ترسند از مطالبت [۶۸- ر] تبعاتی و مظالمی که از میان ایشان باشد. و گفتند: برای آن که دانند که ایشان یکدیگر را غنای نکنند از خدای تعالی. قتاده گفت: از حسن بصری که گفت: اوّل کس که از پدر بگریزد ابراهیم باشد، و اوّل کس که از فرزند بگریزد نوح باشد، و اوّل کس که از زن بگریزد نوح باشد و لوط، و اوّل کس که از برادر بگریزد هابیل بن آدم باشد که از قابیل بگریزد. و بعضی مفسّران گفتند آیت در اینان آمد. لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ، [هر کسی را از ایشان کاری افتاده باشد که او به آن مشغول بود و به دیگری نپردازد، و اینکه آیت دلیل قول اوّل می‌شود، و نیز ظاهر آیت به آن لایق است. و مفسّران گفتند: معنی «یغنیه» یشغله باشد بدلالهٔ قول الشّاعر: سیغنیک حرب بنی مالک عن الفحش و الجهل فی المحفل إبن محیصن«۲» در شاذّ خواند: «شأن یغنیه» به فتح « یا » و «غین»«۳» معجم. عطاء بن یسار گفت از سوده جفت رسول اللّه شنیدم که رسول- صلّی اللّه علیه و اله- گفت: ۴» یحشر النّاس حفاهٔ عراهٔ غرلا یلجمهم العرق و یبلغ شحوم الاذان« ، روز قیامت خلقان را حشر کنند پای برهنه و تن برهنه و ختنه ناکرده، عرق لگام در دهن ایشان کند و تا به گوش ایشان برسد. سوده گفت: یا رسول اللّه؟ چون برهنه باشند در عورت یکدیگر نگرند! رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: آن روز به آن نپردازند که در عورت یکدیگر نگرند، آنگاه اینکه آیت بر خواند: لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ]«۵». ---------------------------------- (۱). کا، آد، گا: شفقت خویشی. (۲). آج، کا: إبن محیص. (۳). آج با، (شاید که «نا»!). [.....] (۴). کا، آد، گا: شحمهٔ آذانهم. (۵). شائبه افتادگی در اساس بمقدار یک صفحه می‌رفت، بنا بر اینکه تفسیر آیه از آد آورده شد که با دیگر نسخه بدلها بجز آج همخوانی دارد.

صفحه : ۱۵۵ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ، آنگه باز نمود که خلقان در قیامت برد و وجه باشند رویهایی بود روشن و خندان و خرّم و گشاده. وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ، و رویهایی باشد گرد زده. عطا گفت: رویهای ایشان روشن باشد در دنیا در راه خدای و جهاد گرد زده شده باشد، و آنان که بر عکس اینکه باشند از تنعّم و رغبت ناکردن در جهاد و صیانت روی از آن که گرد آلود شود روز قیامت خداوند«۱» آن رویها گرد آلود باشند، و ذلک قوله: وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ. تَرْهَقُها، أی تغشاها. قَتَرَةٌ، خاک بر او نشسته باشد و در خاک پنهان شده. در اخبار آمد که: چون خدای تعالی مقاصّت کند میان بهایم و ایشان را خاک گرداند، آن خاک گرد شود و بر روی کافران نشیند، و قوله: قَتَرَةٌ، أی ظلمهٔ و سواد. و القترهٔ الظلمهٔ. إبن زید گفت: فرق«۲» میان «غبره» و «قتره» آن باشد که قتره گردی بود که در هوا برود، و غبره گردی باشد که بر روی زمین پهن می‌شود. آنگه گفت آنان که با ایشان اینکه معامله«۳» رود کافران و فاجران باشند: أُولئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ، واحد هما کافر و فاجر. ---------------------------------- (۱). کا: خداوندان. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها از. (۳). کا: معاملت.

صفحه : ۱۵۶

سورهٔ إذا الشمس کوّرت

«۱» [۶۸- پ]

اینکه سورت مکیّ است و بیست و هشت«۲» آیت است و صد و چهار«۳» کلمت است و پانصد و سی و سه حرف است. و عبد اللّه عمر«۴» روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت: هر که او اینکه سورت بخواند، خدای تعالی او را با پناه گیرد از آن که رسوا شود، و روز قیامت چون صحیفه‌ها بر افلاجند«۵».

[سوره التکویر (۸۱): آیات ۱ تا ۲۹]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ إِذَا الشَّمسُ کُوِّرَت (۱) وَ إِذَا النُّجُومُ انکَدَرَت (۲) وَ إِذَا الجِبالُ سُیِّرَت (۳) وَ إِذَا العِشارُ عُطِّلَت (۴) وَ إِذَا الوُحُوشُ حُشِرَت (۵) وَ إِذَا البِحارُ سُجِّرَت (۶) وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَت (۷) وَ إِذَا المَوؤُدَةُ سُئِلَت (۸) بِأَیِّ ذَنبٍ قُتِلَت (۹) وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَت (۱۰) وَ إِذَا السَّماءُ کُشِطَت (۱۱) وَ إِذَا الجَحِیمُ سُعِّرَت (۱۲) وَ إِذَا الجَنَّةُ أُزلِفَت (۱۳) عَلِمَت نَفسٌ ما أَحضَرَت (۱۴) فَلا أُقسِمُ بِالخُنَّسِ (۱۵) الجَوارِ الکُنَّسِ (۱۶) وَ اللَّیلِ إِذا عَسعَسَ (۱۷) وَ الصُّبحِ إِذا تَنَفَّسَ (۱۸) إِنَّهُ لَقَولُ رَسُولٍ کَرِیمٍ (۱۹) ذِی قُوَّةٍ عِندَ ذِی العَرشِ مَکِینٍ (۲۰) مُطاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ (۲۱) وَ ما صاحِبُکُم بِمَجنُونٍ (۲۲) وَ لَقَد رَآهُ بِالأُفُقِ المُبِینِ (۲۳) وَ ما هُوَ عَلَی الغَیبِ بِضَنِینٍ (۲۴) وَ ما هُوَ بِقَولِ شَیطانٍ رَجِیمٍ (۲۵) فَأَینَ تَذهَبُونَ (۲۶) إِن هُوَ إِلاّ ذِکرٌ لِلعالَمِینَ (۲۷) لِمَن شاءَ مِنکُم أَن یَستَقِیمَ (۲۸) وَ ما تَشاؤُنَ إِلاّ أَن یَشاءَ اللّهُ رَبُّ العالَمِینَ (۲۹)

[ترجمه]

چون آفتاب را سیاه کنند. و چون ستارگان ریخته شوند«۶». و چون کوهها را برانند. و چون شتران ده ماهه آبستن را رها کنند. «۷» و چون وحش را جمع کنند. و چون دریاها پر کنند. ------------------------------- (۱). آج: سورهٔ کوّرت، کا: سورهٔ الکوّرت. (۲). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، قرآنهای چاپی: بیست و نه آیت که برابر است با تصریح تفسیر التبیان: تسع و عشرون آیه بلاخلاف. (۳). آج: صد و چهارده. (۴). آج: عبد اللّه بن عمر. (۵). کا، آد، گا: چون نامهای خلایق باز کنند. (۶). آج: ستارگان تاریک شوند. (۷). آج: حشّرت.

صفحه : ۱۵۷ و چون تنها را جفت گردانند. و چون دختران در گور کرده را پرسند که. به کدام گناه کشتند او را. و چون صحیفه‌ها بر افلاجند«۱». و چون آسمان در نوردند. و چون دوزخ را بتابند. و چون بهشت نزدیک کنند. بداند تنی آنچه حاضر کرده باشد [۶۹- ر]. سوگند نمی‌خورم به ستارگان باز پس مانده. روندگان در برج شدگان. و به شب چون تاریک شود. و بام چون دم زند. که او گفتار پیغامبری است گرامی. خداوند قوّت بنزدیک خداوند عرش ممکّن. فرمان برده آن جا استوار. و نیست صاحب شما دیوانه. دید او را به کناره‌های آسمان ظاهر. و نیست او بر وحی متهّم. و نیست او گفتار دیوی«۲» رانده. کجا می‌شوی«۳»! نیست او الّا یادگاری جهانیان را. ------------------------------- (۱). آج: چون نامه‌های عمل باز کرده شود. (۲). آج: به گفتاری دیو. [.....] (۳). آج: پس کجا می‌روید.

صفحه : ۱۵۸ آن را که خواهد از شما که راست باشد. و شما نخواهی«۱» الّا آن که خواهد خداوند جهانیان. قوله: إِذَا الشَّمسُ کُوِّرَت، حق تعالی در اینکه سورت طرفی از احوال و اهوال قیامت یاد کرد، گفت: یاد کن ای محمّد آن روز که آفتاب را تکویر کنند. مفسّران خلاف کردند در معنی اینکه لفظ. علیّ بن ابی طلحه گفت از عبد اللّه [۶۹- پ] عبّاس«۲»: تاریک کنند. عطیّه گفت از او که: ببرند. مجاهد گفت: نیست کنند. قتاده گفت: نورش ببرند. سعید جبیر گفت: لفظ معرّب است، یعنی کور بکنند او را. ابو صالح گفت: نگونسار کنند، و روایت دیگر از او آن است که: از فلک خودش بیندازند، من قول العرب: طعنه فکوره اذا القاه. ربیع خثیم گفت: اصل تکویر«۳» چیزی بر هم پیختن باشد، کتکویر العمامهٔ، و پشته جامه گازر را کاره از اینکه جا گویند. گفتند«۴» معنی آن است که: بر هم پیچند«۵» و نورش بستانند. وَ إِذَا النُّجُومُ انکَدَرَت، و چون ستارگان بیفتند، من قولهم: انکدر الطایر إذا سقط عن عشّه، چون از آشیانه خود بیفتد. و انکدر إذا انقض علی الصید، قال العجّاج: ابصر خربان فضاء فانکدر و انکدر القوم اذا

انصبّوا علی غیر هم، قال ذو الرمة: فانصاع جانبه الوحشی و انکدرت یلحبن«۶» لا یأتلی المطلوب و الطلب عبد اللّه عبّاس گفت: متغیّر شود من الکدرة و الکدارة. -------------------------------- (۱). آج: نخواهید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها که. (۳). اساس: کلمه در زیر وصالی محو شده است، آج و دیگر نسخه بدلها در کلام عرب. (۴). آج: و بعضی گفتند. (۵). اساس: به صورت «پیخند» هم خوانده می‌شود. (۶). اساس: و الحر، آج: و الحس، کا: و الحبن، با توجّه به مآخذ شعری تصحیح شد.

صفحه : ۱۵۹ وَ إِذَا الجِبالُ سُیِّرَت، چون کوهها به رفتن در آرند به روی زمین بر زمین می‌روند به مانند گرد و در هوا به مانند پشم زده. وَ إِذَا العِشارُ عُطِّلَت، و آنگه که شتران آبستن ده ماهه را فرو گذارند«۱» یکی را از آن عشراء گویند، و از ده ماه تا تمامی یک سال اینکه نام بر او باشد، و از اینکه نفیس‌تر عرب را مالی نبود و عزیزتر بر ایشان، در اینکه وقت نه بر او نشینند و نه از او شیر دوشند. وَ إِذَا الوُحُوشُ حُشِرَت، و آنگه که وحوش را جمع کنند [۷۰- ر]. عبد اللّه عبّاس گفت: حشرشان و مرگشان باشد، و حشر هر چیزی مرگ باشد مگر حشر جنّ و انس که حشر ایشان بعث باشد. أبیّ کعب گفت: اختلطت، آمیخته شوند. قتاده گفت: جمع کنند ایشان را. وَ إِذَا البِحارُ سُجِّرَت، اهل بصره«۲» به تخفیف خواندند، و باقی قرّاء به تشدید. إبن زید و سفیان گفتند: او قدت، به آتش بتابند تا آب او آتش شود. عبد اللّه عبّاس گفت: خدای تعالی چون قیامت خواهد بودن، آفتاب و ماه و ستارگان را در دریا فگند، آنگه بادی از بادهای دبور بفرستد تا بر او جهد و آن را آتش کند. مجاهد و ضحّاک و مقاتل گفتند: سجّرت، أی فجّرت، در هم گشایند. دریاها را تا مختلط شوند، عذب با ملح آمیخته شود، همه دریاها یک دریا شود. کلبیّ گفت: سجّرت، أی ملئت، مملو کنند آن را. ربیع خثیم گفت: زیادت گیرد تا زمینها بر بستاند. قتاده گفت: آبش به زمین فرو شود تا یک قطره نماند به خلاف آن که دیگر مفسّران گفتند. و گفته‌اند: آبش حمیم شود و تافته برای اهل دوزخ. أبیّ کعب گفت شش آیت باشد از اعلام قیامت پیش از قیامت: یکی آن که مردم -------------------------------- (۱). کا، آد، گا: شتران ده ماهه آبستن بچگان را بیفگنند. (۲). اساس: کلمه زیر وصّالی رفته است، آج و دیگر نسخه بدلها و مکّه.

صفحه : ۱۶۰ ناگاه در بازارها به کار خویش مشغول باشند، روشنایی آفتاب بشود«۱». ایشان در اینکه باشند اندیشه می‌کنند تا چه رسید آفتاب را، ستاره«۲» که پدید آمده باشد فرو ریزد. در اینکه باشند که کوهها بر زمین افتند، بجنبند و مضطرب شوند و سوخته گردند، و جنّیان با انسیان گریزند و انسیان با جنّیان و دوابّ و وحوش و طیور آمیخته شوند [۷۰- پ] فذالک قوله: وَ إِذَا الوُحُوشُ حُشِرَت، عند اینکه حال، جنّیان انسیان را گویند: ما برویم و خبری با شما آریم. بروند، دریاها بینند که به آتش می‌بشخند، و ذلک قوله: وَ إِذَا البِحارُ سُجِّرَت، ایشان در اینکه باشند، زمینها شکافته شود تا به زمین هفتم و آسمانها شکافته شود تا به آسمان هفتم. ایشان در اینکه باشند، بادی برآید و همه را هلاک کند. وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَت، و آنگه که نفسها را جفت کنند. نعمان بن بشیر«۳» گفت رسول- علیه السلام- گفت در اینکه تفسیر اینکه آیت که: هر قومی را با قرین خود مقرون کنند از آنان که عمل او کنند، صالح با صالح و فاجر با فاجر. عبد اللّه عبّاس گفت: آنگه که مردمان سه صنف«۴» شوند، و ذلک قوله: وَ کُنتُم أَزواجاً ثَلاثَةً«۵». حسن و قتاده گفتند: هر نفسی را با اهل ملّت خود جفت کنند، جهودان را با جهودان و ترسایان را با ترسایان. مقاتل گفت: نفسهای مؤمنان را جفت کنند«۶» با حور العین و نفسهای کافران را جفت کنند با شیاطین، نظیرها قوله: احشُرُوا الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ أَزواجَهُم«۷»، بعضی دگر گفتند: نفسها را جفت کنند با اعمال خود از خیر و شرّ. عکرمه گفت: جانها را جفت کنند با تنها. -------------------------------- (۱). آج، آد، گا: برود. (۲). کا: ستاره/ ستاره‌ای. (۳). اساس: کلمه زیر وصالی رفته و به صورت «ابیّ کعب» باز نویسی شده است، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). کا، آد، گا: صف. (۵). سوره واقعه (۸۶) آیه ۷. [.....] (۶). آج: جمع کنند. (۷). سوره صافّات (۳۷) آیه ۲۲.

صفحه : ۱۶۱ وَ إِذَا المَوؤُدَةُ سُئِلَت، و آنگه«۱» بپرسند«۲» آن دخترک در گور کرده را زنده«۳». و وأد«۴» آن بود که عرب چون ایشان را دختری آمدی او را زنده در گور کردندی ترس درویشی را و استنکاف آن را که کسی او را بخواهد«۵»، چنان که حق

تعالی از ایشان حکایت کرد: یَتَواری مِنَ‌القَومِ مِن سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ أ یُمسِکُهُ عَلی هُونٍ أم یَدُسُّهُ فِی التُّرابِ«۶»، و اصل او ثقل بود، و منه قوله [۷۱- ر] تعالی: وَ لا یَؤُدُهُ حِفظُهُما«۷»، أی لا یثقله، و اده اذا اثقله برای آن که خاک بر او انبار کنند ثقل باشد بر او. مفسّران گفتند: عرب چون خواستی«۸» که دختر را بنکشد«۹»، پیراهنی بکردی او را از پشم شتر یا پشم گوسفند و او را قفای شتر و گوسفند فگندی«۱۰» تا شبانی می‌کردی، و چون بخواستی«۱۱» کشتن، نکو می‌داشتی او را تا شش ساله شدی. [آنگه] مادرش را گفتی: اینکه دخترک را بیارای و طیب بر او کن تا اینکه را به خانه شوهر [بریم]«۱۲». مادر همچنان کردی، آنگه او را بیاوردی و گوری کنده بودی در بیابان، او را گفتی: در اینکه جا نگر. او در آن جا نگریدی، دست به او زدی و او را در آن جا افگندی«۱۳» و خاک بر او راست کردی. عبد اللّه عبّاس گفت: عرب را در جاهلیّت عادت بودی که چون زنان ایشان آبستن شدندی، و وقت وضع نزدیک شدی، چاله‌ای«۱۴» بکندندی تا چون زن را درد آمدی بر سر آن چاله«۱۵» بنشستی. اگر پسر بودی بر گرفتندی، و اگر دختر

---------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها که. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها از. (۳). کا، آد، گا: دخترک زنده در گور کرده. (۴). کذا: در اساس، آج و دیگر نسخه بدلها: و اینکه. (۵). آج: نخواهد. (۶). سوره نحل (۱۶) آیه ۵۹. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۵۵. (۸). آد، گا: خواستندی. (۹). آد، گا: نکشند. (۱۰). کا، آد، گا: داشتندی. (۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها آنگه. (۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۱۳). آج و دیگر نسخه بدلها: انداختی. (۱۴). کا: گوری، آد، گا: گوی. (۱۵). کا: گور، آد، گا: گو.

صفحه : ۱۶۲ بودی در آن جا انداختندی و خاک بر او راست کردندی. و گفتند: قبایلی مخصوص بود از عرب که اینکه کردندی، و شاعرشان در اینکه معنی گفت: سمیتها إذ ولدت تموت و القبر صهر ضامن زمّیت و شاعر دیگر گفت در اینکه معنی: لکلّ ابی بنت اذا هی ادرکت ثلثهٔ اصهار اذا ذکر الصّهر فزوج یواعیها و بیت یکنّها و قبر یواریها و خیرهم القبر و دیگری گفت: القبر أخفی سترهٔ للبنات و دفنها یروی من المکرمات أما تری الرحمن سبحانه قد وضع النعش بجنب البنات [۱۷- پ] قتاده گفت: از جهل عرب یکی آن است که سگ را پرورند و فرزند را بکشند، خدای تعالی ایشان را بر اینکه تعییر کرد و تهدید، فی قوله: وَ إِذَا المَوؤُدَهُ سُئِلَت، بِأَیِّ ذَنبٍ قُتِلَت، گفت: آنگه که بپرسند آن دخترک در گور کرده را که تو را به چه گناه گشتند؟ و اینکه کلامی است متضمّن تهدید و وعید آن کس را که اینکه کرده باشد. و سؤال اگر چه به ظاهر تعلّق به «موؤودهٔ» دارد، بر حقیقت وائد را باشد چنان که گفت در حقّ عیسی بن مریم: أ أَنتَ قُلتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی«۱»، و غرض از اینکه تخجیل آنان باشد که اینکه حدیث بر او حوالت کردند، و مثله قوله: یَومَ یَجمَعُ‌اللّهُ‌الرُّسُلَ فَیَقُولُ ما ذا أُجِبتُم«۲»، و سؤال بر حقیقت به امّتان متوجّه باشد. و اینکه طریقتی است معروف عرب و عجم را. راوی خبر گوید: قیس بن عاصم پیش رسول آمد و گفت: یا رسول اللّه؟ هفت دختر را در جاهلیّت زنده در خاک کرده‌ام. رسول- علیه السلام- گفت: از هر یکی برده‌ای آزاد کن. گفت: یا رسول اللّه: من خداوند شترم. گفت: به عدد هر یکی شتری هدی کن به خانه خدای. ---------------------------------- (۱). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۶. (۲). سوره مائده (۵) آیه ۱۰۹.

صفحه : ۱۶۳ قوله: سُئِلَت، بِأَیِّ ذَنبٍ قُتِلَت«۱»، قراءت عامّه قرّاء بر فعل مجهول است، و در شاذّ جابر و أبو الضحی خواندند: سألت، بأیّ ذنب قتلت، امّا وجه «سئلت» بیان کردیم. و قوله: قُتِلَت، علی المجهول و الخبر من الغائب، وجه او آن است که اینکه نوع کلام و وجه«۲» در او روا بود: هم قتلت و هم قتلت بر خطاب، چنان که گویند قال زید إنّه ذاهب و إنّی ذاهب. و قال عبد اللّه: بأیّ ذنب ضربت«۳» و بأیّ ذنب ضربت و وجهی دگر گفتند در «سئلت» [۷۲- ر] و آن است که گفتند: سئلت بمعنی طلبت است، أی طلبت من قاتلیها، ایشان را باز خواهند از آنان که ایشان را کشته باشند، گویند: کجااند آن فرزندان شما و چه کردی«۴» ایشان را! و به چه گناه کشتی«۵» ایشان را! و اینکه هم وجهی لطیف است. وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِّرَت، و آنگه که صحفها«۶» بر افلاجند«۷» اهل مدینه و شام و بصره به تشدید خواندند الّا ابو عمرو علی تکثیر الفعل، و باقی قرّاء به تخفیف. امّ سلمه گفت شنیدم از رسول- علیه السلام-

که می گفت: (یحشر النّاس حفاهٔ عراهٔ) ، مردمان را حشر کنند برهنه و پای برهنه. امّ سلمه گفت: زنان هم برهنه باشند! گفت: بلی، گفت: وا سوأتاه: رسول- علیه السلام- گفت: آن روز مردم به خود مشغول باشند. گفت«۸»: به چه مشغول باشند! گفت: به صحیفه‌های افلاخته«۹» که در آن جا مثقال ذرّها باشد، و مِثقالَ حَبَّهٍٔ مِن خَردَلٍ«۱۰» باشد. وَ إِذَا السَّماءُ کُشِطَت، از جای برکنند«۱۱» و آنگه در نوردند. و کشط، قلع و -- (۱). کا، آد، گا: قوله سئلت و قتلت. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: دو وجه. (۳). اساس: ضرب، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: چه کردید. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: کشتید. (۶). کذا: در اساس، آج و دیگر نسخه بدلها: صحیفها/ صحیفه‌ها. (۷). آج: بر افراخته شود، کا، آد، گا: باز کنند. (۸). کا، آد، گا: گفتم. (۹). آج: افراخته، کا، آد، گا: باز کرده. [.....] (۱۰). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۴۷، نیز سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۶. (۱۱). آج، آد، گا آسمان.

صفحه : ۱۶۴ نزع پوست باشد از شدّت التزاق، یقال: کشط جلد رأسه إذا نزعه. و الکشط أبلغ من الکشف، و کشف و کشر و کشط و قشط أخوات«۱». و در قراءت عبد اللّه مسعود «قشطت» بالقاف، و عرب معاقبه کند بین القاب و الکاف لقرب مخرجیهما، تقول: الکافور و القافور، و القفء و الکفء. وَ إِذَا الجَحِیمُ سُعِّرَت، و آنگه که دوزخ بتابند. و «سعر» تافتن تنور باشد، و التسعیر المبالغهٔ. و سعیر، فعیل باشد به معنی مفعول، یعنی دوزخ تافته. قال«۲»: و لو رأتنی فی نار مسعرهٔ ثمّ استطاعت لزادت فوقها حطبا [۲۷- پ] وَ إِذَا الجَنَّهُٔ أُزلِفَت، و آنگه که بهشت نزدیک گردانند، و «زلفهٔ» قربت باشد، و ازدلاف اقتراب بود، و مزدلفه برای آن خوانند که به مکّه نزدیک است. عَلِمَت نَفسٌ ما أَحضَرَت، اینکه جواب «إذا» است در اینکه آیات. گفت: چون چنین باشد، بداند هر نفسی آنچه حاضر کرده باشد، و مثله قوله: یَومَ تَجِدُ کُلُّ نَفسٍ ما عَمِلَت مِن خَیرٍ مُحضَراً«۳» الایهٔ. عبد اللّه عبّاس گفت در اینکه آیات: اینکه دوازده خصلت است، شش در دنیا و شش در آخرت. فَلا أُقسِمُ گفت: قسم نکنم گفتند: «لا» صله است، یعنی قسم کنم به آن پنج ستاره که مشتری است و زهره و زحل و مرّیخ و عطارد. و «خنس» جمع خانس باشد، و الخنوس، التّأخر و الرجوع، برای آن «خنّس» خوانند آن را که رجوع ایشان باز پس باشد، کرجوع القهقری. و گفتند: برای آن که گاه رفتنش بر استقامت بود و گاه راجع باشد. الجواری، روندگان، جمع جاریهٔ «الکنّس» جمع کانس أی داخل فی الکناس، یعنی فی بروجها، در برجها می‌شوند از بروج دوازده. و اصل آن در آهو و وحوش باشد که در خانه شود، و خانه او را کناس خوانند، -- (۱). آج، آد، گا باشند، کا اند. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها الشّاعر. (۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۳۰.

صفحه : ۱۶۵ قال طرفهٔ بن العبد: کأن کناسی ضالهٔ یکنفانها و أطر قسی تحت صلب مؤیّد و کذلک المکنس و جمعه«۱» مکانس، و قال الأعشی: فلمّا لحقنا الحیّ اتلع آنس کما اتلعت تحت المکانس ربرب و قال أوس بن الحجر: الم تر انّ اللّه أنزل مزنهٔ و عفر الظباء فی الکناس تقمع وَ اللَّیلِ إِذا عَسعَسَ، و به حقّ شب چون تاریک شود. حسن گفت«۲»: أقبل بظلامه. دیگران گفتند: أدبر، تقول العرب: عسعس و سعسع اذا ادبر و لم یبق منه إلّا الیسسیر [۷۳- ر]، قال علقمهٔ: حتّی إذا الصبح له تنفسا و انجاب عنها لیلها و عسعسا و قال رؤبهٔ: یا هند ما أسرع ما تسعسعا من بعد ما کان فتی سرعرعا وَ الصُّبحِ إِذا تَنَفَّسَ، و به حقّ صبح چون دم بزند، یعنی آغاز کند به آمدن. إِنَّهُ که اینکه قرآن، لَقَولُ رَسُولٍ کَرِیمٍ، یعنی وحی و تنزیل و آورده رسولی است کریم، و آن جبریل است. و قوله«۳» بر سبیل توسّع گفت: و إنّما بر حقیقت قول خداست جلّ جلاله و معنی آن است که: اینکه قرآن از جبریل شنید، از خویشتن نگفت: و «إنّه» جواب قسم است. و بعضی مفسّران گفتند: مراد به «رسول کریم» محمّد است- صلی اللّه علیه و علی آله، و قول اوّل درست‌تر است و موافقتر به اظهار«۴». ذِی قُوَّهٍٔ عِندَ ذِی العَرشِ مَکِینٍ، گفت: خداوند قوّت است و مکین و ممکن است بنزدیک خدای عرش. -- (۱). کا، آد، گا: جمعها. (۲). آج، آد، گا: سعید جبیر. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: و قول. (۴). آج: به ظاهر، کا، آد، گا: به ظاهر آیت.

صفحه : ۱۶۶ مُطاعٍ، فرمان روان است«۱». ثَمَّ آن جایگاه، یعنی بر آسمان. أمین، استوار است، بر وحی خدای تعالی زیادت و نقصان

نکند و دروغ نگوید. آنگه خطاب کرد با کافران، گفت«۲»: اینکه صاحب شما که محمّد است دیوانه نیست چنان که شما گفتی«۳». وَ لَقَد رَآهُ بِالأُفُقِ، و بدید او را، یعنی رسول- علیه السلام- بدید جبریل را بر آن صورت که خدای تعالی او را آفریده است. و «افق» کناره آسمان باشد. حسن و قتاده گفتند: افق مبین آن جاست که آفتاب برآید. عکرمه گفت از عبد اللّه عبّاس که: رسول- علیه السلام- جبریل را گفت: می‌خواهم تا تو را ببینم بر آن شکل که در آسمان باشی. گفت«۴»: آن قوّت نباشد و طاقت نداری. گفت: علی حال«۵»، گفت: اکنون کجا خواهی که خود را به تو نمایم! گفت: به ابطح. گفت: در نگنجم. گفت: به منا. گفت: در نگنجم. گفت: به عرفات. گفت [۷۳- پ]: در نگنجم، اگر لابد است به کوه حری. آن روز که موعود بود، رسول- علیه السلام- به کوه حری رفت و بنشست، نگاه کرد جبریل می‌آمد از کوههای عرفات با هیئتی و جثتی«۶» و آوازی از خشخشه و جلجله، همه روی آسمان بپوشید از مشرق تا به مغرب، سرش در آسمان بود و پایها در زمین. رسول- علیه السلام- بیفتاد بی هوش. جبریل- علیه السلام- هم با آن صورت شد که به عادت پیش رسول آمدی، و بیامد و بنشست و رسول را با بر گرفت«۷» تا رسول با هوش آمد، آنگه گفت: یا رسول اللّه؟ تو را خلق من عظیم می‌آید، اگر میکایل را بینی که سر او در زیر عرش است و پایهای او در زیر هفتم زمین است و عرش با عظمت بر دوش او نهاده است و هر وقت از ترس ------------------------------ (۱). آج، آد، گا: فرمان رواست، کا: فرمان روای است. (۲). کا، آد، گا و ما صاحبکم بمجنون. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: گفتید. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها تو را. (۵). آد: البته. [.....] (۶). کا، آد، گا: بآهستگی و جثّه. (۷). کا: آد، گا: را در کنار گرفت.

صفحه : ۱۶۷ خدای تعالی چنان متضایل و حقیر شود که گنجشکی تا عرش خدای بنایستد«۱» جز بر عظمت خدای تعالی. وَ ما هُوَ، نیست او، یعنی محمّد- صلّی اللّه علیه و علی آله عَلَی الغَیبِ بِضَنِینٍ، گفت: او بر غیب متّهم نیست، یعنی بر وحی و آنچه او را بر آن اطّلاع می‌کنند از علم غیب. حمزه و عاصم و مدنیان و شامیان و زید بن ثابت و حسن و عبد اللّه عمر و اشهب و اعمش و عبد اللّه عبّاس به روایت مجاهد «ضنین» خواندند به «ضاد»، یعنی بخیل نیست به اینکه وحی که بر او انزال می‌کنند و علم غیب که بر او القاء می‌کنند بخل نمی‌کند به آن بر شما، با شما می‌گوید و از شما هیچ پوشیده نمی‌دارد، یقول: ضننت بالشیء أضنّ به ضنّا و ضنّة و ضنانة، فأنا ضنین أی بخیل، قال الشاعر: اجود بمضنون التّلاد«۲» و إننی بسرک عمّن سالنی لضنین و باقی [۷۴- ر] به «ظا» خواندند، و اینکه قراءت عبد اللّه مسعود است و عبد اللّه زبیر و عروة و عمر عبد العزیز، و روایت سعید جبیر از عبد اللّه عبّاس. معنی«۳» «ظنین» متهم باشد، یقال: فلان یظن بکذا أو یزن، أی یتهم به. و الظنّة التهمة، قال الشّاعر: اما و کتاب اللّه لا عن شناءة هجرت و لکنّ الظنین ظنین و ابو عبید اینکه قرائت اختیار کرد، گفت: عرب رسول را به بخل نسبت نکردند، انّما او را بر وحی متّهم داشتند، اینکه جواب ایشان است و ردّ است بر ایشان، فرّاء و مبرّد گفتند: بظنین، أی بضعیف، من قولهم: بئر ظنون إذا کانت قلیلة الماء. وَ ما هُوَ بِقَولِ شَیطانٍ رَجِیمٍ، و اینکه قرآن قول ابلیس ملعون رانده دور کرده نیست. ------------------------------ (۱). اساس و دیگر نسخه بدلها: بنه ایستند/ بنا ایسید. (۲). کلمه در اساس به صورت «البلاد» هم خوانده می‌شود. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها و.

صفحه : ۱۶۸ فَأَینَ تَذهَبُونَ، کجا می‌روی«۱»، یعنی به ره شبهه‌ها«۲» و گمانهای خطا در اینکه قرآن که گاه گوی«۳» سحر است و گاه گوی«۴» کهانت است، و گاه گوی«۵» فسانه اوّلینان است. و گفتند: معنی آن است که کجا می‌روی«۶» و عدول می‌کنی«۷» از اینکه قرآن، و بیان و شفای شما در اوست. فرّاء و کسائی گفتند که تقدیر آن است که: إلی أین تذهبون، تقول العرب: انطلق به الغور یعنون الی الغور، و ذهبت الشّام و خرجت العراق، و انطلقت السوق، أی إلی هذه المواضع. قال و أنشدنی بعض بنی عقیل: تصیح بنا حنیفة إذ رأتنا و أی الإرض تذهب بالصیاح یرید إلی أیّ الإرض تذهب. واسطی گفت معنی آن است که: کجا می‌روی«۸» از ضعفی به ضعفی! از ضیق عبودیت به فسحت ربوبیّت روی«۹» تا به مقرّ عزّ برسی«۱۰». جنید گفت: معنی اینکه آیت مقرون است به آیت دگر، و هی قوله: وَ إِن مِن شَیءٍ إِلّا عِندَنا خَزائِنُهُ«۱۱». فَأَینَ تَذهَبُونَ، یعنی خزاین هر چیز بنزدیک من است، شما [۷۴- پ] کجا می‌روی«۱۲» که هر کجا روی«۱۳» جز بنزدیک من به نجح نرسی«۱۴». إِن هُوَ إِلّا ذِکرٌ لِلعالَمِینَ، اینکه قرآن نیست الّا ذکری و

یاد کردی جهانیان را، و اینکه آیت دلیل قول اوّل است و مقوّی و مبیّن آن. لِمَن شاءَ مِنکُم أن یَستَقِیمَ، قوله: «لمن» بدل «للعالمین» است، بدل البعض من الکلّ، کقولک: مررت بالقوم ثلثیهم، یعنی ذکری است از جمله جهانیان آنان را که خواهند که مستقیم باشند و بر ره استقامت بایستند. ------------------------------------ (۱۲- ۸- ۶- ۱). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌روید. (۲). اساس: شبهها/ شبهه‌ها، آج و دیگر نسخه بدلها: شبهتها. (۵- ۴- ۳). آج و دیگر نسخه بدلها: گویید. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌کنید. (۱۳- ۹). آج و دیگر نسخه بدلها: روید. (۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: برسید. (۱۱). سوره حجر (۱۵) آیه ۲۱. (۱۴). آج و دیگر نسخه بدلها: نرسید.

صفحه : ۱۶۹ وَ ما تَشاؤُنَ إِلّا أن یَشاءَ اللّهُ رَبُّ العالَمِینَ، گفت: شما نخواهی«۱» تا خدای نخواهد. بیان کردیم که: مجبّران را به اینکه آیت تمسّکی نیست برای آن که مشیّت هم از ما و هم از خدای تعالی متعلّق نیست به چیزی، لابدّ تعلیق باید کردن آن را به چیزی تا آیت معنی دار شود و کلام را فایده پدید آید و اولیتر چیز که تعلیق کنند مشیّت را به او استقامت است که مذکور است در آیت تا معنی آیت ملایم بود و متناقض نبود. و بر اینکه وجه معنی آن باشد که: شما استقامت نخواهی«۲» الّا آنگه که خدای خواهد. و اینکه با مذهب عدل راست است. وجهی دگر آن است که: و ما تشاءون الإستقامة الّا اذا شاء اللّه تمکینهم«۳» منها. و اگر بجز استقامت تعلیق کنند روا باشد بر اینکه وجه و معنی آن باشد که: شما هیچ نخواهی«۴» الّا آنگه که خدای خواهد که تمکین کند شما را از آن فعل یا از فعل ارادت که به آن مرید باشی«۵». و وجهی دگر آن است که: شما نخواهی«۶» هیچ فعل از طاعات الّا پس از آن که خدای خواهد که شما آن کنی«۷»، برای آن که تا امر نکند به آن ما نکنیم، و امر نکند الّا آنگه که مرید باشد. و اینکه وجهی است قریب. و اگر گویند: چرا تخصیص کردی«۸» آیت را به طاعت! گوییم [۷۵- ر]: تخصیص به ادلّه عقل و آیات محکم کردیم، و تخصیص به دلیل روا باشد. و روایت است که رسول- علیه السلام- گفت: شیبتنی سورة هود و أخواتها ، گفت: سوره هود و أخوات او مرا پیر بکرد. و أخوات او «واقعه» است و «إذا الشمس کوّرت». ------------------------------------ (۶- ۴- ۲- ۱). کا، آد، گا: نخواهید. [.....] (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: تمکینکم. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: باشید. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: کنید. (۸). آج، آد، گا: کردید، کا: کرد.

صفحه : ۱۷۰

سورةُ إذا السماء انفطرت

«۱» اینکه سورت مکّی است و نوزده آیت است و هشتاد کلمت است و سیصد و بیست و نه«۲» حرف است. و روایت است از أبو امامه از ابیّ کعب که رسول- صلی اللّه علیه و علی آله- گفت: هر که إذا السماء انفطرت بخواند، خدای تعالی او را به عدد هر گوری که در دنیا هست و به عدد هر قطره‌ای باران که از آسمان آید، او را حسنتی بنویسد و کار او نیکو کند روز قیامت«۳».

[سوره الانفطار (۸۲): آیات ۱ تا ۱۹]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ إِذَا السَّماءُ انفَطَرَت (۱) وَ إِذَا الکَواکِبُ انتَثَرَت (۲) وَ إِذَا البِحارُ فُجِّرَت (۳) وَ إِذَا القُبُورُ بُعثِرَت (۴) عَلِمَت نَفسٌ ما قَدَّمَت وَ أَخَّرَت (۵) یا أَیُّهَا الإِنسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الکَرِیمِ (۶) الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوّاکَ فَعَدَلَکَ (۷) فِی أَیِّ صُورَةٍ ما شاءَ رَکَّبَکَ (۸) کَلّا بَل تُکَذِّبُونَ بِالدِّینِ (۹) وَ إِنَّ عَلَیکُم لَحافِظِینَ (۱۰) کِراماً کاتِبِینَ (۱۱) یَعلَمُونَ ما تَفعَلُونَ (۱۲) إِنَّ الأَبرارَ لَفِی نَعِیمٍ

(۱۳) وَ إِنَّ الفُجّارَ لَفِی جَحِیمٍ (۱۴) یَصلَونَها یَومَ الدِّینِ (۱۵) وَ ما هُم عَنها بِغائِبِینَ (۱۶) وَ ما أَدراکَ ما یَومُ الدِّینِ (۱۷) ثُمَّ ما أَدراکَ ما یَومُ الدِّینِ (۱۸) یَومَ لا تَملِکُ نَفسٌ لِنَفسٍ شَیئاً وَ الأَمرُ یَومَئِذٍ لِلّهِ (۱۹)

[ترجمه]

چون آسمان«۴» شکافته شود. و چون ستارگان پراگنده شوند. و چون دریاها در هم گشایند. و چون گورها باز شیبانند«۵». بداند هر نفسی آنچه پیش داشته بود و آیه آنچه باز پس داشته بود. ------------------------------ (۱). گا: سورهٔ الإنفطار. (۲). گا: و هفت. (۳). آج صدق رسول اللّه- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. (۴). اساس کلمه را با خطّی دیگر به صورت «آسمانها» نگاشته است، با توجّه به آج و ترجمه آیه در متن تصحیح شد. (۵). آج: بر انگیزانند.

صفحه : ۱۷۱ ای آدمی چه فریب است«۱» تو را به خدای کریمت. آن که بیافرید تو را راست کرد تو را، راست کرد«۲» تو را. در هر کدام صورت که خواست مرکّب کرد تو را. پرگست«۳»، بل دروغ می‌دانید به جزا. و بر شما نگاهبانانند. کریمانی نویسندگان. می‌دانند آنچه شما می‌کنی«۴». نیکوکاران در بهشت نعیم باشند. و کافران در دوزخ باشند. ملازم باشند با آن روز جزا. و نباشند از آن جا غایب. و چه دانی تو که چیست روز جزا. پس چه دانی که چیست روز جزا. آن روز که مالک نباشد کسی از کسی چیزی، و فرمان آن روز خدای را باشد. قوله:«۵» إِذَا السَّماءُ انفَطَرَت، حق تعالی در اینکه آیات هم ذکر اعلام و آثار قیامت گفت، گفت: یاد کن ای محمّد آن روز که آسمان شکافته شود«۶» و ستارگان ------------------------------ (۱). آج: بفریفت. (۲). آج: و به اعتدال کرد. (۳). آج: حقّا. (۴). آج: می‌کنید. (۵). آج تعالی. [.....] (۶). کا، آد، گا و اذات الکواکب انتثرت.

صفحه : ۱۷۲ ریزیده گردند«۱» و فشانده شوند. و الفطر، الشقّ و الانفطار و الانشقاق و الانتثار التفرق، و انفعال همیشه مطاوع فعل بود، یقال: شققته فانشقّ و نثرته فانتثر«۲»، و دریاها در یکدیگر گشایند تا یک دریا شود. حسن گفت: آبش بشود. کلبیّ گفت: مملو کنند. وَ إِذَا القُبُورُ بُعثِرَت، و آن روز که گورها باز شیبانند«۳» و زیر و زبر کنند تا مردگان را از او بیرون آرند زنده کرده. و البعثرة و البحثرة، البحث. و اصل کلمت بحث است، «را»«۴» در او زیادت کردند، و بحث و بعث، متقارب [۷۶- ر] المعنی است، جز آن است که «را» ی بر«۵» مبالغت زیادت کردند، اینکه بحثی باشد که زیر و زبر کند. عَلِمَت نَفسٌ اینکه جواب «إذا» است و عامل است در او. گفت: آنگه که اینکه کارها پیدا شود بداند هر نفسی آنچه کرده باشد از افعالی که در مقدّم عمر کرد و افعالی که آخر عمر کرد. عکرمه گفت: آنچه تقدیم کرد از فرایض و آنچه ضایع کرد. و گفتند: آنچه تقدیم کرد از اعمال و باز گذاشت از مظالم. و گفتند: آنچه تقدیم کرد از صدقات و تأخیر کرد از ترکات. و گفتند: آنچه در پیش افگند از فرزندان که فرط کرده باشد تا شفیع او باشد، و آنچه تأخیر کرده باشد تا وارث او باشند. و گفتند: ما فعلت و ترکت، آنچه کرده باشد و آنچه رها کرده باشد از کردنی و ناکردنی. یا أَیُّهَا الإِنسانُ آنگه خطاب کرد با آدمی، گفت: یا آدمی، ای فرزند آدم؟ چه غرّه کرد تو را و چه بفریت«۶» تو را و مغرور کرد به خدای کریم. در خبر است که رسول- علیه السلام- اینکه آیت بخواند و گفت: غره جهله آدمی را جهل به خدای مغرور کرد. قتاده گفت: عدوّه البائس المسلط، دشمن ------------------------------ (۱). کا، آد، گا: ریخته کردند. (۲). کا، آد، گا و إذا البحار فجرّت. (۳). آج: باز شیارند. (۴). کا، آد را. (۵). کا: آد، گا: را برای. (۶). کذا در اساس، همه نسخه بدلها: بفریفت.

صفحه : ۱۷۳ بی‌نوای مسلّطش، یعنی ابلیس. فضیل عیاض را گفتند: اگر خدای تعالی روز قیامت تو را بدارد و گوید: ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الکَرِیمِ، چه جواب دهی! گفت گویم: ستورک المرخاة، پرده‌های فرو گذاشته‌ات. اینکه معنی إبن السّماک به نظم کرد، گفت: یا کاتم الذنب اما تستحیی و اللّه فی الخلوة ثانیکا غرّک من ربّک امهاله و ستره طول مساویکا مقاتل گفت: غرّه عفو اللّه، او

را مغرور بکرده است عفو خدای برای آن که تعجیل عقوبت نکرد بر او. سری«۱» گفت: غرّه رفق اللّه، به مدارایی که خدای با او کرد او را غرّه بکرده است. یحیی بن معاذ گفت: برّه به سالفا و انفا [۷۶- پ]، نیکوی او با بنده به اوّل و آخر او مغرور بکرد. بعضی دگر گفتند از اهل اشارات: غرّه حلمه به، حلم خدای او را مغرور کرد«۲». ابو بکر ورّاق گفت: جواب در آیت است فی قوله: بربّک الکریم، پنداری سایل را باز آموخت تا گوید: غرّنی کرمک منصور گفت: غرّنی فضلک علی عبادک و صفحک عنهم، گفت: فضل تو بر بندگان و عفو تو از ایشان مرا مغرور بکرد. عبد اللّه عبّاس گفت: هیچ بنده نباشد و الّا خدای تعالی او را بدارد روز قیامت و گوید: یا بن ادم ما غرّک بی، ای آدم زاده«۳» تو را چه مغرور کرد به من! یا بن آدم چه کردی با آن علم که دانستی! یا بن آدم چه جواب دادی پیغامبران را! ذو النون مصری گفت: کم مغرور تحت السّتر و هم لا یشعرون«۴»، بس مغرور که در پس پرده است و احوال نمی‌داند. ابو بکر بن طاهر الأبهری گفت اینکه معنی در دو بیت: یا من علا«۵» فی العزّ و التّیه و غرّه طول تمادیه املی لک اللّه فبادرته و لم تخف غب معاصیه ---------------------------------- (۱). کا، آد، گا: سری سقطی. (۲). آج: بکرد. (۳). آج، آد، آدمی زاده. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: و هو لا یشعر. (۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، تفسیر قرطبی (۱۹/ ۲۴۶): غلا.

صفحه : ۱۷۴ الَّذِی خَلَقَکَ، آن خدای که بیافرید تو را و تو را راست خلقت آفرید و تو را راست بداشت. قوله: فَسَوّاکَ، دو«۱» معنی دارد: یکی آن که تو را خلقی آفرید سوی تمام بی‌نقصانی، و دگر تو را راست قامت آفرید و منبطح«۲» نکرد بر شکل چهارپایان. قوله: فَعَدَلَکَ، کوفیان به تخفیف «دال» خواندند: (أی صرفک و امالک) فِی أَیِّ صُورَةٍ ما شاءَ، تو را باز گردانید به آن صورت که او خواست از طول و قصر و حسن و قبح، یکی را دراز آفرید و یکی را کوتاه و یکی را سپید و یکی را سیاه، و یکی را زشت و یکی را نیکو به حسب مصلحت. و دگر قرّاء به تشدید خواندند، یعنی قوّمک و جعلک معتدل الخلق، تو را راست خلق کرد، و اینکه«۳» اختیار قرّاء و ابو عبیده [۷۷- ر] و ابو حاتم است، و مثله قوله: لَقَد خَلَقنَا الإنسانَ فِی أَحسَنِ تَقوِیمٍ«۴». مجاهد گفت: فی أیّ شبه شاء، در آن شبه و مانند که خواست از عمّ و خال. راوی خبر گوید که رسول- علیه السلام- یک روز مرا گفت«۵»: فرزندی آمده است! گفتم: آری یا رسول اللّه؟ گفت: با که ماند! گفتم: یا رسول اللّه؟ با که ماند، با مادر و پدر ماند. گفت: مگو که نطفه چون در رحم قرار گیرد، خدای هر شبهی که میان آن مرد و زن باشد تا به آدم جمع کند و او را بر آن شبه آفریند که خواهد از ایشان، نبینی که خدای تعالی چه گفت: فِی أَیِّ صُورَةٍ ما شاءَ رَکَّبَکَ، یعنی فیما بینک و بین آدم. عکرمه و ابو صالح گفتند: فِی أَیِّ صُورَةٍ ما شاءَ رَکَّبَکَ، در هر صورت که خواست تو را ترکیب کرد. چون صورت آدمی خواست چنین آمدی، اگر صورت دگر«۶» خواستی بودی«۷»، برای آن که به اختیار فاعلی مختار است نه به ایجاب موجبی که خلاف آن روا نباشد. و قوله: «ما» رواست که زیادت باشد، و رواست که ایهامی باشد، کقولهم: لأمر ما جدع قصیر انفه. ---------------------------------- (۱). کا، آد، گا: اینکه کلمه دو. (۲). آج: مسطّح. [.....] (۳). آد قراءت. (۴). سوره تین (۹۵) آیه ۴. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها یا فلان تو را. (۶). کا، آد، گا: دیگر حیوانات. (۷). کا، آد، گا: خواستی چنین آمدی.

صفحه : ۱۷۵ کَلّا، کلمت«۱» زجر است کافران را. بَل تُکَذِّبُونَ بِالدِّینِ، عامّه قرّاء به «تا» ی خطاب خواندند، و ابو جعفر به « یا » خواند خبرا عن الغائبین، گفت: شما که کافرانی«۲» تکذیب می کنی«۳» و دروغ می‌داری«۴» جزا را و روز قیامت را. وَ إِنَّ عَلَیکُم لَحافِظِینَ، و بر شما نگاهبانانی هستند از فریشتگان که اعمال شما نگاه می‌دارند. کِراماً، کریمانند و دبیرانند، دبیرانی که کریمند و کرم ایشان آن است که در خبر آمد که: چون بنده طاعتی کند، فریشته دست راست شادمانه شود و بشتابد و یکی را ده بنویسد، و چون معصیتی کند و فریشته دل تنگ شوند. فریشته [۷۷- پ] دست چپ خواهد تا بر او نویسد، آن دیگر گوید: توقّف کن یک ساعت باشد که پشیمان شود. یک ساعت توقّف کند. به دوم ساعت خواهد که بر نویسد، هم رها نکند. همچنین تا هفت ساعت. پس از هفت ساعت گوید: جاهل است اینکه بنده، بنویس یکی را، یکی«۵». یَعلَمُونَ ما تَفعَلُونَ، می‌دانند آنچه شما می کنی«۶». إِنَّ

الأَبرارَ لَفِی نَعِیمٍ، نیکوکاران«۷» و آنان که با مادر و پدر مبرّت کنند«۸». عبد اللّه عمر گفت: از رسول- علیه السلام- که گفت: خدای تعالی اینان را برای آن أبرار خواند که با پدران و فرزندان نیکوی کنند. آنگه گفت: چنان که پدران را بر فرزندان حقّ است، فرزندان را بر پدران حقّ است. و گفتند: مراد آنان‌اند که سوگند و عهد به راست کنند، من قولهم: (بر فی یمینه)، و بر اینکه قول وفا به جمله او امر و نواهی داخل باشد در اینکه، و اینکه عامتر است و به فایده بیشتر، آنان که چنین باشند در بهشت خواهند بودن و جای ایشان بهشت باشد. ------------------------------- (۱). کا، آد، گا ردع. (۲). کا، آد، گا: کافرانید. (۳). کا، آد، گا: می‌کنید. (۴). کا، آد، گا: می‌دارید. (۵). کا، آد، گا نویسد. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌کنید. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: گفت نیکوکاران. (۸). کا، آد، گا در بهشت خواهند بود و جای ایشان بهشت است.

صفحه : ۱۷۶ وَ إِنَّ الفُجّارَ لَفِی جَحِیمٍ، و آنان که کافران و فاسقان باشند، جای ایشان دوزخ باشد. یَصلَونَها یَومَ الدِّینِ، ملازم باشند با دوزخ روز قیامت که روز جزا بود. وَ ما هُم عَنها بِغائِبِینَ، و ایشان از آن جا غایب نباشند. و آیت به اینکه قرینه مخصوص باشد به کافران برای آن که کافر هم فاسق باشد، هم از روی لغت و هم از روی شرع. امّا فاسق کافر نباشد به اتّفاق، و پیش از اینکه به مواضع خود بیان کرده‌ایم که: فسّاق اهل صلات در دوزخ مؤبّد نباشند. آنگه بر سبیل استعظام و استهوال گفت: وَ ما أَدراکَ ما یَومُ الدِّینِ«۱»، پس چه دانی ای محمّد که آن روز چه روز باشد؟ و اینکه بر سبیل مبالغت گفت در باب تهدید«۲» و تعظیم اینکه روز. آنگه هم او بیان کرد، گفت: یَومَ لا تَملِکُ نَفسٌ لِنَفسٍ شَیئاً، مکّیان [۷۸- ر] و بصریان خواندند: «یوم» به رفع ردّا علی قوله: ما یَومُ الدِّینِ، و باقی قرّاء خواندند به نصب علی تقدیر فعل مضمر، و التّقدیر: أعنی یوم لا تملک، گفت: روزی باشد که هیچ نفس مالک نباشد هیچ نفس را چیزی و«۳» نتواند تا از او عذاب دفع کند تا«۴» از او غنای کند«۵». و اصل «ملک» قدرت باشد- چنان که بیان کرده‌ایم. وَ الأَمرُ یَومَئِذٍ لِلّهِ، و فرمان آن روز خدای را باشد برای آن که همه فرمانها که امروز [به]«۶» ولات و حکّام کرده است، فردا باطل شود و باز ستاند از ایشان و معزول کند ایشان را از آن و آن که«۷» گفت: یَومَئِذٍ«۸»، آن روز دلیل نکند که امروز او را فرمانی نباشد، برای آن که اینکه دلیل الخطاب بود، و آن درست نیست بنزدیک محقّقان. ------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها تو چه دانی که روز جزا چه روزی باشد، ثمّ ما ادریک ما یوم الدّین. [.....] (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: تهویل. (۳). آد، گا: یعنی. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: یا. (۵). کا، آد، گا: غنایی. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). کا، آد، گا: آنگه. (۸). آج: یومئذ گفت.

صفحه : ۱۷۷

سورهٔ المطففین

اینکه سورت مکیّ است و سی و شش آیت است و [صد]«۱» و شصت و نه کلمت است و هفتصد«۲» و سی حرف است. و روایت است از أبو امامه از ابیّ کعب که رسول- صلی اللّه علیه و علی آله- گفت: هر که او سورهٔ المطففین بخواند، خدای تعالی او را از رحیق مختوم آب دهد روز قیامت«۳».

[سوره المطففین (۸۳): آیات ۱ تا ۳۶]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ وَیلٌ لِلمُطَفِّفِینَ (۱) الَّذِینَ إِذَا اکتالُوا عَلَی النّاسِ یَستَوفُونَ (۲) وَ إِذا کالُوهُم أَو وَزَنُوهُم یُخسِرُونَ (۳) أَ لا یَظُنُّ أُولئِکَ أَنَّهُم مَبعُوثُونَ (۴) لِیَومٍ عَظِیمٍ (۵) یَومَ یَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ العالَمِینَ (۶) کَلاّ إِنَّ کِتابَ الفُجّارِ لَفِی سِجِّینٍ (۷) وَ ما أَدراکَ ما سِجِّینٌ (۸) کِتابٌ مَرقُومٌ (۹) وَیلٌ یَومَئِذٍ لِلمُکَذِّبِینَ (۱۰) الَّذِینَ یُکَذِّبُونَ بِیَومِ الدِّینِ (۱۱) وَ ما یُکَذِّبُ بِهِ إِلاّ کُلُّ مُعتَدٍ أَثِیمٍ (۱۲) إِذا تُتلی عَلَیهِ آیاتُنا قالَ أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ (۱۳) کَلاّ بَل رانَ عَلی قُلُوبِهِم ما کانُوا یَکسِبُونَ (۱۴) کَلاّ إِنَّهُم عَن رَبِّهِم یَومَئِذٍ لَمَحجُوبُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّهُم لَصالُوا الجَحِیمِ (۱۶) ثُمَّ یُقالُ هذَا الَّذِی کُنتُم بِهِ تُکَذِّبُونَ (۱۷) کَلاّ إِنَّ کِتابَ الأَبرارِ لَفِی عِلِّیِّینَ (۱۸) وَ ما أَدراکَ ما عِلِّیُّونَ (۱۹) کِتابٌ مَرقُومٌ (۲۰) یَشهَدُهُ المُقَرَّبُونَ (۲۱) إِنَّ الأَبرارَ لَفِی نَعِیمٍ (۲۲) عَلَی الأَرائِکِ یَنظُرُونَ (۲۳) تَعرِفُ فِی وُجُوهِهِم نَضرَةَ النَّعِیمِ (۲۴) یُسقَونَ مِن رَحِیقٍ مَختُومٍ (۲۵) خِتامُهُ مِسکٌ وَ فِی ذلِکَ فَلیَتَنافَسِ المُتَنافِسُونَ (۲۶) وَ مِزاجُهُ مِن تَسنِیمٍ (۲۷) عَیناً یَشرَبُ بِهَا المُقَرَّبُونَ (۲۸) إِنَّ الَّذِینَ أَجرَمُوا کانُوا مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا یَضحَکُونَ (۲۹) وَ إِذا مَرُّوا بِهِم یَتَغامَزُونَ (۳۰) وَ إِذَا انقَلَبُوا إِلی أَهلِهِمُ انقَلَبُوا فَکِهِینَ (۳۱) وَ إِذا رَأَوهُم قالُوا إِنَّ هؤُلاءِ لَضالُّونَ (۳۲) وَ ما أُرسِلُوا عَلَیهِم حافِظِینَ (۳۳) فَالیَومَ الَّذِینَ آمَنُوا مِنَ الکُفّارِ یَضحَکُونَ (۳۴) عَلَی الأَرائِکِ یَنظُرُونَ (۳۵) هَل ثُوِّبَ الکُفّارُ ما کانُوا یَفعَلُونَ (۳۶)

[ترجمه]

وای آنان که کم پیمایند و کم سنجند. آنان که چون پیمایند برای خود بر مردمان تمام بستانند. و چون پیمایند بر ایشان یا سنجند بر ایشان کم پیمایند و سنجند. گمان نمی‌برند اینان که ایشان را بر انگیزند. برای روزی بزرگ. آن روز که بایستند مردمان برای خدای جهانیان. ---------------------------------- (۱). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آد، گا: نهصد. (۳). کا و اللّه اعلم.

صفحه : ۱۷۸ حقّا که نامه کافران در درک سجین باشد«۱». و چه دانی تو که چیست سجّین«۲». نامه‌ای علامت کرده. وای آن روز دروغ دارندگان را. آنان که تکذیب می‌کنند روز جزا را. و دروغ ندارد آن را الّا هر ظالمی بزهکار. چون خوانند بر او آیتهای ما گوید«۳»: فسانه پیشینگان است. پرگست«۴»، بل غلبه کرده است بر دلهاشان آنچه کرده بوده‌اند. حقّا که ایشان از خدایشان آن روز باز داشته باشند. پس ایشان بشوند به دوزخ. پس گویند: اینکه آن است که به آن تکذیب کردی«۵». حقّا که نامه نیکوکاران در علّیین باشد. و چه دانی تو که چیست علّیون. نامه‌ای علامت کرده«۶». که حاضر باشند به او فریشتگان مقرّب. نیکوکاران در بهشت نعیم‌اند. ---------------------------------- (۱). آج: نامه بی‌سامان کاران در دوزخ است. (۲). آج: دوزخ. (۳). آج: گویند. (۴). آج: حقّا. [.....] (۵). آج: به دروغ می‌داشتند. (۶). آج: نامه‌ای است نوشته.

صفحه : ۱۷۹ بر سریرها می‌نگرند. بشناسی در رویهاشان تازگی نعمت. بدهند ایشان را از شرابی مهر کرده. که مهر آن مشک باشد و در اینکه باید تا رغبت کنند رغبت کنان«۱». و آمیختن او از تسنیم باشد. چشمه‌ای که باز خورند به آن نزدیکان. آنان که گناه کرده باشند، باشند از آنان که مؤمنانند می‌بخندند«۲». و چون بگذرند به ایشان یکدیگر را به چشم نمایند. «۳»، و چون باز گردند با اهل خود باز گردند بطر کنان«۴». و چون ببینند ایشان را، گویند: اینان گمراهانند. و نفرستادیم«۵» ایشان بر آنان نگاهبانان. امروز آنان که ایمان دارند از کافران می‌خندند. بر سریرها می‌نگرند. ---------------------------------- (۱). آج: رغبت کنندگان. (۲). آج: می‌خندیدند. (۳). اساس، آج: فاکهین. (۴). آج: خوش منشان و نازان. (۵). آج: نفرستادند، چاپ شعرانی (۱۲/ ۱۹): فرستاده نشد.

صفحه : ۱۸۰ جزا دادند«۱» کافران را به آنچه کرده بودند [۷۹- پ]! قوله: وَیلٌ لِلمُطَفِّفِینَ، الایات، حق تعالی در اینکه آیت تهدید کرد و وعید آنان را که چون چیزی سنجند یا پیمایند کم سنجند و به کم پیمایند. و التطفیف، التقلیل، و اشتقاقه من الطّفیف و هو القلیل الیسیر، یقال: هذه تافهٔ نزر قلیل طفیف زهید براض وتح نکد حقیر به یک معنی. گفت: وای آنان که حقّ مردمان به تمام به

ایشان ندهند«۲» نقصان کنند. آنگه وصف کرد ایشان را، گفت: الَّذِینَ، آنان که چون چیزی پیمایند بر مردمان تمام بستانند. در «علی» دو قول گفتند. کوفیان گفتند: «علی» به معنی «من» است، یعنی إذا اکتالوا من النّاس، و ایشان گویند حروف الصّفات یقوم بعضها مقام بعض، و اینکه قاعده بنزدیک بصریان درست نیست. بصریان گفتند: آیت بر ظاهر خود است، و معنی قوله: عَلَی النّاسِ، یعنی إذا اکتالوا لأنفسهم علی النّاس، چون برای خود پیمایند بر مردمان، و «علی» متناقض «لام»«۳» باشد، یقال: هذا الأمر له أو علیه، و شهد له خلاف شهد علیه، و دعا له خلاف دعا علیه و مانند اینکه بسیار است. پس معنی آن باشد که چنان پیمایند«۴» که او را باشد و بر خصم او باشد. یَستَوفُونَ، تمام بستانند. وَ إِذا کالُوهُم، و چون خود پیمایند برای ایشان، یعنی ایشان را باید دادن به مردمان تا بر ایشان سنجند. یُخسِرُونَ، کم پیمایند و کم سنجند، یقول العرب: کلته و کلت [له]«۵» و وزنته الطعام و وزنت له بمعنی، و فرّاء گفت: اینکه لغت اهل ------------------------------ (۱). آج: هیچ ثواب دهند. (۲). کا، آد، گا و. (۳). اساس: لازم که چون خطا می‌نمود، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). کا، آد، گا: پیماید. (۵). اساس: ندارد، که چون ضرور می‌نمود با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۸۱ حجاز است خاص. و ابو عبید«۱» گفت: عیسی بن عمر وقف کردی بر «کالوا» و «وزنوا» و «هم» ابتدا کردی«۲»، چنان که «هم» ضمیر مرفوع منفصل باشد بدلا من الضمیر المرفوع المتّصل ألذی هو الواو، و بر قول اوّل «هم» ضمیر [۸۰- ر] منصوب منفصل باشد، آن که مفعول اوّل بود از «کالوا»، یقال: کلته الطعام. و ابو عبید«۳» گفت: وجه اوّل اختیار است برای خطّ«۴» مصحف که اگر «هم» ضمیر بودی، بدل از فاعل بایستی از پی هر دو «واو»، «الف» نوشته بودی که اینکه را «الف» فصل خوانند برای آن که فاصل بود میان«۵» ضمیر فاعل و ضمیر مفعول، یقال: ضربوهم، بی «الف» چون «هم» ضمیر مفعول به باشد«۶»، و ضربوا هم به «الف» چون ضمیر، بدل فاعل باشد. عبد اللّه عبّاس گفت سبب نزول آیت آن بود که: چون رسول- علیه السلام- به مدینه آمد، اهل مدینه در باب کیل و وزن بغایت خبیث بودند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. قرظی گفت: معاملان مدینه مبایعت و تجارت ایشان به شکل قمار بودی به انواع حیلتها که ایشان را بود، و نامهای آن بنزدیک ایشان «منابذه» و «ملامسه» و «مخاطره» بود. رسول- علیه السلام- به بازار آمد و اینکه آیات بر ایشان خواند. سدّی گفت: رسول- علیه السلام- به مدینه آمد و مردی بود کنیت او أبو جهینه، دو صاع داشت: یکی زیادت، یکی ناقص. به یکی بستدی و به یکی بدادی. خدای تعالی اینکه آیات در حقّ او بفرستاد و گفت: وای آنان که کم سنجند و کم پیمایند؟ چون به مردمان دهند و چون از ایشان بستانند، تمام بستانند. عبد اللّه عبّاس روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: خمس ------------------------------ (۳- ۱). کا، آد، گا: ابو عبیده. (۲). کا، آد، گا: اووزنوهم ابتدا کردی. [.....] (۴). آج: حفظ. (۵). آج الف. (۶). آج: مفعول نباشد.

صفحه : ۱۸۲ اللهبخمس} ، پنج چیز به پنج چیز. گفتند: یا رسول اللّه: کدام است آن پنج چیز که به پنج چیز باشد! گفت: هیچ قوم نباشد که نقص عهد کند و الّا خدای تعالی دشمن را بر ایشان مسلّط کند. و هیچ قوم نباشد که به خلاف راستی حکم کند و الّا درویشی بر ایشان مسلّط [۸۰- پ] شود. و فواحش در میان هیچ قوم ظاهر نشود و إلّا مرگ بر ایشان مسلّط شود. و عادت نکنند کم سختن«۱» و کم پیمودن الّا نبات از ایشان منع کنند و ایشان را به قحط امتحان کنند. و هیچ قوم زکات منع نکنند و الّا باران از ایشان منع کنند. مالک دینار گفت: مرا همسایه‌ای بود، بیمار شد. من در عیادت او رفتم، او را در نزع یافتم و بانگ می‌داشت، می‌گفت: دو کوه از آتش«۲» قصد من می‌کنند. من گفتم: یا هذا؟ اینکه چه خیال است که تو را می‌نماید، یا هذیانی است که می‌گویی! گفت: نه، حقیقت است، و اینکه از آن جاست که مرا دو مکیال بود: یکی زیادت، یکی ناقص. به زیادت بستدمی و به ناقص بدادمی. اینکه جزای آن است می‌دانم. عکرمه گفت: گوای«۳» دهم بر هم کیالی و وزّانی که از اهل دوزخ است. گفتند: نه پسر تو هم کیّال است و هم وزّان! گفت: دوزخی است. اصمعیّ گفت از اعرابیی شنیدم که می‌گفت: مروّت طمع مدار از آن کس که مروّت او از سر مکیال است و چشمه ترازو باشد، و شاعر گوید در اینکه معنی: ما للتجار و للسخاء و انما نبتت لحومهم علی قیراط و

دیگری گوید: خذوا مال التّجار و سوّفوهم«۴» فإن جمیع ما جمعوا حرام«۵» و راوی خبر گوید که: امیر المؤمنین- علیه السلام- چون از حکومات فارغ ---------------------------------- (۱). آج، آد، گا: کم سنجیدن. (۲). کا، آد، گا: دو کوه آتشین. (۳). کا، آد، گا: گواهی. (۴). آج مصرع دوم بیت چنین است: إلی وقت فانّهم لئام. (۵). آج: مصراع مربوط می‌شود به مصراع دوم بیتی دیگر که مصراع اول آن چنین است: و لیس علیکم فی ذاک اثم.

صفحه : ۱۸۳ شدی، به بازار کوفه در آمدی و گفتی: یا أیها النّاس اتقوا الله، و ... أوفوا المکیال و المیزان بالقسط و لا تبخسوا النّاس أشیاء هم و لا تعثوا فی الإرض مفسدین «۱». و یک روز به بازار در آمد، مردی را دید زعفران می‌سخت«۲» و چرب می‌سخت«۳»، بنگرید بدانست که ترازوی او راست نیست. زعفران از کفّه [۸۱- ر] بریخت و گفت: اوّل ترازو راست کن، آنگه اگر خواهی که چرب سنجی تو دانی. و عبد اللّه عمر به مردی بگذشت که چیزی می‌سخت«۴» و کم می‌سخت«۵». گفت: از خدای بترس و انصاف بده در اینکه سختن«۶» که فردا قیامت مطفّفان را بدارند تا«۷» عرق، لگام بر دهن ایشان کند. قوله: أَ لا یَظُنُّ أُولئِکَ، نمی‌دانند ایشان. و «ظن» به معنی علم است اینکه جا چنان که بیان کردم چندین جای. أَنَّهُم مَبعُوثُونَ، لِیَومٍ عَظِیمٍ، ایشان را بر خواهند انگیختن برای روزی بزرگ، یعنی روز قیامت. یَومَ یَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ العالَمِینَ، آن روز که مردم بایستد«۸» برای خدای تا از حقوق او به در آیند و از حقوق اصحاب حقوق و مظالم به در آیند، و حساب باز دهند که چه کردند و چه گفتند و چرا کردند، و گفتند«۹»، و غرض ایشان به آن چه بود. هر مثقال ذرّه‌ای از کجا جمع کردند و کجا صرف کردند و از چه طریق کسب کردند! راوی خبر گوید: یک روز عبد اللّه عمر اینکه سورت می‌خواند«۱۰»، به اینکه آیت رسید. چندان بگریست که بیفتاد و دگر نتوانست خواندن. کَلّا إِنَّ کِتابَ الفُجّارِ لَفِی سِجِّینٍ، گفت: حقّا که نامه کافران و فاجران و بی‌سامان کاران- که اعمال ایشان بر او نوشته باشند- در سجین باشد. عبد اللّه ---------------------------------- (۱). سوره هود (۱۱) آیه ۸۵. (۲). آج: می‌سخیت، آد، گا: می‌سنجید. (۵- ۴- ۳). آد، گا: می‌سنجید. (۶). آد، گا: سنجیدن. (۷). آج: با. (۸). کا، آد: بایستند. [.....] (۹). کا، آد، گا: ندارد. (۱۰). آد، گا چون.

صفحه : ۱۸۴ عمر گفت و معتّب بن سمنی«۱» و قتاده و مجاهد و ضحّاک و إبن زید که: «سجّین» زمین هفتم است، جانهای کافران و نامه‌های اعمال ایشان آن جا باشد. و براء بن عازب روایت کرد از رسول- علیه السلام- که گفت: «سجّین» نام زمین هفتم است. عطیّه گفت، عبد اللّه عبّاس از کعب الأحبار پرسید که سجّین چه باشد! گفت: بدان که جانهای کافران به آسمان برند [۸۱- پ]، آسمان قبول نکند، با زمین آرند قبول نکند، فرو برند به زمین دیگر قبول نکند تا به هفتم زمین. از آن جا به سجّین برند، و آن سر حدّ ملک ابلیس است. و عطا گفت و سعید جبیر که: سجّین زیر روی ابلیس است، آنگه از زیر روی ابلیس رقّی بگیرند و احوال و اعمال اینکه کافران بر آن جا نویسند و در زیر روی ابلیس نهند. روایت دیگر از عبد اللّه عبّاس از کعب الأحبار آن است که: عبد اللّه عبّاس از او پرسید که، گفت: مرا خبر ده از «سجّین» و «علّیین»، گفت: امّا «سجّین» چنان که در تورات یافتم نام درختی است در زیر هفتم زمین، نام هر شیطانی بر آن جا نوشته. چون جان کافر«۲» بر دارند به آسمان برند، درهای آسمان ببندند«۳» در پیش آن و آن را اندر آرند«۴» بنزدیک اینکه درخت. و امّا «علّیین» چون جان بنده‌ای مؤمن بردارند، درهای آسمان بگشایند برای آن تا به زیر عرش. چون به زیر عرش رسد، دستی از عرش بیرون [آید]«۵» و نزل و کرامت او در خور او بنویسد، فذلک قوله: کِتابَ الفُجّارِ لَفِی سِجِّینٍ، و: کِتابَ الأَبرارِ لَفِی عِلِّیِّینَ«۶». کلبی گفت: سنگی است«۷» در زیر هفتم زمین سبزی«۸»، که سبزی آسمان از اوست، نامهای کافران در آن سنگ نهند. وهب گفت: سجّین آخر مملکت ابلیس ---------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: معتّب بن سمن، چاپ شعرانی (۱۲/ ۲۲): معتّب بن سمرهٔ. (۲). آد، گا: کافران. (۳). آد، گا: بربندند. (۴). کا، آد، گا: پیش آن پس آن را به سجّین اندازند. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). سوره مطفّفین (۸۳) آیه ۱۸. (۷). کا، آد سبز. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد.

صفحه : ۱۸۵ است. محمّـد بن کعب القرظیّ روایت کرد از ابو هریره از رسول- علیه و علی اله السلام- که گفت: «فلق» نام چاهی است در دوزخ سر گرفته، و «سجّین»«۱» چاهی است در دوزخ سر گشاده. مجاهد گفت: سنگی است در زیر هفتم زمین، نامهای کافران در زیر آن سنگ نهند. عکرمه گفت: یعنی لفی ضلال و خسار، یعنی اعمال ایشان را موقع نباشد و به جای [۸۲- ر] قبول نیوفتد، چنان که ما گوییم: نام ایشان به خاک افتاد و به زمین افتاد. أخفش گفت: لفی حبس و ضیق«۲»، در تنگی و سختی باشد، و هو فعّیل من السجن، و اینکه بنای مبالغت باشد، کقولهم: سکّیر و خمّیر، قال إبن مقبل: و رفقهٔ یضربون السفن ضاحیهٔ ضربا تواصت به الابطال سجّینا ابو عبید«۳» تفسیر او بـه شدیـد کردی، أی ضربا شدیدا. آنگه بر سبیل استعظام و تعجّب گفت: وَ ما أَدراکَ ما سِجِّین، تو چه دانی ای محمّـد که سجّین چه باشد؟ آنگه گفت: کتاب مرقوم، نامه‌ای باشد نبشته یکی«۴» علامت کرده بر او چون رقم خامه که بنسترند«۵» فراموش نکنند تا جزا دهند خداوندش را به حسب آن: قتاده گفت: رقم شرّ دارد. و گفتند: «مرقوم»، مختوم بود به لغت حمیر. وَیلٌ یَومَئِذٍ لِلمُکَذِّبِین، وای دروغ دارندگان در آن روز. الَّذِینَ یُکَذِّبُونَ بِیَومِ الدِّین، آنان که روز جزا به دروغ دارنـد و به بعث و نشور ایمان ندارنـد. آنگه وصف کرد کافران به بعث را، گفت: وَ ما یُکَذِّبُ بِهِ إِلَّا کُلُّ مُعتَدٍ، گفت: تکذیب نکند الّا هر متعدّی«۶» ظالمی، یقال: اعتـدی و تعدّی إذا تجاوز الحد.«۷» أَثِیمٍ، ---------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها نام. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها وضنک. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: ابو عبیده. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: و. [.....] (۵). آج و دیگر نسخه بدلها و. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: معتدی. (۷). کا، گا فعیل بمعنی مفعول.

صفحه : ۱۸۶ أی مأثوم، بزهکاری«۱». إِذا تُتلی عَلَیهِ آیاتُنا، چون آیات ما بر او خوانند، گوید: اینکه فسانه پیشینگان است. اینکه جمله صفات مشرکان عرب است. آنگه گفت بر سبیل زجر ایشان که: کَلّا بَل رانَ، أی غلب، گفت: غالب شد بر دلهای ایشان آن اعمال بد که ایشان کردند. ابو هریره گفت از رسول علیه السلام- شنیدم که گفت: چون بنده گناهی کند، نکته‌ای سیاه بر دلش پیدا شود. اگر توبه کند، آن سیاهی افروخته شود [۸۲- پ]، و اگر با سر گناه شود آن سیاهی زیادت می‌شود تا جمله دلش سیاه شود، فذلک قوله: کَلّا بَل رانَ عَلی قُلُوبِهِم ما کانُوا یَکسِبُون. و مفسّران هم اینکه گفتند، اینکه گناه بر گناه باشد چندان که دل سیاه شود. حذیفهٔ بن الیمان گفت: دل به ماننـد کفّی است. چون بنـده گناهی بکند، مقدار یک انگشت از او منقبض شود. چون گناهی دیگر بکنـد، انگشتی دیگر منقبض شود تـا آنگه که جمله دل فراهم آیـد. چون چنین شود مطبوع شود و مغلوب گناه گردد، آنگه اینکه آیت بر خواند. بکر بن عبد اللّه گفت: چون بنده گناه کند، به مانند سر سوزنی سوراخی در دل او پیدا شود و به هر گناهی همچنین سوراخی پیدا می‌شود تا به مانند غربال شود. حسن بصری گفت: «رین» آن باشد که گناه بر گناه«۲» می کند تا دلش بمیرد. عبد اللّه عبّاس گفت: پوششی به سر او در آید«۳» تا چون چیزی شود بی‌خبر، ترس و انـدیشه و خشیت در او بنمانـد. و گفتند: «رین» قلب باشد[لهم ما «۴» برگرداننـد تا زیر و زبر شود، نظیره قوله: وَ نُقَلِّبُ أَفئِدَتَهُم وَ أَبصارَهُم[لهم ما «۵» الایـهٔ. و اصل «رین» در کلام عرب غلبه ---------------------------------- (۱). آد فعیل بمعنی مفعول. (۲). کا: که مرد گناه. (۳). کا، آد، گا: به سر او در آرند. (۴). کا، آد، گا: رین آن باشد که. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۱۱۰.

صفحه : ۱۸۷ باشد، یقال: رانت الخمر[لهم ما «۱» علی عقله، أی غلبت. و قال ابو زیـد الطائی: ثمّ لمّا راه رانت به الخمرو ما ان[لهم ما «۲» ترینه باتّقاء معنی آیت آن است که: شومی گناه بر دل ایشان غالب شد تا در حجاب خذلان بماندند و مسلوب التوفیق گشتند. و آیت دلیل است بر صحّت مذهب اهل عـدل برای آن که اضافه «رین» با عمل و کسب ایشان است، معلوم شد که از ایشان بر ایشان آمد. و «ما» در محّل رفع است باسناد [۸۳- ر] الفعل إلیه. «ما» شایـد که موصوله باشـد، و شایـد تا مصدریّه باشد. کَلّا إِنَّهُم عَن رَبِّهِم یَومَئِذٍ لَمَحجُوبُون، گفت: حقّا که ایشان روز قیامت از ثواب خـدای محجوب و ممنوع باشـند، علی حذف المضاف و اقامهٔ المضاف [الیه][لهم ما «۳» مقامه. و بـدین آیت تمسّک نرسـد اشاعره را بر اثبات رؤیت، برای آن که حجاب بر حقیقت بر اجسام روا باشـد، و ایشان خـدای را جسم نگویند. و امّا با مجسـمّه سخن نگویند در نفی رؤیت سـخن در نفی تجسیم گویند، چون باطل شد که جسم

است باطل شود که مرئی است، برای آن که رؤیت[لهم ما «۴» مستحیل است الّا بر اجسام یا بر الوان، و قدیم تعالی نه از قبیل اجسام و الوان است. دگر آن که حجاب نقیض رؤیت باشد[لهم ما «۵»، نقیض وصول باشد[لهم ما «۶»، و اینکه جز در حقّ اجسام مصوّر[لهم ما «۷» نشود. دگر آن که[لهم ما «۸» تسلیم کنند حجاب از کجاست که چون کافران محجوب باشند دیگران موصول باشند، و اینکه دلیل الخطاب باشد و آن معتمد نیست بنزدیک بیشتر اهل علم. ------------------------------

(۱). کا، آد، گا: ران الخمر. (۲). کذا: در اساس، آج، آد، تفسیر قرطبی (۱۹/ ۲۶۰): و ان لا. (۳). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۴). آد، کا، گا: ندارد، آج و. (۵). آج و. (۶). آد، کا، گا: اینکه جمله را ندارد. [.....] (۷). آد: متصوّر. (۸). همه نسخه بدلها اگر، در اساس نیز با خطی متفاوت از متن الحاق شده است.

صفحه : ۱۸۸ ثُمَّ إِنَّهُم لَصالُوا الجَحِيمِ، آنگه ایشان به دوزخ شوند و مقیم مانند آن جا. ثُمَّ يُقالُ، آنگه گویند ایشان را: اینکه آن عذاب است که شما دروغ داشتی[لهم ما «۱» آن را. كَلّا إِنَّ كِتابَ الأَبرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ،[لهم ما «۲» چون ذکر کافران و احوال و صفات و مآل ایشان طرفی بگفت، و ذکر مؤمنان و نکوکاران گفت، گفت: حقّا که نامه ابرار و نکوکاران در علّیّین باشد. براء بن عازب روایت کرد که رسول- علیه السلام گفت: علّیّین از بالای هفت[لهم ما «۳» آسمان است در زیر عرش[لهم ما «۴». عبد اللّه عبّاس گفت: او لوحی است از زبرجد سبز در زیر عرش [اعمال ابرار بر آن جا نوشته باشد. کعب و قتاده گفتند: قائمه‌ای است][لهم ما «۵» آویخته، از قوایم عرش. مقاتل گفت: ساق عرش است. عطا گفت از عبد اللّه عبّاس [۸۳- پ] که بهشت است. ضحّاک گفت: سدرة المنتهی است. و اهل معانی گفتند: علی علوّ بعد علو و شرف بعد شرف، بر بلندیی از پس بلندیی و بر شرفی از پس شرفی. گفتند: برای آن جمع کرد آن را بر جمع سلامت کأنّه جمع علّیّ علی فعیل، مبالغة فی العلوّ، کسکّیر و خمّیر، و التثنیة علّیّان و الجمع علّیون فی حال الرفع، و علّیّین فی حالتی النصب و الجرّ. فرّاء گفت: علّیّین اسمی است موضوع بر صیغت جمع که او را واحدی نیست از لفظ او، کعشرین و ثلثین. عبد اللّه بن عمرو[لهم ما «۶» گفت در اینکه آیت که اهل علّیّین از چند ساله راه به سر اهل بهشت فرونگرند. چون یکی از ایشان بر کوشک خود آید و به بهشت فرونگرد، از نور روی او بهشت روشن شود و اهل بهشت[لهم ما «۷» بدانند، گویند: اینکه نور روی اهل علّیّین است. ------------------------------ (۱). همه نسخه بدلها: داشتید. (۲). کا، آد، گا خدای تعالی. (۳). کا، آد، گا: هفتم. (۴). آد، گا عظیم. (۵). اساس: افتادگی دارد، از آج آورده شد. (۶). همه نسخه بدلها: عمر. (۷). آد، گا: او.

صفحه : ۱۸۹ وَ ما أَدراكَ ما عِلِّيُّونَ، و چه دانی تو ای محمّد که علّیّان[لهم ما «۱» که باشند: كِتابٌ مَرقُومٌ، آنگه هم او بیان کرد و گفت: نوشته‌ای باشد رقم بر زده[لهم ما «۲»، قلیل: مکتوب و قیل مختوم، گفتند: مرقوم نبشته باشد، و گفتند: مهر کرده باشد. بعضی اهل معانی گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و التقدیر: کلّا إنّ کتاب الأبرار کتاب مرقوم فی علّیّین، و آن محلّ فریشتگان است. گفت: نامه عمل ایشان به محلّ شرف و مرتبت[لهم ما «۳» باشد تا بدانند که آنان را که نامه اعمال ایشان را اینکه تشریف باشد، منزلت ایشان بنزدیک خدای چه باشد[لهم ما «۴». آنگه گفت: يَشهَدُهُ المُقَرَّبُونَ، و نزدیکان حضرت آن جا حاضر باشند که نامه عمل ایشان است. آنگه وصف محلّ ایشان کرد، گفت: إِنَّ الأَبرارَ لَفِي نَعِيمٍ، گفت: نکوکاران در بهشت نعیم باشند. عَلَى الأَرائِكِ، بر سریرها می‌نگرند [۸۴- ر] به آن کرامت و مملکت که خدای تعالی ایشان را داده باشد[لهم ما «۵». مقاتل گفت: به دشمنان خود می‌نگرند از اهل دوزخ که خدای تعالی چگونه عذاب می کند[لهم ما «۶» ایشان را. عطا گفت: بر سریرهای معرفت به معروف می‌نگرند و بر سریرهای قربت به رأفت ملك رءوف می‌نگرند[لهم ما «۷». تَعرِفُ فِي وُجُوهِهِم نَضرَةَ النَّعِيمِ، در روی ایشان بشناسی نضارت و تازگی نعمت. عامّه قرّاء «تعرف» خواندند به فتح «تا» و کسر «را» و نصب «تا» نضرة. و ابو جعفر و یعقوب «تعرف» خواندند علی الفعل المجهول[لهم ما «۸»، بشناسند روی ایشان. ------------------------------ (۱). کا، آد، گا: علّیّون. (۲). آد، گا: رقم زده. (۳). گا: قربت. (۴). آد، گا: چون باشد. (۵). کا، آد، گا: برسریرها به آن کرامتها می‌نگرند و مملکتی

خدای تعالی ایشان را داده باشند می‌بینند که مغشوش است. [.....] (۶). اساس: می کنند، که ظاهرا نادرست می‌نماید. با توجه به آج و دیگر نسخه‌ها تصحیح شد. (۷). آد، گا: می‌بینند. (۸). آد، گا یعنی.

صفحه : ۱۹۰ یُسقَونَ مِن رَحِیقٍ، بدهند ایشان را از خمری صافی، پاکیزه، خوش[لهم ما «۱». گفتند: خمر کهن باشد. مقاتل گفت: خمر سپید باشد، قال حسّان: یسقون من ورد البریص علیهم بردا[لهم ما «۲» یصفّق بالرحیق[لهم ما «۳» السلسل و قال آخر: ام لا سبیل إلی الشباب و ذکره اشهی إلیّ من الرحیق السلسل مَختُومٍ، مهر بر نهاده. آنگه بگفت که: مهر او مشک باشد. مجاهد گفت: یعنی سر به گل کرده، جز آن است که به جای گل مشک باشد، و برای کرامت او مهر بر او نهند تا دست هیچ کس به او نرسد که خداوندش را بود که از او نفار طبعی باشد[لهم ما «۴». عبد اللّه مسعود گفت: مختوم، أی ممزوج، ختامه، أی مزاجه، گفت: آمیخته باشد به مشک، به جای آن که اینکه جا مزج به آب کنند، آن جا به مشک باشد[لهم ما «۵» بعضی دگر گفتند: ختامه، عاقبته و خاتمته، و آخر طعمه مشک، یعنی چون از دهن باز گیرند بوی مشک دهد. قتاده گفت: به کافور مزاجش[لهم ما «۶» کنند و به مشک مهرش کنند. أبو الدّرداء گفت: اینکه ختام شرابی باشد سپید که ایشان شراب خود به آن ممزوج کنند و بوی او چون بوی مشک باشد تا اگر کسی یک انگشت در او زند [۸۴- پ] و در دنیا دارد[لهم ما «۷»، همه دنیا معطّر شود و همه جانوران نصیب یابند از آن بوی، و اصل «ختم» در لغت آخر کار بود«۸»، و منه ختم القرآن و قوله- علیه السلام: الامور بخواتیمها ، أی بعاقبتها«۹»، و منه قیل للنّبی- علیه السلام: خاتم الأنبیاء، و مهر را از اینکه جا «ختم» گویند که مهر به آخر کار باشد عند الفراغ من ---------------------------------- (۱). آج: خوش بوی. (۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، قرطبی (۱۹/ ۲۶۵) و تبیان (۱۰/ ۳۰۳): بردی. (۳). اساس: الرحیق، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها و ضبط مشترک قرطبی و تبیان تصحیح شد. (۴). کا، آد، گا: نفرت طبعی حاصل آید. (۵). آج: کنند. (۶). کا، آد، گا: مزجش. (۷). آج: آرد. (۸). آد، گا: باشد. (۹). کا همه نسخه بدلها: بعواقبها.

صفحه : ۱۹۱ وضع جمیع ما یحتاج إلیه فی البیت و الکیس«۱». و انگشتری را برای [آن]«۲» خاتم خوانند که مهر نهنده باشد، و کسائی خواند«۳»: خاتمه مسک، علی وزن الفاعل. و اینکه قراءت امیر المؤمنین علی است و علقمه. و «ختام» که قراءت عامّه قرّاء است جمع خاتم باشد«۴». و گفتند: ختام مصدر باشد و خاتم اسم. و گفتند: ختام و خاتم به یک معنی باشد، کقولهم: رجل کریم الطباع و الطابع، قال الفرزدق: فبتن بجانبیّ مصرّعات و بتّ افضّ اغلاق الختام وَ فِی ذلِکَ فَلیَتَنافَسِ المُتَنافِسُونَ، گفت: باید تا راغبان در او رغبت کنند و چیزی نفیس مرغوب باشد. و «تنافس» آن باشد که هر یکی از دو نفس رغبت کنند که چیزی نفیس ایشان را باشد. و نفست بالشیء اذا بخلت به لشدهٔ الرغبهٔ فیه، و مثله قوله: لِمِثلِ هذا فَلیَعمَلِ العامِلُونَ«۵»، و در ضمن او تحریض است مکلّفان را بر طاعت و عمل صالح کردن. مقاتل بن سلیمان گفت: فلیتنازع المتنازعون، باید تا منازعت در او کنند منازعت کنندگان، یعنی به مسارعت به اعمال صالحه تا از یکدیگر بربایند که هر کس را که عمل بیش باشد و به باشد اینکه منفوس مرغوب او را بود. عطا گفت: منافسه، مسابقه باشد. زید أسلم گفت: مشاحّه باشد. إبن جریر گفت: جد کردن در طلب باشد و حریصی نمودن«۶» بر او [۸۵- ر]. و اینکه اصل کلمت است در لغت: وَ مِزاجُهُ مِن تَسنِیمٍ، و مزاج او گفت: از تسنیم باشد، و گفتند: «تسنیم» شرابی باشد که از بالا بر ایشان فرود آید، مشتقّا من سنام البعیر. ضحّاک گفت: تسنیم شریفترین شرابها باشد. مقاتل گفت: تسنیم چشمه‌ای باشد که از آن بهشت عدن بر ایشان فرود آید فی منازلهم و غرفهم. عبد اللّه مسعود و عبد اللّه ---------------------------------- (۱). آد، کا، گا: او فی الکیس. (۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. [.....] (۳). آد: گفت. (۴). چنین جمعی برای کلمه «خاتم» در معاجم و فرهنگها یافته نشد. (۵). سوره صافات (۳۷) آیه ۶۱. (۶). آج، کا، آد، گا: حرص نمودن.

صفحه : ۱۹۲ عبّاس گفتند: تسنیم شرابی باشد که مقرّبان را صرف دهند از آن و دیگران را ممزوج. عبد اللّه عبّاس گفت: اینکه از جمله آن است که خدای تعالی گفت: فَلا تَعلَمُ نَفسٌ ما أُخفِیَ لَهُم مِن قُرَّهِٔ أَعیُنٍ«۱». بعضی دگر مفسّران [گفتند]«۲»: آبی باشد که

در هوا معلّق می‌آید و در قدحهای اهل بهشت ریخته می‌شود به اندازه قدحها، چون پر شود باز ایستد چنان که قطره‌ای بر زمین نیاید تا ایشان را تکلّف استقا نباید کردن، و اینکه قول قتاده است. و اصل او از علوّ و رفعت است من سنام البعیر، و اینکه اسمی است همچونین مع اللّام«۳» کالتنعیم لجبل معروف. و نصب «عینا» بر حال باشد و روا بود که مفعول دوم باشد از یُسقَون، أی یسقون عینا، و قوله: یَشرَبُ بِهَا المُقَرَّبُون، که مقرّبان و نزدیکان باز خورند«۴». گفتند: «با» زیادت است، و التقدیر: یشربها. و گفتند: «با» به معنی «من» است. اهل اشارت گفتند: شربه‌ای«۵» باشد صرف ناممزوج که مقرّبان باز خورند بر بساط قرب در مجلس انس، در بستان عیش، به کأس رضا، بر مشاهده مصطفی- علیه السلام. إِنَّ الَّذِینَ أَجرَمُوا کانُوا مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا یَضحَکُون، گفت: مجرمان- یعنی مشرکان أبو جهل و اصحابش [۸۵- پ] و ولید مغیره و عاص وائل و جماعت مشرکان- گفت«۶»: اینکه جماعت از مؤمنان صحابه رسول خندیدندی«۷» بر طریق استهزاء از جماعت«۸» درویشان چون: سلمان و أبو ذر و مقداد و عمّار و بلال. مقاتل و کلبی گفتند: آیت در شأن امیر المؤمنین علی آمد که یک روز با جماعتی بنزدیک رسول می‌رفت. اینکه جماعت مشرکان، چون او بگذشت«۹» گفتند: ضحکنا من هذا الأصلع. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. -------------------------------- (۱). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۷. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). کا، آد، گا: مع الکلام. (۴). آد، گا: از آن خورند. (۵). کا، آد، گا: شربتی. (۶). آد، گا: گفتند. (۷). کا، آد و. (۸). آج مؤمنان و. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها بر او بخندیدند و.

صفحه : ۱۹۳ وَ إِذا مَرُّوا بِهِم یَتَغامَزُون، و چون مؤمنان به ایشان بگذشتندی، ایشان یکدیگر را به چشم بزدندی بر طریق استهزاء و سخریّت چنان که مستهزیان کنند از چشم شکستن. وَ إِذَا انقَلَبُوا إِلی أَهلِهِمُ انقَلَبُوا فَکِهِین«۱»، گفت: چون با خانه‌ها رفتندی با بطر و مزاح و دل، خوش و بازی کنان رفتندی. وَ إِذا رَأَوهُم، و چون مؤمنان را دیدندی، گفتندی: اینان گمراهانند برای آن بر دین محمّدند«۲». وَ ما أُرسِلُوا عَلَیهِم حافِظِین، آنگه حق تعالی بر سبیل انکار بر ایشان گفت: ما ایشان را نفرستادیم به نگاهبانی بر ایشان تا موکّل باشند. فَالیَوم، امروز، یعنی روز قیامت. الَّذِینَ آمَنُوا مِنَ الکُفّارِ یَضحَکُون، به عوض آن، مؤمنان از آن کافران بخندند. عَلَی الأَرائِکِ، بر سریرها قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ باشند. حق تعالی بفرماید تا از دوزخ دری در بهشت گشایند. کافران چون بنگرند آن در بینند گشاده تاختن گیرند، می‌تازند و می‌افتند و می‌خیزند تا«۳» به آن در رسند. چون برسند خواهند تا در بهشت شوند، آن در بر ایشان ببندند و ایشان نومید شوند. مؤمنان از ایشان بخندند، فذلک قوله: فَالیَومَ الَّذِینَ آمَنُوا الایة. آنگه گفت: هَل ثُوِّبَ الکُفّارُ ما کانُوا یَفعَلُون، صورت [۸۶- ر] استفهام است و معنی تقریر، گفت: جزا دادند کافران را به آنچه کردند! و اینکه لفظ بر وضع لغت حمل کرد که ثواب جزا باشد، برای آن که یثوب علی مستحقّه، أی یرجع«۴»، جز آن است که [د]«۵» ر شرع مخصوص شد به جزای خیر، امّا به قرینه کفّار لابد حمل باید کردن بر عقاب. --------------------------------
(۱). اساس و دیگر نسخه بدلها: فاکهین، با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. [.....] (۲). آج، کا: محمّداند. (۳). کا: تاختن گیرند تا، آد، گا: افتادن و خیزان. (۴). اساس: رجع، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۹۴

سورهٔ انشقّت

«۱» اینکه سورت مکّی است و بیست و سه«۲» آیت است و صد و نه«۳» کلمت است و چهار صد و سی حرف است. أبو امامه روایت کرد از رسول- علیه السلام که گفت: هر که او سورهٔ انشقّت«۴» بخواند، خدای تعالی با پناه گیرد او را از آن که نامه‌یش«۵» از پس پشت دهند.

[سوره الانشقاق (۸۴): آیات ۱ تا ۲۵]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ إِذَا السَّماءُ انشَقَّت (۱) وَ أَذِنَت لِرَبِّها وَ حُقَّت (۲) وَ إِذَا الأَرضُ مُدَّت (۳) وَ أَلقَت ما فِیها وَ تَخَلَّت (۴) وَ أَذِنَت لِرَبِّها وَ حُقَّت (۵) یا أَیُّهَا الإِنسانُ إِنَّکَ کادِحٌ إِلی رَبِّکَ کَدحاً فَمُلاقِیهِ (۶) فَأَمّا مَن أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ (۷) فَسَوفَ یُحاسَبُ حِساباً یَسِیراً (۸) وَ یَنقَلِبُ إِلی أَهلِهِ مَسرُوراً (۹) وَ أَمّا مَن أُوتِیَ کِتابَهُ وَراءَ ظَهرِهِ (۱۰) فَسَوفَ یَدعُوا ثُبُوراً (۱۱) وَ یَصلی سَعِیراً (۱۲) إِنَّهُ کانَ فِی أَهلِهِ مَسرُوراً (۱۳) إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَن یَحُورَ (۱۴) بَلی إِنَّ رَبَّهُ کانَ بِهِ بَصِیراً (۱۵) فَلا أُقسِمُ بِالشَّفَقِ (۱۶) وَ اللَّیلِ وَ ما وَسَقَ (۱۷) وَ القَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (۱۸) لَتَرکَبُنَّ طَبَقاً عَن طَبَقٍ (۱۹) فَما لَهُم لا یُؤمِنُونَ (۲۰) وَ إِذا قُرِئَ عَلَیهِمُ القُرآنُ لا یَسجُدُونَ (۲۱) بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا یُکَذِّبُونَ (۲۲) وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما یُوعُونَ (۲۳) فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِیمٍ (۲۴) إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُم أَجرٌ غَیرُ مَمنُونٍ (۲۵)

[ترجمه]

چون آسمان شکافته شود. و گوش با فرمان خدای کند و سزاوار باشد. و چون زمین بکشند«۶». بینـدازد آنچه در او باشد و خالی شود. و گوش بـا فرمـان خـدای کنـد و سزاوار بود. ------------------------------- (۱). گا: انشاق، ضبط قرآن کریم: الانشقاق. (۲). کذا: در اساس، آج، آد، دیگر نسخه بدلها: بیست و پنج که مرجّح می‌باشد. (۳). اساس: صد و نود، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). کا، آد، گا: اذا السماء انشقّت. (۵). آج و دیگر نسخه بـدلها: نامه‌اش. (۶). آج: کشیده شود.

صفحه : ۱۹۵ ای آدمی تو رنـج برنـده‌ای به خـدایت رنج بردنی دشواران«۱». امّا آن را که دهنـد نامه به دست راستش. شـمار کنند شماری آسان. و باز گردد با اهل خود شادمان. و امّا آن کس که دهنـدش نامه‌ایش از پشت او. بخواند ویل و وای«۲». و ملازم شود با دوزخ. او بود در اهل خود شادمانه. او گمان برد که باز نیایـد. آری خـدا به او داناست. سوگنـد نخورم به شـفق. و به شب و آنچه جمع کرد. و ماه چون تمام شود. که بر نشـینی«۳» شـما بر طبقه‌ای از طبقه‌ای. چیست ایشان را که ایمان نمی‌آرنـد. و چون خوانند بر ایشان قرآن سـجده نکنند. بل آنان که کافر شدند دروغ دارند. و خدای داناتر است به آنچه ایشان در دل دارند. بشارت«۴» ایشان را به عـذابی دردنـاک. الّا آنان که ایمان ------------------------------- (۱). آج: پس فرا رسنده است او را. (۲). آج: بخواند هلاک را. (۳). آج: بر نشینید. (۴). آج: مژده ده. [.....]

صفحه : ۱۹۶ آرنـد و کننـد نیکیها، ایشان را باشد مزدی ناکاسـته. قوله: إِذَا السَّماءُ انشَقَّت، حق تعالی وصف کرد قیامت را و آثار و اعلام او طرفی بگفت، گفت: چون آسمان شکافته شود. وَ أَذِنَت لِرَبِّها، و گوش با فرمان خدا کند. یقال: أذنت لکذا اذا سـمعت«۱» إلیه، و منه قول النبی- علیه السلام:۲» لا یأذن اللّه لشیء کأذنه للقرآن« ، و قول عدیّ: فی سماع یأذن الشیخ له و حدیث مثل ما ذیّ مشار و أصله من اصغاء الاذن إلیه، اینکه را دو تأویل [۸۷- ر] بود: امّا آن که گوید«۳» مراد به آسمان اهل آسمان است- علی حذف المضاف و اقامهٔ المضاف إلیه مقامه- و امّا مراد تسخیر و تـذلیل بود، یعنی به منزلت بنـده‌ای مطیع که او گوش با فرمان خداونـدش کنـد، آسـمان خدای را تعالی مسخّر و مذلّل بود، و یجری مجری قوله: ائتِیا طَوعاً أَو کَرهاً«۴»، یعنی در شکافتن فرمان بردار شود. وَ حُقَّت، و سزاوار است که فرمان برد برای آن که مخلوق و آفریـده اوست. وَ إِذَا الأَرضُ مُدَّت، و آنگه که زمین را بکشند کشیدن ادیم عکـاظیّ و فراختر کننـد از آن که اکنون هست. وَ أَلقَت مـا فِیهـا، بینـدازد آنچه در اوست از مردگـان. وَ تَخَلَّت، و خالی شود از آن. و گفتنـد: بینـدازد آنچه در او باشـد از گنجها، و هو قوله- علیه السلام: اذا ظهرت اعلام السّاعهٔ تقیء الإرض أفلاذ کبـدها مثل

الاسطوانة فيجيء القاتل فيقول فی مثله قتلت و يجيء السارق فيقول فی مثل هذا قطعت ثمّ خرجوا و تركوها ، گفت: چون علامت قیامت ظاهر شود زمین قی کند به پاره‌های جگر خود، یعنی گنجهای فکنده«۵» در زیر زمین به مانند ستونهای زرّین، قاتل گوید: برای اینکه و مانند اینکه --------------------------------- (۱). کا، آد، گا: ای استمعت. (۲). کا، آد، گا: الی القرآن. (۳). کا، آد، گا: گویند. (۴). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۱۱. (۵). آج: فگنده، آد، گا: آگنده.

صفحه : ۱۹۷ قتل کردم، و دزد بیاید و گوید: برای مانند اینکه مرا دست بریدند، آنگه بروند و رها کنند«۱». وَ أَذِنَت لِرَبِّها وَ حُقَّت، و فرمان خدای انقیاد کند و سزاوار است تا کند. و در جواب «إذا» خلاف کردند. بعضی گفتند: جوابش محذوف است لدلالة الکلام علیه، و گفتند: جوابش در ضمن اینکه است که: یا أَیُّهَا الإِنسانُ إِنَّکَ کادِحٌ و التقدیر: إذا السماء انشقّت لقی کلّ کادح ما کدحه. و مبرّد گفت: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و تقدیر آن است که: یا أیها الإنسان إنک کادح إلی ربّک [۸۷- پ] کدحا فملاقیه إذا السماء انشقت. و گفتند: جوابش «أذنت» است و «واو» زاید، و مثله قوله: حَتّی إذا جاؤُها وَ فُتِحَت أَبوابُها«۲». و قوله: إِنَّکَ کادِحٌ أی کاسب بالتعب و النصّب و عامل واصل إلی ربّك و ثوابه، گفت: ای آدمی؟ تو را عمل به رنج می‌باید کردن، تا به آن عمل به خدای و ثواب خدای رسی. و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که تو را رنج می‌باید بردن در طلب روزی تا با پیش خدای شدن. و اصل «کدح» اثر بود و علامت خراشیدگی، و منه قوله- علیه السلام:«۳» [من سأل]« و له ما یغنیه جاءت مسألته یوم القیامة خدوشا أو خموشا أو کدوحا فی وجهه ، گفت: هر که او سؤال کند و مستغنی باشد از سؤال کردن آن سؤالهای او می‌آید روز قیامت و در روی او اثرها خراشیدگی شود، قال إبن مقبل: هل العیش الّا تارتان«۴» فمقبل«۵» اموت و اخری ابتغی العیش اکدح عبد اللّه عبّاس روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: پشیمان منتظر رحمت باشد و معجب منتظر مقت باشد و خشم خدای، و هر کس که با آن عمل --------------------------------- (۱). کا او را. (۲). سوره زمر (۳۹) آیه ۷۳. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). اساس: الارتان، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۲/ ۳۲): و ما الدهر الّا تارتان فمنهما.

صفحه : ۱۹۸ گردد که کرده باشد جزا گیرد بر آن. آنگه بر سبیل وعظ و زجر و ترغیب و ترهیب گفت: فَأَمّا«۱»فَأَمّا مَن أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ، فَسَوفَ یُحاسَبُ حِساباً یَسِیراً، گفت: آن عرض بر حساب باشد، من نوقش«۳» الحساب عذّب، هر که با او مناقشت کنند در حساب و خورد نگرشی او را عذاب کنند [۸۸- ر]. وَ یَنقَلِبُ إِلی أَهلِهِ مَسرُوراً، او با اهل و منزل خود شود شادمانه. وَ أَمّا مَن أُوتِیَ کِتابَهُ وَراءَ ظَهرِهِ، و امّا آن کس که او را نامه از پس پشت دهند. مجاهد گفت: دست چپ او از پس پشت بیرون آرند و نامه بدو دهند. فَسَوفَ یَدعُوا ثُبُوراً، او ثبور و ویل خواند، گوید: و اویلا و اهلاکاه، ایشان را گویند: لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا و ادعوا ثبورا کثیرا. وَ یَصلی سَعِیراً، و به دوزخ باز تفسد، یعنی به دوزخ سوخته شود. ابو جعفر خواند و کوفیان جز کسائی بفتح الیاء علی اضافة«۴» الفعل إلی الفاعل، و اینکه اختیار ابو عبید است لقوله: إِلّا مَن هُوَ صالِ الجَحِیمِ«۵»، و قوله: یَصلَی النّارَ الکُبری«۶». و باقی قرّاء «یصلی» خواندند علی الفعل المجهول، و اینکه اختیار ابو حاتم است، لقوله: ثُمَّ الجَحِیمَ صَلُّوهُ«۷»، و قوله: وَ تَصلِیَةُ جَحِیمٍ«۸». إِنَّهُ کانَ فِی أَهلِهِ مَسرُوراً، آنگه گویند او در خانه خود و در میان اهل و --------------------------------- (۱). اساس، آج: و امّا، با توجّه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۲). کا، آد، گا: فسوف یحاسب حسابا یسیرا. (۳). آج و دیگر بدلها فی. (۴). اساس: اصالة، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۵). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۶۳. (۶). سوره اعلی (۸۷) آیه ۱۲. (۷). سوره حاقّه (۶۹) آیه ۳۱. (۸). سوره واقعه (۵۶) آیه ۹۴.

صفحه : ۱۹۹ عیال خود شادمانه بودی، از اینکه جا گفت حق تعالی: لا تَفرَح إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الفَرِحِینَ«۱»، و قال النبی- علیه السلام: إنّ اللّه یحبّ کلّ قلب حزین ، خدای تعالی هر دلی اندوهگین دوست دارد. إبن عطا گفت در اینکه آیت متابع نفس باشد و در«۲» مراتع هوا چرنده«۳» باشد از پی هودا رود و در چراگاه شهوت چرد و در هوای هوا پرواز کند و از مراد مراد«۴» آغاز کند و همه

روز با نفس خود اينكه راز كند و همه شب نفس بر او اينكه ناز كند، لا جرم فردا كه نامه عمل باز كند نامه سياه بيند و حالى تباه بيند و صحايفى پر گناه بيند، و از عمر گذشته در دست خود آه بيند، بر خويشتن نوحه كردن گيرد كه: فَسَوفَ يَدعُوا ثُبُوراً، وَ يَصلى سَعِيراً، در ثبور ماند و از حور [۸۸- پ] و قصور دور ماند. اينكه كه را باشد و چرا باشد«۵»؟ إِنَّه ظَنَّ أَن لَن يَحُورَ، از گمان كژ چون گمان خود در اينكه افتد، گمانش چنان است در دنيا كه او را باز گشتنى نيست با ما. و «حور» رجوع باشد، يقال: حار يحور إذا رجع. و كلّمته فما احار جوابا، أى ما ردّ، و منه المثل و قيل هو من قول النبى- عليه السلام. نعوذ باللّه من الحور بعد الكور ، گفتند: معنى آن است كه: من النقصان بعد الزيادة. و محقّقان گفتند معنى آن است كه: من الرّجوع إلى النقّصان بعد الزّيادة، براى آن كه در اصل ناقص بوده است. پس معنى آن است كه: من التراجع، و اينكه معنى لطيف است. عبد اللّه عبّاس گفت: نمى‌دانستم كه معنى «يحور» چه باشد، تا شنيدم كه زنى اعرابى دختر كش را مى‌گفت: حورى حورى، أى ارجعى، قال الشّاعر: ان كنت عاذلتى فيسرى نحو العراق و لا تحورى ---------------------------------- (۱). سوره قصص (۲۸) آيه ۷۶. (۲). كا: متابع نفس در، آد، گا: متابع نفس كه. (۳). آج و ديگر نسخه بدلها: چريده. (۴). كذا در اساس با همين اعراب، آد، كا، گا، و از مراد. (۵). كا، آد، گا زيرا كه.

صفحه : ۲۰۰ و قال«۱»: و ما المرء الّا كالشّهاب وضوءه يحور رمادا بعد ما هو ساطع آنگه گفت: بَلى، آرى- ردّا عليه- يعنى نه چنان است كه او گمان برد. او با نزديك ما آيد و حساب او كرده شود كه خداى تعالى به احوال او عالم است«۲». فَلا أُقسِمُ بِالشَّفَقِ، آنگه گفت: قسم مى‌كنم به شفق. مجاهد گفت: مراد به «شفق» همه روز است، گفت: بيانش قوله فى مقابلته «و الليل». عكرمه گفت: بقيّت روز خواست، و باقى مفسّران گفتند: مراد سرخى است كه بر جاى آفتاب بماند چون آفتاب فرو شود. و در لغت «شفق» اسمى است مشترك ميان حمره و بياض، و بيشتر فقها و اهل علم بر آنند كه «شفق» حمره است و آن اوّل نماز خفتن باشد، و آخر وقت نماز شام به روايت اصحابان«۳» ما، و اينكه قول عبد اللّه مسعود است و عبد اللّه زبير [۸۹- ر] و عبد اللّه عمر و عباده صامت و شدّاد بن أوس و أنس مالك و أبو قتاده انصارى و ابو هريره و جابر عبد اللّه انصارى از جمله صحابه، و از تابعين: سعيد بن المسيّب و سعيد جبير و طاووس و عبد اللّه دينار و مكحول، و از فقها: مالك و اوزاعى و شافعى و ابو يوسف و ابو ثور و ابو عبيد و احمد و اسحق. بعضى دگر گفتند: بياض باشد، و اينكه قول عمر و عبد العزيز است و مذهب ابو حنيفه، و قول اوّل مذهب اهل البيت است و قول درست آن است براى اجماع اهل البيت و صحابه و قول عامّه اهل علم و شواهد لغت. فرّاء گفت: از عرب شنيدم كه جامه سرخ را تشبيه كردند به شفق، و قال«۴»: حمر اللون كمحمرّ الشّفق و قال آخر: ---------------------------------- (۱). آج و ديگر نسخه بدلها الاخر. (۲). كا، آد، گا و دانا. (۳). آج، كا: اصحاب. (۴). تفسير قرطبى (۱۹/ ۲۷۵) الشّاعر.

صفحه : ۲۰۱ قم يا غلام اعنّى غير محتشم على الزمان بكأس حشوها شفق و گل سرخ را شفق گويند. و بعضى علما گفتند: بياض خود فرو نشود، و خليل احمد گفت: بر مناره اسكندريّه شدم در وقت مغيب بياض«۱» بياض ديدم كه از اينكه افق به آن افق مى‌رفت و فرو نشد. قوله: وَ اللَّيلِ وَ ما وَسَقَ، سوگندى دگر است اينكه، گفت«۲»: قسم كنم به شب و اتّساق او. و گفتند: وسق أى جمع ما كان منتشرا بالنّهار، يعنى شب و آنچه جمع كند از حيوانات كه پراكنده باشد«۳» به روز. و اصل «وسق» جمع بود، يقال: وسقت الشىء اسقه وسقا، و از اينكه جا «وسق» گويند طعام مجموع را، و «وسق» شست«۴» صاع بود، و طعام موسق أى مجموع فى وعاء. ضحّاك گفت: ما جمع من الظلمة، و آنچه شب جمع كند از تاريكى. بعضى دگر گفتند: اينكه از مقلوب است، أى ما ساق من الحيوان [۸۹- پ] إلى مأواه، و آنچه او با خانه برد از حيوانات الّا آن است كه قلب كردند، «فا» را به جاى «عين» بردند. مقاتل حيّان گفت: وسق اقبل به حقّ شب و آنچه روى«۵» فراز كند از او و تاريكى او. عبد اللّه عبّاس گفت: اجمع«۶»، گفت نبينى كه شاعر چگونه گفت: انّ لنا قلائصا حقائقا مستوسقات لو يجدون سائقا وَ القَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ، اينكه قسمتى ديگر است، و به حقّ ماه چون مجتمع شود، يعنى تمام شود. و اتّساق مطاوع وسق باشد، يقال: و سقته فاتّسق، أى جمعته فاجتمع و انتظم. قتاده گفت إذا استدار، چون گرد

شود- و اینکه در ایّام البیض باشد، یقال: اتّسق الشیء و استوسق إذا تتابع و اطرد. لَتَرکَبُنَّ طَبَقاً عَن طَبَقٍ، اینکه «لام» و «نون» تأکید در اوّل و آخر اینکه کلمت ------------------------------ (۱). آج: در مغیب شمس نگاه کردم. [.....] (۲). آج: إبن زید گفت. (۳). آج: پراگنده و برون باشند. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: شصت. (۵). کا، آد، گا را. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: جمع.

صفحه : ۲۰۲ برای جواب قسم است. مکّیان و کوفیان إلّا عاصم خواندند: «لترکبن» به فتح «با»، و اینکه قراءت عمر خطّاب است و عبد اللّه مسعود و عبد اللّه عبّاس. و بر اینکه قراءت خطاب با رسول باشد- علیه السلام- و معنی آن است که: تو ای محمّد رکوب کنی بر طبقات آسمان طبقی از پس طبقی و یکی از پس دیگر، و درجه‌ای از پس درجه‌ای و رتبتی از پس رتبتی. بعضی دگر گفتند: خبر است از آسمان، یعنی آسمان می‌گردد از حال به حال، یک بار چون دهان باشد و یک بار چون مهل و یک بار متشقق شود به ابر و یک بار در نوردند. و دگر قرّاء به ضمّ «با» خواندند، و بر اینکه قراءت خطاب با جمله مکلّفان باشد، و اینکه اختیار ابو عبید«۱» است، گفت: برای آن که اینکه خطاب لا- یقتر است به مردمان از آن که به رسول- علیه السلام. و در پیش آیت ذکر اختلاف ایشان کرد در نامه گرفتن به دست راست و به دست چپ، و از پس آیت هم حدیث مکلّفان کرد: فَما لَهُم [۹۰- ر] لا یُؤمِنُون، گفت: چه بوده است اینان را که ایمان نمی‌آرند پس از آن که من اینان را از حال به حال گردانیده‌ام و از عدم به وجود آورده. بعضی مفسّران گفتند: اختلاف حالات خواست روز قیامت و اختلاف منازل و مقامات که: در موقفی بدارند ایشان را، و در موقفی عرض کنند، و در موقفی حساب کنند، و در موقفی سؤال کنند، و در موقفی برانند، و در موقفی به دوزخ یا به بهشت فرستند. مقاتل گفت: یک بار عدم و دگر باره وجود و دگر باره مرگ و دگر باره حیات در گور و دگر باره مرگ هم در گور و دگر باره بعث و نشور به قیامت. عطا گفت: اختلاف او خواست در دنیا، یک بار درویش و یک بار توانگر و یک بار ضعیف و یک بار قوی. عبد اللّه عبّاس گفت: مراد طبق عن طبق [عبارت است از ------------------------------ (۱). آج، کا: ابو عبیده.

صفحه : ۲۰۳ احوال و شداید، عرب آن را که در بلا افتد، گویند«۱» وقع فی بنات طبق]«۲» و داهیه را امّ طبق و امّ الربیق گویند. ابو عبیده گفت: رکوب کنی«۳» طریق آنان را که پیش شما بوده‌اند. عکرمه گفت: اختلاف احوال او خواست در خلقت، یک بار خرد باشد و یک بار بزرگ و یک بار جوان و یک بار پیر، و حکما گفته‌اند: از آنگه که آدمی نطفه باشد تا آنگه که بمیرد او را سی و هفت حال بود و هر حالتی را نامی بود: اوّل نطفه باشد، أعنی آب منی، آنگه علقه شود خونی بسته، آنگه مضغه شود چو«۴» گوشتی خاییده، آنگه استخوان شود، آنگه گوشت بر او پوشیده شود، آنگه خلقی دگر در او آفرینند«۵» یعنی حیات، آنگه چون ولادت او نزدیک شود جنین گویند او را، چون بزاید «ولید» گویند او را، چون شیر خورد «رضیع» گویند او را، چون از شیرش باز کنند «فطیم» گویند او را، چون مهترک شود «صبی» گویند او را، چون بزرگ«۶» شود «یافع» گویند او را، چون برتر شود «ناشیء» گویند او را، چون تمام بالیده شود [۹۰- پ] «مترعرع» گویند. چون از آن حالت در گذرد «حزور» گویند او را، چون به حلم نزدیک شود «مراهق» گویند او را، چون به حلم رسد «محتلم» گویند او را آنگه بالغ گویند او را، چون مرد شود آنگه«۷» «امرد» گویند، چون شارب سبز کند«۸» «طارّ» گویند او را، چون آغاز محاسن کند «باقل» گویند او را، چون ستبر شود «مسبطّر» گویند او را، آنگه «مطرحم» گویند او را بین الصبی و الرجولیّة، آنگه چون خط دارد«۹» «مختطّ» گویند او را، چون پیوسته کند «مجتمع» گویند، چون تمام در آرد او را «صمل» گویند آنگه «ملتحی» گویند، آنگه مستوی گویند او را میان سی سال و چهل ------------------------------ (۱). کا: گوید. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: کنید. (۴). آج: چون. (۵). کا، آد، گا: آفرینند. (۶). آد، گا: بزرکترک. (۷). کا، آد، گا: آنگه چون مرد. (۸). کا، آد، گا: چون سبلت پدید آرد. [.....] (۹). آج: خط در آرد، آد، گا: خط بر آورد.

صفحه : ۲۰۴ سال، آنگه «مصعد» گویند«۱». و شابّ جامع بود اینکه اسماء را«۲». چون آغاز سپیدی کند«۳» «ملهوز» گویند او را، چون آمیخته شود «اشمط» گویند، آنگه «کهل» گویند، چون پیر شود «أشیب» گویند آنگه شیخ گویند، آنگه «حوقل» گویند، آنگه صفتات، پس «همّ»، آنگه «هرم»، آنگه خرف، آنگه چون بمیرد «میّت»، فهذا معنی قوله: لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَن طَبَقٍ. و «طبق» در لغت حال باشد، قال الأقرع بن حابس: إنّی امرؤ قد حلبت الدهر اشطره و ساقنی طبق منه إلی طبق فلست اصبو الی خلّ یفارقنی و لا تقبّض احشائی من القلق و قال آخر: الصبّر أجمل و الدنیا مفجّعة من ذا ألذی لم یذق من عیشه رتقا اذا صفا لک من مسرورها طبق اهدی لک الدهر من مکروهها طبقا مکحول گفت معنی آن است که: هر بیست سال آدمی از حالی به حالی شود، و اینکه تنبیه است خلایق را بر حدوث عالم و آن که صانعی محدثی مدبّری حکیم«۴» هست. حکما گفته‌اند: هر که امروز بر حالتی باشد و فردا بر حالتی دگر، باید که بداند [۹۱- ر] که تدبیر او به او نیست. ابو بکر ورّاق را گفتند: چه دلیل است بر آن که عالم را صانعی هست! گفت: تحویل حالات و عجز قوّت و ضعف ارکان و قهر منّت و فسخ عزیمت. ابو القاسم گفت، در نزدیک محمّد بن زید العلویّ شدم«۵» به عیادت از بیماریی که او را بود، اینکه بیتها بر من«۶» خواند: إنّی اعتللت و لا کانت بک«۷» العلل و هکذا الدهر فیه«۸» الصّاب و العسل -------------------------------- (۱). کا، آد، گا: آنگه مصعد پس شابّ (۲). کا، آد، گا اینکه اسامی را که یاد کرده شد. (۳). آد، گا: موی کند. (۴). کا، آد، گا: حکیمی. (۵). اساس: شدند، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). گا: ندارد. (۷). کا، آد، گا: لک. (۸). کا، آد، گا: فیها.

صفحه : ۲۰۵ انّ ألذی لا یحلّ الحادثات به و لا تغیر فیه اللّه لا الرجل [فَما لَهُم لا یُؤمِنُون، چه بوده است اینان را که ایمان نمی‌آورند]«۱». وَ إذا قُرِئَ عَلَیهِمُ القُرآنُ لا یَسجُدُون، گفت: چون قرآن بر ایشان خوانند سجده نکنند. [در او]«۲» دو قول گفتند: یکی آن که خضوع نکنند و خشوع، و آن را بر توسّع سجده خواند، کقول الشّاعر: ری الأکم فیها سجّدا للحوافر أی خاضعة لها. و قولی دیگر آن که: به جای سجده سجده نکنند، چنان که مؤمنان کنند. راوی خبر گفت که: ابو هریره اینکه سورت می‌خواند، به اینکه جا رسید و گفت: رسول- علیه السلام- اینکه سورت بخواند و اینکه جا سجده کرد، و اینکه محمول باشد بر استحباب، از آن ده جای است که سجده در او مستحب است. بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا یُکَذِّبُون، گفت: بل کافران تکذیب می‌کنند و دروغ می‌دارند اینکه قرآن را. وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما یُوعُون، و خدای عالمتر است به آنچه ایشان در دل می‌دارند. مجاهد گفت: یکتمون فی قلوبهم، قتاده گفت: یوعون فی صدورهم، من قولهم: اوعیت المتاع اذا جعلته فی الوعاء، و وعیت العلم اذا حفظته. إبن زید گفت: به آنچه جمع کرده‌اند. از اعمال نیک و بد. فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِیمٍ، بشارت ده ایشان را به عذابی مولم. و بشارت در عذاب مجاز باشد من حیث العرف، و اگر چه من حیث اللغة خبری باشد که اثر او بر بشره پیدا شود از مسّرت و مساءت [۹۱- پ]. إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ، اینکه استثنا«۳» منقطع است، گفت: الّا -------------------------------- (۲- ۱). اساس، آج: ندارد، با توجّه به کا و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج: مستثنای.

صفحه : ۲۰۶ آنان را که ایمان آرند و عمل صالح کنند که بشارت ایشان بر خلاف اینکه باشد، و استثنا منقطع باشد به معنی «لکن»، و معنی او آن باشد که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد. لَهُم أَجرٌ غَیرُ مَمنُونٍ، ایشان را مزدی باشد نامنقوص نا منقطع، و گفتند: بی‌منّت برای آن که مستحق باشند.

صفحه : ۲۰۷

سورة البروج

اینکه سورت مکیّ است و بیست و دو آیت است و صد و نه کلمت است و چهار صد و پنجاه و هشت حرف است، و سعید بن جبیر

روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که رسول- علیه السلام- گفت: هر که او سورت و السّماء ذات البروج بخواند، خدای تعالی به عدد هر روز آدینه‌ای و روز عرفه‌ای که در دار دنیا بوده باشد، ده حسنه بنویسد او را«۱».

[سوره البروج (۸۵): آیات ۱ تا ۲۲]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ وَ السَّماءِ ذاتِ البُرُوجِ (۱) وَ الیَومِ المَوعُودِ (۲) وَ شاهِدٍ وَ مَشهُودٍ (۳) قُتِلَ أَصحابُ الأُخدُودِ (۴) النّارِ ذاتِ الوَقُودِ (۵) إِذ هُم عَلَیها قُعُودٌ (۶) وَ هُم عَلی ما یَفعَلُونَ بِالمُؤمِنِینَ شُهُودٌ (۷) وَ ما نَقَمُوا مِنهُم إِلاّ أَن یُؤمِنُوا بِاللّهِ العَزِیزِ الحَمِیدِ (۸) الَّذِی لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ شَهِیدٌ (۹) إِنَّ الَّذِینَ فَتَنُوا المُؤمِنِینَ وَ المُؤمِناتِ ثُمَّ لَم یَتُوبُوا فَلَهُم عَذابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُم عَذابُ الحَرِیقِ (۱۰) إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُم جَنّاتٌ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ ذلِکَ الفَوزُ الکَبِیرُ (۱۱) إِنَّ بَطشَ رَبِّکَ لَشَدِیدٌ (۱۲) إِنَّهُ هُوَ یُبدِئُ وَ یُعِیدُ (۱۳) وَ هُوَ الغَفُورُ الوَدُودُ (۱۴) ذُو العَرشِ المَجِیدُ (۱۵) فَعّالٌ لِما یُرِیدُ (۱۶) هَل أَتاکَ حَدِیثُ الجُنُودِ (۱۷) فِرعَونَ وَ ثَمُودَ (۱۸) بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی تَکذِیبٍ (۱۹) وَ اللّهُ مِن وَرائِهِم مُحِیطٌ (۲۰) بَل هُوَ قُرآنٌ مَجِیدٌ (۲۱) فِی لَوحٍ مَحفُوظٍ (۲۲)

[ترجمه]

به آسمان«۲» خداوند برجها. و به حقّ روز وعده داده. و گواه و آن که بر او گواه است. بکشاند اهل خندقها را«۳». آتش خداوند بشخیدن«۴». چون ایشان بر آن نشسته باشند. ----------------------------------- (۱). آج صدق رسول اللّه. (۲). آج: به حقّ آسمان. (۳). آج: گوآتش. [.....] (۴). آج: هیمه سوخته.

صفحه : ۲۰۸ و ایشان بر آنچه می‌کنند به مؤمنان گواه باشند. و چه انکار کردند از ایشان الّا آن که ایمان آوردند به خدای قوی ستوده. آن که او راست پادشاهی آسمانها و زمین و خدای بر همه چیزی گواه است. آنان که به فتنه آوردند مردان مؤمن را و زنان مؤمن«۱» را، پس توبه نکردند، ایشان را باشد عذاب دوزخ و ایشان را باشد عذاب آتش سوزنده. آنان که ایمان آوردند کار نیکو کردند ایشان را باشد بهشتهایی که«۲» می‌رود از زیر آن جویها، آن ظفر بزرگوار است. گرفت«۳» خدای تو سخت است. او ابتدا کند«۴» و اعاده کند. و او آمرزنده و دوستدار است. خداوند عرش بزرگوار است. کننده آنچه خواهد. آمد به تو حدیث لشکرهای. فرعون و ثمود. بل آنان که کافر شدند در دروغ داشتن‌اند. و خدای از پس ایشان عالم است و قاهر. ----------------------------------- (۱). آج: مؤمنه. (۲). آج: بستانهایی که. (۳). آج: بدرستی که فراگرفتن. (۴). آج: بدرستی که او اوست که اوّل بیافرید.

صفحه : ۲۰۹ بل اینکه قرآن است شریف. در لوح«۱» نگاه داشته. قوله: وَ السَّماءِ ذاتِ البُرُوجِ، حق تعالی قسم کرد به آسمان که خداوند بروج است [۹۲- پ] که منازل اینکه هفت سیّاره«۲» باشد، و بروج دوازده است و کواکب هفت- و ذکر آن رفته است. وَ الیَومِ المَوعُودِ، بیشتر مفسّران بر آنند که روز موعود روز قیامت است که خلقان را بدو وعده دادند. و أبو هریره روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: روز موعود روز قیامت است. وَ شاهِدٍ، روز آدینه. وَ مَشهُودٍ، روز عرفه. آنگه گفت: آفتاب برنیامد و فرو نشد بر هیچ روز فاضلتر از روز آدینه، در او ساعتی است که هیچ کس نباشد که در آن وقت دعای کند«۳» الّا اجابت کنند او را و یا استعاذت کند و الّا پناه دهد«۴» او را. عبد اللّه عبّاس گفت: «شاهد» رسول است- علیه السلام- و «مشهود» روز قیامت است،

آنگه اینکه آیت بر خواند: فَکَیفَ إِذا جِئنا مِن کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً«۵». روایتی دیگر از رسول- علیه السلام- آن است که: «شاهد» روز عرفه است و «مشهود» روز جمعه«۶». ابو الدرداء روایت کرد که: رسول- علیه السلام- گفت: صلوات بر من بسیار فرستی«۷» روز آدینه که آن روزی است مشهود فریشتگان حاضر باشند در او و هیچ کس نباشد که بر من صلوات فرستد الّا«۸» صلوات او بر ------------------------------ (۱). آج: در تخته. (۲). کا، آد، گا: ستاره. (۳). آج: دعایی کند. (۴). آج، گا: دهند. (۵). سوره نساء (۴) آیه ۴۱، آج و دیگر نسخه بدلها و آیتی دگر: ذلکَ: یوم مجموع له النّاس و ذلک یوم مشهود (سوره هود ۱۱/ ۱۰۳). (۶). آد، گا: آدینه. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: فرستید. (۸). آد، گا آن.

صفحه : ۲۱۰ من عرض کنند چون فارغ شود از آن. گفتند: یا رسول اللّه؟ و پس از وفات تو هم چنین باشد! گفت: خدای تعالی بر زمین حرام کرده است که گوشت پیغامبران خورد، پیغامبران خدای زنده باشند و روزی خورند. راوی خبر گوید: در مسجد«۱» رسول شدم- علیه السلام- مردی را دیدم پشت باز داده و حدیث می‌کرد از رسول- علیه السلام- از او بپرسیدم که: «شاهد و مشهود» چه باشد [۹۳- ر]! گفت: شاهد روز آدینه است، و مشهود روز عرفه. از آن جا بگذشتم، مردی دگر را دیدم حدیث می‌کرد از رسول. از او پرسیدم، گفت: «شاهد» روز آدینه است و «مشهود» روز«۲» نحر است. از او بگذشتم، کودکی را دیدم با رویی چون ماه، از رسول- علیه السلام- حدیث می‌کرد. از او پرسیدم، گفت: شاهد رسول است- علیه السلام- لقوله عزّ و جلّ: إِنّا أَرسَلناکَ شاهِداً«۳»، و «مشهود» روز قیامت است لقوله تعالی: ذلِکَ یَومٌ مَجمُوعٌ لَهُ النّاسُ وَ ذلِکَ یَومٌ مَشهُودٌ«۴». از مردمان«۵» پرسیدم که اینان کی‌اند! گفتند: اوّل عبد اللّه عبّاس است و دوم عبد اللّه عمر«۶»، و سه‌ام«۷» حسن بن علی«۸» بن ابی طالب. مجاهد گفت: شاهد آدم است و مشهود روز قیامت است. لیث گفت: شاهد فرزند آدم است و مشهود روز قیامت. و البیّ گفت از عبد اللّه عبّاس: شاهد خداست- جلّ جلاله- و مشهود روز قیامت. عکرمه گفت: شاهد احسان است و مشهود روز قیامت، روایتی دگر از او آن است که: شاهد فریشته است که بر بنی آدم گواه است، و مشهود روز قیامت است و اینکه دو آیت بخواند: وَ جاءَت کُلُّ نَفسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهِیدٌ«۹»، وَ ذلِکَ یَومٌ مَشهُودٌ«۱۰». ------------------------------ (۱). گا: مجلس. [.....] (۲). آد، گا عید. (۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۵. (۱۰- ۴). سوره هود (۱۱) آیه ۱۰۳. (۵). آد، گا: از یکی. (۶). کذا: در اساس، کلمه به صورت مشدّد. (۷). آج، کا: سیوم، گا: سیم. (۸). آج: حسین بن علی. (۹). سوره ق (۵۰) آیه ۲۱.

صفحه : ۲۱۱ جابر عبد اللّه انصاری گفت: شاهد روز قیامت است و مشهود مردمانند. محمّد بن کعب گفت: شاهد آدمی است و مشهود خداست- جلّ جلاله- که آدمی بر توحید و یگانگی او گواهی می‌دهد«۱». عطاء بن یسار گفت: شاهد آدم است و فرزندانش، و مشهود روز قیامت«۲». ابو مالک گفت: شاهد عیسی است و مشهود امّتش، بیانه قوله: وَ کُنتُ عَلَیهِم شَهِیداً ما دُمتُ [۹۳- پ] فِیهِم«۳». عبد اللّه بن یحیی گفت«۴»: شاهد رسول است- علیه السلام- و مشهود امّتش، بیانه قوله: وَ جِئنا بِکَ شَهِیداً عَلی هؤُلاءِ«۵». حسین بن الفضل گفت: شاهد اینکه امّت‌اند و مشهود دگر امّتان، بیانه قوله: وَ کَذلِکَ جَعَلناکُم أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ«۶». سعید بن المسیّب گفت: شاهد روز ترویه است و مشهود روز عرفه سعید جبیر گفت: شاهد خداست و مشهود ماایم، بیانه قوله: وَ کَفی بِاللّهِ«۷»، قُل أَیُّ شَیءٍ أَکبَرُ شَهادَةً قُلِ اللّهُ شَهِیدٌ بَینِی وَ بَینَکُم«۸». و گفتند: شاهد اعضای بنی آدم است و مشهود بنی آدم، بیانه قوله: یَومَ تَشهَدُ عَلَیهِم أَلسِنَتُهُم وَ أَیدِیهِم وَ أَرجُلُهُم بِما کانُوا یَعمَلُونَ«۹». بعضی دگر گفتند: شاهد حجر الأسود است و مشهود حاجیان که او را استلام کرده باشند، گفت: بیانش قوله- علیه السلام- و له لسان ذلق یوم القیامة یشهد لمن وافاه، گفت: روز قیامت سنگ سیاه را زبانی باشد فصیح گوای دهد برای آنان که به او رفته باشند. و گفتند«۱۰»: شاهد شب و روز است و مشهود بنی آدم، بیانش آن خبر که رسول- علیه السلام- گفت: هیچ روزی نو نشود الّا و ندا می‌کند که من روزی‌ام ------------------------------ (۱). آج: گواهی دهند. (۲). آج: شاهد آدم است و مشهود فرزندانش در روز قیامت. (۳). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۷. (۴). آد، کا، گا: عبد العزیز یحیی گفت. (۵). سوره نحل (۱۶) آیه ۸۹. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳. [.....] (۷). سوره

فتح (۴۸) آیه ۲۸. (۸). سوره انعام (۶) آیه ۱۹. (۹). سوره نور (۲۴) آیه ۲۴. (۱۰). اساس: گفت، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۱۲ نـو، و من گـواهم بر تـو بر آنچه کنی در من، اگر آفتـاب من فرا شود«۱» مرا در نیـابی هرگز تـا به روز قیامت، و اینکه ابیات با حسین بن علی- علیهم السلام- نسبت کنند: مضـی امسک الماضـی شـهیدا معدّلا و خلّفت فی یوم علیک شـهید فان کنت بالامس اقترفت اساءهً فثنّ بإحسان و انت حمیـد و لا ترج فعل الخیر یوما الی غـد لعلّ غدا یأتی و انت فقید [۴۹- ر] فیومک ان اعتبته عـاد نفعه علیک و ماضـی الامس لیس یعود محمّـد بن علیّ التّرمـذی گفت: شاهـد حفظه و نگاهبانان توانـد، و مشـهود تویی«۲» که ایشان بر تو گواهنـد، و أنشـد أبو بکر بن الأنباری: انّ من یرکب الفواحش سـرّا حین یخلوا بـذنبه غیر خال کیف یخلوا و عنده کاتباه حافظاه و ربّه ذو المحال بعضـی دگر گفتند: شاهد پیغامبرانند و مشهود پیغامبر ماست- علیه و علیهم السلام- بیانه قوله: وَ إِذْ أَخَذَ اللّٰه مِیثاقَ النَّبِیِّینَ«۳» الی قوله: قالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَکُم مِنَ الشّاهِدِینَ«۴». و گفتند: شاهد خداست- جلّ جلاله- و فریشتگان و اولوا العلم، و مشـهود کلمت توحیـد است: لا اله إلّا اللّه، بیانه قوله: شَـهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ«۵» الایـهْ. و گفتند: شاهد خلق است و مشـهود حقّ است، و فیه یقول«۶» الشاعر: ایا عجبا کیف یعصـی الاله ام کیف یجحده الجاحد و للّه فی کلّ تحریکهْ و تسکینهْ ابدا شاهد و فی کلّ شیء له آیهْ تدلّ علی انّه واحد و معنی آیت و«۷» اختلاف اینکه اقوال آن باشد که: «شهد»«۸» دو معنی دارد: ------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: فرو شود. (۲). اساس: توی/ تویی، کا، آد، گا: تو. (۴- ۳). آل عمران (۳) آیه ۸۱. (۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸. (۶). آج: قول. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: بر. (۸). آج: شهید.

صفحه : ۲۱۳ گوای داد و حاضـر آمد«۱». آن جـا که حمـل توان کردن بر گوای«۲» حمـل بایـد کردن، و آن جا که«۳» محتمل آن معنی باشد حمل باید کردن«۴» امّا بر حقیقت و امّا بر توسّع. آنچه از آن حقیقت بود، چون شهادت فریشتگان و شهادت پیغامبران، و آنچه مجـاز باشـد کشـهادهْ القرءان و الحجر الأسـود و یوم الجمعهْ و اعضـاء الإنسان، و روز [۹۴- پ] عرفـه و روز قیـامت کـه آن را «مشهود» خواند«۵» از حضور باشد، یعنی خلایق در اینکه روزها حاضر باشند«۶». حق تعالی به اینکه چیزها قسم یاد کرد برای شرف و فضلش را. قُتِلَ أَصحابُ الْأُخدُودِ، عبد اللّه عبّاس گفت: هر کجا در قرآن «قتل» است به معنی «لعن» باشد. و اخدود شکاف باشد و جمعه أخادید، و الخدّ الشق. امّا قصّه «اصحاب الاخدود»، عبد الرحمن إبن ابی لیلی روایت کرد از صـهیب که رسول- علیه السلام- گفت: پادشاهی بود در امّت سـلف و او را ساحری بود، چون پیر شـد پادشاه را گفت: من پیر شـدم، کودکی بایـد تا من او را سـحر بیاموزم که من از دنیا بروم، مرا قایم مقامی باشد، پادشاه غلامی را پیش او فرستاد تا او را سحر آموزد. غلام آن جا رفت و حدیث او می‌شنید، در او نمی‌گرفت و دلش به آن میل نمی‌کرد. بر راه او راهبی بود. مردم بنزدیک او حاضر آمدندی و از او علم آموختندی. اینکه غلام یک دو بار آن جا بنشـست و حدیث او بشنید. خوش آمد او را و میل تمام کرد به او و به دین او، هر روز بیامدی و پیش او بنشـستی و حـدیث او می‌شـنیدی تا دین او بگرفت و به دین او در شد. پادشاه بر او هیچ اثر سـحر نمی‌دید و نه نیز ساحر او را جفا می‌کرد. اتّفاق افتاد که یک روز می‌رفت در راه خلقی عظیم را دید، باز ماند. گفت: اینان را چه بوده است! گفتند: ماری ------------------------------- (۱). کا، آد، گا: گواهی دادن و حاضـر آمدن. (۲). آج و دیگر نسـخه بدلها: گواهی. (۳). گا: و آن جا که حمل نباید کردن بر حضور که. [.....] (۴). آج، کا، گا: بر آن. (۵). کا: خوانند. (۶). کا، آد، گا: حاضر آیند.

صفحه : ۲۱۴ عظیم در راه است و کس نمی‌یارد«۱» گذشـتن. او گفت: امروز تجربه کنم کار راهب را و کار ساحر را تا خود بر حق کیست. آنگه سنگی بر گرفت و روی به او نهاد و گفت: با خدایا؟ اگر دین راهب حق است، اینکه مار را بر دست من کشته گردان، و اگر سـاحر بر حق است [۹۵- ر] کار او مرا پیـدا کن. آنگه سـنگ بینـداخت و مار را بکشت و مردم بر او ثنا کردنـد و بگذشـتند. بیامـد و راهب را خبر داد. راهب گفت: یـا غلام؟ بشارت باد تو را که کار تو به جایی رسـد و تو را ذکری پدیـد آیـد، و لکن تو را ابتلا کنـد. باید تو بر آن صبر کنی، و اگر تو را گویند: اینکه دین از که آموختی، مرا به دست باز مده. کار غلام به جایی رسید که

مجاب الدعوه«۲» شد و مردم از اطراف می‌آمدند و دعا می‌خواستند، و او دعا می‌کرد و اجابت می‌آمد. ملك را ندیمی بود نابینا. اینکه خبر بشنید، برخاست و بنزدیك غلام آمد، گفت: یا هذا؟ اگر اینکه چشم مرا شفا دهی، من تو را مالی عظیم دهم. گفت: من کس را شفا نتوانم دادن، شفا خدای دهد. اگر به خدای ایمان آری، من دعا کنم تا خدای شفا دهد تو را. مرد ایمان آورد، او دعا کرد، خدای تعالی اجابت کرد و چشم او درست کرد. بر دگر روز پیش ملك رفت. ملك او را گفت: اینکه چشم تو که درست کرد! گفت: خدای- جلّ جلاله. گفت: تو را خدای هست جز من! گفت: آری، خدای تو و آن همه جهانیان. گفت: اینکه سخن از که شنیدی، و تو را اینکه که گفت! گفت: تو را با اینکه چه سبیل است! او را عذابها سخت کرد تا بگفت: اینکه غلام تو که او را سحر می‌آموختی. او کس فرستاد و غلام را بخواند و گفت: ای پسر؟ کار تو در سحر به جایی رسید که چشم رفته باز می‌آری! گفت: اینکه نه من می‌کنم، اینکه خدا می‌کند. گفت: تو را که گفت اینکه! گفت: تو را با اینکه چه کار است! چندان عذاب کرد او را تا بگفت: فلان راهب مرا بیان کرد. راهب -------------------------------- (۱). آد، کا، گا: نمی‌تواند. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: مستجاب الدعوه.

صفحه : ۲۱۵ را بیاورد و گفت: از اینکه دین برگرد. گفت: برنگردم. بفرمود تا دستره«۱» بیاوردند و بر سر او [۹۵- پ] نهادند و او را به دو نیمه کردند. آنگه بفرمود تا ندیم او را بیاوردند و گفتند: بر گرد از اینکه دین. گفت: برنگردم، او را نیز به دو نیمه کردند. آنگه غلام را بیاوردند و گفتند: از اینکه دین برگردم، گفت: برنگردم [او را]«۲» به دست جماعتی داد، گفت: اینکه را به فلان کوه بری و بگوی«۳» که از اینکه دین برگرد. اگر برگردد«۴» و الّا از کوهش بیندازی«۵». غلام را ببردند تا بر سر کوه بردند. گفتند: از دین برگرد. گفت: برنگردم، خواستند تا او را از کوه بیندازند، گفت: اللّهم اکفینهم، گفت: بار خدایا شرّ اینان مرا کفایت کن. در حال زلزله بر آمد و کوه پاره پاره شد و ایشان هلاك شدند و او باز آمد. ملك را خبر دادند. او را بخواند و گفت: چه کردی آنان را که با تو بودند! گفت: خدای شرّ ایشان از من کفایت بکرد. او را به دست جماعتی دیگر داد و گفت: اینکه را ببری«۶» و در کشتی نشانی«۷» چون به میان دریا رسد، بگوی«۸»: از اینکه دین برگرد. اگر بر نگردد در دریایش افگنی«۹». ببردند او را، چون به میان دریا رسیدند، گفتند: برگرد از اینکه دین. گفت: بر نگردم. خواستند تا او را به دریا افگنند. او دعا کرد و گفت: بار خدایا شرّ اینان مرا کفایت کن؟ در حال بادی«۱۰» بر آمد و موجی عظیم برخاست و کشتی برگردید و جمله قوم غرق شدند، و غلام با کنار افتاد. با پیش ملك آمد. ملك گفت: چه کردی آن قوم را که با تو بودند! گفت خدا شرّ ایشان از من کفایت کرد. پادشاه به کار غلام فروماند. غلام گفت: خواهی تا من تو را بیاموزم که مرا -------------------------------- (۱). کا: دست ارّه، گا: ارّه. (۲). اساس: ندارد، کا، آد، گا: پس غلام را، با توجّه به آج افزوده شد. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: برید و بگویید. (۴). کا، آد، گا فهو المراد. (۵). بیندازی/ بیندازید، کا: از کوه در اندازید. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: ببرید. (۷). آج و دیر نسخه بدلها: نشانید. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: بگویید. (۹). افگنی/ افگنید، کا، آد، گا: در دریا اندازید. [.....] (۱۰). کا، آد، گا عظیم.

صفحه : ۲۱۶ چگونه توان کشتن! گفت: بلی. گفت: یك روز موعدی کن و جمله مردم را به صحرا حاضر کن، و درختی بلند بزن و مرا بر آن درخت کن، و تیری در کمان نه و بگو: بسم اللّه ربّ الغلام، که من جز [۹۶- ر] به نام خدای من چیزی بر من کار نکند. پادشاه همچنان کرد، چون تیر بینداخت و گفت: بسم اللّه ربّ الغلام، تیر بر روی غلام آمد و غلام دست بر روی نهاد و جان بداد. مردم که آن بدیدند، همه از دین پادشاه برگشتند و گفتند: امنّا بربـ الغلام و ردنا بدینه. پادشاه گفت: آه، که در افتادم بدانچه از آن می‌ترسیدم؟ مردم به یك بار از او برگشتند و دین غلام گرفتند. پادشاه تهدید کرد و وعید کرد ایشان را، برنگشتند. بفرمود تا بر سر هر راهی خندقی بکندند و آتش در او بر افروختند و مردم را به آن آتش تهدید کردند. کس برنگشت. همه را در آن آتش می‌فگندند تا آخر قوم زنی را بیاوردند با کودکی طفل. زن باز پس می‌گریخت، کودك«۱» آواز داد و گفت: یا اماه اصبری فإنك علی الحق» صبر کن که تو بر حقّی. زن بجست و خویشتن را در آتش افگند. ضحّاك گفت: شش کس پیش از وقت سخن گفتند:

گواه یوسف و پسر مشّاطه«۲» دختر فرعون، و عیسی- علیه السلام- و یحیی و صاحب جریح«۳» و صاحب الاخدود- و قصّه اینان رفته است. سعید بن المسیّب گفت: بنزدیک عمر خطّاب بودم که اینکه حدیث می‌رفت آن جا، یکی از جمله حاضران گفت: من دیدم اینکه غلام را دست بر آن جراحت نهاده، هر گه که دست او از آن جا برگرفتندی، دست او با آن جا رفتی. إبن ابی بزی«۴» روایت کرد که: چون مسلمانان اهل اسفندهان را به هزیمت بکردند و بیاوردند، عمر را گفتند: بگو تا اینکه گبرکان«۵» را چه کنیم که اهل کتاب ------------------------------- (۱). آج: غلام، کا، آد، گا: طفل. (۲). آج، کا: پسر ماشطه. (۳). کا، آد، گا: جرع. (۴). آج: إبن ابی لیلی، کا، گا، آد: إبن ابی. (۵). کا: کنیزکان.

صفحه : ۲۱۷ نهاند«۱» و مشرک نهاند«۲»! امیر المؤمنین علی گفت: ایشان اهل کتاب بوده‌اند، و خمر حلال بود ایشان را، یکی از جمله پادشاهان ایشان خمر خورد و مست شد، در مستی به خواهر خود در آویخت و با او خلوت کرد [۹۶- پ]. چون هشیار شد پشیمان گشت و تشویر خورد و خواهر را گفت: چیست اینکه که مرا کرده شد! خلاص چه باشد از اینکه! گفت: تدبیر آن است که خطبه‌ای کنی و در آن خطبه بگوی«۳» مردمان را که: خدای تعالی نکاح خواهر«۴» حلال کرد. چون مدّتی بر آید و مردم اینکه حدیث ما فراموش کنند، آنگه خطبه‌ای کنی و بگویی که: نکاح خواهر حرام است. بیامد و مردم را جمع کرد و خطبه کرد و گفت: خدای نکاح خواهر حلال کرد. مردم چون آن شنیدند، گفتند: حاشا که ما از تو اینکه قبول کنیم، و پیغامبران به خلاف اینکه گفتند: و در کتابها خدای انزله نکرد. باز آمد و خواهر را گفت: و ویحک؟ مردم از من اینکه قبول نمی‌کنند، گفت: بفرمای تا ایشان را به تازیانه بزنند. بفرمود تا مردم را به تازیانه بزدند، هم قبول نکردند. گفت: اینان را به شمشیر ادب کن. شمشیر بر آهخت و قومی بسیار را بکشت، هم قبول نکردند. گفت: بفرمای تا خندقها بکنند و آتش بر افروزند در او و ایشان را در آن جا فگن آنان را که قبول نکنند. همچنان کرد و ایشان را به آتش تهدید کرد، قبول نکردند. بفرمود تا همه را بسوختند. خدای تعالی ایشان را خواست. و روایت کردند که: اینکه مؤمنان که اینکه حدیث قبول نکردند، دانیال بود و اصحاب او. روایتی دگر از امیر المؤمنین علی آن است که: اصحاب الاخدود جماعتی بودند به جانب یمن مسلمانان و کافران، جنگ کردند. مؤمنان را ظفر داد خدای تعالی بر کافران. بار دیگر چنان کردند، دست هم مسلمانان را بود، آنگه صلحی کردند و عهدی بر آن که با یکدیگر غدر نکنند. کافران غدر کردند و مؤمنان را ضعیف کردند، آنگه خندقی بکندند [۹۷- ر] و مردم را در او می‌انداختند. ---------------------------------- (۱). کا، آد، گا: نیستند. (۲). آج: مشرک‌اند، کا، آد، گا: نیستند. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: بگویی. (۴). کا، آد، گا: خواهران.

صفحه : ۲۱۸ عکرمه گفت: قومی بودند از نبط. کلبیّ گفت: ترسایان نجران بودند و ایشان را پادشاهی بود. مردم را بگرفت و با ترسایی دعوت کرد و بفرمود تا هفت خندق بکندند، طول هر یکی چهل گز در عرض دوازده گز. آنگه هیزم«۱» و نفط«۲» در او فگند«۳» و آتش عظیم در آن جا بر افروخت«۴»، هر که قبول نکرد در آن جا انداخت، ابتدا به مردی کرد نام او عمرو بن زید، او را پرسید که: تو را توحید که آموخت! او راه نمود بر استادش. آنگه پادشاه بفرمود تا بتی زرّین بپیراستند، آنگه موکّلان بر مردم گماشت و ایشان را گفت: چون آواز مزامیر بشنوی«۵»، اینکه بت را سجده کنی«۶»، و هر که نکند او را به آتش افگنی«۷». امّا ترسایان چون آواز بشنیدند، سجده کردند، و امّا مؤمنان سجده نکردند بن را. موکّلان، ایشان را در آتش افگندند، فهم أصحاب الاخدود. مقاتل گفت: اخدود سه بود«لهم ما «۸»: یکی به نجران یمن، و یکی به شام و دیگر به پارس. آن که به شام بود از طبا خوش«لهم ما «۹» را بود، و آن که به پارس بود بخت نصّر را بود، و آن که در عرب بود یوسف بن ذی نواس را بود- و هو یوسف بن ذی نواس إبن شراحیل بن تبّع الحمیریّ. و خدای در اینکه اخدود قرآن فرستاد، و سبب آن بود که: دو مرد بودند مؤمن که انجیل دانستند و خواندندی، از اینکه دو یکی به مزدوری رفت به جایی کار می‌کرد و انجیل می‌خواند- و اینکه پیش از بعثت رسول بود- و انجیل می‌خواند و نوری عظیم از او می‌تافت. دختر اینکه کار خدا«لهم ما «۱۰» بدید، پدر را خبر داد. پدر بدید، شگفت

مانـد. بیامد و او را سوگند داد. او بگفت: من به عیسی ایمان [۹۷- پ] ---------------------------------- (۱). کا، آد، گا: هیمه. (۲). نفط/ نفت. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: افگندند. (۵- ۴). کا، آد، گا: بشنوید. [.....] (۶). کا، آد، گا: سجده کنید. (۷). آد، اأد، گا: افگنند. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: بودند. (۹). کذا در اساس، آج: ابطنا خوش، آد: انطیا خوش، کا: ارطیا خوش، قرطبی (۱۹/ ۲۹۰) انطنیانوس. (۱۰). آج: دختر آن کار خدای، کا، آد، گا: چون دختر آن کار خدای.

صفحه : ۲۱۹ دارم و اینکه کتـاب اوست، انجیل می‌خوانم و اینکه نور از برکت آن است. آن مرد ایمان آورد و هشتاد و هفت کس از اهل بیت او. یوسف بن ذی نواس احوال ایشان بشـنید، بفرمود تا برای ایشان خنـدقی بکندنـد و آتش در او فگندند و ایشان را در آن جا می‌فگندند«لهم ما «۱». آخر کسـی زنی بود با کودکی شـیرخواره. یک دو بار او را به کنار خندق بردند، بترسـید. خواست تا رجوع کنـد از دین عیسـی، آن کودک شیر خواره آواز داد و گفت: یـا امّ‌اه، ای مادر؟ سـخت باش بر دین خود که اینکه دین حقّ است. او خود را با کودک به آتش انـداخت. مقاتل گفت در اخبار هست که: در یک روز هفتاد و هفت کس را به آتش انداختند. عبد اللّه عبّاس گفت: جانهای ایشان به بهشت رسـید پیش از آن که تنهاشان به آتش رسید. محمّد بن اسحق بن یسار گفت از وهب منبّه که: مردی ترسـا به زمین نجران افتـد و ایشان را با دین عیسـی دعوت کرد، اجابت کردنـد او را. ذو نواس الیهودی خبر یافت، بر خـاست و لشـکری را از حمیر برگرفت و آن جـا رفت و آن مردمـان را مخیّر بکرد میان سوختن و جهودی. اختیار جهودی نکردنـد، خنـدقها بکنـد و آتش در او فگنـد و به یک روز دوازده هزار مرد را بسوخت. کلبیّ گفت: هفتاد هزار مرد بودنـد اصـحاب اخـدود. وهب گفت«لهم ما «۲»: ارباط بر یمن غالب شدنـد و نواس بگریخت و اسپ در دریا و غرق شـد، و عمرو بن معدی کرب در حقّ او می‌گویـد: أ توعـدنی کأنّک ذورعین بأنعم عیشـهٔ او ذو نواس و کاین کان قبلک من نعیم و ملک ثابت فی النّاس راس [۸۹- ر] ازال الـدهر ملکهم فأضـحی تنقّل فی اناس من اناس حق تعالی گفت: کشـته بادانـد«لهم ما «۳» اصـحاب اخـدود که چنان معامله کردند با مؤمنان. ---------------------------------- (۱). آج و دیگر نسـخه بـدلها: می‌افگندند. (۲). آج و دیگر نسـخه بدلها چون. (۳). آج، آد، گا: کشته باد، کا: کشته‌اند.

صفحه : ۲۲۰ النّارِ ذاتِ الوَقُودِ، مجرور است بر بـدل، و هو بـدل الاشـتمال کأنّه قال: اصـحاب النّار ذات الوقود، خداونـدان خنـدقها، خداونـدان آتش افروخته. إِذ هُم عَلَیها قُعُودٌ، آنگه که ایشان نشسـته بودنـد آن جا و ایشان گواه بودند و حاضـر بودند بر آنچه ایشان می‌کردند با مؤمنان، مقاتل گفت: گوای«لهم ما «۱» می‌دادند بر مؤمنان به کفر. آنگه گفت: وَ ما نَقَمُوا مِنهُم، اینکه کافران از مسـلما [نا]«لهم ما «۲» ن چه انکـار کردنـد، الّا آن که ایشان به خـدای ایمان داشـتند، خـدایی که او عزیز است که مـذلّت به او راه نیابـد. و حمید و سـتوده و پسـندیده و مستحقّ حمد و شکر است آن خدایی که ملک آسمان و زمین او راست و او بر همه چیزی گواه است، و هیـچ از او و از علم او فرو نشود و غـایب نگردد. إِنَّ الَّذِینَ فَتَنُوا المُؤمِنِینَ وَ المُؤمِنـاتِ، گفت: آنان که به فتنه آوردنـد مؤمنان را از مردان و زنان، مفسّـران گفتند: مراد به اینکه فتنه، عذاب است و سوختن به آتش که اصـحاب اخدود کردند با مؤمنان، ثُمَّ لَم یَتُوبُوا، آنگه توبه نکننـد، ایشان را عـذاب دوزخ باشد و عذاب آتش سوزنده، بیانش قوله: یَومَ هُم عَلَی النّارِ یُفتَنُونَ ذُوقُوا فِتنَتَکُم هذَا الَّذِی کُنتُم بِهِ تَستَعجِلُونَ«لهم ما «۳». حذیفـهٔ؟ بن الیمان روایت کرد از رسول- علیه السـلام- که او گفت: یا حذیفه؟ در دوزخ شـیرانند و سباع از آتش، و سـگانند از آتش، و شمشـیرهاست از آتش، و کلّابها«لهم ما «۴» ست از آتش، خدای تعالی [۹۸- پ] فریشتگان را بفرستد تا به آن کلّابها«لهم ما «۵» اهل دوزخ را برکشند، به آن شمشیرها پاره پاره کنند و بخورد آن سگان و سباع دهند. هر گه که عضوی بخورنـد، خدای تعالی دگر باره باز آفریند. ---------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: گواهی. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۱۳ و ۱۴. (۵- ۴). آج: قلّابها.

صفحه : ۲۲۱ آنگه گفت: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ، چون ذکر طرفی از عـذاب کفّار بگفت، ذکر مؤمنـان و ثواب ایشـان کرد، گفت: آنـان که ایمـان آرنـد و عمـل نیکو کننـد، ایشـان را بهشـتهایی باشـد که در زیر درختـان از جویها می‌رود. ذلِکَ الفَوزُ

الکَبِیرُ، آن ظفری بزرگوار است. إِنَّ بَطشَ رَبِّکَ لَشَدِیدٌ، آنگه بر سبیل تهدید گفت: گرفتن خدای تو ای محمّد سخت باشد. و اینکه جواب قسم است، چه از حقّ قسم آن است که جواب چون موجب باشد، به «لام» باشد یا به «إنّ». بعضی دگر گفتند: جواب قسم قُتِلَ أَصحابُ الأُخدُودِ، است به اضمار «لقد»، و التّقدیر: لقد قتل. و بعضی دگر گفتند که: کلام مقدّم مؤخّر است، و التّقدیر: قتل أصحاب الاخدود. وَ السَّماءِ ذاتِ البُرُوجِ. در اینکه دو وجه که گفته شد، «قتل» به معنی خبر باشد نه به معنی دعا علیهم، و قول اوّل درست‌تر است. إِنَّهُ هُوَ یُبدِئُ وَ یُعِیدُ، او آن خداست که ابتدا او کند و اعادت او کند. اوّل او آفرید و دگر باره هم او باز آفریند. وَ هُوَ الغَفُورُ الوَدُودُ، و او«لهم ما «۱» خدای است آمرزنده و دوستدار مطیعان و معنی دوستی خدای تعالی ارادت نفع و ثواب باشد به مستحقّش، و گفتند: به معنی مودود است. ذُو العَرشِ المَجِیدُ، خداوند عرش و سریر بزرگوار است، و گفتند: مجید، شریف باشد. حمزه و کسائی و خلف خواندند: المجید، مجرور علی أنّه صفهٔ للعرش، و باقی قرّاء خواندند به رفع علی انّه صفهٔ للّه تعالی. فَعّالٌ لِما یُرِیدُ، کننده است [۹۹- ر] آنچه خواهد. هَل أَتاکَ حَدِیثُ الجُنُودِ، آنگه خطاب کرد با رسول گفت: آمد به تو حدیث لشکرهای امّت متقدّم! ------------------------------ (۱). آج او.

صفحه : ۲۲۲ آنگه بیان کرد که: کیستند ایشان! گفت: فِرعَونَ وَ ثَمُودَ، فرعون«لهم ما «۱» موسی است و ثمود که قوم صالح بودند. آنگه اضراب کرد از اینکه حدیث و با حدیث کافران عهد رسول شد، گفت: بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی تَکذِیبٍ، بل آنان که کافرانند در تکذیب و دروغ داشتن‌اند تو را و کتاب تو را دروغ می‌دارند. إن کهوَ اللّهُ مِن وَرائِهِم، و خدا از پس ایشان محیط است به ایشان. بیان کردیم که: «وراء» هم خلف باشد و هم قدّام، و نیز رفته است که «محیط» به دو معنی باشد: به معنی عالم و به معنی مقتدر، و اینکه جا به معنی اقتدار و قهر است، یعنی از قبضه قدرت او بیرون نه‌اند. و از او نتوانند گریختن و از ملک او بیرون نتوانند شدن. آنگه گفت: بَل هُوَ قُرآنٌ مَجِیدٌ، اینکه کتاب قرآنی است شریف و بزرگوار و کریم. فِی لَوحٍ مَحفُوظٍ، در لوحی نوشته که آن لوح فریشتگان نگاه می‌دارند. یحیی بن یعمر در شاذّ خواند: «فی لوح»، بضمّ اللام من لاح یلوح، یعنی منوّر است. نافع خواند: «محفوظ» به رفع «ظا» علی انّه صفهٔ القران، و باقی قرّاء مجرور خواندند علی انّه صفهٔ اللوح. إبن جریح روایت کرد از مجاهد از عبد اللّه عبّاس که او گفت: بر سر لوح نوشته است: لا اله إلّا اللّه وحده دینه الإسلام و محمّد عبده و رسوله فمن امن باللّه- عز و جل- و صدّق صدّق بوعده و اتّبع رسله أدخله الجنّهٔ، خدای یکی است و دین او اسلام است و محمّد بنده و رسول اوست. هر که به خدای ایمان آرد و وعده او راست دارد [۹۹- پ] و متابعت«لهم ما «۲» پیغامبران او کند به بهشت برد. آنگه گفت: لوح محفوظ لوحی است از درّی سپید، طولش چندان است ------------------------------ (۱). آج و دیگر نسخه بدلها و. [.....] (۲). اساس: به صورت «متتابعت» هم خوانده می‌شود.

صفحه : ۲۲۳ که از آسمان تا به زمین، و عرضش چندان است کز مشرق تا به مغرب، و کنارهای او از درّ و یاقوت است، و قلم او از نور است، و اصل او در کنار فریشته‌ای است که او را «ماطریون» گویند، و آن لوح محفوظ است از شیاطین، فذلک قوله: بَل هُوَ قُرآنٌ مَجِیدٌ فِی لَوحٍ مَحفُوظٍ. و خدای را در شبان روز«لهم ما «۱» سیصد و شصت نظر است به او که در آن نظرها احیا و اماتت کند و اعزاز و اذلال«لهم ما «۲». أنس مالک گفت: لوح محفوظ که خدای تعالی گفت، بر پیشانی اسرافیل است. مقاتل گفت: جای لوح محفوظ بر راست عرش است. ------------------------------ (۱). کا، آد، گا: شبانروزی. (۲). آد، گا نماید.

صفحه : ۲۲۴

سورهٔ الطّارق

اینکه سورت مکّی است و شانزده آیت است در مدنی و هفده در عدد باقی قرّاء و شصت و یک کلمت است و دویست و سی و نه حرف است. و روایت است از أبو امامه از ابیّ کعب که رسول- صلی اللّه علیه و علی اله- گفت: هر که او سورهٔ الطّارق بخواند،

خدای تعالی او را به عدد هر ستاره‌ای که بر آسمان است ده حسنت بنویسد«لهم ما «۱».

[سوره الطارق (۸۶): آیات ۱ تا ۱۷]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ وَ السَّماءِ وَ الطّارِقِ (۱) وَ ما أَدراکَ مَا الطّارِقُ (۲) النَّجمُ الثّاقِبُ (۳) إِن کُلُّ نَفسٍ لَمّا عَلَیها حافِظٌ (۴) فَلیَنظُرِ الإِنسانُ مِمَّ خُلِقَ (۵) خُلِقَ مِن ماءٍ دافِقٍ (۶) یَخرُجُ مِن بَینِ الصُّلبِ وَ التَّرائِبِ (۷) إِنَّهُ عَلی رَجعِهِ لَقادِرٌ (۸) یَومَ تُبلَی السَّرائِرُ (۹) فَما لَهُ مِن قُوَّةٍ وَ لا ناصِرٍ (۱۰) وَ السَّماءِ ذاتِ الرَّجعِ (۱۱) وَ الأَرضِ ذاتِ الصَّدعِ (۱۲) إِنَّهُ لَقَولٌ فَصلٌ (۱۳) وَ ما هُوَ بِالهَزلِ (۱۴) إِنَّهُم یَکِیدُونَ کَیداً (۱۵) وَ أَکِیدُ کَیداً (۱۶) فَمَهِّلِ الکافِرِینَ أَمهِلهُم رُوَیداً (۱۷)

[ترجمه]

به حقّ آسمان و ستاره«لهم ما «۲». و چه آگاه کرده است تو را که چیست آن ستاره. [ستاره]«لهم ما «۳» درفشانی است. هر نفسی الّا بر او گواهی است. گو در نگر آدمی را که از چه آفریدند او را. -------------------------------- (۱). آج صدق رسول اللّه- صلی اللّه علیه و آله و سلّم. (۲). آج به شب در آینده. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و ترجمه آیه در متن تفسیر افزوده شد.

صفحه : ۲۲۵ آفریدند او را از آبی جهنده [۱۰۰- ر]. که بیرون آید از میان پشت و استخوانهای سینه. که او باز آوردنش«لهم ما «۱» تواناست. آن روز که آشکار کنند نهانها را. نباشد او را قوّتی و نه یاوری. و به حقّ آسمان خداوند باران که وا در ایستد. و به حق زمین خداوند شکاف. که او گفتاری گزارده است. و نیست او هزل«لهم ما «۲». ایشان کید می‌کنند کیدی. و کید کنم من کیدی. مهلت ده کافران را، مهلت ده ایشان را مهلت دادنی. قوله: وَ السَّماءِ وَ الطّارِقِ، ابو عاصم روایت کرد از پدرش که گفت: رسول را دیدم- علیه السلام- در مشرقه ثقیف تکیه زده بر کمانی و اینکه سورت می‌خواند. من یاد گرفتم. به جماعتی از ثقیف بگذشتم- و قومی از قریش در میان ایشان بودند- مرا گفتند: چه شنیدی از محمّد! من اینکه سورت بر ایشان خواندم. ثقیفیان گفتند: ما را چنین می‌آید که اینکه حقّ است و رشاد«لهم ما «۳». [قریشیان«لهم ما «۴»] گفتند: [ما صاحب خود را بشناسیم، اگر دانستمانی«لهم ما «۵» که حق است، متابعت کردمانی«لهم ما «۶»]«لهم ما «۷». [قوله]«لهم ما «۸»: وَ السَّماءِ وَ الطّارِقِ، قسم است که خدای تعالی کرد به آسمان و -------------------------------- (۱). آج: بر بازگرداندان او. (۲). اساس: ندارند، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۷- ۴). آج: سخن نافرجام. (۵). آج: دانستیمی. (۸- ۶). آج: کردیمی.

صفحه : ۲۲۶ ستاره‌ای که به شب پیدا شود. و «طرق»«لهم ما «۱» آمدن باشد به شب، قالت هند یوم احد: نحن بنات طارق نمشی علی النمارق یعنی پدر من در معروفی چون ستاره بود، و قال إبن الرّومیّ[۱۰۰- پ]: یا راقد اللیل مسرورا بأوله انّ الحوادث قد یطرقن أسحارا لا تفرحنّ بلیل طاب اوّله فربّ آخر لیل أجّج النّارا بعضی مفسران گفتند سبب نزول«لهم ما «۲» سورت آن بود که: یک روز ابو طالب عمّ رسول- علیه السلام- با رسول نان می‌خورد. ستاره‌ای از آسمان بیوفتاد، هر چه آن جا نهاده بود«لهم ما «۳» پر آتش شد و ابو طالب بترسید و گفت: یا فرزند؟ اینکه چیست! گفت: ستاره‌ای از آسمان بینداختند، و اینکه آیتی است از آیات خدای تعالی، و خدای تعالی اینکه سورت فرستاد. وَ ما أَدراکَ مَا الطّارِقُ، آنگه رسول را گفت بر وجه استعظام و استکبار که: تو چه دانی که طارق چه باشد؟ آنگه تفسیر کرد و گفت: النَّجمُ الثّاقِبُ، ستاره‌ای درفشان باشد، و منه ثقوب النّار توهجها و التهابها، و مجاهد گفت:

ثاقب از ثقب است كه سوراخ كنـد، يعنى كه آن سـتاره كه به آن رجم شـياطين كننـد كه چون بر او آيد سوراخ كند او را. إبن زيد گفت: مراد نجم ثـاقب، ثريّاست و عرب آن را نجم خواننـد«لهم ما «۴». او اسـمى است علم ثريّا ر [ا]«لهم ما «۵» با «لام»«لهم ما «۶» تعريف، مخالف دگر اعلام. بعضـى دگر گفتند: مراد به نجم ثاقب، زحل است كز«لهم ما «۷» آسمان هفتم مى‌آيد. و براى آن ثاقب ---------------------------------- (۱). آج و ديگر نسـخه بدلها: طروق. (۲). آج اينكه. [.....] (۳). آج: بودند. (۴). كا، آد، گا: گويـد، آج اى طارق. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج و ديگر نسـخه بدلها افزوده شد. (۶). كا، آد، گا: به الف و لام. (۷). آج و ديگر نسخه بدلها: كه از.

صفحه : ۲۲۷ خوانـد آن را كه جاى او بلنـد است، من قول العرب: ثقب الطائر إذا ارتفع فى جوّ السـماء غايهٔ الارتفاع. عبد اللّه عبّاس گفت: اينكه نجم سـتاره‌اى است در آسـمان هفتم، چون سـتارگان جاى خود بگيرنـد، از آسـمان او«لهم ما «۱» فرود آيـد و با ايشان باشد، و چون روز باشد، با جاى خود شود، پس او طارق باشد در آمدن و شدن، و نام آن ستاره زحل است [۱۰۱- ر]. إن كُلُّ نَفسٍ لَمّا عَلَيها حافِظٌ، ابو جعفر و إبن عامر و عاصم و حمزه و حسن بصرى «لمّا» خواندنـد به تشديـد «ميم» و معنى آن باشـد كه: ما كلّ نفس الّا عليها حافظ، هيـچ نفس نيست و الّا حافظى و نگاهبانى هست بر او. «إن» به معنى «ما» ى نفى باشـد و «لمّا» به معنى الّا فى لغهٔ هذيل، يقولون: نشدتك اللّه لمّا فعلت كذا، أى الّا فعلت كذا. و دگر قرّاء به تخفيف «ميم» خواندند، و بر اينكه قراءت «ما» صله باشد و «إن» مخفّفه باشـد از ثقيله، و اينكه «لام» در خبر او ملازم باشـد، و التّقـدير: إن كـلّ نفس لعليهـا حافظ. إبن عوف گفت: بر إبن سيرين خوانـدم «لمّا» به تشديـد، انكار كرد بر من و گفت: لمّا و اللّه بزائـد لعليها حافظ من ربّها يحفظ عملها و يحصـى عليها، گفت معنى آن است كه: هر نفسـى را از خـداى بر او نگاهبـانى هست كه عمـل او نگـاه مى‌دارد و بر او مى‌شـمارد از خير و شـر. عبـد اللّه عبّاس گفت: مراد به «حافـظ» فريشـتگانند كه اعمال بر او نگاه مى‌دارنـد. قتاده گفت: حفظه‌انـد كه اعمال و آجال و ارزاق بنـدگان نگاه مى‌دارنـد. كلبىّ گفت: حافظ من اللّه، اينكه حافظ خـدا است كه بنـده را نگاه مى‌دارد تا از مقادير خـداى در نگـذرد. ابو امامه روايـت كرد از رسـول- عليـه السـلام- كـه او گفت: خـداى را بر هر آدمى صـد و شـصت فريشـته موكل‌انـد كه آفـات از او صـرف مى‌كنند، از آن جمله هفت فريشته بر چشـمهاى او ---------------------------------- (۱). آج و ديگر نسـخه بدلها: ندارد.

صفحه : ۲۲۸ موكّل‌انـد شـياطين را از او چنـان باز مى‌دارنـد چنان كه يكى از ما مگس از انگبين بپرانـد كه اگر يك ساعت او را از حفظه خود فروگذارند [۱۰۱- پ]، شياطين او را بربايند. آنگه تذكير كرد و ياد داد ما را«۱» از نعم او طرفى گفت: فَلْيَنظُرِ الإِنسانُ مِمَّ خُلِقَ، آدمى را بگو بنگر تـا او را از چه آفريده‌انـد؟ آنگه هم او بيـان كرد، گفت: خُلِقَ مِن ماءٍ دافِقٍ، او را از آبى جهنـده آفريده‌انـد، يعنى آب منى. كوفيان گفتند: دافق يعنى مدفوق است و مثله قوله: فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ«۲»، أى مرضيّهٔ، و مثله قولهم: سرّ كاتم و ليل نائم و همّ ناصب، قال النابغهٔ: كلينى لهم يا اميمهٔ ناصب و ليل اقاسيه بطىء الكواكب و بصريان گفتند: اينكه به معنى نسبت است، أى ذو دفق و ذات رضـا و ذو كتمان و [ذو]«۳» نصب، من بـاب قولهم: لابن و تامر، أى ذو تمر و لبن، و اينكه قول بهتر است براى آن كه با او كلام بر ظاهر خود است. و «دفق»، ريختن باشـد به قوّت، تقول العرب للموج إذا علا و ارتفع: تدفق و اندفق. و قوله: يَخرُجُ مِن بَينِ الصُّلبِ وَ التَّرائِبِ، يعنى صـلب الرجـل و ترائب المرأهٔ، آبى كه بيرون آيـد از پشت مرد و سـينه زن، مفسّران خلاف كردنـد در معنى ترائب. عبد اللّه عبّاس گفت: جاى قلاده باشد. و البىّ گفت: از عبد اللّه عبّاس: ميان دو پستان زن باشد. عوفى روايت كرد از او كه: مراد بـه «ترائب» دست و پـاى و چشم است. عكرمه گفت: سـينه است. سـعيد جـبير گفت: گردن است. مجاهـد گفت: ميـان دوش و سينه«۴». سـفيان گفت: بالاى دسـتهاست، يمان گفت: زير چنبر گردن باشـد. قتاده گفت، گلو باشد. سـعيد بن مسـيّب گفت: پهلوها باشـد. معمّر المزنىّ ---------------------------------- (۱). آج: آدمى را. (۲). سوره حـاقه (۶۹) آيه ۲۱، و قارعه (۱۰۱) آيه ۷. (۳). اساس و ديگر نسخه بدلها: ندارد، با توجّه به چاپ شعرانى افزوده شد. (۴). آج و ديگر نسخه بدلها است.

صفحه : ۲۲۹ گفت: جای دل باشد، و آنچه ظاهر است از کلام عرب آن است [۱۰۲- ر] که: استخوان سینه باشد و یکی را تریبه گویند، قال الشّاعر: و بدت کأنّ علی ترائب نحرها جمر الغضا فی ساعهٔ یتوقد و قال الاخر: و الزعفران علی ترائبها شرقا به اللبّات و الصدر و قال الثقّب العبدی: و من ذهب لبس علی تریب کلون العاج لیس بذی غصون إِنَّهُ عَلی رَجعِهِ لَقادِرٌ، قتاده گفت معنی آن است که: خدای تعالی قادر است بر اعادت آدمی پس از مرگ«۱». عکرمه گفت: یعنی قادر است بر آن که آب با پشت مرد برد پس از آن که از آدمی بیامده باشد. مجاهد گفت: قادر است که با احلیل برد. ضحّاك گفت: یعنی قادر است بر آن که آدمی را آب گرداند«۲»، چنان که بود بعد خلقه شخصا سویّا. مقاتل حیّان گفت: یعنی قادر است که از پیری با برنایی برد او را و از برنایی با کودکی و از کودکی با نطفه. إبن زید گفت: مراد رجع«۳»، حبس است، یعنی قادر است که آب باز دارد در پشت و رها نکند تا برون آید. و قریبتر قولی قول قتاده است لدلیل الظاهر علیه و لقوله: یَومَ تُبلَی السَّرائِرُ، و نصب او بر ظرف باشد من قوله: عَلی رَجعِهِ لَقادِرٌ، گفت: قادر است بر اعادت او آن روز که سرّها آشکارا کنند. قتاده و مقاتل و سفیان گفتند: مراد به «سرائر» خفایای اعمال است از نماز و روزه و غسل جنابت و وضوی نماز«۴»، چه اگر مرد گوید: روزه دارم، یا نماز کردم و غسل و طهارت کردم- و نکرده باشد- کس نداند جز خدای. دلیل اینکه تأویل حدیث عبد اللّه عمر است که روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: سه چیز آن است که هر ------------------------------- (۱). کا، آد، گا: پس از آن که نیست شده باشد. (۲). آج: خاك گرداند. (۳). کا، آد، گا: به رجع. (۴). کا، آد، گا: وضو و نماز. [.....]

صفحه : ۲۳۰ که بدان محافظت کند دوست خدای باشد: نماز و روزه و غسل جنابت، و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد [۱۰۲- پ]. فَما لَهُ مِن قُوَّةٍ وَ لا ناصِرٍ، گفت:«۱» اینکه آدمی کافر را در اینکه روز که روز قیامت باشد هیچ یاری و یاوری نباشد. آنگه قسم کرد به آسمان، گفت: وَ السَّماءِ ذاتِ الرَّجعِ، به حقّ آسمان که خداوند باران متراجع است که یک بار بیاید و یک باز باز ایستد، و گفتند: مراد به «سماء» ابر است، و عرب بر سبیل مقاربت ابر را «سماء» گویند و باران را نیز سماء گویند، یقال: اصابنا«۲» سماء، أی مطر. عبد اللّه عبّاس گفت: مراد به «سماء» ابر است و مراد به «رجع» باران است. ابو عبیده گفت: «رجع» آب باشد، قال المتنخّل الهذلیّ فی صفهٔ سیف«۳»: ابیض کالرجع رسوب اذا ما ثاخ فی محتفل یختلی إبن زید گفت: مراد به «رجع» آن است که آفتاب و ماه گاهی بر آید و گاهی فرو شود. وَ الأَرضِ ذاتِ الصَّدعِ، و به حقّ زمین که خداوند شکاف است، یعنی شکافته می‌شود به نبات و درختان و جویها، و مثله قوله: ثُمَّ شَقَقنَا الأَرضَ شَقًّا«۴» إلی آخرها. مجاهد گفت: مراد به اینکه هر جایی است که دو کوه باشد و در میان آن راهی بود، چنان که مأزمین عرفات. إِنَّهُ جواب قسم است، که او، یعنی قرآن قولی است فصل، یعنی فاصل- فصل کننده میان حق و باطل و حلال و حرام. وَ ما هُوَ بِالهَزلِ، و اینکه قرآن هزل نیست، جدّ است. ------------------------------- (۱). اساس: لک، آج: ندارد، با توجّه به کا و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). کا، آد، گا: اصابتنا. (۳). آج: السیف. (۴). سوره عبس (۸۰) آیه ۲۶.

صفحه : ۲۳۱ إِنَّهُم یَکِیدُونَ کَیداً، گفت: ایشان، یعنی مشرکان مکّه کید می‌کنند و من نیز کید می‌کنم، یعنی افعالی که صورت کید دارد از امهال برای استدراج- چنان که بیان کرده‌ایم در جایهای دیگر. آنگه رسول را گفت: فَمَهِّلِ الکافِرِینَ، مهلت ده اینکه کافران را و ایشان را مهلت ده مهلت دادنی«۱»، و برای تأکید تکرار کرد لاختلاف البنائین، چه یکی افعال است و یکی تفعیل. و قوله: رُوَیداً، مصدری باشد لا من لفظ الفعل، کأنّه قال [۱۰۳- ر]: أمهلهم اروادا، آنگه آن را زواید بیفگند، آنگه تصغیر کرد او را، فصار «رویدا»، و گفتند: در جای ظرف است، أی زمانا قلیلا، و مراد آن است که تا به روز بدر آنگه ایشان را به دست مسلمانان باز داد. - ------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: اینکه کافران را تا من نیز ایشان را مهلت دهم.

صفحه : ۲۳۲

سورهٔ الأعلی

اینکه سورت مکّی است و نوزده آیت است و هفتاد و دو کلمت«۱» است، و دویست و هفتاد و یک حرف است، ابو امامه روایت کرد از أبیّ کعب که رسول- صلی اللّه علیه و آله- گفت: هر که او سورهٔ الأعلی بخواند، خدای تعالی به عدد هر حرفی که بر ابراهیم و موسی و محمّد- علیه و علیهم السلام- انزله کرد او را ده حسنت بنویسد«۲». عبد اللّه عبّاس گفت: رسول- علیه السلام- هر گه اینکه سورت خواندی، گفتی: سبحان ربی الأعلی، و همچنین [روایت است]«۳» از علی- علیه السلام- و عبد اللّه عمر و عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه زبیر. و امیر المؤمنین- علیه السلام- گفت: رسول- علیه السلام- اینکه سورت دوست داشتی و گفت: اوّل کس که سبحان ربی الأعلی ، گفت، میکایل بود. و رسول- علیه السلام- جبریل را گفت: مراد خبر ده از ثواب آن کس که اینکه کلمت بگوید: در نماز و یا بیرون نماز. گفت: یا محمّد؟ هیچ مؤمن و ------------------------------ (۱). آج: هفتاد کلمت. (۲). آج صدق رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، و پس از آن به نقل آیات می‌پردازد. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به کا، آد، گا افزوده شد.

صفحه : ۲۳۳ مؤمنه‌ای نباشد که اینکه کلمت بگوید در سجود یا جز سجود و الّا ثواب اینکه کلمت در ترازوی حسنات او از عرش و کرسی و کوههای دنیا گرانتر باشد. و خدای تعالی گوید: راست گفت: بنده من، أنا الأعلی فوق کل شیء منهم ، آن که بلند ترم از بالای همه چیز، و از بالای من هیچ چیز نیست. گواه باشید فریشتگان من که او را بیامرزیدم و بهشتش کرامت کردم. چون بمیرد میکایل زیارت او کند هر روز. چون روز قیامت باشد، او را بر پرّ«۱» خود گیرد [۱۰۳- پ] و بیارد و پیش خدای آرد و گوید: بار خدایا؟ شفاعت من در حقّ او قبول کن. خدای تعالی قبول کند و گوید: او را به تو بخشیدم، به بهشتش بر. عقبهٔ بن عامر گفت چون آیت آمد: فَسَبِّح بِاسمِ رَبِّکَ العَظِیمِ«۲»، رسول- علیه السلام- گفت: اجعلوها فی رکوعکم، و چون اینکه سورت آمد: سَبِّحِ اسمَ رَبِّکَ الأَعلَی، رسول- علیه السلام- گفت: اجعلوها فی سجودکم ، گفت: آن را در رکوع می گویی«۳» و اینکه را در سجود.

[سوره الأعلى (۸۷): آيات ۱ تا ۱۹]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ سَبِّحِ اسمَ رَبِّکَ الأَعلَی (۱) الَّذِی خَلَقَ فَسَوّی (۲) وَ الَّذِی قَدَّرَ فَهَدی (۳) وَ الَّذِی أَخرَجَ المَرعی (۴) فَجَعَلَه غُثاءً أَحوی (۵) سَنُقرِئُکَ فَلا تَنسی (۶) إِلاّ ما شاءَ اللّه إِنَّه یَعلَمُ الجَهرَ وَ ما یَخفی (۷) وَ نُیَسِّرُکَ لِلیُسری (۸) فَذَکِّر إِن نَفَعَتِ الذِّکری (۹) سَیَذَّکَّرُ مَن یَخشی (۱۰) وَ یَتَجَنَّبُهَا الأَشقَی (۱۱) الَّذِی یَصلَی النّارَ الکُبری (۱۲) ثُمَّ لا یَمُوتُ فِیها وَ لا یَحیی (۱۳) قَد أَفلَحَ مَن تَزَکّی (۱۴) وَ ذَکَرَ اسمَ رَبِّهِ فَصَلّی (۱۵) بَل تُؤثِرُونَ الحَیاةَ الدُّنیا (۱۶) وَ الآخِرَةُ خَیرٌ وَ أَبقی (۱۷) إِنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الأُولی (۱۸) صُحُفِ إِبراهِیمَ وَ مُوسی (۱۹)

[ترجمه]

تسبیح کن نام خدایت را بلندتر. آن که بیافرید و راست کرد. و آن که تقدیر کرد و راه نمود. و آنچه بیرون آورد گیاه«۴». کرد آن را خاشاک خشک سیاه. خواننده کنیم تو را«۵» فراموش نکنی. ------------------------------ (۱). کا، آد، گا: به زیر. (۲). سوره حاقّه (۶۹) آیه ۵۲. (۳). کا، آد، گا: بگویید. (۴). آج: چراگاه. (۵). آج: زود باشد که بر تو خوانیم باید که.

صفحه : ۲۳۴ مگر آنچه خواهد خدای که او داند آشکارا و آنچه پوشیده باشد. و خوار گردانیم تو را برای کار خوارتر. یاد ده اگر سود دارد یاد دادن. یاد کند آن که بترسد. و بپرخیزد«۱» از آن بدبخت‌تر. آن که ملازم شود آتش بزرگتر را. پس نمیرد در آن جا

و نه زنده شود. ظفر یافت آن که پاکیزه شد. و یاد کرد نام خدایش و نماز کرد. بل اختیار می‌کنی«۲» زندگانی نزدیکتر. و سرای باز پسین بهتر است و پاینده‌تر. اینکه در صحیفه‌های پیشتر«۳» است. صحیفه‌های«۴» ابراهیم خلیل و موسی کلیم- علیهم السلام. قوله: سَبِّحِ اسمَ رَبِّکَ الأَعلَی، جماعتی از صحابه و تابعین گفتند معنی آیت آن است که: بگویی: سبحان ربّی الأعلی، و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که: تسبیح و تنزیه کن نام خدای برتر را، و بر اینکه قول «اسم» صله باشد، یعنی تنزیه کن خدای را تعالی از آنچه به او لایق نباشد از صفات نقص. و عرب اسم بسیار صله آرند و زیادت، منها قول لبید: ---------------------------------- (۱). آج: و دور شود. [.....] (۲). آج: اختیار می‌کنید. (۳). آج: کتابهای پیشین. (۴). آج: کتابهای.

صفحه : ۲۳۵ الی الحول ثمّ اسم السلام علیکما و من یبک حولا کاملا فقد اعتذر فرّاء گفت: «با» مقدّر است، و التقدیر: سبح باسم ربّک، تسبیح کن به نام خدای، یعنی در تسبیح ذکر نام خدای بگو. عبد اللّه عبّاس گفت: مراد به «تسبیح» نماز است و به «اسم» امر، یعنی صلّ بأمر ربّک، نماز کن به فرمان خدای. الَّذِی خَلَقَ فَسَوّی، آن خدای که خلقان را بیافرید و راست آفرید به حسب مصلحت چنان که صلاح دانست. وَ الَّذِی قَدَّرَ فَهَدی، و آن خدای که تقدیر کرد و هدایت داد و راه نمود. کسائی «قدر» خواند به تخفیف «دال»، و باقی قرّاء به تشدید. مجاهد گفت: مراد آن است که خلق آدمی تقدیر کرد و راه خیر و شرّ بنمود او را. بعضی دگر گفتند: قدر المقادیر، تقدیرها بکرد و هدایت داد و الهام چهار پای را به مراتع خود [۱۰۴- پ]. مقاتل گفت: مراد آن است که هدایت داد هر نوع از حیوان را که چه گونه خلوت کند با جفت خود تا از او فرزند آفریند. عطا گفت: هر جانوری را به مصالح خود ره نمود، و گفتند: هدایت داد آدمی را در کسب و روزی. و گفتند: منافع در دریا«۱» آفرید و آدمی را هدایت کرد و باز نمود کیفیّت استخراج آن، و گفتند: هدایت در دین حقّ است، یعنی الطاف و توفیق و اقدار و تمکین و ازاحت علّت و نصب ادلّت. سدّی گفت: تقدیر کرد آدمی را و دگر حیوان را در رحم مادر نه ماه و کمتر و بیشتر، آنگه هدایت داد او را و ره نمود بیرون آمدن. و گفتند: تقدیر روزیها بکرد و هدایت هر کسی را به ره طلب او. وَ الَّذِی أَخرَجَ المَرعی، و او آن خداست که گیاه را«۲» بیرون آورد برای چهار پایان تا ایشان را انتفاع عاجل باشد و تو را به نظر کردن در او و منافع آجل. فَجَعَلَهُ غُثاءً أَحوی، آنگه او را بخوشانید و سیاه کرد به اوّل سبز و سرخ و ---------------------------------- (۱). آج: در چیزها. (۲). آج: گیاه زار.

صفحه : ۲۳۶ زرد و الوان مختلف باشد، آنگه چون خشک شود از آن لون بگردد. آنگه وعده داد رسول را به انزال آیات بر او، گفت: سَنُقرِئُکَ، ما تو را خواننده گردانیم به قرآن که بر تو فرو فرستیم تا تو یادگیری و از حفظ می‌خوانی، یقال: قرأت الکتاب و أقرأته غیری إذا جعلته قاریا، امّا بالتعلیم أو التمکین. فَلا تَنسی، تا فراموش نکنی. إِلّا ما شاءَ اللّهُ الّا آنچه خدا خواهد که منسوخ کند آن را، چو«۱» منسوخ کرد از یاد تو و دیگران ببرد. اینکه قول قتاده است. و مجاهد [۱۰۵- ر] گفت: سبب آن بود که چون جبریل- علیه السلام- آیتی یا سوتی بر رسول- علیه السلام- خواندی، چون به آخر آوردی رسول با سر گرفتی و باز خواندی تا فراموش نکند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و او را ایمن کرد از اینکه. پس از آن رسول- علیه السلام- باز نخواند«۲» و دانست که فراموش نکند. و وجه استثناء بر اینکه قول آن باشد که بیان کردیم فی قوله: إِلّا ما شاءَ رَبُّکَ«۳»، یکی آن که راجع باشد با روزگار ماضی، و دوم آن که برای آن تا کلام«۴» منع کند از نفوذ. إِنَّهُ یَعلَمُ الجَهرَ وَ ما یَخفی، که او آشکارا داند، و آنچه نهان و پوشیده است هم داند. محمّد بن حامد گفت: یعنی صدقه سرّ و علانیه داند، و گفتند: معنی آن است که او داند آن«۵» قراءت به جهر که جبریل بر تو خواند و آنچه پنهان در نفس خود خوانی یا «۶» با خود مقرّر کنی. وَ نُیَسِّرُکَ لِلیُسری، گفت: ما میّسر بکنیم تو را برای کار خوارتر. مفسّران گفتند: معنی آن است که ما توفیق دهیم تو را برای عمل صالح که به آن به بهشت ---------------------------------- (۱). آج: چون. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: نخواندی. (۳). سوره هود (۱۱) آیه ۱۰۷ و ۱۰۸. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها را. (۵). آج: از، کا: او. (۶). کا: تا.

صفحه : ۲۳۷ رسی. و گفتند: معنی آن است که ما وحی بر تو آسان کنیم تا یاد گیری آنچه جبریل بر تو القاء کند. و گفتند: معنی

آن است که تو را توفيق دهيم برای شريعتی خوارتر، و مثله قوله- عليه السلام: بعثت بالحنيفيهٔ السمحهٔ. آنگه امر کرد و«۱» رسول را به تذکير قوم، گفت: فَذَکِّر، ياد ده قوم را اگر هيچ سود خواهد داشت اينان را، «تذکير» و «ذکری» از بناهای مصدر است بمعنی التفعيل. سَيَذَّکَّرُ، أی سيتذکر، «تا» را در «ذال» ادغام کردند لقرب المخرج. و بصريان گفتند: اوّل قلب کردند «تا» را با «ذال» آنگه ادغام کردند. و «تذکر«۲»»، با ياد آوردن باشد به انديشه. گفت: ياد دارد و انديشه کند آن که او از خدای بترسد [۱۰۵- پ]. و تذکر مطاوع تذکير باشد، يقال: ذکرته فتذکر. وَ يَتَجَنَّبُهَا الأَشقَی، بپرخيزد«۳» از تذکّر و ياد کردن آن کس که در شقاوت بغايت بليغ باشد، آن که قول خدای و رسول«۴» دروغ دارد و از آن اعراض کند و برگردد او ملازم باشد با آتش مهتر، يعنی آتش دوزخ، و آن را برای آن «کبری» خواند به اضافت با آتش ما«۵». و فرّاء گفت: مراد به آتش بزرگتر، طبقه زيرين است که از آن عظيمتر عذاب نباشد در دوزخ، و آن جای منافقان و مشرکان است. ثُمَّ لا يَمُوتُ فِيها وَ لا يَحيی، پس حال او چنان باشد در دوزخ که بنميرد تا بياسايد از عذاب، و زنده نشود زندگانی که او را در آن راحتی باشد. إبن عطا گفت: بنميرد تا از رنج قطيعت برهد و زنده نباشد تا اميد وصلت دارد. قَد أَفلَحَ مَن تَزَکّی، گفت: فلاح يا بد و ظفر و بقا آن کس که او پاکيزه باشد از شرک و ايمان آرد به خدای تعالی. اينکه قول عطا و عکرمه است و روايت و البیّ و سعيد جبير از عبد اللّه عبّاس. حسن بصری گفت: تزکّی بالأعمال الصّالحهٔ و الورع -------------------------------- (۱). آج و ديگر نسخه بدلها: ندارد. (۲). آج: تذکير. (۳). آج: و نيز خبر داد، آد، گا: و بپرهيزد. [.....] (۴). آد، گا را. (۵). آد، گا: آتش دنيا.

صفحه : ۲۳۸ عمّا حرّم اللّه، پارسا باشد به عمل صالح کردن و اجتناب از معاصی و محرّمات. وَ ذَکَرَ اسمَ رَبِّهِ فَصَلّی، و نام خدای برد و نماز کند. عبد اللّه مسعود گفت: بر او آسان است که زکات مال بدهد و نماز به پای دارد، و گفتی: رحم اللّه امرءا تصدّق ثمّ صلّی، آنگه اينکه آيت بخواندی. بعضی دگر گفتند: صدقه فطر«۱» است و تکبيرات روز عيد و نماز عيد و عبد اللّه عمر نافع را گفتی: صدقه بدادی اگر گفتی: آری؟ به مصلّی رفتی، و اگر گفتی: نه، گفتی: صدقه بده تا به مصلّی رويم، آنگه اينکه آيت بخواندی. ابو خالد گفت: در نزديک [۱۰۶- ر] ابو العاليه شدم، مرا گفت: روز عيد پيش از آن که به نماز عيد روی اينکه جا آی. گفتم: آری. چون عيد بود پيش او رفتم، مرا گفت: چيزکی بخوردی! گفتم: آری. گفت: غسل کردی! گفتم: آری. گفت: صدقه بدادی! گفتم: آری. گفت: تو را برای اينکه خواندم تا اينکه چيزها بکنی آنگه به مصلّی روی، آنگه اينکه آيت بخواند و گفت: اهل مدينه هيچ صدقه از اينکه فاضلتر نديدند و از آن که کسی را آب دهند و بعضی دگر گفتند: اينکه تأويل ضعيف است برای آن که سورت مکّی است و در مکّه فرض نماز عيد و زکات نيامده بود و اوليتر حمل باشد بر عموم تا زکات و صدقه و نمازها در او داخل باشد. و جابر بن عبد اللّه انصاری روايت کرد که: رسول- عليه السلام- اينکه آيت بخواند و تفسير چنين کرد و گفت: من تزکی، أی شهد ان لا اله الّا اللّه و خلع الاندادا، تزکّی آن باشد که ايمان آرد و به شهادتين اقرار دهد و انداد و اضداد«۲» نفی کند از خدای تعالی. و قوله: فَصَلّی، نماز کند، يعنی محافظت کند بر پنج نماز و مواقيت آن را مراقبت کند. و بعضی دگر گفتند: مراد به صلات«۳»، دعاست. -------------------------------- (۱). آج و ديگر نسخه بدلها: فطره. (۲). کا، آد، گا را. (۳). آد، گا اينکه جا.

صفحه : ۲۳۹ بَل تُؤثِرُونَ الحَياةَ الدُّنيا، آنگه ملامت کرد آنان را که ايشان دنيا را بر آخرت ايثار و اختيار کنند، گفت: شما اختيار اينکه زندگانی نزديکتر می‌کنی«۱» و از آن زندگانی باز پسين که آخرت است بی‌خبری«۲» و نمی‌دانی«۳» که آخرت بهتر است و باقيتر، چه اينکه را فنا به دنبال است و آن دائما لا يزول باشد. و ابو عمرو «يؤثرون» به « يا » خواند خبرا عن الغائبين«۴»، و باقی قرّاء به «تا» ی خطاب عرفجهٔ الأشجعی گفت: روزی بنزديک عبد اللّه مسعود بوديم، اينکه آيت بخواند و آنگه گفت: دانی«۵» تا ما چرا اختيار دنيا می‌کنيم بر آخرت! گفتند: بگو: گفت: برای آن که منافع و شهوات دنيا از [۱۰۶- پ] مطاعم و مشارب مناکح و مشتهيات او عاجل است، و آخرت ما را وصف کردند، اينکه را نقد می‌شناسيم و آن را نسيه. و نمی‌دانيم که آن نسيه بهتر از اينکه

نقد است. آنگه حق تعالی گفت: إِنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولی، اینکه حدیث در کتب اوایل است. یکی را صحیفه گویند. آنگه بیان اینکه صحفها کرد که راست از اوایل، گفت: صُحُفِ إِبراهِیمَ وَ مُوسی، صحف ابراهیم است و موسی- علیهما السلام. در خبر آمده است که در صحف ابراهیم نوشته است: ینبغی للعاقل ان یکون حافظا للسانه، عارفا بزمانه، مقبلا علی شأنه ، گفت: عاقل باید تا زبان نگاه دارد و روزگار بشناسد و روی به کار خود آرد. أبو ذر غفاری گفت: پرسیدم از رسول- علیه السلام- گفتم: یا رسول اللّه؟ پیغامبران چند بودند! گفت: صد و بیست و چهار هزار پیغامبر بودند. گفتم: یا رسول اللّه؟ مرسل چند بودند! گفت: سیصد و شصت، و باقی انبیاء بودند، --------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌کنید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: بی‌خبرید. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: نمی‌دانید. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: عن الکافرین. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: دانید.

صفحه : ۲۴۰ گفتم: یا رسول اللّه؟ آدم پیغامبر بود! گفت: «بلی» خدای او را به خودی خود آفرید و با او سخن گفت: آنگه گفت: یا با ذر؟ از جمله اینکه پیغامبران، چهار عربی بودند: هود و صالح و شعیب، و پیغامبر تو. گفتم: یا رسول اللّه؟ خدای تعالی چند کتاب فرستاد! گفت صد و چهار کتاب، از آن ده به آدم داد و پنجاه به شیث داد، و سی به اخنوخ داد- و او ادریس پیغامبر است- و او اوّل کسی بود که چیزی به قلم نوشت. و ده به ابراهیم داد، و توریت به موسی داد و انجیل به عیسی داد و زبور به داود و فرقان به من داد.

صفحه : ۲۴۱

سورة الغاشیة

اینکه سورت مکّی است و بیست و شش آیت است و هفتاد و دو کلمت است و سیصد و هشتاد و یک حرف است. عبد اللّه عبّاس روایت کرد از رسول- علیه السلام [۱۰۷- پ] که گفت: هر که او سورة الغاشیة بخواند، خدای تعالی او را حسابی«۱» آسان کند«۲».

[سوره الغاشیة (۸۸): آیات ۱ تا ۲۶]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ هَل أَتاکَ حَدِیثُ الغاشِیَةِ (۱) وُجُوهٌ یَومَئِذٍ خاشِعَةٌ (۲) عامِلَةٌ ناصِبَةٌ (۳) تَصلی ناراً حامِیَةً (۴) تُسقی مِن عَینٍ آنِیَةٍ (۵) لَیسَ لَهُم طَعامٌ إِلاّ مِن ضَرِیعٍ (۶) لا یُسمِنُ وَ لا یُغنِی مِن جُوعٍ (۷) وُجُوهٌ یَومَئِذٍ ناعِمَةٌ (۸) لِسَعیِها راضِیَةٌ (۹) فِی جَنَّةٍ عالِیَةٍ (۱۰) لا تَسمَعُ فِیها لاغِیَةً (۱۱) فِیها عَینٌ جارِیَةٌ (۱۲) فِیها سُرُرٌ مَرفُوعَةٌ (۱۳) وَ أَکوابٌ مَوضُوعَةٌ (۱۴) وَ نَمارِقُ مَصفُوفَةٌ (۱۵) وَ زَرابِیُّ مَبثُوثَةٌ (۱۶) أَ فَلا یَنظُرُونَ إِلَی الإِبِلِ کَیفَ خُلِقَت (۱۷) وَ إِلَی السَّماءِ کَیفَ رُفِعَت (۱۸) وَ إِلَی الجِبالِ کَیفَ نُصِبَت (۱۹) وَ إِلَی الأَرضِ کَیفَ سُطِحَت (۲۰) فَذَکِّر إِنَّما أَنتَ مُذَکِّرٌ (۲۱) لَستَ عَلَیهِم بِمُصَیطِرٍ (۲۲) إِلاّ مَن تَوَلّی وَ کَفَرَ (۲۳) فَیُعَذِّبُهُ اللّهُ العَذابَ الأَکبَرَ (۲۴) إِنَّ إِلَینا إِیابَهُم (۲۵) ثُمَّ إِنَّ عَلَینا حِسابَهُم (۲۶)

[ترجمه]

آمد به تو حدیث قیامت! رویها آن روز ذلیل کننده. [کار کننده]«۳» به رنج افتاده. ملازم بود آتش گرم کننده. بدهند ایشان را از چشمه‌های گرم کرده. نباشد ایشان را طعامی الّا از شتر خواره«۴». --------------------------------- (۱). آج و

دیگر نسخه بدلها: حساب. (۲). آج صدق رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تسلیما کثیرا ابدا دائما، کا جعلنا اللّه من الّذین یتلونها و یعملون بها. (۳). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۴). آج: شبرق. [.....]

صفحه : ۲۴۲ فربه نکند و بنگزیراند از گرسنگی. رویها آن روز نازک«۱». کردارش را خشنود. در بهشتی بلند. نشنوند در او سخن لغو. در آن جا چشمهایی باشد روان. در آن جا سریرها باشد فراشته«۲». و کوزه‌ها«۳» نهاده. و بالشها بازنهاده. و بساطها«۴» افگنده. نمی‌نگرند در شتر که او را چگونه آفریده‌اند. و به آسمان که چگونه برداشته‌اند«۵». و به کوهها که چگونه بداشتند«۶». و به زمین که چگونه بگستردند. یاد ده تو یاد دهنده‌ای. «۷» نیستی بر ایشان نگهبان. الّا آن که پشت بر کند و کافر شود. عذاب کند او را خدای عذاب مهتر. -------------------------------- (۱). آج و نرم. (۲). آج: افراشته. (۳). اساس: کوزها/ کوزه‌ها. (۴). آج: و زیلوها. (۵). آج: افراشته شد. (۶). آج: برداشته شد. (۷). اساس: بمسیطر، با توجّه به آج و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

صفحه : ۲۴۳ با ماست بازگشت ایشان. پس بر ماست شمار ایشان. قوله: هَل أَتاکَ حَدِیثُ الغاشِیَةِ، حق تعالی بر سبیل وعظ و تذکیر گفت: به تو آمد ای محمّد حدیث غاشیه! یعنی روز قیامت که همه چیز را به هول و هیبت باز پوشد، یعنی غالب و قاهر شود بر همه چیزها. اینکه قول بیشتر مفسّران است. سعید جبیر و محمّد بن کعب گفتند: غاشیه، دوزخ است بیانش قوله: وَ تَغشی وُجُوهَهُمُ النّارُ«۱». آنگه گفت: وُجُوهٌ یَومَئِذٍ خاشِعَةٌ، عامِلَةٌ ناصِبَةٌ، رویهایی باشد آن روز خاشع، ذلیل. «عاملهٔ»، حسن بصری و سعید جبیر گفتند: مراد آنانند که عمل کرده باشند در دنیا نه برای خدای، و روز قیامت خدای تعالی ایشان را در عمل دارد به مقاسات سلاسل و اغلال. عبد اللّه عبّاس گفت: آنان را خواست که در دنیا تکبّر کردند از اطاعت خدای و عمل کردن«۲» برای او، و ایشان را ذلیل کند روز قیامت، و اعمال شاقّه بر ایشان نهد در دوزخ تا [۱۰۸- ر] از آن به رنج آیند. کلبیّ گفت: ایشان را بر روی به دوزخ کشند. ضحّاک گفت: تکلیف کنند ایشان را تا بر کوههایی می‌شوند در دوزخ. چون به سر کوه رسند به زیر افتند. و «ناصب»، در نصب باشد«۳»، و آن تعب بود و رنج کقول النّابغهٔ: لیئی«۴» لهمّ یا امیمهٔ ناصب و نصب آن باشد که در کار رنجور شود، قال اللّه تعالی: لا یَمَسُّهُم فِیها نَصَبٌ«۵»، عبد اللّه مسعود گفت: به دوزخ فرو شوند چنان که شتر به حوض فرو -------------------------------- (۱). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۵۰. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: عمل نکردند. (۳). آج: و نصب ذو نصب باشد، آد، کا، گا: ناصبهٔ أی ذو نصب. (۴). کا: ذرینی. (۵). سوره حجر (۱۵) آیه ۴۸.

صفحه : ۲۴۴ شود. عکرمه و سدّی گفتند: یعنی معاصی کنند در دنیا، ناصب باشند در قیامت، یعنی رنجور. سعید جبیر گفت: مراد احبار و رهبانانند، زاهدان جهودان و ترسایان که ایشان خود را رنجور دارند در دنیا به اعمالی که پندارند که عبادت است و نباشد برای آن که بر خلاف امر خدای باشد. تَصلی ناراً حامِیَةً، ملازم باشند با دوزخی تافته. ابو عمرو و ابو بکر و یعقوب «تصلی» خواندند به ضمّ «تا» اعتبارا بقوله: تُسقی، و باقی قرّاء به فتح «تا» خواندند. تُسقی مِن عَینٍ آنِیَةٍ، آب دهند ایشان را از چشمه‌ای«۱» گرم. و قوله: تَصلی، بر قراءت آن کس که به ضمّ «تا» خواند، آن است که ملازم گردانند ایشان را، متعدّی باشد به دو مفعول، و قراءت دیگر متعدّی باشد به یک مفعول، یقال: صلیت النّار«۲» و أصلیته النّار. و قوله: آنِیَةٍ، یعنی بغایت رسیده در گرمی، من قوله تعالی: غَیرَ ناظِرِینَ إِناهُ«۳»: یعنی نضجه. قتاده گفت: آبی باشد که می‌جوشانند از آن که خدای عالم آفرید تا به روز قیامت، آنگه وقت بلوغ و رسیدن آن باشد به حدّ خود. لَیسَ لَهُم طَعامٌ إِلّا مِن ضَرِیعٍ، گفت: ایشان را هیچ طعامی نباشد الّا از ضریع. مجاهد [۱۰۸- پ] و عکرمه و قتاده گفتند: نوعی تیه است لاحق به زمین«۴» عرب آن را شبرق خوانند تا تر باشد، چون خشک شود آن را ضریع گویند. ما آن را شتر خواره گوییم«۵»، و آن خبیثتر طعامی باشد و ناخوشتر طعامی: إبن زید گفت: در دنیا ضریع شوکی باشد که آن را برگ نبود، امّا در آخرت از آتش باشد. کلبیّ گفت: ضریع گیاهی باشد که چون خشک شد هیچ چهارپای بنخورد. سعید جبیر گفت: سنگ باشد. عطا گفت: از عبد اللّه عبّاس که: چیزی بود که موج دریا با کنار افگند، اهل یمن آن را ضریع گویند. و عبد اللّه

عبّاس روايت --------------------------------- (۱). اساس: چشمهی/ چشمه‌ای. (۲). كا، آد، گا و بالنار. [.....] (۳). سوره احزاب (۳۳) آيه ۵۳. (۴). كا، آد، گا: نوعی از خار است بر زمين پهن باز شده. (۵). كا، آد، گا: شتر غاز گوييم.

صفحه : ۲۴۵ كرد از رسول- عليه السلام- كه او گفت: ضريع چيزی باشد در دوزخ با تيه ماند«۱» از صبر تلختر باشد و از مردار گنده‌تر و از آتش گرمتر باشد. عمرو عبيد گفت: حسن بصری در ضريع چيزی نگفت الّا آن كه نوعی است از عذاب كه خدای برای اهل دوزخ نهاده باشد. إبن كيسان گفت: طعامی باشد كه عذر آن ضريع و ذليل شوند و در خدای تضرّع كنند، بر اينكه تأويل فعيل به معنی مفعول باشد. ابو الدّرداء گفت: خدای تعالی روز قيامت روز اهل بهشت نيكو كند چون فعلشسان، و روی اهل دوزخ زشت كند همچون عملشان. آنگه گرسنگی بر اهل دوزخ مسلط كند تا چنان شوند كه آن عذاب كه در او باشد بر ايشان آسان شود استغاثت كنند و فرياد خواهند. پس از ساليان بسيار ايشان را ضريع آرند از آن استغاثت كنند، ايشان را طعام ذا غصّه آرند كه در گلو ايشان بماند هزار سال فرياد می‌خواهند، ياد آيد ايشان را كه در دنيا غصّه فرو بردندی، آب خواهند [۱۰۹- ر] هزار سال همچنين فرياد می‌خواهند. آنگه ايشان را از اينكه چشمه آنيه شربتی دهند كه روی ايشان از آن بريان شود، و ذلك قوله: يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرابُ وَ ساءَتْ مُرْتَفَقاً«۲»، چون به شكم ايشان رسد، احشا و امعا را پاره پاره كند، و ذلك قوله: وَ سُقُوا ماءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعاءَهُمْ«۳». مفسّران گفتند: چون اينكه آيت آمد، مشركان گفتند: امّا شتران ما به خوردن ضريع فربه شوند، خدای تعالی آيت فرستاد و گفت: لا يُسْمِنُ وَ لا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ، گفت: فربه نكند خورندهش«۴» را و بنگزيراند از گرسنگی. و دروغ گفتند كه اينكه شوك شتر چندان خورد«۵» تا تر باشد، چون خشك شد هيچ گرد آن نگردد. ---------------------------------

(۱). كا، آد، گا: دوزخ كه با خار ماند. (۲). سوره كهف (۱۸) آيه ۲۹. (۳). سوره محمّد (۴۷) آيه ۱۵. (۴). آج: خوردنش. (۵). كا، آد، گا: كه شتران اينكه خار را آنگه خورند.

صفحه : ۲۴۶ قوله: وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناعِمَةٌ، آنگه در برابر آن وصف اهل بهشت كرد، گفت: رويهايی باشد آن روز ناعم، تازه، نازك با نعمت و تازگی. و گفتند: با نعمت، و مراد به «وجوه» اصحاب وجوه باشند- چنان كه رفته است پيش از اينكه. لِسَعْيِها راضِيَةٌ، خشنود«۱» سعيی كه كرده باشند در دار دنيا در سبيل خدای چون جزای عمل بينند و ثواب و نعيم بهشت. فِي جَنَّةٍ عالِيَةٍ، در بهشت بلند. لا تَسْمَعُ فِيها لاغِيَةً، در آن جا هيچ لغو نشنود، أی كلمة ذات لغو. و «لغو»، كلمه‌ای باشد كه آن را فايده‌ای نباشد. و گفتند: به «لغو» سوگند دروغ خواست. فِيها عَيْنٌ جارِيَةٌ، در آن جا چشمه‌ای روان باشد، يعنی از هر جانبی و در هر بقعه‌ای و خطّه‌ای«۲» چشمه‌ای«۳» روان باشد، يكی از آب و يكی از شير، يكی از می، يكی از انگبين. فِيها سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ، در آن جا سريرها«۴» بلند باشد. وَ أَكْوابٌ مَوْضُوعَةٌ، و كوزه‌ها«۵» نهاده باشد. و اكواب جمع كوب باشد و آن كوزه‌ای«۶» باشد [كه]«۷» آن را دسته و خرطوم نباشد. وَ نَمارِقُ مَصْفُوفَةٌ، و بالشها«۸»، واحدها نمرقة مَصْفُوفَةٌ، در نزد يكديگر نهاده. وَ زَرابِيُّ زيلوها، واحدتها [۱۰۹- پ] زربيّة. عبد اللّه عبّاس گفت: طبقها باشد. مَبْثُوثَةٌ، أی مبسوطة، گسترده. و گفتند: پراگنده در مجالس مختلف، و قال الشّاعر فی النمارق: كهول و شبّان حسان وجوههم على سرر مصفوفة و نمارق --------------------------------- (۱). كا، آد، گا: خوشنودی. (۲). اساس: بقعهی و خطهی. (۳). اساس: چشمهی. (۴). آد، گا: سريرهای. (۵). اساس: كوزها/ كوزه‌ها، آج: كوزهای، كا: كوزه‌ها. (۶). اساس: كوزهی/ كوزه‌ای. [.....] (۷). اساس: ندارد، با توجّه به آج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). كا، آد، گا در جنب يكديگر نهاده.

صفحه : ۲۴۷ قوله: أَ فَلا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ، مفسّران گفتند: چون خدای تعالی وصف بهشت بگفت، مشركان را عجب آمد و دروغ داشتند. خدای گفت: اگر شما را اينكه عجب می‌آيد از خلقت بهشت، در شتر نمی‌نگری«۱» كه من چگونه آفريدم. و گفتند: در جمله صفت بهشت رسول- عليه السلام- گفت: در بهشت سريرها باشد بغايت بلندی ۲» مسيرة مائة« سنة و أقلّ و اكثر ، طول«۳» آن صد ساله راه كمتر و بيشتر. مشركان گفتند: پس چگونه بر او شوند! رسول- عليه السلام- گفت: سر فرود آرد تا مؤمنان

پای بر او نهند. ایشان را عجب آمد و دروغ داشتند، خدای تعالی آیت فرستاد و گفت: أَ فَلا يَنظُرُونَ إِلَى الإِبِلِ، نگاه نمی‌کنی«۴» در اینکه شتر که او را چگونه آفریده‌اند به بالاـ تمام، آنگه چون خواهند تا بر او نشینند، گردن فرود آرد و تمکین کند، و اینکه قول قتاده است. و علما در تخصیص شتر چند قول گفتند: مقاتل گفت: برای آن که عرب از شتر بزرگتر هیچ خلق ندیده بودند و در ولایت ایشان پیل نبود. کلبیّ گفت: برای آن که شتر باشد که با بار برخیزد پس از آن که فروخفته باشد، و هیچ چهارپای نباشد که سایق او [از]«۵» پیش او بود. حسن بصری را گفتند: خلق پیل عجبتر است و عظیمتر، چرا ذکر شتر کرد! گفت: اگر چه چنین است او شکل خوک دارد و گوشتش بنشاید خوردن و به شیرش انتفاع نباشد، و شتر عزیزتر مالی باشد عرب را و نفیستر چیزی. دگر آن که او گیاه خورد و استخوان خرما و شیر دهد. و گفتند: برای [۱۱۰- ر] آن که«۶» به وقت بار بار گران بردارد، و به وقت انقیاد منقاد کودکی خرد شود تا چنان که خواهد می‌گرداند او را، چنان که شاعر گفت: ---------------------------------

(۱). آج: می‌نگرید، کا، آد، گا: نگرید. (۲). آج: عام. (۳). کا، آد، گا: طولا. (۴). آج: نمی‌کنید، کا، آد، گا: نگه نمی‌کنند. (۵). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آج با بار برخیزد.

صفحه : ۲۴۸ و یصرفه الصبیّ بکلّ وجه و یحبسه علی الخسف الجریر و تضربه الولیدة بالهراوی فلا غیر لدیه و لا نکیر و در بعضی تفسیرها آمد که: یک روز موشی بیامد و زمام شتری گرفت و می‌برد و شتر بر اثر او می‌رفت تا موش به سوراخ فرو شد. شتر هم آن جا بایستاد. چون مردم بر آن واقف شدند، گفتند: سبحان«۱» آن خدای که جانوری به اینکه بزرگی را مسخّر ضعیفی کرد. در اثر«۲» هست که شریح قاضی هر وقت گفتی: بیایی«۳» تا به کناسه کوفه رویم. و ننظر إِلَى الإِبِلِ كَيفَ خُلِقَت، و در شتر نگریم که خدای چگونه آفرید. بعضی مفسّران گفتند: مراد به «ابل» ابر است جز آن که اینکه را در لغت اصلی نیست و بر اینکه شاهدی نیست از اشعار، و از ظاهر لفظ اینکه معنی مفهوم نیست و نه نیز قرینه‌ای دارد. وَ إِلَى السَّماءِ كَيفَ رُفِعَت، و نیز در آسمان نگری«۴» که چگونه برداشته‌اند. وَ إِلَى الجِبالِ، و به کوهها که چگونه نصب کرده‌اند و بداشته. وَ إِلَى الأَرضِ، و به زمین که چگونه بگسترده‌اند. فَذَكِّر، یاد ده‌ای محمّد اینکه غافلان را که تو مذکّری و یاد دهنده آن چیزها که ایشان یاد ندارند. کار تو اینکه تذکیر و تنبیه است. لَستَ عَلَيهِم بِمُصَيطِرٍ«۵»، تو بر ایشان نگهبان و مسلّط و جبار نه‌ای. ابو عبیده گفت: در کلام عرب بر وزن مفیعل«۶» هیچ چیز نیست جز دو اسم: مسیطر و مبیطر، و ابو عمرو و کسائی به «سین» خواندند و حمزه به اشمام، و باقی قرّاء به «صاد» و علّت، چنان که در «صراط» گفتیم. گفتند: اینکه منسوخ است به آیت قتال. ---------------------------------

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: سبحان اللّه. (۲). اساس: آیت، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). بیایی/ بیایید. (۴). نگری/ نگرید، آج و دیگر نسخه بدلها: نمی‌نگرید. (۵). اساس: بمسیطر، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۶). اساس: تفعیل، آج: مفتعل، کا، آد، گا: مفعیل، با توجّه به منابع لغت تصحیح شد. [.....]

صفحه : ۲۴۹ إِلّا مَن تَوَلّى وَ كَفَرَ، الّا آن که بر گردد و کافر شود. در اینکه استثناء خلاف کردند که راجع [با]«۱» چیست [۱۱۰- پ] بعضی گفتند: راجع است إلی قوله: فَذَكِّر، یعنی تذکیر کن آنان را که قوم تواند، الّا آنان را که بر گشته‌اند و کافر شده که ایشان را تذکیر تو سود ندارد، و اینکه قول خطاست برای آن که رسول- علیه السلام- خود مبعوث به کافران است. اگر او مؤمنان را تذکیر کردی به اوّل کس نبود که به او ایمان داشت تا او را تذکیر کردی، درست آن است که راجع است إلی قوله: لَستَ عَلَيهِم بِمُصَيطِرٍ«۲»، تو نگاهبان نه‌ای و مسلّط بر ایشان الّا بر کافران. و بر اینکه وجه استثناء متّصل بود، و التقدیر: إلّا من تولّی و کفر فانّک مسلّط علیه بالجهاد و اللّه یعذّبه العذاب الأکبر بعد ذلک. و بعضی دگر گفتند: استثناء منقطع است بمعنی لکن و تعلّق دارد به ما بعد او، و التقدیر: لکن من تولّی و کفر فانّ اللّه یعذّبه العذاب الأکبر، لکن کافران خدا ایشان را عذاب مهتر کند، یعنی در دوزخ. و برای آن که گفت: «عذاب اکبر» که ایشان را در دنیا عذابی، بود اصغر از قحط و تنگی و درویشی و کشتن و اسیر کردن. و قراءت عبد اللّه مسعود چنین است که ما گفتیم: فإنّه یعذّبه اللّه العذاب الأکبر، و «ها» ضمیر شأن و کار باشد. إِنَّ إِلَينا إِيابَهُم، بازگشت ایشان با

ماست. و ابو جعفر خواند: «إیّابهم» به تشدید « یا » و گفت: فعّال لغة فی الفعال، و هما لغتان بالتّخفیف و التّشدید. ثُمَّ إِنَّ عَلَینا حِسابَهُم، شمار«۳» ایشان با من است به قیامت«۴». ---------------------------------- (۱). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). اساس: بمسیطر، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: پس شمار. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: است روز قیامت.

صفحه : ۲۵۰

سورة الفجر

اینکه سورت مکّی‌است و سی آیت است و صد و سی و نه کلمت است و پانصد و نود و هفت«۱» حرف است، روایت است از زرّ حبیش از ابیّ کعب که رسول- علیه السلام- گفت: هر که او سورة الفجر بخواند در ایّام عشر، خدای تعالی او را بیامرزد. و هر که در دگر روزها بخواند، او را نوری باشد روز قیامت«۲» [۱۱۱- ر].

[سوره الفجر (۸۹): آیات ۱ تا ۳۰]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ وَ الفَجرِ (۱) وَ لَیالٍ عَشرٍ (۲) وَ الشَّفعِ وَ الوَترِ (۳) وَ اللَّیلِ إِذا یَسرِ (۴) هَل فِی ذلِکَ قَسَمٌ لِذِی حِجرٍ (۵) أَ لَم تَرَ کَیفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعادٍ (۶) إِرَمَ ذاتِ العِمادِ (۷) الَّتِی لَم یُخلَق مِثلُها فِی البِلادِ (۸) وَ ثَمُودَ الَّذِینَ جابُوا الصَّخرَ بِالوادِ (۹) وَ فِرعَونَ ذِی الأَوتادِ (۱۰) الَّذِینَ طَغَوا فِی البِلادِ (۱۱) فَأَکثَرُوا فِیهَا الفَسادَ (۱۲) فَصَبَّ عَلَیهِم رَبُّکَ سَوطَ عَذابٍ (۱۳) إِنَّ رَبَّکَ لَبِالمِرصادِ (۱۴) فَأَمَّا الإِنسانُ إِذا مَا ابتَلاهُ رَبُّهُ فَأَکرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَکرَمَنِ (۱۵) وَ أَمّا إِذا مَا ابتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَیهِ رِزقَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَهانَنِ (۱۶) کَلّا بَل لا تُکرِمُونَ الیَتِیمَ (۱۷) وَ لا تَحاضُّونَ عَلی طَعامِ المِسکِینِ (۱۸) وَ تَأکُلُونَ التُّراثَ أَکلاً لَمًّا (۱۹) وَ تُحِبُّونَ المالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰) کَلّا إِذا دُکَّتِ الأَرضُ دَکًّا دَکًّا (۲۱) وَ جاءَ رَبُّکَ وَ المَلَکُ صَفًّا صَفًّا (۲۲) وَ جِیءَ یَومَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یَومَئِذٍ یَتَذَکَّرُ الإِنسانُ وَ أَنّی لَهُ الذِّکری (۲۳) یَقُولُ یا لَیتَنِی قَدَّمتُ لِحَیاتِی (۲۴) فَیَومَئِذٍ لا یُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ (۲۵) وَ لا یُوثِقُ وَثاقَهُ أَحَدٌ (۲۶) یا أَیَّتُهَا النَّفسُ المُطمَئِنَّةُ (۲۷) ارجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرضِیَّةً (۲۸) فَادخُلِی فِی عِبادِی (۲۹) وَ ادخُلِی جَنَّتِی (۳۰)

[ترجمه]

به حقّ بام«۳». و شبها ده«۴». و جفت و تاق. و شب چون برود. ---------------------------------- (۱). آج: پانصد و نه. (۲). آج صدق رسول اللّه- صلی اللّه علیه و آله و سلّم تسلیما کثیرا. (۳). آج: صبح. (۴). آج، و به حقّ شبهای دهه ذی حجّه.

صفحه : ۲۵۱ هست در آن سوگندی خداوند عقل را! نبینی«۱» که چگونه کرد خدای تو به عاد؟ مدینه خداوند ستون. آن که نیافریدند! مانند آن در شهرها. و ثمود آنان که برند«۲» سنگ به وادی. و فرعون خداوند میخها. آنان که از اندازه برفتند در شهرها. به بسیار کردند در او فساد. بریخت بر ایشان خدای تو تازیانه عذاب. خدای تو بر راه ایشان است. امّا آدمی چون بیازماید او را خدایش، گرامی کند او را و نعمت دهد گوید: خدای من گرامی کرد مرا. و امّا چون بیازمایدش و تنگ کند بر او روزی‌اش، گوید: خدای من خوار بکرد مرا. پرگست، بل اکرام نمی‌کنی«۳» شما یتیم را. و حثّه نمی‌کنی«۴» بر طعام درویش. و می‌خوری«۵» میراث خوردنی بجمله. و دوست می‌داری«۶» خواسته دوستی جمله. پر گست؟ چون بکوبند زمین را کوفتنی کوفتنی. ----------

------------------------ (۱). آج: ای ندیدی. (۲). آج: ببریدند. (۳). نمی‌کنی/ نمی‌کنید، آج: نه چنین است گرامی می‌کنند. (۴). نمی‌کنی/ نمی‌کنید. (۵). می‌خوری/ می‌خورید. (۶). می‌داری/ می‌دارید. [.....]

صفحه : ۲۵۲ و آید خدای تو و فریشته صف صف. آرند آن روز دوزخ آن روز یاد کند آدمی، و چگونه باشد او را یاد کردن. گوید کاشکی من پیش داشتمی«۱» برای زندگانیم. آن روز نکند عذاب او کس را. و بند ننهد بند او کس را. ای جان آرمیده. باز گرد با خدایت خشنود پسندیده. در شود در بندگان من. و در شو در بهشت من [۱۱۲- ر]. قوله: وَ الفَجرِ، وَ لَيالٍ عَشرٍ، الايات. قدیم- جلّ جلاله- قسم کرد به فجر، و اینکه «واو» قسم راست. مفسّران خلاف کردند در آن که مراد چیست به فجر. عبد اللّه عبّاس گفت: جمله روز خواست چنان که در سورهٔ و اللیل قسم کرد به جمله شب، و چنان که در عقیب اینکه آیت قسم کرد به جمله شب. عطیّه گفت: قسم است به نماز بامداد. عثمان بن محیصن گفت: قسم است به صبح محرّم، و قتاده هم اینکه گفت برای آن که اوّل سال است، کأنّ السنهٔ تتفجر منه. ضحّاك گفت: مراد صبح ذو الحجهٔ است به مناسبت وَ لَيالٍ عَشرٍ. عکرمه گفت و زید بن أسلم که: مراد صبح همه روزهاست. مقاتل گفت: بامداد همه سال است. بعضی دگر گفتند: سنگهاست که آب از او بیرون می‌آید، لقوله: وَ إِنَّ مِنَ الحِجارَةِ لَما يَتَفَجَّرُ مِنهُ الأَنهارُ وَ إِنَّ مِنها لَما يَشَّقَّقُ فَيَخرُجُ مِنهُ الماءُ«۲». بعضی دگر گفتند: ------------------------------- (۱). آج: فرا پیش فرستادمی. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۷۴.

صفحه : ۲۵۳ انفجار الماء من الصخرهٔ علی ید موسی- علیه السلام- لقوله تعالی: اضرِب بِعَصاكَ الحَجَرَ«۱» فَانفَجَرَت مِنهُ اثنَتا عَشرَةَ عَيناً«۲» الایهٔ. وَ لَيالٍ عَشرٍ، مجاهد و قتاده و ضحّاك و سدّی و کلبیّ گفتند: مراد به شبها«۳» دهه ذو الحجّه است. عکرمه گفت: برای شرف اینکه ایّام را که ایّام حجّ است. مسروق گفت: اینکه ایّام فاضلترین ایّام سال است، و اخبار بسیار آمد در فضایل اینکه عشر، از آن جمله آن که أنس روایت کرد که رسول علیه السلام گفت: هیچ ایّام نیست که خدای تعالی دوست‌تر دارد که بنده در او عمل صالح کند فاضلتر از اینکه ایّام، و روزه هر روزی از او برابر است به روزه یک سال، و قیام هر شبی از او به قیام شب قدر. و در خبر است که رسول را- علیه السلام- گفتند: جوانی هست که اینکه ده روز پیوسته [۱۱۲- پ] روزه دارد. او را بخواند و گفت: چه شنیده‌ای در فضل اینکه ایّام! گفت: یا رسول اللّه؟ چیزی نشنیده‌ام، جز آن است که اینکه ایّام حجّ است و حاجیان در اینکه ایّام در افعال حجّ باشند، من نیز خواهم تا در خیری باشم. گفت: بشارت باد تو را که هر که یک روز از اینکه دهه روزه دارد، همچنان باشد که صد برده آزاد کرده و صد شتر قربان کرده و صد اسب در ره خدای بر غازیان وقف کرده. چون روز ترویه باشد و روزه دارد، چنان باشد که هزار برده آزاد کرده و هزار شتر قربان کرده و هزار اسپ در سبیل خدای وقف کرده. و چون روز عرفه روزه دارد، چنان باشد که دو هزار برده آزاد کرده و دو هزار شتر قربان کرده و دو هزار اسپ وقف کرده بر مجاهدان و دو سال روزه بنویسند او را، یک سال از پیش و یک سال از پس. سعید جبیر روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که رسول- علیه السلام- گفت: هیچ ایّام نیست که عمل در او فاضلتر باشد از اینکه ایّام، و خدای دوست‌تر دارد. ------------------------------- (۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۰. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۶۰. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: شبهای عشر.

صفحه : ۲۵۴ گفت: یا رسول اللّه؟ و لا الجهاد فی سبیل اللّه، گفت: و لا الجهاد فی سبیل اللّه، و نه جهاد کردن در سبیل خدای الّا آن که مردی برود و مال ببرد، جان و مال در جهاد بذل کند. و در کتاب یواقیت الحکمهٔ می‌آید که: هر که اینکه ده روزه دارد، خدای تعالی او را ده کرامت دهد: البرکهٔ فی عمره و الزّیادهٔ فی ماله و الحفظ لعیاله و التکفیر لسیئاته و التضعیف لحسناته و التسهیل لسکراته و الضّیاء لظلماته و التثقیل لمیزانه و النجاهٔ من درکاته و الصعود علی درجاته، بر عمرش برکت کند و در مالش بیفزاید و عیالش را نگه دارد و سیّئاتش مکفّر کند و حسناتش مضاعف کند، و سکرات مرگ [۱۱۳- ر] بر او آسان کند و تاریکی گور بر او روشن کند، و ترازوی حسناتش گران بار کند، و از درکات دوزخش نجات دهد و به درجات بهشتش برساند. هر که در اینکه دهه صدقه‌ای دهد، همچنان بود که به پیغامبران خدای داده، و هر که بیماری را بپرسد چنان باشد که پیغامبران را عیادت کرده. و هر که

از پی جنازه‌ای برود [همچنان باشد](۱) که، از پی جنازه شهیدی رفته(۲)، و هر که مؤمنی را مهمان کند همچنان بود که رسول خدای را میزبانی کرده. و هر که برهنه‌ای را باز پوشد، خدای تعالی او را به حلّه‌های بهشت باز پوشد. و هر که با یتیمی لطف کند، خدای تعالی با او لطف کند. و هر که به مجلس ذکر حاضر آید، چنان باشد که به مجلس مصطفی- صلی اللّه علیه و آله- حاضر آمده، و اینکه ایّامی است که در اینکه ایّام بسیار پیغامبران را کرامت بوده است. در خبر آمده است که: روز اوّل از او مولد ابراهیم خلیل بوده است، و هم در مثل اینکه روز خدای تعالی او را خلیل خود گرفت. و در اینکه روز خدای تعالی ---------------- ---------------- (۱). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها باشد.

صفحه : ۲۵۵ توبه آدم قبول کرد. هر که در اینکه روز روزه دارد، خدا بیامرزد او را. و عبد اللّه عبّاس روایت کرد که: هر که روز اوّل از عشر ذی الحجّه روزه دارد، خدای تعالی او را روزه هشتاد ماه بنویسد، و در اوّل اینکه ماه رسول- علیه السلام- فاطمه را به علی داد به روایت، و به دیگر روایت روز ششم ماه، و روز اوّل از اینکه دهه رسول- علیه السلام- ابو بکر صدیق را بفرستاد تا سورت براءت بر مشرکان خواند و عهد ایشان بیندازد، جبریل آمد و گفت: خدای می‌گوید: لا یؤدیها عنك الا أنت أو رجل منك ، اینکه سورت کس از تو ادا نکند الّا تو یا مردی از تو. رسول- علیه السلام- امیر المؤمنین علی را بفرستاد، و او را باز خواند [۱۱۳- پ]. از پی او برفت، روز سه‌ام او را دریافت به روحا، سورت از او بستد. او گفت: در من آیتی آمد! گفت: نه، و لکن جبریل آمد، گفت: اینکه سورت از تو ادا نکند الّا تو یا مردی از تو. گفت: مرا چه فرمود! گفت: تو را مخیّر بکرد، خواهی با من بیای و اگر خواهی باز گردی. گفت: باز گردم، باز گشت و رسول را گفت: یا رسول اللّه: اهلتنی لامر طالت الاعناق لاجله إلی، مرا اهل کاری کردی که گردنها برای آن به من دراز گشت، هنوز به ولایت نارسیده عزل کردی مرا، گفت: من نکردم، خدای فرمود، گفت. ء انزل فی قرآن، در من قرآنی فرود آمد! گفت: نه، و لکن جبریل آمد و گفت: لا یؤدیها عنك الا انت أو رجل منك. و علی برفت و سورت بر ایشان بخواند روز عرفه و عهد ایشان بینداخت. و در اینکه ایّام خدای تعالی رسم خانه به ابراهیم نمود تا بنا کرد بر او فی قوله: وَ إِذ بَوَّأنا لِإبراهِیمَ مَکانَ البَیتِ(۱). و ابراهیم در اینکه ایّام بنای خانه کرد فی قوله: وَ إِذ یَرفَعُ إِبراهِیمُ القَواعِدَ مِنَ البَیتِ(۲) الایۀ. و در اینکه ایّام ندا کرد و مردم را به حج خواند به فرمان خدای تعالی فی قوله: وَ أَذِّن فِی النّاسِ بِالحَجِّ(۳) الایۀ. در اینکه ماه فرمود او را در خواب که فرزند را قربان کن، فی قوله: فَلَمّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعیَ(۴) -------------------------------- (۱). سوره حج (۲۲) آیه ۲۶. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۲۷. (۳). سوره حج (۲۲) آیه ۳۷. (۴). سوره صافّات (۳۷) آیه ۱۰۲.

صفحه : ۲۵۶ الایۀ. در اینکه، آیت خدا آمد اسمعیل را فی قوله: وَ فَدَیناهُ بِذِبحٍ عَظِیمٍ(۱)، به اینکه ایّام وعده موسی تمام کردند فی قوله: وَ أَتمَمناها بِعَشرٍ(۲)، و در اینکه ایّام توبه داود قبول کردند در شب عرفه. در خبری که صولی آورد در کتاب الوزراء باسناد از رسول- علیه السلام- که گفت: در ذی الحجّۀ شبی است که آن سیّد شبهاست و آن شب ابراهیم خلیل است و در اینکه شب خدای تعالی توبه داود قبول کرد و آن شب عرفه است. هر که در اینکه شب عملی کند از عبادت، او را مزد صد و هفتاد سال عبادت دهند [۱۱۴- ر] و دعایش را اجابت کنند. و در اینکه شب دعا و تضرّع و استغفار بسیار کنی(۳) که اینکه شب مباهات است. و در اینکه شب توبه تائبان قبول کنند، و هر نمازی و روزه‌ای و صدقه‌ای که در اینکه ایّام باشد مضاعف کنند یکی به هفتصد. و اخبار در اینکه معنی بسیار است، و اینکه قدر کفایت است اینکه جا. أبو روق گفت از ضحّاك که: مراد به عشر، دهه ماه رمضان است. أبو ظبیان گفت از عبد اللّه عبّاس که: مراد دهه باز پسین ماه رمضان است. یمان بن رباب گفت: دهه اوّل محرّم است که روز دهمش عاشورا باشد، عطیّۀ العوفیّ را پرسیدند از اینکه آیات، گفت: فجر، اینکه صبح است که می‌بینی.(۴) و شبهای عشر، دهه ذو الحجّه است. و شفع، خلقانند، لقوله:تعالی به وَ خَلَقناکُم أَزواجاً(۵)، و وتر خداست که یکی است بی‌مثل و مانند. گفتم: اینکه حدیث از کسی روایت می‌کنی از صحابه رسول! گفت: بلی، از ابو سعید خدری، از رسول- علیه السلام. جابر عبد اللّه انصاری روایت کرد از رسول- علیه السلام- که گفت: فجر، صبح ذی الحجّه، و لیالی عشر دهه اوست(۶)، و شفع روز عید است، و وتر روز ----------

------------------------- (۱). سوره صافّات (۳۷) آيه ۱۰۷. (۲). سوره اعراف (۷) آيه ۱۴۲. (۳). آج و ديگر نسخه بدلها: كنيد. [.....] (۴). كا، آد، گا: می‌بينيد. (۵). سوره نبأ (۷۸) آيه ۸. (۶). آج، آد، گا: اوّل است.

صفحه : ۲۵۷ عرفه. و أبو ايوب روايت كرد كه رسول را پرسيدند از «شفع» و «وتر»، گفت: شفع عرفه است و عيد، و وتر شب عيد است. عمران بن حصين گفت از رسول- عليه السلام- كه او گفت: شفع و وتر نماز است، بعضی از آن جفت و بعضی از آن تاق«۱». عبد اللّه زبير گفت: شفع نفر اوّل است، و وتر نفر دوم. مروان الفزاریّ گفت عبد اللّه زبير را ديدم بر منبر مكّه می‌گفت: [يا]«۲» معشر الحاجّ! از ره دور و نزديك آمده‌ای«۳» با ضعف و قوّت، شبها نخفته‌ای«۴» و روزها نياسوده‌ای«۵» و خويشتن رنجور كرده‌ای«۶»، نبايد تا حجّ خود باطل گردانی«۷» و ندانی«۸» به نظری كه بنگری«۹» يا چيزی كه بگوی«۱۰»، يا چيزی كه بگيری«۱۱»، يا گامی كه بنهی«۱۲». يا اهل مكّه [۱۱۴- پ]؟ فراخ داری«۱۳» بر حجّاج آنچه خدا بر شما فراخ كرده است، و اعانت كنی«۱۴» ايشان را به آنچه ياری خواهند كه اينان وفد خدايند و حجّاج خانه خدايند، و ايشان را بر شما حقّ است. مردی بر پای خاست از جانب زمزم و گفت: بگو تا ليالی عشر كدام است! و «شفع» و «وتر» چيست! گفت: امّا ليالی عشر دهه ذی الحجّه است، و امّا شفع و وتر قوله: فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَومَينِ فَلا إِثمَ عَلَيهِ وَ مَن تَأَخَّرَ فَلا إِثمَ عَلَيهِ«۱۵»، يعنی در نفر اخير گفت بگو تا يوم الحجّ الاكبر كدام است! گفت: روز عيد نحر است. مجاهد و مسروق و ابو صالح گفتند: شفع كه جفت است هر چيز است كه -------------------------------- (۱). آج و ديگر نسخه بدلها: طاق. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج و ديگر نسخه بدلها: آمده‌ايد. (۴). آج و ديگر نسخه بدلها: نخفته. (۵). آج و ديگر نسخه بدلها: نياسوده. (۶). آج و ديگر نسخه بدلها: رنجور كرده. (۷). آج و ديگر نسخه بدلها: كنيد. (۸). آج: ندانيد. (۹). آج و ديگر نسخه بدلها: بنگريد. (۱۰). بگوی/ بگوييد. (۱۱). بگيری/ بگيريد. [.....] (۱۲). آج و ديگر نسخه بدلها: بنهيد. (۱۳). آج و ديگر نسخه بدلها: داريد. (۱۴). آج و ديگر نسخه بدلها: كنيد. (۱۵). سوره بقره (۲) آيه ۲۰۳.

صفحه : ۲۵۸ جز خدای باشد از ايمان و كفر و هدی و ضلال، و سعادت و شقاوت، و آسمان و زمين و برّ و بحر و سهل و جبل و خير و شرّ و آفتاب و ماه و جنّ و انس. و وتر، خداست- جلّ جلاله- كه او را همتا و انباز نيست، قال اللّه تعالی: قُل هُوَ اللّهُ أَحَدٌ«۱». حسن و إبن زيد گفتند: مراد به شفع و وتر خلقانند كه بعضی جفتند و بعضی تاق«۲». عطيّه گفت از عبد اللّه عبّاس كه: شفع نماز بامداد است، و وتر نماز شام. قتاده گفت: شفع و وتر عدد است، بهری جفت و بهری تاق«۳». مقاتل گفت: شفع، آدم و حوّاست، و وتر خدای تعالی، و گفتند: وتر آدم است كه خدای تعالی او را شفع كرد به حوّا. ابو العاليه گفت: شفع دو ركعت نماز شام است، و وتر ركعت سهام«۴» است از او، و گفتند: شفع صفا و مروه است، و وتر خانه كعبه. حسين بن الفضل گفت: شفع درجات بهشت است كه هشت است، و وتر دركات دوزخ است كه هفت است، و اينكه قسم به بهشت و دوزخ است. مقاتل حيّان گفت: شفع روز و شب است كه هر روزی مشفوع است به شبی [۱۱۵- ر]، و وتر روز قيامت است كه آن را شب نباشد. سفيان عيينه گفت: شفع و وتر خداست- جل جلاله- وتر است از آن جا كه يكی بی‌همتاست، و شفع است از آن جا كه دوّم هر يكی است«۵» فی قوله: ما يَكُونُ مِن نَجوی ثَلاثَةٍ إِلّا هُوَ رابِعُهُم«۶» الاية. ابو بكر ورّاق را پرسيدند از اينكه آيت، گفت: شفع متضادّ مخلوقات است چون عزّ و ذلّ و ضعف و قوّت و علم و جهل و قدرت و عجز، و وتر انفراد خداست تعالی به صفات كمال. و گفتند: شفع مسجد مكّه و مسجد مدينه است، و وتر مسجد بيت المقدّس. و گفتند: شفع حجّ قارن است و متمتّع، و وتر -------------------------------- (۱). سوره اخلاص (۱۱۲) آيه ۱. (۲). آج و ديگر نسخه بدلها: طاق. (۳). آج: سيوم، آد، گا: سيم. (۵). آج: باشد. (۶- ۴). سوره مجادله (۵۸) آيه ۷.

صفحه : ۲۵۹ حجّ مفرد است. و گفتند: شفع عباداتی است مكرّر چون نماز و روزه و زكات، و وتر عبادتی است كه يك بار باشد چون حجّ. و قرّاء خلاف كردند در اينكه لفظ. حمزه و كسائی و خلف و أعمش و يحيی «وتر» خواندند به كسر «واو» و باقی قرّاء به

فتح «واو» خواندند، و هر دو لغت [است، و فتح لغت]«۱» اهل حجاز است، و کسر لغت باقی عرب، و اینکه عامتر است و معروفتر. وَ اللَّیلِ إِذا یَسرِ، و به حقّ شب چون رود. قتاده گفت: إذا جاء و اقبل، چون روی نهد. مجاهد و کلبی گفتند: شب مزدلفه است، و قرّاء در اینکه لفظ خلاف کردند. مدنیان و ابو عمرو «یسری» خواندند به « یا » در حال وصل، و اینکه قراءت قتیبه و نصیر است از کسائی، و ابو عبید«۲» گفت: [کسائی]«۳» در اوّل در حال وصل بی « یا » خواندی و در حال وقف با « یا »، آنگه از آن رجوع کرد و در هر دو حال بی « یا » خواند برای آن که سر آیت است، و اینکه قراءت إبن عامر است و عاصم و اختیار ابو عبید«۴» اتّباعا للمصحف. و إبن کثیر و یعقوب فی حالتی الوصل و الوقف بی « یا » خواندند. و خلیل احمد علّت حذف « یا » اتّفاق سر آیت گفت، و اهل معانی گفتند: مراد آن است [۱۱۵- پ] که به حقّ شب که در او روند، من باب قولهم: لیل قائم و نهار صائم. فرّاء گفت: عرب « یا » بسیار بیفگنند و اکتفا کنند به کسره، چنان که مهتد و المتعال، قال الشّاعر: کفّاك کف ما تلیق درهما جودا و اخری تعط بالسیف دما اراد تعطی فاکتفی بالکسرة عن الیاء، و قال آخر: لیس تخفی یسارتی قدر یوم«۵» و لقد تخف شیمتی اعساری -------------------------------- (۳- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴- ۲). آج: ابو عبیده. (۵). اساس و همه نسخه بدلها: قومی، چاپ شعرانی (۱۲/ ۷۶): یوما، با توجّه به منابع شعری تصحیح شد.

صفحه : ۲۶۰ مؤرّج گفت: أخفش را پرسیدم از اینکه مسأله. گفت: نگویم تا یک سال«۱» خدمت در سرای من نکنی. گفت: یک سال تمام خدمت او کردم، آنگه گفتم: بیار تا وجه اینکه چیست! گفت: برای آن که مصروف است از وجه خود، چه شب به روز و روز به شب روند«۲» چون او را صرف کردند از وجه خود حظّ او ناقص کردند، و مثله: وَ ما کانَت أُمُّكِ بَغِیًّا«۳»، چون صرف کردند اینکه را از باغیهٔ «تا» ی تأنیث از او بیفگندند. آنگه گفت: هَل فِی ذلِكَ قَسَمٌ لِذِی حِجرٍ، در اینکه که ذکرش رفت جای سوگند است خداوند عقل را، یعنی عاقلان را. لفظ استفهام است و مراد تقریر. و عقل را برای آن «حجر» خواندند که خداوندش را حجر کند از نابایست، چنان که عقلش خواندند برای آن که عقل کند، یعنی منع کند، و نهی خواندند او را برای آن که نهی کند خداوندش را. و «حجر» منع باشد و محجور ممنوع. آنگه گفت: أَ لَم تَرَ کَیفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعادٍ، گفت: نبینی که خدای تعالی چه کرد به عاد که قوم هود بودند؟ إِرَمَ ذاتِ العِمادِ، مفسّران خلاف کردند در معنی «إرم». سعید بن المسیّب و خالد الرّبعیّ و أبو سعید المقری و عکرمه گفتند: نام دمشق است. محمّد بن مالك القرظیّ گفت: اسکندریّه است [۱۱۶- ر]. مجاهد گفت: امّتی‌اند از امم سلف. قتاده گفت: قبیله‌ای است از عاد. محمّد بن اسحق گفت: جدّ عاد است و هو عاد بن عوص بن إرم بن سام بن نوح. و محلّ او از اعراب جرّ است الّا آن که لا ینصرف است برای علمیّت و تأنیث و عجمه که او اسم قبیله است و یا اسم بقعه، و اگر اسم شخص«۴» کنند علم باشد و اعجمی، و او بدل است از عاد، امّا بدل الکلّ من الکلّ أو بدل البعض -------------------------------- (۱). آج تمام. (۲). آج: در آورند. [.....] (۳). سوره مریم (۱۹) آیه ۲۸. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: شخصی.

صفحه : ۲۶۱ من الکلّ علی اختلاف اقوال المفسّرین فیه. و قوله:«۱» ذاتِ العِمادِ، در او خلاف کردند. بعضی گفتند: ذات القوّة و الشّدة و الصلابة، خداوند قوّت و سختی، و اینکه قول«۲» آنان است که گفتند: ارم، نام مرد است یا نام قبیله. مقداد روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: از قوم عاد مردان بودند که چون ایشان را با حیی و قبیله‌ای خصومتی بودی هر یکی از ایشان بیامدی و سنگی عظیم از کوه بکندی بر طول و عرض آن قبیله و بیاوردی و به سر ایشان فروگذاشتی و هلاك کردی ایشان را. کلبی گفت: طول هر یکی از ایشان چهار صد گز بودی. و گفتند: عرب مرد دراز را معمّد گویند تشبیها لعظامه باعمدة الخباء. و بعضی دگر گفتند: ذاتِ العِمادِ، خداوند ستون«۳»، و اینکه قول آنان است که گفتند: نام ارم بقعه و مدینه است، و برای آن «ذات العماد» خواند ایشان را که بدوی بودند اهل خیمه به انتجاع رفتندی به طلب آب و گیاه، چون بیافتندی آن جا مقام کردندی. و بر اینکه تفسیر شاید تا إرم نام قبیله باشد. و چون به اسم بقعه و مدینه کنند، مراد به «عماد» ستونهای بنا باشد. کلبی گفت: إرم نام پدر زبرین«۴» است از پدران عاد و ثمود [۱۱۶- پ]، و اهل سواد و جزیره از ایشانند، ایشان را عاد إرم گفتند و ثمود إرم. خدای تعالی عاد و ثمود

را هلاک کرد و اهل سواد و جزیره بماندند، و ایشان اهل وبر«۵» بودند- اهل خیمه و طالب آب و گیاه بودند. و در شاذ ضحّاک خواند: أرم ذات العماد، أی هلاک ذات العماد. و الأرم الهلاک، یقال: أرم الشیء یأرم أرما إذا هلک، و هم از او روایت کردند که خواند: إرم ذات العماد، أی اهلکها و جعلها رمیما، یعنی هلاک کرد قوم عاد را. و گفتند: برای آن «ذات العماد» خواند ایشان -------------------------------------- (۱). اساس: لها، با توجّه به آج تصحیح شد. (۲). اساس و اینکه نام، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). آد، گا: خداوندان استون. (۴). آج: بزرگترین. (۵). کا: دیر.

صفحه : ۲۶۲ را که بعضی از ایشان بنایی کرد«۱» بر ستونهای محکم بکنده«۲». و عماد«۳» و عمد و عمد جمع عمود باشد. و وهب منبّه روایت کرد از عبد اللّه بن قلابه که او گفت: مرا شتری گم شد، به طلب او در بیابان می‌گردیدم. در بیابان عدن افتادم، شهری دیدم در آن میان بیابان و حصنی در میان آن شهر و پیرامن آن حصن کوشکهایی بنا کرده بلند. گفت: فرا شدم آن جا و گمان بردم که آن جا کسی باشد که من احوال شتر از او بپرسم. بر در آن حصن بنشستم. کس در نمی‌شد و بیرون نمی‌آمد و هیچ حسّی و حرکتی نبود. گفت: از اسپ فرود آمدم و اسپ را ببستم و شمشیر برکشیدم و از در حصن در رفتم، دو بنا دیدم بغایت بلند و محکم، و دو در بر او آویخته از زرّ سرخ مرصّع به انواع جواهر. گفت: مدهوش بماندم. در یکی باز کردم، شهرستانی دیدم که مثل آن کس ندیده است و در او کوشکهای معلّق بداشته بر ستونهای زبرجد و یاقوت و بر بالای کوشک غرفها بود و بر بالای آن غرفهای دیگر دیدم کرده از زرّ و سیم و لؤلؤ و یاقوت، و درها جمله از زرّ و سیم مرصع به انواع جواهر، و در میان اینکه [۱۱۷- ر] کوشکها به جای خاک مشک و زعفران بود«۴» و به جای سنگ ریزه انواع جواهر از درّ و یاقوت و زبرجد، و در میان سراها بستانها ساخته و انواع درختان میوه نشاخته«۵» و میوه‌ها«۶» به بر آمده«۷» و جویهای آن ساخته از زرّ و سیم، و به جای ریگ مروارید و یاقوت و زبرجد در قعر جویها ریخته، و آن از زیر آب پیدا بود. گفت: چون چنان دیدم و می‌گردیدم و کس را نمی‌دیدم، بترسیدم. آنگه اندیشه کردم، گفتم: مانند اینکه در دنیا هیچ جای نیست، اینکه الّا بهشت نیست که -------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بنا کردند. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: بلند. (۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ظاهرا «عماد» جمع عمد است نه عمود (!). (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: ریخته بود. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: نشانده. (۶). اساس: میوها/ میوه‌ها. (۷). کا، آد، گا: بیرون آمده. [.....]

صفحه : ۲۶۳ خدای ما را وعده داد. گفت: از آن بنادق مشک و عنبر و از آن جواهر که بر زمین ریخته بود مشتی برگرفتم و چندان که خواستم تا جوهری از آن جوهرها که در درها نشانده بود برکنم نتوانستم، و برگشتم و با یمن آمدم و با مردمان حکایت کردم و آن جواهر که آورده بودم اظهار کردم و بعضی بفروختم. اینکه حدیث ظاهر شد و در زبانها افتاد تا به معاویه رسید. کس فرستاد و مرا بخواند، و اینکه حال در خلوت از من بپرسید. گفت: من چنان که دیده بودم بگفتم. معاویه را باور نمی‌بود. کس فرستاد به کعب الأحبار و او را بخواند و گفت: یا کعب الاحبار، در دنیا مدینه‌ای هست از زرّ و سیم و یاقوت و انواع جواهر بر اینکه شکل و بر اینکه هیأت! گفت: بلی، هست و من تو را خبر دهم به آن، و آن کس که آن بنا کرد آن شدّاد عاد کرد، و ذکر اینکه مدینه در قرآن است فی قوله: إِرَمَ ذاتِ العِمادِ، الَّتِی لَم یُخلَق مِثلُها فِی البِلادِ. معاویه گفت: آن حدیث برای من بگو. گفت: بدان که عاد اولی قوم هود نبودند و انّما قوم هود از فرزندان عاد اوّل بودند، و اینکه عاد نخستین را دو پسر بودند«۱» [۱۱۷- پ]: یکی شدید نام بود و یکی«۲» شدّاد. چون عاد هلاک شد، ایشان به پادشاهی بنشستند و مردم را قهر کردند و شهرها بگشادند و به ستم به دست فرو گرفتند. آنگه شدید بمرد و شدّاد بماند و پادشاهی با او افتاد، و پادشاهان زمین مطیع او شدند و او را گردن نهادند، و او مولع بود به کتابها خواندن، هر جا که به ذکر بهشت رسیدی خوش آمدی او را و بخواندی و بر آن واقف شدی تا آرزو خاست او را که در دنیا بهشتی بنا کند. صد مرد قهرمان را بخواند، با هر قهرمانی هزار مرد استاد و مزدور، و ایشان را بر اینکه گماشت. و به اقصای عالم نامه‌ها بنوشت و خبر داد که من بنایی می‌سازم چونین. هر کس به آن مقدار که در خزانه اوست از زرّ و درم و انواع جواهر، باید تا

مرا یاری دهد. از ------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بود. (۲). گا را.

صفحه : ۲۶۴ جوانب روی نهادند و آنچه داشتند بیاوردند. و او را دویست و شست«۱» پادشاه زیر دست بودند. اینکه قهرمانان برفتند و آغاز کردند«۲» و اساسها برفتند«۳» در بیابانی ساده راست«۴» خوش هوا، کاریزها بیاوردند و بستانها بساختند و بناها می‌کردند از زرّ و سیم و مرصّع می‌کردند به جواهر چنان که شدّاد فرمود بود. و ششصد«۵» سال در بنای آن روزگار برفت. چون تمام بکردند«۶» با پیش شدّاد آمدند و گفتند: تمام بساختیم، و در آن وقت شدّاد عاد را نهصد سال بود. چون فارغ شدند پیش شدّاد آمدند و گفتند: تمام کردیم. شدّاد گفت: بروید و پیرامن آن حصنی کنی«۷» و گرد بر گرد آن کوشکها بنا کنی«۸». برفتند و آن چنان که او فرموده بود بکردند، چون تمام شد، هزار وزیر را بفرمود تا برگ«۹» ساز آن کردن گرفتند [۱۱۸- ر] که انتقال کنند با آن جا که او برای هر وزیری کوشکی«۱۰» فرموده بود. جمله هزار کوشک و هر کوشکی را هزار خانه بر بالای او بود تا در هر خانه‌ای پاسبانی باشد. ده سال در آن رفت که ایشان ساز انتقال بکردند، آنگه برخاست با جمله لشکر تا آن جا رود. چون نزدیک آن جایگاه برسید، خدای تعالی صیحتی فرستاد از آسمان و جمله هلاک شدند و کس از ایشان در آن جایگاه نشد. و در اینکه روزگار یکی از جمله مسلمانان در آن جا شود، مردی کوتاه باشد سرخ روی سرخ موی، خالی بر ابرو دارد و خالی بر گردن، به طلب شتری در بیابان می‌گردد، با آن جایگاه افتد و در او شود و ببیند، و مرد حاضر بود، کعب الأحبار باز نگرید مرد را دید، گفت: هذا ------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: شصت. (۲). آد، گا: آغاز کار کردند. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: بررفتند. (۴). آد، گا هموار. (۵). آج: سیصد، آد، گا: پانصد. (۶). اساس بکردند، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۸- ۷). آج و دیگر نسخه بدلها: کنید. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها و. (۱۰). کا، آد، گا: هر وزیری هزار کوشک.

صفحه : ۲۶۵ و اللّه الرجل«۱»، به خدای که مرد اینکه است. و شعبی روایت کرد از دغفل الشیبانی از جماعتی اهل علم«۲»: چون شدّاد هلاک شد و آنان که با او بودند به صیحت، او را پسری بود به حضر موت نام او مرثد بن شدّاد. او را بر ملک خود خلیفه کرده بود، بیامد و پدر را بر گرفت و با حضرموت برد و او را به صبر و کافور بیندود و او را در غاری برد و بر سریری از زرّ بخوابانید، و هفتاد حلّه منسوج به شمشای زرّ بر او افگند و لوحی بزرگ از زیر«۳» بالین او بنهاد- اینکه بیتها بر او نقش کرده: اعتبر بی ایّها المغرور بالعمر المدید أنا شداد بن عاد صاحب الحصن العمید و اخوا القوهٔ و البأساء و الملک المشید دان اهل الارض لی من خوف وعدی و وعید [۸۱۱- پ] و ملکت الشرق و الغرب بسلطان شدید و بفضل الملک و العدهٔ فیه و العدید فاتی هود و کنّا فی ضلال قبل هود فدعانا لو قبلناه الی الأمر الرشید فعصیناه و نادیت الاهل من محید فاتتنا صیحهٔ تهوی من الافق البعید توافینا کزرع وسط«۴» بیداء حصید قوله: وَ ثَمُودَ الَّذِینَ جابُوا الصَّخرَ بِالوادِ، اینکه عطف است بر عاد، یعنی ندیدی که خدای تعالی با عاد چه کرد و با ثمود آنان که سنگ ببریدند به وادی، یعنی به وادی القری، و آن بود که ایشان خانه‌ها در سنگ کندند، چنان که خدای تعالی گفت: وَ تَنحِتُونَ مِنَ الجِبالِ بُیُوتاً فارِهِینَ«۵». اهل سیر گفتند: اوّل کس که سنگ تراشید و از او خانه گرفت و متاع و اثاث کرد از رخام و جز آن ثمود بود، و هزار هزار و هفتصد هزار خانه در کوهها در سنگ کندند. و ابو جعفر و ورش «بالوادی» به اثبات « یا » خواندند، و إبن کثیر هم چنین ------------------------------- (۱). آد، کا، گا: ذاک الرجل. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها که. (۳). آج: از زر زیر، کا: از زر بزرگ بر. [.....] (۴). کا، آد، تحت. (۵). سوره شعرا (۲۶) آیه ۱۴۹.

صفحه : ۲۶۶ به روایت بزّی و قوّاس، و یعقوب همچنین خواند«۱» در حال وصل و وقف، و باقی قرّاء « یا » بیفگندند فی حالتی الوصل و الوقف، برای موافقت سر آیات. وَ فِرعَونَ ذِی الأَوتادِ، و فرعون که خداوند میخها بود. مفسّران خلاف کردند در او. بعضی گفتند: مراد آن است که خداوند لشکرها بود که خیمه‌های موتد داشتند، از کثرت خیام و اوتاد او را ذو الأوتاد خواند، و اینکه روایت [۱۱۹- ر] عطیّه است از عبد اللّه عبّاس. قتاده گفت: برای آن ذو الأوتاد خواند او را که او را مضاربی و خیمه‌هایی بود که بزندی برای او و در زیر آن برای او انواع ملاعب ساخته بودندی جنس شب بازی، و آن نوعی شعبذه بود که اهل آن روزگار

تعاطی کردندی. مجاهد گفت: ذو الأوتاد، یعنی ذو الأبنیة المحکمة، خداوند بناهای محکم بود و برای آن که استواری خیمه‌ها به اوتاد باشد بنای محکم را موتد خوانند، و برای احکام«۲» کوهها را اوتاد زمین خواند فی قوله: وَ الجِبالَ أَوتاداً«۳». مجاهد گفت: برای آن ذو الأوتاد خواند او را که او مردم را در عقوبت«۴» چهار میخ کردی«۵»، دستها و پایهاشان به میخها بدوختی بر زمین و ایشان را عذاب کردی. عطاء روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که: فرعون را برای آن ذو الأوتاد خواند که: زنی بود زن خازن فرعون حزبیل بن نوخاییل، و حزبیل مؤمن آل فرعون بود و ایمان خود پنهان می‌داشت صد سال. او آن است که خدای تعالی می‌گوید او را: وَ قالَ رَجُلٌ مُؤمِنٌ مِن آلِ فِرعَونَ یَکتُمُ إِیمانَهُ«۶» و زن، ماشطه دختر فرعون بود و مؤمنه بود. یک روز دختر فرعون را سر به شانه می‌کرد. شانه از دستش بیفتاد، گفت: کور باد آن که به خدای کافر باشد. دختر فرعون گفت: تو را خدای هست جز پدر من! گفت: ای«۷» و اللّه خدای من و خدای پدرت و خدای آسمانها و زمینها ------------------------------ (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: خواندند. (۲). آد، گا: استحکام. (۳). سوره نبأ (۷۸) آیه ۷. (۴). کا، آد، گا کردن. (۵). کا، آد، گا: چهار میخ بستی. (۶). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۲۸. (۷). آج: آری.

صفحه : ۲۶۷ و آفریدگار عالم و عالمیان او یکی است بی‌همتا و انباز. دختر از آن جا برفت و پدر را خبر داد. فرعون کس فرستاد و او را بخواند، گفت: چه گفتی! آنچه گفته بود باز گفت. فرعون گفت: از اینکه دین باز آی و کافر شو به اینکه خدای [۱۱۹- پ] که می‌گویی و الّا تو را عذابی کنم که جهانیان از آن باز گویند: گفت: من به خدای خود کافر نشوم، تو هر چه خواهی می‌کن. بفرمود تا او را به چهار میخ بدوختند و مار و کژدم بر او گماشت«۱»، هیچ رجوع نکرد [و]«۲» باز نیامد. دو کودک داشت، ایشان را بیاوردند و گفتند: اگر برنگردی از اینکه دین، اینکه کودکان را از«۳» پیش تو بکشیم، آنگه تو را بکشیم. گفت: هر چه خواهی می‌کن که من از دین حقّ برنگردم. کودکان را بیاوردند و مهتر را پیش او بکشتند و کهتر طفلی بود شیر خواره. او را بیاوردند تا بر سینه مادر کشند، آواز داد که: ای مادر سخت باش در دین خود و هیچ بر مگرد از آن و بر اینکه بلاء صبر کن که عن قریب با رحمت خدای شویم، و اینکه برسد و ثواب خدای بنرسد. فرعون بفرمود تا کودک را بکشتند و آنگه مادر را بکشتند، و اینکه کودک از آن چهار یکی بود که پیش از وقت سخن گفتند. آنگه فرعون کس«۴» به طلب شوهر او فرستاد- حزبیل«۵». او بگریخت و در بعضی کوهها پنهان شد. فرعون چند کس را به طلب او فرستاد هر گروهی به رهی برفتند. دو مرد به او رسیدند و او نماز می‌کرد و سه صف از سباع و وحوش در قفای او نماز می‌کردند به یک روایت، و به یک روایت پیرامن او صف زده بودند و او نماز می‌کرد. چون چنان دیدند، برگشتند تا فرعون را خبر دهند. حزبیل چون ------------------------------ (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: گماشتند، که بر اساس مرجّح می‌نماید. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: در. (۴). آج: چند کس را. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها از او. [.....]

صفحه : ۲۶۸ ایشان را بدید که بر احوال او مطّلع شدند، گفت: بار خدایا؟ دانی که صد سال است که من ایمان خود پنهان می‌دارم«۱». از اینکه هر دو آن کس که اینکه حال بر من پوشیده دارد و خبر ندهد، با [ر]«۲» خدایا؟ او را توفیق ده و هدایت به دین تو و مرادهای دنیا حاصل کن او را، و آن کس که اینکه حال من اظهار کند بار خدایا! هلاک او معجّل کن [۱۲۰- ر] و باز گشت او با دوزخ کن. یکی از ایشان در راه که می‌آمد، در آن حال اندیشه می‌کرد و در آن که سباع و وحوش چگونه مراقبت و محافظت می‌کردند حزبیل را، اینکه حدیث او را لطف شد ایمان آورد در دل، و آن دیگر برفت و فرعون را خبر داد از آنچه دیده بود. فرعون گفت: بر اینکه که می‌گویی با تو که گوای می‌دهد! گفت: فلان. او را بیاوردند، گفت: چه گویی در اینچ«۳» اینکه مرد می‌گوید! گفت: من خبر ندارم از آنچه او می‌گوید، و اینکه گوای نداد. فرعون بفرمود تا آن را که سعایت کرده بود بر دار کردند، و اینکه را که خبر نداد عطا دادند و بنواختند و رها کردند. چون اینکه حال [برفت]«۴» آسیه بنت مزاحم- که زن فرعون بود و مؤمنه بود- و سالیان دراز ایمان خود پنهان داشت، فرعون را ملامت کرد و گفت: زنی بی گناه را که مدّتها حقّ خدمت داشت بر ما، او را

بکشتی؟ فرعون گفت: همانا تو نیز دیوانه شده‌ای چنان که او. گفت: من دیوانه نشده‌ام، و لکن خدای تو و خدای من و خدای جهانیان آن است که آسمان و زمین آفرید و کوه و دریا. فرعون خشم گرفت و او را از پیش خود براند و کس فرستاد و پدر و مادر او را حاضر کرد و گفت: همان دیوانگی که ماشطه را گرفته بود، اینکه را گرفته است. مادر و پدر بر او رفتند و او را گفتند: تو را چه رسید! گفت: خیر و سلامت، جز آن است که مرا از ---------------------------------- (۱). کا، آد، گا بار خدایا. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴- ۳). آج و دیگر نسخه بدلها: آنچه.

صفحه : ۲۶۹ کفر و ظلم فرعون دل بگرفت و بیش از اینکه طاقت نیست مرا از اینکه دیدن و تحمّل کردن. گفتند: مکن که شوهر تو خدای آسمان و زمین است. گفت: اگر چنان است که شما گفتی«۱»، بگویی«۲» تا برای من تاجی کند و آفتاب بر مقدّمه او نهد و ماه مؤخّره و ستارگان گرد برگرد او. گفتند: او اینکه نتواند کردن. گفت: خداوند [۱۲۰- پ] و آفریدگار اینکه چیزها آن باشد که بر اینکه قادر باشد و اینکه چیزها مسخر او باشند. فرعون بفرمود تا او را نیز چهار میخ کردند. عند آن حال آسیه گفت: رَبِّ ابنِ لِي عِندَكَ بَيتاً فِي الجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِن فِرعَونَ وَ عَمَلِهِ«۳»، یعنی اینکه نوع عذاب که او بدعت نهاده بود. وَ نَجِّنِي مِنَ القَومِ الظّالِمِينَ«۴»، یعنی قوم فرعون. خدای تعالی درهای آسمان برگشاد و جای آسیه باز نمود در بهشت تا آن عذاب بر او آسان شد. و جان او برداشت و او را به جای خود برسانید در بهشت. و بعضی دگر گفتند: «اوتاد» عبارت است از طول مدّت و ثبات مملکت او چنان که اوتاد باشد در زمین، و علی هذا قول الشاعر: فی ظلّ ملک ثابت الأوتاد. الَّذِينَ طَغَوا فِي البِلادِ، آنان که در زمین طغیان کردند و از حد و اندازه خود برفتند. فَأَكثَرُوا فِيهَا الفَسادَ، و در زمین فساد بسیار کردند. فَصَبَّ عَلَيهِم رَبُّكَ سَوطَ عَذابٍ، خدای تو محمّد تازیانه عذاب بر ایشان ریخت. قتاده گفت: «سوط» نوعی است از عذاب. سدّی گفت: هر روز ایشان را لونی عذاب باشد، و گفتند: آلت عذاب باشد. و درست آن است که: استعاره است، چون تازیانه آلت عذاب باشد، استعاره کرد آن را برای عذاب کید القدرة و ید النعمة، قال الشّاعر: ---------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: گفتید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: بگویید. (۴- ۳). سوره تحریم (۶۶) آیه ۱۱.

صفحه : ۲۷۰ ألم تر انّ اللّه أظهر دینه و صبّ علی الکفّار سوط عذاب إِنَّ رَبَّكَ لَبِالمِرصادِ، جواب قسم است. عبد اللّه عبّاس گفت: بحیث یری و یسمع، یعنی می‌بیند و می‌شنود افعال و اقوال شما. مقاتل گفت: یعنی بر رصد ایشان است بر صراط، و آن فریشتگانی‌اند خدای را بر کناره دوزخ با کلّابها و معالیق و محاجن. ضحّاک گفت: به مرصد است ظالمان را [۱۲۱- ر]. حسن و عکرمه گفتند: راصد است اعمال بنی آدم را. مقاتل گفت: یعنی گذر خلقان بر من است. عطا گفت: یعنی کس از او فوت نشود. یمان گفت: از او محیص نیست. و مرصاد و مرصد، جای رصد باشد که باج به آن بایستد برای آن تا باج کاروان ستاند«۱». و جمع، «مرصد»، مراصد بود و جمع «مرصاد» مراصید بود. مقسم روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که او گفت: بر جسر دوزخ هفت جای است که مردم را بدارند و بپرسند. در اوّلش بپرسند از شهادت «أن لا اله إلّا اللّه»، اگر از عهده آن بیرون آید رها کنند تا به دوم رود و الّا از آن جا در دوزخش اندازند. چون به دوم رسد، از نمازش بپرسند، اگر از عهده بیرون آید، و الّا همان معامله کنند با او. و چون به سهام رسد، از زکاتش بپرسند، اگر از عهده بیرون آید به چهارمش گذارند آن جاش از روزه بپرسند، اگر جواب دهد به پنجم گذارند. او را، آن جاش از حج بپرسند. چون جواب دهد از آن جاش به ششم گذارند. آن جاش از عمره بپرسند. چون به هفتم رسد، آن جاش از مظالم بپرسند، اگر از عهده بیرون آید و الّا مطالبت کنند او را به آن، و آن اعواض او بگیرند و به خصمان دهند و او را به بهشت برند. و قول درست آن است که: اینکه کنایت است از آن که حکم و امر خدای تعالی خلقان را به مرصد است بر وجهی که ایشان را از آن محیص نیست، چنان که مرد رهرو«۲» را در مضیق راه از باج بان«۳» محیص نباشد، و ره جز آن نبود. ---------------------------------- (۱). کا: که باج آن جایگه ستانند. (۲). آج: راه. (۳). کا: باج وان/ با جوان.

صفحه : ۲۷۱ فَأَمَّا الإِنسانُ إِذا مَا ابتَلاهُ رَبُّهُ گفت: امّا آدمی چون خدای تعالی او را به نعمت ابتلا کند، اکرام کند و منعّم دارد، او را

تن درستی دهد و نعمت و مال بسیار. فَیَقُولُ رَبِّی أَکرَمَنِ، گوید: خدای مرا اکرام کرد، آن مر خویشتن بر خدای«۱» حقّی شناسد و چنان داند [۱۲۱- پ] که آن بر خدای در حق«۲» واجب بوده است. وَ أَمّا إِذا مَا ابتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَیهِ رِزقَهُ، امّا چون او را امتحان کند به درویشی و روزی بر او تنگ کند، یقال: قدر علیه و قتر یقدر و قتر یقدر و یقدر قدرا و قترا«۳» إذا ضیّق علیه فاذا بالغ فی ذلک قالوا: قدّر و قتر. فَیَقُولُ رَبِّی أَهانَنِ، به شکایت برون آید و گوید: خدای مرا اهانت کرد. بیان احوال آدمی کرد که نه در نعمت شاکر باشد نه بر محنت صابر. عامّه قرّاء به تخفیف «دال» خواندند، و إبن عامر و ابو جعفر به تشدید خواندند من التقدیر. آنگه حق تعالی رد کرد بر او و گفت: کَلّا، و اینکه کلمت ردع و تنبیه است، یعنی خلاف آن است که او گفت من او را توانگری نه برای کرامت او دادم، و درویشی نه برای هوان او، بل برای مصالحی که من شناختم در تکلیف. و اکرام و اهانت من به درویشی و توانگری نباشد، و إنما اکرام و اهانت من به توفیق و خذلان باشد و آن نیز هم مبتدأ نبود. فرّاء گفت: معنی «کلّا» آن است که نبایست تا چنین کند که کرد، و لکن چنان بایست تا شاکر باشد از من در همه حال. آنگه گفت: لا تُکرِمُونَ الیَتِیمَ، بیان کرد که: من اهانت آنان را که کردم برای آن کردم که یتیم را اکرام نکنند و یکدیگر را حثّه نکنند بر طعام دادن درویش. اهل بصره «یکرمون» و «یحاضون» و «یأکلون» و «یحبون» جمله افعال به « یا » خواندند خبرا عن الغائبین، و باقی قرّاء به «تا» ی خطاب خواندند. و کوفیان ------------------

------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: و از خود بر خدای. (۲). کا، آد، گا او. (۳). کا، آد، گا: یقال: قتر یقتر قترا.

صفحه : ۲۷۲ خواندند: «و لا تحاضون» به فتح «تا» و به «الف» و التقدیر: تتحاضون، أی لا یحض بعضکم«۱» بعضا، و باقی قرّاء «و لا یحضون» خواندند از بنای ثلاثی من الحضّ و هو الحث، یقال: حض و حث و حرض لمعنی واحد [۱۲۲- ر]. و شیزری از کسائی روایت کرد: «تحاضون» به «تا» ی مضموم از بنای مفاعله به «تا» ی خطاب. وَ تَأکُلُونَ التُّراثَ أَکلًا لَمًّا، گفت: میراث می‌خورند، یا بر خطاب: میراث می‌خوری«۲» خوردنی مجموع. و اللم، الجمع لم شعثه یلمه لما و الم به إذا نزل به کأنّه إذا نزل به حمله علی ان یلم له شیئا یأکله. حسن گفت: معنی آن است که نصیب خود و نصیب دیگران بخورد. إبن زید گفت: أکل لم«۳» آن باشد که هر چه یابد فراهم روبد«۴» و بخورد و حلال و حرام نپرسد، مال خود و مال دیگران بخورد. گفتند: برای آن گفت: خدای تعالی که ایشان زنان را و کودکان را میراث ندادندی، گفتندی: میراث مردان تیغ زن«۵» را باشد، و اینکه آیت بخواند: یَستَفتُونَکَ فِی النِّساءِ قُلِ اللّهُ یُفتِیکُم فِیهِنَّ«۶» الایهٔ. وَ تُحِبُّونَ المالَ حُبًّا جَمًّا، أی کثیرا من جمام الماء فی الحوض و اجتماعه فیه، و مال دوست می‌دارند دوستی بسیار، یعنی دوستی بغایت. آنگه خبر داد تلهف و تحسّر ایشان، گفت: کَلّا، یعنی نه چنین بایست که بودندی، بر خلاف اینکه بایست بودن ایشان را«۷»، آنگه گفت: إِذا دُکَّتِ الأَرضُ، چون زمین را خورد کنند. دَکًّا دَکًّا، أی مرّهٔ بعد اخری، یک بار پس از دیگر. و الدک و الدق واحد. ------------------------------- (۱). اساس، کا: بعضهم، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌خورید. [.....] (۳). آد، گا: و لم. (۴). آج: کرد، کا، آد، گا: گیرد. (۵). آج: تیغ زنان. (۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۲۷. (۷). اساس گفت، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

صفحه : ۲۷۳ وَ جاءَ رَبُّکَ، أی أمره و حکمه و قضاءه، علی حذف المضاف و اقامهٔ المضاف إلیه مقامه، برای دلالت عقل که برخاسته است تو را بر آن که خدای تعالی جسم نیست که حرکت و انتقال بر او روا باشد از جایی به جایی، چه اجسام محدث است و او قدیم است- تعالی علوّا کبیرا. وَ المَلَکُ صَفًّا صَفًّا، و فریشتگان می‌آیند صف از پس صف. وَ جِیءَ یَومَئِذٍ [۱۲۲- پ] بِجَهَنَّمَ، آن روز دوزخ را بیارند. ابو سعید خدری گفت: چون اینکه آیت آمد، رسول را- علیه السلام- لون بگردید و بغایت متغیّر شد چنان که بر او ظاهر شد و صحابه بدانستند و کس زهره نداشت تا رسول را از آن حال بپرسد. نزدیک امیر المؤمنین علی آمدند و گفتند: یا أبا الحسن کاری فتاده است که رسول- علیه السلام- از آن دل تنگ شد و متغیّر اللون، و ما را انبساط آن نیست که بپرسیم از او. بیا تا بپرسی تا چه افتاده است. امیر المؤمنین بیامد و رسول نشسته بود، از پس پشت او در آمد و او را در بر گرفت و بوسه‌ای بر میان دو کتف رسول داد و گفت: یا رسول اللّه؟ تن و جان من فدای تو باد؟ چرا متغیّر شده‌ای، و چه افتاد که از آن دل تنگ شدی! گفت:

جبریل آمد و آیاتی آورد بر من سخت، آنگه اینکه آیت برخواند: کَلّا إِذا دُکَّتِ الْأَرضُ، إلی قوله: وَ جِیءَ یَومَئِذٍ بِجَهَنَّمَ. امیر المؤمنین«۱» گفت: یا رسول اللّه: دوزخ را چگونه آرند! گفت: دوزخ [را]«۲» هفتاد هزار فریشته به هفتاد هزار زمام به عرصه قیامت آرند. و دگر خبر چنان است که: جمره‌ای از جمرات دوزخ به هفتاد هزار زمام به عرصات آرند. آنگه گفت: یک شرر از او پدید آید که اگر آن فریشتگان دفع نکنند جمله اهل جمع بسوزند. آنگه خازنان گویند: یا رسول اللّه بشارت باد تو را که خدای تعالی گوشت و پوست تو بر آتش حرام کرده است. عند آن حال هر کسی ------------------------------- (۱). آج: امیر المؤمنین علی. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۷۴ گوید: إلهی نفسی نفسی، مگر رسول ما- علیه السلام- که او گوید: امتی امتی. عبد اللّه مسعود و مقاتل گفتند: در اینکه آیت: روز قیامت دوزخ را بیارند به هفتاد هزار زمام، هر زمامی به دست هفتاد هزار فریشته و دوزخ را [۱۲۳- ر] تغیّظ و زفیری باشد تا او را بر چپ عرش بدارند. یَومَئِذٍ یَتَذَکَّرُ الإِنسانُ گفت: آن روز آدمی حال خود اندیشه کند. آنگه گفت: وَ أَنّی لَهُ الذِّکری، آن جا چه جای اندیشه باشد، یعنی سود ندارد او را، چه وقت تفکّر و تذکّر نباشد برای آن که تکلیف زایل باشد و إلجاء حاصل. یَقُولُ یا لَیتَنِی، آدمی یعنی آدمی کافر گوید و تمنّا کند که: کاشک.«۱» تا من در حیات دنیا برای اینکه حیات عقبی چیزی حاصل کرده بودمی و تقدیم کرده و اینکه جا فرستاده تا مرا ذخیره‌ای بودی. آنگه بیان کرد که اینکه تحسّر و تلهّف او را سود ندارد و اینکه تمنّا از او غنا نکند: فَیَومَئِذٍ، چه آن روز روزی باشد که آن عذاب که خدای کند کس نکند«۲»، و آن بند که او نهد کس ننهد«۳». بر قراءت بیشتر قرّاء«۴»، چه عامّه قرّاء «یعذّب» و «یوثق» خواندند به کسر «ذال» و «ثا» علی اضافهٔ الفعل الی «احد» و [ردّ]«۵» الضمیر إلی اللّه، و التقدیر: لا یعذّب احد فی الدنیا کعذاب اللّه فی الاخرهٔ و لا یوثق أحد کوثاقه. و کسائی و یعقوب خواندند: به فتح «ذال» و «ثا» علی الفعل المجهول، یعنی آن روز که اینکه انسان را عذابی کنند که مانند آن کس را نباشد، و بندی نهند که چنان بند کس را نباشد. فرّاء گفت: اینکه مردی است معیّن و «لام» در او تعریف عهد راست نه تعریف جنس، یعنی«۶» مفسّران گفتند: امیّهٔ بن خلف ------------------------------- (۱). کا، آد، گا: کاشکی. (۲). آج، کا و لا یوثق وثاقه احد. (۳). کا، گا اینکه معنی. (۴). گا است. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد. (۶). آد، گا: بعضی.

صفحه : ۲۷۵ الجمحیّ است، و روایت کرده‌اند که: اینکه قراءت باز پسین، قراءت رسول است- علیه السلام. و گفتند: ابو عمرو بن العلاء از قراءت اوّل بازگشت و با اینکه قراءت آمد، [و اینکه قراءت]«۱» اختیار ابو عبید«۲» و ابو حاتم است. یا أَیَّتُهَا النَّفسُ المُطمَئِنَّهُ، آنگه خطاب کرد با آن که نفس او ساکن باشد [۱۲۳- پ] به وعد خدای تعالی و آن را تصدیق کند. إبن زید گفت: نفس مطمئنّه آن است که به هیچ طاعت خلل نکرده باشد و هیچ معصیت را ارتکاب نکرده باشد، او را در مرگ بشارت دهند به بهشت. نفس او ساکن شود به آن. و گفتند: نفس مطمئنّه، نفسی باشد مؤمن متیقّن به خدای تعالی. نفس او به علم ساکن باشد از خطرات شبهات. کلبیّ و أبو روق گفتند: اینکه خطاب در قیامت باشد آن را که او را روی سپید باشد و نامه به دست راست دهند. او به اینکه علامات ایمن باشد و ساکن نفس بود و داند که از اهل بهشت است به وعده سابق در حقّ ایشان به بهشت. عطیّه گفت: نفسی باشد راضی به قضای خدای تعالی که آنچه قضاء محتوم باشد به او برسد. إبن کیسان گفت: نفسی باشد مخلص، و گفتند: مطمئن باشد و ساکن به نام خدای، بیانه قوله: أَلا بِذِکرِ اللّهِ تَطمَئِنُّ القُلُوبُ«۳»، و گفتند: متوکلّ بر خدای واثق به ضمان او روزی را. ارجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَهً مَرضِیَّهً، با نزدیک خدای شو راضی از خدای و خدای از تو راضی. علما خلاف کردند در تأویل اینکه آیت و وقت اینکه مقالت. بعضی گفتند: اینکه آنگه باشد که بنده در نزع بود. اسمعیل بن أبی صالح گفت: اینکه آن ساعت باشد که جان می‌سپارد، چون به قیامت آید گویند: فَادخُلِی«۴» ارجِعِی إِلی رَبِّکِ، أی صاحبک یعنی [۱۲۴- پ] جسد تلک النفس، در وقت آن که خدای تعالی جانها باز آفریند در اجساد و گوید: ای جانها: با تنها روی«۱» خشنود و [من]«۲» از شما خشنود، و اینکه قول عکرمه و ضحّاک است و روایت عوفی از عبد اللّه عبّاس، و دلیل اینکه تأویل قراءت عبد اللّه عبّاس است که او خواند: فادخلی فی عبدی،

بر توحيد. حسن گفت معنى [آن است]«۳» كه: ارجعي إلي ثواب ربك و كرامته، با ثواب و كرامت خداى شو. بعضى دگر گفتند: اينكه خطاب در دنيا باشد، يعنى اى نفس ساكن شده به دنيا؟ با درگاه خداى شو به ترك دنيا و طلب آخرت. و نصب «راضيهٔ مرضيهٔ» بر حال است. فَادخُلِي فِي عِبادِي، گفت: در ميان بندگان من شو، يعنى آن كن كه بندگان من كنند و شرط بندگى به جاى آر و آنگه در بهشت مى‌شو، يعنى در باب دخول بهشت حاجت جز به آن نيست تا به شرط بندگى باشد. و جمله داخل است در اينكه از فعل طاعات و اجتناب مقبّحات. مقاتل و قرظى گفتند: «فى» به معنى «مع» است، أي أدخل جنتى مع عبادى. و در آيت تقديم و تأخيرى هست، و اينكه قول بعيد است براى آن كه بر اينكه تقدير «و ادخلى» دوم زيادت باشد، و نيز ترك ظاهر كردن بى‌دليل روا نباشد. صالح بن حيّان گفت: آيت در حمزه عبد المطلب«۴» آمد روز احد كه روح او در روضه‌اى است از روضه‌هاى بهشت، مكرّم و مشرّف بنزديك خداى تعالى تا روز قيامت كه با او دهند. و گفتند: در خبيب بن عدىّ آمد آنگه كه اهل مكّه او را بياويختند، و روى او به مدينه كرد [ند]، او گفت: بار خدايا؟ اگر مرا بنزديك تو ----------------------------------

(۱). آج و ديگر نسخه بدلها: رويد، آد، گا از من. (۳- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). كا، آد، گا: حمزهٔ بن عبد المطّلب.

صفحه : ۲۷۸ خيرى هست، روى من با قبله گردان. خداى تعالى روى او با قبله گردانيد بى آن كه كسى دست به او [۱۲۵- ر] برد، و اگر آيت خاص بود در يك شخص، حكم او عام بود جمله آنان را كه به اينكه صفت باشند از مؤمنان«۱». ------------------- ------------------- (۱). اساس و الموفق، با توجّه به آج و ديگر نسخه بدلها زايد مى‌نمايد، كا، آد، گا خداى تعالى ما را از ايشان كناد، آد، گا ان شاء اللّه تعالى.

صفحه : ۲۷۹)

سورة البلد

) اينكه سورت مكى است و بيست آيت است و هشتاد و دو كلمت است و سيصد و بيست حرف است. و روايت است از زر«۱» از ابىّ كعب كه رسول- عليه السلام- گفت: هر كه اينكه سورت بخواند، خداى تعالى او را ايمن كند روز قيا [مت]«۲» از خشم خود.

[سوره البلد (۹۰): آيات ۱ تا ۲۰]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ لا أُقسِمُ بِهذَا البَلَدِ (۱) وَ أَنتَ حِلٌّ بِهذَا البَلَدِ (۲) وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ (۳) لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ فِي كَبَدٍ (۴) أَ يَحسَبُ أَن لَن يَقدِرَ عَلَيهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهلَكتُ مالاً لُبَداً (۶) أَ يَحسَبُ أَن لَم يَرَهُ أَحَدٌ (۷) أَ لَم نَجعَل لَهُ عَينَينِ (۸) وَ لِساناً وَ شَفَتَينِ (۹) وَ هَدَيناهُ النَّجدَينِ (۱۰) فَلا اقتَحَمَ العَقَبَةَ (۱۱) وَ ما أَدراكَ مَا العَقَبَةُ (۱۲) فَكُّ رَقَبَةٍ (۱۳) أَو إِطعامٌ فِي يَومٍ ذِي مَسغَبَةٍ (۱۴) يَتِيماً ذا مَقرَبَةٍ (۱۵) أَو مِسكِيناً ذا مَترَبَةٍ (۱۶) ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَواصَوا بِالصَّبرِ وَ تَواصَوا بِالمَرحَمَةِ (۱۷) أُولئِكَ أَصحابُ المَيمَنَةِ (۱۸) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِنا هُم أَصحابُ المَشأَمَةِ (۱۹) عَلَيهِم نارٌ مُؤصَدَةٌ (۲۰)

[ترجمه]

قسم نكنم به اينكه شهر. و تو فرود آمده‌اى به اينكه شهر. و پدرى و آنچه زاد. بيافريديم آدمى را در سختى. مى‌پندارد كه توانا نشود

بر او کسی. می گوید هلاک کردم مالی بسیار. می‌پندارد که نمی‌بیند او را کسی. ------------------------------
(۱). آج و دیگر نسخه بدلها: زرّ حبیش. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]
صفحه : ۲۸۰ نکردیم او را دو چشم. و زبانی و دو لب. و ره نمودیم او را به دوره«۱». در نشد در عقبه. و چه آگاه کرده است تو را که چیست آن عقبه. گشادن گردنی. یا طعام دادنی در روزی خداوند گرسنگی. بی‌پدری را خداوند خویشی. یا درویشی را خداوند درویشی. پس بود از آنان که ایمان آوردند و اندرز کردن به صبر و اندرز کردند به بخشایش. ایشان اهل دست راست‌اند. و آنان که کافرند به آیتهای ما ایشان اهل چپ‌اند. بر ایشان آتش باشد در فرو گرفته«۲». قوله: لا أُقسِمُ اختلاف اقوال در اینکه باب«۳» برفته است که بعضی گفتند: «لا» صله است، و بعضی گفتند: همزه استفهام مقدّر است بر سبیل تقریر و انکار، و مراد به شهر مکّه است، گفت: قسم نکنم به اینکه شهر. وَ أَنتَ حِلٌ و الحلّ الحلال، و تو حلالی در اینکه شهر، یعنی آن یک ساعت که خدای تعالی رسول را حلال کرد که آن جا کافران را کشد و اسیر کند. ------------------------------ (۱). آج: او را راه حق و باطل. (۲). آج: آتشی است باز بسته. (۳). کا، آد، گا: در لا اقسم.
صفحه : ۲۸۱ و اینکه روز فتح بود که رسول را حلال کردند در حرم که قتال کند و قتل کند. إبن خطل را بکشتند و او دست در استار کعبه زده بود. و مقیس بن صبابه را و جماعتی دیگر را. آنگه رسول- علیه السلام- گفت: انّ اللّه حرّم مکّة یوم خلق السموات و الإرض فهی حرام الی ان تقوم السّاعة لم تحل لأحد من قبلی و لا تحل لاحد بعدی و لم تحل لی الّا ساعة من نهار فلا یعضد شجرها و لا یختلی خلاها و لا ینفر صیدها و لا تحل لقطتها الا لمنشد ، گفت: خدای تعالی مکه [حرام]«۱» کرد آن روز [۱۲۶- ر] که آسمان و زمین آفرید، و حرام است تا به روز قیامت پیش از من حلال نبود کس را و پس از من حلال نباشد، و مرا نیز یک ساعت از روز حلال بود، درختان او نشاید بریدن و گیاه او نشاید بریدن و صیدش نشاید رمانیدن، و آنچه در او بیابند برنشاید گرفتن، و حلال نباشد. برگرفتن الّا منشدی را که تعریف کند. عبّاس گفت: یا رسول اللّه؟ إلا الاذخر. رسول- علیه السلام- گفت: إلا الإذخر، اذخر را استثنا کرد. اگر گویند: شاید تا رسول- علیه السلام- به قول عبّاس تحلیل و تحریم کند، گوییم از اینکه دو جواب است: یکی آن که رسول- علیه السلام- اینکه استثنا خواست کردن برای مساس حاجت مردم به اذخر عبّاس سبق برد به سؤال رسول- علیه السلام- آنچه در دل داشت از استثنا اذخر بگفت. جواب دیگر از او آن است که: ممتنع نباشد که خدای تعالی اینکه ضرب تحلیل و تحریم در اینکه روز با رسول افگنده باشد و اعلام کرده او را«۲» که آنچه بر لفظ تو برود، صلاح به آن متعلّق است. و جواب اوّل معتمد است. قولی دگر آن است: وَ أَنتَ حِلٌ أی حال نازل مقیم، یقال: رجل حل، أی حلال و الشیء حل بل، أی حلال مباح، و رجل حل أی حال، یعنی و تو به اینکه شهر فرود آمده‌ای. وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ، و نیز قسم نکنم«۳» به پدر و آنچه زاده. مجاهد و قتاده و ------------------------------ (۱). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد. (۲). اساس آنچ/ آنچهه، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). آج: بکنم، کا، آد، گا: کنم.
صفحه : ۲۸۲ ضحّاک و ابو صالح گفتند: مراد به «والد» آدم است، و «ما ولد» یعنی فرزندان آدم. ابو عمران الجونی«۱» گفت: «و والد» ابراهیم، «و ما ولد» فرزندانش. عکرمه و سعید جبیر گفتند: «و والد» آن که او را فرزند باشد، «و ما ولد» آن که او را فرزند نباشد که عاقر بود. و بر اینکه قول «ما» نفی باشد و معنی مستقیم نشود الّا به اضماری. لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ اینکه جواب قسم است، گفت [۱۲۶- پ]: به حقّ اینکه چیزها که ما آدمی را در شدّت و سختی و مقاسات و مکابده آفریدیم. اوّل مضیق رحم بود، آنگه در بند قماط بود، آنگه در بند مکتب و تعلّم، آنگه در بند تکلیف، آنکه در بند انواع مصایب و حوادث تا اینکه همه را مکابدت و مقاسات می‌کند. عبد اللّه عبّاس گفت: فی نصب و تعب. حسن گفت: مکابدت می‌کند شداید دنیا و آخرت را، و روایتی دگر از او آن است [که]«۲»: مکابدت شکر کند بر سرّاء و مکابدت صبر کند بر ضرّاء. عمرو بن دینار گفت: مراد آن است که دندانهای او به درد آید. و اصل «کبد» در لغت شدّت باشد و غلظت، یقال: تکبد اللبن اذا غلظ، و منه الکبد لانه کالدم المتکبد، مانند خونی بسته

باشد، قال لبید: [یا]«۳» عین هلّا بکیت اربداذ قمنا و قام الخصوم فی کبد مجاهد و ابراهیم و عکرمه و عبد اللّه شداد و عطیّه و ضحّاک گفتند: یعنی [فی]«۴» انتصاب قامهٔ و اعتدال خلق، ما آدمی را قایم منتصب آفریدیم، منبطح«۵» نیافریدیم. عبد اللّه عبّاس گفت: هیچ حیوان نیافرید خدای تعالی منتصب مگر آدمی را، و الّا جمله بر چهار پای روند و بیشتر. مقاتل گفت: فی قوّهٔ، و مراد به انسان اسید بن کلدهٔ بن اسید بن خلف است و او را إبن الأشدین گفتندی، و او به قوّت به صفتی بود که ادیمی عکاظی بیاوردندی، او پای بر آن جا نهادی، به ده ------------------------------ (۱). کا، آد، گا: ابو عمران الجوینی. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به کا افزوده شد. (۵). آج: مسطّح.

صفحه : ۲۸۳ مرد خواستندی تا از زیر پای برون آرند. ادیم پاره پاره شدی، و چندان که پای او بر آن بودی در زیر قدم او بماندی. و بعضی دگر گفتند: فی شدّهٔ الأمر و النهی و الثواب و العقاب [۱۲۷- ر]. إبن زید گفت: خَلَقْنَا الإِنسان، یعنی آدم را. فِی کَبَدٍ، أی فی وسط السماء. و کبد السماء و کبده واحد. ابو بکر ورّاق گفت: لا یبلغ هواه و لا یدرک مناه، چندان که پیش تا زد مراد خود در نیابد. إبن کیسان گفت: یعنی منتصب باشد در شکم مادر، چون خواهد تا برون آرد نگوسار کند«۱» او را و سرنگون کندش. بعضی دگر گفتند: أی فی غلظهٔ کبد و قساوهٔ قلب، ما او را سخت دل ستبر جگر آفریدیم با ضعف ترکیب او، وصف خبث دخیله«۲» او کرد. جعفر گفت: فی بلاء و محنهٔ. إبن عطا گفت: فی ظلمهٔ و جهد. أ یَحسَبُ الإنسان«۳»، یعنی اسید بن کلدهٔ بن الاسید، اینکه مردمی پندارد که کس بر او قادر نباشد، برای آن که او قوتی تمام دارد، و گفتند: مراد به انسان ولید مغیره است. یَقُولُ أَهلَکتُ مالًا لُبَداً، می گوید: مالی بسیار هلاک کردم در خصومت محمّد. مقاتل گفت: آیت در حارثهٔ بن عامر بن نوفل بن عبد مناف [آمد]«۴»، و او به ظاهر در مسلمانی آمده، رسول او را کفّارت فرمودی، گفت: مال من در کفّارات و نفقات تلف شد تا در دین محمّد رفتم. و اصل «لبد» من تلبّد الشعر اذا ترکب و تکاثف فصار کاللبد. و ابو جعفر خواند: «لبدا» به تشدید «با» و هو جمع لا بد، کراکع و رکع و ساجد و سجد. و مجاهد خواند: «لبدا» به دو ضمّه مخفّف، کقولهم: أمر نکر و رجل خبث، و باقی قرّاء به ضمّ «لام» و فتح «با» ی -- ------------------------------ (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: نگونسار کند. (۲). آج، کا: و حیله. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد، چاپ شعرانی (۱۲/ ۹۲): أ یَحسَبُ أَن لَن یَقدِرَ عَلَیهِ أَحَدٌ (۴). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

صفحه : ۲۸۴ مخفّف. و آن را دو وجه باشد: یکی آن که جمع «لبدهٔ» باشد کغرفهٔ و غرف و ظلمهٔ و ظلم، و یکی آن که واحد باشد، کقثم و حطم. و اینکه اسم معدول نیست [۱۲۷- پ] برای آن که مصروف است. أ یَحسَبُ أَن لَم یَرَهُ أَحَدٌ، می‌پندارد که کس او را نمی‌بیند، یعنی اینکه هر دو گمان خطاست: آن که پنداشت که [کس]«۱» بر او قادر نباشد و کس او را نبیند، بل خدای تعالی بر او قادر است و او را بیند«۲». و گفتند: مراد به «أحد» محمّد است- صلی اللّه علیه«۳»، یعنی می‌پندارد که محمّد او را نمی‌بیند در انفاق که اینکه مال که دعوی می کند نفقه نکرده است و دروغ می گوید. سعید جبیر و قتاده گفتند معنی آیت آن است که: او گمان می‌برد که هیچ کس نمی‌بیند او را که فردای قیامت او را مطالبت کند که اینکه مال از کجا جمع کرد و کجا وضع کرد و از چه منع کرد و در چه صرف کرد، یعنی خدای- جل جلاله. عبد اللّه عبّاس روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: روز قیامت«۴» بنده را رها نکنند که قدم از قدم بردارد تا از عهده چهار چیز بیرون نیاید«۵»: از عمر که در چه به سر برد، و از مالش که از کجا کسب کرد و کجا خرج کرد، و از علمش که چگونه بر آن کار کرد، و از دوستی ما که اهل البیتیم. و یحسب و یحسب خوانده‌اند، یقال: حسب یحسب و یحسب جمیعا. عمر عبد العزیز«۶» گفت که: مرا مردی از بنی عامر روایت کرد از پدرش که او گفت: در قفای رسول نماز کردم، اینکه سورت بخواند و در هر دو جای «یحسب» خواند به کسر «سین». ------------------------------ (۱). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌بیند. (۳). آج و اله و سلّم. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها هیچ. (۵). کا، آد، گا: برنیاید. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: عمر بن عبد العزیز.

صفحه : ۲۸۵ أَ لَم نَجعَل لَه عَينَينِ، آنگه او را ياد داد نعمتهايى كه با او كرد و بر او شمرد آنچه او را فراموش بود، گفت: نه ما او را دو چشم داديم و زبان داديم، و دو لب. قتاده گفت: نعمتهاى خدا بر ما متظاهر است، خداى ما را بر آن تقرير مى‌كند تا شكر او [۱۲۸- ر] كنيم. ابو حازم روايت كرد از رسول- عليه السلام- كه او گفت، خداى تعالى گفت: در بعضى كتب: يا بن آدم؟ اگر زبانت با تو منازعت كند در آنچه با تو حرام كرده‌ام، در پيش او دو طبقه نهادم، يعنى دو لب تا اطباق كنى و فراهم آرى. و اگر چشم با تو منازعت كند در آنچه بر تو حرام كرده‌ام، در پيش او دو طبقه كردم از جفن و كفله او تا اطباق كنى. و اگر فرج با تو منازعت كند در محرّمات، در پيش او دو طبقه كردم از پايهاى تو تا اطباق كنى بر او. وَ هَدَيناه النَّجدَينِ، و هدايت كرديم او را به دو طريق. بيشتر مفسّران بر آنند كه مراد به دو طريق، ره خير و شرّ است. و اينكه قول روايت كرده‌اند از رسول عليه السلام- و از امير المؤمنين على، و رسول- عليه السلام- گفت: إنما هما نجدان نجد الخير و نجد الشر فما يجعل نجد الشر احب اليكم من نجد الخير، گفت: آن دو طريق است، طريق خير و طريق شرّ، چيست آن كه راه شرّ بنزديك شما دوست«۱» كرده است از راه خير. و محمّد بن كعب گفت از عبد اللّه عبّاس و سعيد مسيّب و ضحّاك گفتند: مراد به «نجدين» پستانهاى مادر است كه كودك را در طفوليّت به او هدايت كرد. و «نجد» در لغت ره بلند باشد من قول الشّاعر: غداة غدوا افسالك بطن نخلة و آخر منهم جازع نجد كبكب اگر سؤال كنند بر قول اوّل و گويند: چرا طريق شرّ بلند خواند، و در شرّ علوّ و ارتفاع نباشد، گوييم: ممتنع نباشد كه آن را «نجد» خواند براى ظهورش كه خداى تعالى پيدا كرده است و اعلام كرده و به دليل پيدا كرده تا مكلّفان اجتناب كنند، پس به ظهور به مثابت بلندى است. و روا بود كه براى آن «نجد» [۱۲۸- پ] -------------------------------- (۱). اساس: ندارد، با توجّه به آج، كا افزوده شد.

صفحه : ۲۸۶ خواند آن را كه در اجتناب او رفعت و شرف حاصل شود. و جواب سهام [از]«۱» اينكه آن است كه: براى اشتراك ايشان در آن كه طريقند«۲» و اگر چه متباين‌اند از يك وجه بر عادت عرب كه ايشان دو اسم را به يك نام بيارند و ضمّ كنند با هم و به لفظ تثنيه بگويند چون مشترك باشند در بعضى صفات، كالقمرين للشمس و القمر، و المعرين لابى بكر و عمر، و الحسنين للحسن و الحسين و الجديدين و العصرين و البردين و غير ذلك. فَلَا اقتَحَمَ العَقَبَةَ، در او چند قول گفتند: يكى آن كه مراد نفى است، أى لم يقتحم عقبة، باز نگذاشت. اگر گويند: نه عرب اينكه لفظ استعمال نكند مگر به تكرير «لا» نحو قوله: فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلّى«۳»، و قولهم: لا- جئتنى و لا- زرتنى، قال الحطيئة: و ان كانت النعماء فيهم جزوا بها و ان انعموا لا كدروها و لا كدوا جواب آن است«۴» اگر چه در ظاهر كلام اينكه تكرار نيست در معنى هست كه عقبه در آيت مفسر است [به]«۵» چند چيز من قوله: فَكُّ رَقَبَةٍ، فكأنه قال: و لا فك رقبة و لا اطعم مسكينا، و گفتند: اينكه اضمار «لا» در آن جاست كه گفت: ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا«۶»، و التقدير: و لا كان من الّذين امنوا. و قول اوّل قريب‌تر«۷» است براى آن كه در اينكه قول بايد گفتن «ثمّ» به معنى «واو» است و آنگه «لا» اضمار بايد كردن. وجهى ديگر گفتند: كلام معنى دعاست، چنان كه: لا أصلحه اللّه، و لا جعل فيه البركة، يعنى باز مگذاراد عقبه. و وجهى دگر آن است كه: كلام متضمن معنى استفهام است، و التقدير: فهلّا اقتحم العقبة، چرا اينكه عقبه باز نگذاشت! و اينكه [كه]«۸» گفت: أَهلَكتُ مالًا لُبَداً، اينكه مال كه در دشمنى رسول و اطفاء نور او و -------------------------------- (۱- ۲). آج: در طريقند، كا، آد، گا: در يك طريقند. (۳). سوره قيامت (۷۱) آيه ۳۱. (۸- ۵- ۴). آج و ديگر نسخه بدلها كه. (۶). سوره بلد (۹۰) آيه ۱۷. (۷). اساس: مرتّب‌تر، با توجّه به آج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

صفحه : ۲۸۷ اخفاء كلمت او صرف كرد [۱۲۹- ر]، چرا در فكّ رقاب و اطعام مساكين صرف نكرد، و اينكه وجه به نسبت معنى نيك است، اگر نه آن است كه عرب حذف حرف استفهام نكنند«۱» الّا آن جا كه در كلام دلالتى باشد بر حذف او و از عوضى يا قرينه‌اى. آنگه گفت: وَ ما أَدراكَ مَا العَقَبَةُ، و تو چه دانى اى محمّد كه آن چه عقبه است؟ در «عقبة» چند قول گفتند: عبد اللّه عمر گفت: كوهى است در دوزخ. كعب الأحبار گفت: دركه‌اى است در دوزخ كه از هفتاد دركه به او رسند. حسن و قتاده گفتند:

عقبه‌ای است پیش از صراط که آن عقبه جز به طاعتی گران باز«۲» نگذارند، و از اینکه جا گفت- رسول علیه السلام: ان امامکم عقبهٔ کؤدا لا یجوزها المثقلون و انی ارید أن أتخفف لتلک العقبهٔ. مجاهد و ضحّاک و کلبیّ گفتند: صراط است که صراط بر سر دوزخ بنهند مانند جسری که بر جوی نهند به تیزی شمشیر، سه هزار سال، راه، بهری نشیب و بهری فراز و بهری راست. و بر پهلوهای او خطا طیف و معالیق و کلالیب باشد به مانند تیه‌های سعدان، بهری از او به سلامت برهند و بهری برهند مخدوش و مجروح و بهری در دوزخ افتند منکوس. مردم بر او بهری چون برق جهنده می‌روند و بهری چون باد بزنده، و بهری چون سواری نیکرو، و بهری مانند مردی که به تاختن تازد، و بهری چون کسی که آسان رود، و بهری افتان و خیزان روند، و بهری به قدم اوّل که پای بر صراط نهند، پای ایشان بر جای نایستد، در دوزخ افتند. و اقتحام او بر مؤمنان چندان باشد که از نماز دیگر تا نماز شام. بعضی دگر گفتند: مراد [۱۲۹- پ] به عقبه نفس دوزخ است. قتاده گفت: اینکه مثلی است که خدای تعالی بزد سالک سبیل تکلیف را از فکّ رقاب و اطعام مساکین که او در مشقّت اینکه تکلیف با کسی ماند که او را اقتحام عقبه‌ای باید کردن. و یکی را از جمله بزرگان پرسیدند که: اینکه عقبه چیست! گفت: هی ------------------------------- (۱). کا، آد، گا: نکند. (۲). کا، آد، گا: کران بار. [.....]

صفحه : ۲۸۸ نفسک فجاوزها و قد فزت، گفت: نفس تو است، از او در گذر و رستی. و اینکه معنی نزدیک است به قول قتاده، برای آن که مراد مخالفت هوای نفس است و تکلّف«۱» او با صعود عقبه ماند، و معنی آیت و نظم او علی احد الوجهین باشد بر اختلاف اینکه اقوال که رفت، برای آن که قدیم تعالی تفسیر داد عقبه را فی قوله: وَ ما أَدراکَ مَا العَقَبَةُ، فَکُّ رَقَبَةٍ، کأنّه قال: هی فکّ رقبهٔ. بر قول آنان که گفتند: مراد به «عقبه» تکلیف است، گفتند: اینکه شرح و بیان آن است که اینکه عقبه، آزاد کردن گردنی باشد یا«۲» طعام دادن مسکینی بر آن تأویل که از قتاده حکایت کرده شد. و بر قول آنان که گفتند: «عقبه» دوزخ است یا صراط است، یا وادیی است، یا عقبه قیامت است، تقدیر محذوفی کرد، گفت تقدیر آن است که: و ما أدریک ما اقتحام العقبهٔ إنّها من«۳» فکّ رقبهٔ أو اطعام، تو چه دانی ای محمّد که اینکه عقبه به چه گذارند، به اینکه چیزها که در عقب آیت هست: از فکّ رقبت و طعام دادن مسکین علی حذف المضاف و اقامهٔ المضاف إلیه مقامه لدلالهٔ الکلام علیه چه اگر اینکه تقدیر نکنند معنی مستقیم نشود. حق تعالی گفت: اقتحام اینکه عقبه و باز گذاشتن او به اینکه توان کردن که اینکه تکالیف را امتثال کنند، منها: فَکُّ رَقَبَةٍ، از آن جمله آن که گردن [۱۳۰- ر] آن که در بند بندگی او باشد، یا در بند وام یا دیت یا مانند اینکه باشد، آزاد کند و بگشاید. و «فکّ» و «فتق» و «فرق» و «فلق» نظایرانند. و قرّاء خلاف کردند در اینکه. إبن کثیر و ابو عمرو و کسائی و رشاد«۴» و ابو رجاء و حسن بصری بخواندند: و فکّ رقبهٔ و أطعم، علی الفعل، و رقبهٔ منصوب بوقوع الفعل علیه. باقی قرّاء بر اسم خواندند مرفوع علی انّه خبر المبتدإ المحذوف«۵»، تقدیره هی فکّ رقبهٔ أو ------------------------------- (۱). آج: تکلیف. (۲). آج یا . (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: هو. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: و در شاذّ. (۵). کا، آد، گا: خبر مبتدا محذوف.

صفحه : ۲۸۹ اطعام. و ابو عبیده«۱» و ابو حاتم اختیار اینکه کردند برای آن که تفسیر اسم است، و تفسیر اسم، به اسم، اولیتر باشد از آن که به فعل. فرّاء و بعضی دگر گفتند«۲» اختیار آن کردند لعطف الفعل علیه فی قوله: ثُمَّ کانَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا«۳». أَو إِطعامٌ فِی یَومٍ ذِی مَسغَبَةٍ، یا طعام دادن در روزی خداوند گرسنگی«۴» روزی گرسنه، من باب قولهم: لیل قائم و نهار صائم. یَتِیماً ذا مَقرَبَةٍ، نصب «یتیما» بر عمل مصدر است که مصدر عمل فعل خود کند، تقول: عجبت من ضرب زید عمرا، أی من أن یضرب زید عمرا. ذا مَقرَبَةٍ، خداوند خویشی و نزدیکی، چنان که گفت: وَ آتَی المالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی القُربی«۵». و بعضی دگر گفتند: ذا مَقرَبَةٍ، از قرابت نیست، بل از قرب است که تهیگاه«۶» باشد، یعنی ذا خاصرهٔ مطویّهٔ متلاصقهٔ من الجوع، تهیگاه«۷» به هم آمده از گرسنگی. أو مِسکِیناً ذا مَترَبَةٍ، [ای]«۸» ذا فقر و حاجهٔ، یقال: ترب الرجل إذا افتقر حتّی لصق بالتراب من الفقر و الذلهٔ، از درویشی با خاک برابر باشد به مذلّت، چنان که مسکین گویند لسکون حرکاته، و فقیر گویند لانکسار فقار ظهره. و گفتند: برای آن که مأوای او خاک

باشد [۱۳۰- پ]، فرش و بسطی ندارد. و ابو حامد الخارزنجی گفت: «متربهٔ» از تربت است، و هی شدّهٔ الحال، قال الشّاعر: و کنّا اذا ما الضیف حل بأرضنا سفکنا دماء البدن فی تربهٔ الحال براء بن عازب روایت کرد که: اعرابیی بنزدیک رسول آمد- صلوات اللّه علیه- و گفت: یا رسول اللّه؟ علمنی عملا- یدخلنی الجنهٔ، گفت: یا رسول اللّه مرا علمی بیاموز که مرا به بهشت برد، رسول- علیه السلام- گفت: اگر چه سؤال به لفظ ---------------------------------- (۱). کا، آد، گا: ابو عبید. (۲). اساس گفتند، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). سوره بلد (۹۰) آیه ۱۷. (۴). کا، آد، گا و. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۷. (۷- ۶). اساس: تهی گاه. (۸). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۹۰ مختصر گفتی، به معنی بزرگ است. برو عتق نسمت کن و فک رقبت. گفت: یا رسول اللّه: نه هر دو یکی باشد! گفت: نه، «عتق» آن باشد که تو برده خود را آزاد کنی، و «فک» آن باشد که او را بر بها دادن خود یاری دهی، یعنی مکاتب را و منحت روان داری، یعنی شتر و گوسفند بدهی تا یک دو روز مردمان درویش بدوشند و به شیر آن منتفع شوند، و عطا و مبرت بازنگری از خویشان و اگر چه ظالم باشند. اگر اینکه نتوانی کردن، گرسنه را طعام ده و تشنه را آب ده و مرا معروف کن و نهی منکر کن. اگر اینکه نیز نتوانی کردن، زبان نگاه دار الّا از خیری. ثُمَّ کانَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا، عطف است علی قوله: فَلَا اقْتَحَمَ، و «فک» و «أطعم» علی قراءهٔ من قرأبهما، پس از آنان باشد که ایمان آرند به خدای و عمل صالح کنند. وَ تَواصَوا بِالصَّبرِ، و یکدیگر را اندرز کنند به صبر کردن«۱» و به رحمت کردن بر یکدیگر. و «مرحمت«۲»» مصدر است و هی مفعلهٔ من الرحمهٔ. أُولئِکَ أَصحابُ المَیمَنَةِ، ایشان مردمان دست راست باشند، مفعلهٔ من الیمین، و اینکه به موضع لایق باشد، یعنی به ره«۳» دست راست به بهشت روند [۱۳۱- ر]. وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا هُم أَصحابُ المَشأَمَةِ، و آنان که به آیات ما کافر باشند، اصحاب دست چپ باشند، یقال: خرجت یمنهٔ و شأمهٔ، و لا- یقال شملهٔ، و منه الیمن فی التقوی و الشوم فی التطیر، و منه الیمن و الشّام لانهما علی یمین القبلهٔ و شمالها. عَلَیهِم نارٌ مُؤصَدَةٌ، بر ایشان آتشی باشد در فروگرفته و بسته. ابو عمرو و حمزه و یعقوب «مؤصدهٔ» خواندند به همز«۴»، و دگر قرّاء بی همز. فرّاء و ابو عبید گفتند: اینکه دو لغت است. اصدت الباب و أوصدته لغتان، و بعضی دگر گفتند: همز«۵» به معنی اطباق باشد، و ترک همز«۶» به معنی اغلاق- و اللّه الموفّق. ---------------------------------- (۱). کا، آد، گا و تواصوا بالمرحمهٔ، و اندرز کنند. (۲). کا: رحمت. [.....] (۳). کا، آد، گا: به جانب. (۶- ۵- ۴). آج: همزه.

صفحه : ۲۹۱

سورهٔ الشمس

اینکه سورت مکّی است و پانزده«۱» آیت است و پنجاه و چهار کلمت است و دویست و چهل و هفت حرف است. و ابی کعب روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: هر که او سورهٔ الشمس بخواند، خدای تعالی او را چندان ثواب دهد که ثواب آنان باشد که هر چه آفتاب و ماه«۲» بر او تابد«۳» به صدقه داده باشند«۴».

[سوره الشمس (۹۱): آیات ۱ تا ۱۵]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ وَ الشَّمسِ وَ ضُحاها (۱) وَ القَمَرِ إِذا تَلاها (۲) وَ النَّهارِ إِذا جَلّاها (۳) وَ اللَّیلِ إِذا یَغشاها (۴) وَ السَّماءِ وَ ما بَناها (۵) وَ الأَرضِ وَ ما طَحاها (۶) وَ نَفسٍ وَ ما سَوّاها (۷) فَأَلهَمَها فُجُورَها وَ تَقواها (۸) قَد أَفلَحَ مَن زَکّاها (۹) وَ قَد خابَ مَن دَسّاها

(۱۰) كَذَّبَت ثَمُودُ بِطَغواها (۱۱) إِذِ انبَعَثَ أَشقاها (۱۲) فَقالَ لَهُم رَسُولُ اللّهِ ناقَةَ اللّهِ وَ سُقياها (۱۳) فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها فَدَمدَمَ عَلَيهِم رَبُّهُم بِذَنبِهِم فَسَوّاها (۱۴) وَ لا يَخافُ عُقباها (۱۵)

[ترجمه]

به حقّ آفتاب و چاشتش. و به حقّ ماه چون از پی او می‌رود. و روز چون روشن کند. و به حقّ شب چون بپوشاند آن را. و به آسمان و بنای آن. ------------------------------ (۱). اساس: هشده/ هجده، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها. (۲). آج: ماهتاب. (۳). کا: تافته باشد، آد، گا: تابیده باشد ثواب. (۴). کا، آد، گا: صدقه بنویسند، آج صدق رسول اللّه- صلی اللّه علیه و آله.

صفحه : ۲۹۲ و زمین و گستردگی آن. و تن و راستی آن. الهام داد او را بی‌سامانی و پرهیزگاری‌اش«۱». ظفر یافت آن کس که پاک داشت آن را. و نومید شد آن که بپالود آن را. دروغ داشتند ثمود به عصیانشان. چون انگیخته شد بدبخت‌ترین ایشان. گفت ایشان را پیغامبر خدای، شتر خدای و آبخورش«۲» او. دروغ داشتند او را و بکشتند آن را هلاک کرد بر ایشان خدایشان به گناهشان راست بکرد آن را. و نترسید عاقبت آن. قوله: وَ الشَّمسِ وَ ضُحاها، حق تعالی قسم کرد به اینکه چیزها«۳» و بیان قسم او رفته است پیش از اینکه. اوّل قسم کرد به آفتاب و چاشت او، و برای آن اینکه وقت را تخصیص کرد به او و اضافت کرد با او که در آن وقت ارتفاع او باشد و نزدیک استوای او در قطب آسمان. مجاهد گفت: ضُحاها، ضوءها، روشنای«۴» آفتاب خواست. قتاده گفت: به «ضحی» جمله روز خواست [مقاتل گفت: گرمای او خواست]«۵»، بیانش قوله: لا تَظمَؤُا فِيها وَ لا تَضحى«۶». ------------------------------ (۱). اساس: پرهیزگاریش. (۲). اساس: آب خورش. (۳). آد، گا: دو چیز. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: روشنایی. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۹.

صفحه : ۲۹۳ وَ القَمَرِ إِذا تَلاها، أی تبعها، به حقّ ماه چون از پی آفتاب برود، یقال: تلوت الرجل اذا تبعته اتلوه تلوا. إبن زید گفت: ماه از پی او«۱» رود، و در اوّل ماه چون آفتاب بر آید، ماه از پی ماه او بر آید، و در آخر ماه تابع او باشد. در غروب چون آفتاب فرو شود [۱۳۲- ر]، ماه از پی او فرو شود. حسن بصری گفت: إذا تلیها لیلهٔ الهلال، چون از پی او رود آن شب که نو شود. و گفتند: از پی او می‌رود و از او نور می‌ستاند، چه«۲» ماه هم آن رنگ دارد که در اوایل ماه بینند او را بی نور، چندان که ملاقات او بیشتر باشد با آفتاب، نورانی‌تر بود تا شب بدر که به یکدیگر«۳» مقابل شوند جمله نورانی شود. وَ النَّهارِ إِذا جَلّاها، و به حقّ روز که آفتاب را روشن کند، یعنی آفتاب را پدید آرد و پیدا کند، چه آفتاب در روز پدید آید و در شب در زیر زمین بود- علی اختلاف الأقوال فیه. و گفتند«۴»: «ها» کنایتی است از نامذکوری، یعنی إذا جلّی الظلمهٔ، چون روشن کند تاریکی را. وَ اللَّيلِ إِذا يَغشاها، و به حقّ شب چون باز پوشد آفتاب را، چه آفتاب در شب نا پیدا بود. وَ السَّماءِ وَ ما بَناها، در او [دو]«۵» قول گفتند: یک قول آن است که «ما» به معنی «من» است، چنان که گفت: فَانكِحُوا ما طابَ لَكُم مِنَ النِّساءِ«۶»، أی من طاب، و قوله: وَ لا تَنكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُم مِنَ النِّساءِ«۷». و قولی دیگر آن است که: «ما» مصدری است، یعنی و السماء و بنائها، به حقّ آسمان و آن که آن را بنا کرد، بر قول اوّل یعنی خدای- عز و جل. و بر قول دوم: به حقّ آسمان و بنای آن، چنان ------------------------------ (۱). کا، آد، گا: آفتاب. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها جرم. [.....] (۳). آج: که نیک. (۴). کا، آد، گا ضمیر. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). سوره نساء (۴) آیه ۳. (۷). سوره نساء (۴) آیه ۲۲.

صفحه : ۲۹۴ که گفت: وَ ضاقَت عَلَيكُمُ الأَرضُ بِما رَحُبَت«۱»، أی برحبها، و قوله: بِما غَفَرَ لِي رَبِّي«۲»، أی بغفران الله. وَ الأَرضِ وَ ما طَحاها، و به حقّ زمین. و «ما» همچنان محتمل است آن دو وجه را. و به حقّ آن خدای که زمین بگسترد، یا به حقّ زمین و بسط او و گستریدگی«۳» او، یقال: طحا یطحو طحوا، و دحا یدحوا دحوا إذا بسط و مد، قال علقمهٔ: حا بک قلب فی الحسان طروب و تطاحی

القوم اذا تدافعوا دفعا [۱۳۲- پ] شدید الانبساط. وَ نَفسٍ وَ ما سَوّاها، «ما»«۴» محتمل است آن دو وجه را«۵»، چنان که«۶» مصدری و [یکی به]«۷» معنی «من»، و به حقّ نفسی و تسویت او و استقامت و تعلیل او در خلقت، یا به حقّ نفسی و به حقّ خدایی که او را بیافرید نکو آفرید. حسن گفت: مراد به «نفس» آدم است و تسویت او در خلقت که خدای تعالی او را منتصب«۸» آفرید و دگر حیوان را منبطح«۹». فَأَلهَمَها فُجُورَها وَ تَقواها، الهام داد، یعنی اعلام کرد و تعریف کرد او را ره خیر و شر و طریق طاعت و معصیت، و او را مخیّر کرد در اینکه هر دو تا اگر خواهد اختیار خیر کند مستحقّ ثواب شود یا اختیار شرّ کند مستحقّ عقاب شود. و گفتند: مراد به الهام توفیق و خذلان است که تقوی و فجور به توفیق و خذلان او کنند. قَد أَفلَحَ مَن زَکّاها، اینکه جواب قسم است و «لام» در او مضمر است، و التّقدیر«۱۰»: لقد أفلح، چه جواب قسم چون موجب باشد از «لام» مستغنی نباشد، -------------------------------- (۱). سوره توبه (۹) آیه ۲۵. (۲). سوره یس (۳۶) آیه ۲۷. (۳). آج: گسترگی، کا، آد، گا: گستردگی. (۴). کا، آد، گا هم. (۵). آج: از دو وجه. (۶). کا، آد، گا: یکی. (۷). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). کا، آد، گا: مستوی. (۹). آج: مسطّح. [.....] (۱۰). آج و اللّه.

صفحه : ۲۹۵ گفت: به حقّ اینکه چیزها که فلاح و ظفر یابد آن کس که او نفس را از کفر و معاصی پاکیزه دارد. و قومی دگر گفتند: لقد أفلح من زکّاه اللّه، آن که او را خدای پاک گرداند، و اینکه قول ضعیف است برای آن که مخالف ظاهر است. وَ قَد خابَ مَن دَسّاها، و خایب و نومید شود آن کس که او نفس خود را مدن) س و مذلّل و خامل بکند. و معنی «دسیها» دسسها أی جعلها مجهولا خاملا بالمعصیهٔ، من الدسیس، یقال: دسّ فلان نفسه فی القوم إذا أخفاها فیهم، و عرب را عادت باشد که چون حرفی مشدّد با حرفی دگر از جنس او مجتمع بود از«۱» [۱۳۳- ر] حرف باز پسین«۲» « یا » بدل کنند، کقولهم: تظنیت لکذا، أی تظننت و تقضی البازی أی تقضض، و خرجنا نتلعّی أی نتلعّع إذا خرجوا لاجتناء اللعاع، و آن نبتی باشد ناعم پارسیان انجیمک«۳» گویند آن را. سعید جبیر مجاهد گفتند: «زکّیها» اصلحها و طهرها، و دسیها أضلّها و أغواها، و معانی متقاربند. قتاده گفت: افجرها، فاجر بکند او را. عبد اللّه عبّاس گفت: أبطلها و أهلکها، به هلاک کند او را. سعید بن ابی هلال روایت کرد که رسول- علیه السلام- چون اینکه آیت بخواندی، وقف کردی، آنگه گفتی: اللهم ات نفسی تقویها و زکها أنت خیر من زکیها و أنت ولیها و مولاها «۴». کَذَّبَت ثَمُودُ بِطَغواها، دروغ داشت ثمود و قبیله ایشان پیغامبر خود را که صالح بود به طغیان و عصیان خود. و عطاء خراسانی«۵» روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که گفت: طغوی، نام آن نوع عذاب بود که ایشان را کردند، یعنی ایشان به عذاب کافر بودند و اعتقاد نداشتند که ایشان را عذاب خواهند کردن. حسن بصری و حماد سلمه در شاذ خواند [ند]«۶»: «بطغویها»، به ضمّ «طا» و عامّه قرّاء -------------------------------- (۱). کا، آد، گا: آن. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها به. (۳). کا، آد، گا: ندارد، آج: نجتیک. (۴). کا: مولیها. (۵). کا، آد، گا: خوراسانی. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۹۶ به فتح«۱»، و هما لغتان: کالفتوی و الفتیا. إِذِ انبَعَثَ أَشقاها، چون انگیخته شدی شقی‌ترین ایشان، و آن قدار بن سالف بود که ناقه صالح را بکشت، و او مردی بود- علی ما جاء فی الأخبار- اشقر موی، ازرق چشم، کوتاه بالا، ملتزق الخلق«۲». و نام مادرش قدیره بود. امیر المؤمنین علی- علیه السلام- گفت: چند بار رسول- علیه السلام- مرا گفت: ان أشقی الأوّلین عاقر النّاقهٔ و أشقی الاخرین من یقتلک، گفت: شقی‌ترین اولینان آن بود که ناقه صالح را [۱۳۳- پ] کشت، و شقی‌ترین آخرینان آن باشد که تو را بکشد. و در خبر هست که: هر وقت که او را دل تنگ شدی، محاسن به دست گرفتی و گفتی: ما یمنع أشقاها أن یخضبها من فوقها بدم ، چه گوش می‌دارد آن شقی‌ترین امّت و چه منع می‌کند او را از آن که خضاب کند اینکه محاسن را از خون اینکه سر. فَقالَ لَهُم رَسُولُ اللّهِ، گفت ایشان را پیغامبر خدای، یعنی صالح- علیه السلام ناقهٔ اللّه، نصب او بر اغراء و تحذیر است، یعنی احفظوا ناقهٔ اللّه و راعوها و احذروا عقرها. وَ سُقیاها، أی سقیها ایاکم اللبن«۳»، و دادن او شما را شیر، و فعلی از ابنیه مصادر«۴» است: کالفتیا و اللقیا، و گفت: سقیا نصیب و شرب باشد من قوله، تعالی: قالَ هذِهِ ناقَةٌ لَها شِربٌ وَ لَکُم شِربُ یَومٍ مَعلُومٍ«۵»، یعنی احفظوها و

شربها، او را«۶» نگاه داری«۷» و آن نصیب که شما [را] هست از شیر او یا حذر کنی«۸» از کشتن او، و آن نصیب که او را هست از آب شما- چنان که در قصّه رفته است- از«۹» میان ------------------------------ (۱). آد، گا طا. (۲). کا، آد، گا: با هم رسته. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: بللبن. (۴). اساس: او مبلیه، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۵۵. (۶). اساس: اوّل، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). کا، آد، گا: نگه دارید. [.....] (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: حذر کنید. (۹). کا، آد، گا: آب از.

صفحه : ۲۹۷ ایشان و ناقه بخشیده بود، یک روز ایشان را بود و یک روز ناقه را. آنگه حق تعالی گفت: ایشان اصغاء نکردند با قول صالح و او را باور نداشتند. فَکَذَّبُوهُ به دروغ داشتند او را، یعنی صالح را و ناقه را پی بکردند. و اینکه عبارت باشد از نحر او برای آن که شتر را چون بخواستندی کشتن، اوّل پی بکردندی به شمشیر. فَدَمدَمَ عَلَیهِم رَبُّهُم بِذَنبِهِم فَسَوّاها، خدای تعالی ایشان را هلاک بر آورد«۱» به گناهشان، و آن کفر ایشان بود به صالح و کشتن ناقه. آنگه«۲» در معنی «دمدم» خلاف کردند. بعضی گفتند: دمدم [۱۳۴- ر] و دمر به یک معنی باشد. و گفتند معنی آن است که: أطبق علیهم العذاب، عذاب به سر ایشان فرو آورد چنان که به همه برسید، من قولهم: [ناقة]«۳» مدمومة«۴» إذا کانت ملبسة بالشحم«۵». و گفتند: دمدم علیهم، أی غضب علیهم، چه «دمدمه» تردید الحال المکروهة باشد. و مؤرج گفت: دمدمه هلاک«۶» استیصال باشد. و گفتند: دمدمة، ادامت باشد، یعنی ادام العذاب علیهم، عذاب بر ایشان دایم کرد. فَسَوّاها، راست بکرد آن دمدمه و عذاب بر ایشان تا کس از آن بنجست. و گفتند: ضمیر راجع است با مدینه ایشان شهر بر ایشان راست کرد، یعنی بیران کرد«۷» بر ایشان کقوله: فَخَرَّ عَلَیهِمُ السَّقفُ مِن فَوقِهِم«۸». وَ لا یَخافُ عُقباها، عبد اللّه عبّاس و حسن«۹» و قتاده و مجاهد گفتند: خدای تعالی از تبعت و عاقبت آن عذاب نترسید که از آن مضرّتی یا لائمتی با او ------------------------------ (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: هلاک کرد. (۲). کا، آد، گا: مفسّران. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). اساس: فدمدمه، آج، آد، گا: مدمومه، با توجّه به کا تصحیح شد. (۵). آج: باللحم. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها و. (۷). آج، آد، گا: ویران، کا: بیرون. (۸). سوره نحل (۱۶) آیه ۲۶. (۹). کا، آد، گا: حسن بصری.

صفحه : ۲۹۸ گردد. ضحّاک گفت: یعنی کشنده ناقه از عاقبت آن دمدمه و هلاک نترسید، یا از عاقبت آن فعله«۱» که کرد از عقر ناقه. و شاید تا بر اینکه قول ضمیر راجع [بود]«۲» با ناقه علی تأویل عقبی عقرها، من باب خربت سور المدینة. مدنیان و إبن عامر: «فلا یخاف» خواندند به «فا» عطفا علی قوله: فَکَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها فَدَمدَمَ، فَسَوّاها»، فلا یخاف، چه اینکه حوادث یک از پس دیگر بود و به عقب یکدیگر. و «فا» تعقیب را باشد. و آن که به «واو» خواند، گفت: «واو» حال است و جمله فعلی در جای حال است، أی غیر خائف عقباها«۳»، و العقبی العاقبة [۱۳۴- پ]. ------------------------------ (۱). آج، آد، گا: فعل. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). عقباها/ عقبیها. [.....]

صفحه : ۲۹۹

سورة واللیل

«۱» بدان که اینکه سورت مکیّ است و بیست و یک آیت است و هفتاد و یک کلمت است و سیصد و دو حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابیّ کعب که رسول- صلی اللّه علیه و آله- گفت: [هر که او سورت و اللیل بخواند، خدای تعالی روز قیامت چندان ثواب دهد او را که]«۲» راضی شود، و او را از دشخواری«۳» و سختی عافیت [دهد]«۴» و خواری«۵» میسّر کند برای او.

[سوره اللیل (۹۲): آیات ۱ تا ۲۱]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ وَ اللَّیلِ إِذا یَغشی (۱) وَ النَّهارِ إِذا تَجَلّی (۲) وَ ما خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الأُنثی (۳) إِنَّ سَعیَکُم لَشَتّی (۴) فَأَمّا مَن أَعطی وَ اتَّقی (۵) وَ صَدَّقَ بِالحُسنی (۶) فَسَنُیَسِّرُهُ لِلیُسری (۷) وَ أَمّا مَن بَخِلَ وَ استَغنی (۸) وَ کَذَّبَ بِالحُسنی (۹) فَسَنُیَسِّرُهُ لِلعُسری (۱۰) وَ ما یُغنِی عَنهُ مالُهُ إِذا تَرَدّی (۱۱) إِنَّ عَلَینا لَلهُدی (۱۲) وَ إِنَّ لَنا لَلآخِرَةَ وَ الأُولی (۱۳) فَأَنذَرتُکُم ناراً تَلَظّی (۱۴) لا یَصلاها إِلَّا الأَشقَی (۱۵) الَّذِی کَذَّبَ وَ تَوَلّی (۱۶) وَ سَیُجَنَّبُهَا الأَتقَی (۱۷) الَّذِی یُؤتِی مالَهُ یَتَزَکّی (۱۸) وَ ما لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِعمَةٍ تُجزی (۱۹) إِلَّا ابتِغاءَ وَجهِ رَبِّهِ الأَعلی (۲۰) وَ لَسَوفَ یَرضی (۲۱)

[ترجمه]

و به حقّ شب چون باز پوشد. و به حقّ روز چون روشن کند. و به آنچه آفرید نر و ماده را. که عمل شما مختلف است. امّا آن که عطا دهد و پرهیزگار باشد. ------------------------------------ (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: سورة اللّیل. (۴- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج، کا: دشواری. (۵). کا، آد، گا: آسانی را.

صفحه : ۳۰۰ و راست دارد ثواب را. توفیق دهیم او را به کار خوارتر. و امّا آن که بخل کند و توانگر شود. و دروغ دارد ثواب را. خذلان کنیم او را به کار دشخوارتر. و بنگزیراند از او مالش چون هلاک شود. بر ماست بیان«۱». و ما راست آخرت و دنیا. بترسانیدم شما را از آتشی که می‌بشخد«۲». ملازم نشود با آن الّا بدبخت‌تر. آن که دروغ دارد و بر گردد. و بپرخیزد از آن پرهیزگارتر. آن که بدهد مالش زکات دهد«۳». و نیست کسی را بنزدیک او نعمتی که پاداشت کند. الّا طلب رضای خدای بلندتر را. و خشنود«۴» شود. قوله: وَ اللَّیلِ إِذا یَغشی، حق تعالی قسم کرد به شب چون بپوشد روشنایی روز را«۵»، و نیز قسم می‌کند به روز چون روشن شود. ------------------------------------ (۱). آج: بدرستی که بر ماست راه نمودن. (۲). آج: که زبانه می‌کشد. (۳). آج: مال خود تا پاک شود. (۴). آج: و زور بود که خشنود. (۵). کا و النهار اذا تجلّی.

صفحه : ۳۰۱ وَ ما خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الأُنثی، در «ما» دو قول گفتند: یکی آن که به معنی مصدر است، یعنی و خلق الذکر و الأنثی، نیز«۱» قسم کرد به آفریدن او نر و ماده را برای تناسل و توالد. و بعضی دگر گفتند: «ما» به معنی «من» است، یعنی و من خلق، و به حقّ آن خدای که نر و ماده آفرید، و مقوّی اینکه تأویل قراءت عبد اللّه مسعود است که خواند: و ألذی خلق الذکر و الأنثی. إِنَّ سَعیَکُم لَشَتّی، «إنّ» جواب قسم است، سوگند خورد به اینکه چیزها که سعی شما که مکلّفانی«۲» مختلف است، بهری سعی می‌کنند در آن که گردن خود [آزاد کنند، بهری سعی می‌کنند در آن که گردن خود]«۳» ببندند، و بهری سعی می‌کنند در نجات خود، و بهری سعی می‌کنند در هلاک خود. بیان [اینکه]«۴» قول رسول است- علیه السلام- که گفت: النّاس رجلان فمبتاع نفسه فمعتقها و بایع نفسه فموبقها ، گفت مردم دوانند: یکی آن است که خود را بخرد و آزاد کند، و یکی آن است که خود را بفروشد و هلاک کند [۱۳۵- پ]. فَأَمّا مَن أَعطی وَ اتَّقی، آنگه بیان کرد آن دو نوع مردم را گفت: امّا آن که مال بدهد و از خدای بترسد و از محارم و معاصی او بپرخیزد«۵». وَ صَدَّقَ بِالحُسنی، و ایمان دارد به ثواب و جزاء و مکافات، کقوله: لِلَّذِینَ أَحسَنُوا الحُسنی«۶»، و«۷» اینکه قول عکرمه است و شهر بن حوشب از عبد اللّه عبّاس. و بهری دیگر گفتند:«۸» به اینکه «حسنی» خلف و عوض خواست در دنیا، بیانش قوله- علیه السلام-: ما طلعت شمس قط الا و بجنبتیها ملکان یقولان اللهم عجل لمنفق خلفا و لممسک تلفا ، گفت: آفتاب برنیامد هیچ روز الّا بر پهلویهای او دو فریشته ------------------------------------ (۱). اساس: نه، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: مکلفانید. (۴- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده

شد. (۵). آج: پرخیزد، کا، آد، گا: بپرهیزد. (۶). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۶. [.....] (۷). کا، آد، گا زیادت. (۸). آج مراد.

صفحه : ۳۰۲ باشند، می گویند: بار خدایا تعجیل کن هر نفقه کننده‌ای را خلف و هر باز گیرنده‌ای را تلف و هلاک مال. آنگه گفت: مصداق اینکه در قرآن هست، فی قوله: فَأَمّا مَن أَعطی وَ اتَّقی، إلی قوله: فَسَنُیَسِّرُهُ لِلعُسری«۱» أبو عبد الرحمن السلمی و ضحّاک گفتند: وَ صَدَّقَ بِالحُسنی«۲» «لا اله إلّا اللّه» [است]«۳» مجاهد گفت: مراد به «حسنی» بهشت است. مقاتل و قتاده و کلبی گفتند: به موعود خدای تعالی که او را وعده داد. فَسَنُیَسِّرُهُ«۴»، ما او را میسّر و مهنّا بکنیم برای کار خوارتر. و «یسری» تأنیث ایسر باشد، و عسری تأنیث اعسر، اعنی افعل تفضیل باشد، و معنی بر دو وجه محتمل: یکی آن که ما او را میسّر بکنیم تا به ثواب رسد، یعنی تمکین کنیم او را تا به ثواب رسد. و وجه دیگر آن که: توفیق دهیم او را و ره تکلیف بر او آسان کنیم. و عرب گوید: یسّرت الغنم اذا تهیّأت للولادة، قال الشّاعر [۱۳۶- ر]: همّا سیدانا یزعمان و إنما یسوداننا ان یسرت غنما هما و مراد به «یسری» امّا بهشت و ثواب باشد و امّا طاعتی که طاعتی دیگر در او لطف باشد. وَ أَمّا مَن بَخِلَ وَ استَغنی، گفت: و امّا آن کس که او بخل کند و خویشتن«۵» از خدای بی‌نیاز دارد، یعنی اعتقاد کند که او را به خدای نیاز نیست. وَ کَذَّبَ بِالحُسنی، و ثواب بهشت دروغ دارد، ما او را تیسیر کنیم برای کار دشخوارتر، یعنی تمکین کنیم او«۶» خذلان تا عملی کند که به آن مستحقّ دوزخ باشد. اگر گویند: تیسیر در اوّل به جای خود است، در اینکه آیت چگونه تیسیر کند بنده را تا به دوزخ رسد! گوییم: معنی او امّا تمکین باشد و امّا خذلان. و خذلان را تیسیر خواند امّا بر توسّع چنان که: فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِیمٍ«۷» خبر بد را ------------------------------------

(۱). سوره لیل (۹۲) آیه ۱۰. (۲). کا، آد، گا: گفتند: مراد به حسنی کلمه. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). کا، آد، گا للیسری. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها را. (۶). کا، آد، گا: و. (۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۲۱.

صفحه : ۳۰۳ بشارت خواند و امّا بر سبیل ازدواج تا کلام مزدوج و مطابق شود. امیر المؤمنین«۱»- علیه السلام- روایت کرد که: یک روز رسول- علیه السلام- به جنازه‌ای حاضر بود و چوبی به دست داشت و در زمین می‌زد چنان که مرد متفکّر کند، آنگه گفت: هیچ کس نباشد و الّا او را در بهشت جای بود و در دوزخ جای. مردی گفت: یا رسول اللّه: پس ما عمل رها کنیم. گفت: نه، اعملوا فکل میسر لما خلق له ، آنگه اینکه آیات بر خواند فی قوله: فَأَمّا مَن أَعطی، إلی قوله: لِلعُسری. قوله: وَ ما یُغنِی عَنهُ مالُهُ إِذا تَرَدّی، گفت: ما [ل]«۲» او از او غنا نکند چون او افتاده باشد. مجاهد گفت: [چون]«۳» بمیرد. قتاده و ابو صالح گفتند: چون به دوزخ فرو شود. کلبی گفت: آیت در أبو سفیان حرب«۴» آمد. إِنَّ عَلَینا لَلهُدی، گفت: هدی بر ماست و [۱۳۶- پ] ره نمودن مکلّفان به بیان و انواع الطاف، و اینکه دلیل است بر آن که لطف واجب است بر خدای تعالی، برای آن که لفظ«۵» «علی» منبیء باشد از وجوب، نبینی که یکی از ما چون گوید: لفلان علیّ حقّ، فلان را بر من حقّی هست، معنی آن باشد که حقّی واجب است او را بر من. فرّاء گفت: معنی آن است که هر که طالب حق باشد و سالک سبیل او بر خدای واجب باشد که تسهیل سبیل او کند به الطاف و بیان. وَ إِنَّ لَنا لَلآخِرَةَ وَ الأُولی، و ما راست آخرت و دنیا. آنگه گفت: فَأَنذَرتُکُم ناراً تَلَظّی، من بترسانیدم و اعلام کردم شما را از آتشی که زبانه می‌زند و می‌بخشد«۶». و الأصل تتلظّی، فحذفت احدی التائین طلبا للتخفیف. ------------------------------------

- (۱). کا، آد، گا: علی. (۳- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: أبو سفیان بن حرب. (۵). اساس: لطف، کا: یعلی گفت و، با توجّه به آج تصحیح شد. (۶). آد، گا: و می‌افروزد. [.....]

صفحه : ۳۰۴ لا یَصلاها إِلَّا الأَشقَی، الَّذِی کَذَّبَ وَ تَوَلّی، ملازم نشود با اینکه آتش الّا شقی‌تری که او دروغ دارد خدای و پیغامبر را. روایت است که ابو هریره گفت: فردای قیامت به بهشت روند جمله خلایق الّا آن کس که نخواهد. گفتند: و آن که باشد که نخواهد! گفت: إِلَّا الأَشقَی الَّذِی کَذَّبَ وَ تَوَلّی. وَ سَیُجَنَّبُهَا الأَتقَی الَّذِی یُؤتِی مالَهُ یَتَزَکّی، و بپرخیزانند«۱» از دوزخ آن را که او پرهیزگارتر باشد و مال بدهد تا از گناه پاکیزه شود، نظیره قوله: خُذ مِن أَموالِهِم صَدَقَةً تُطَهِّرُهُم وَ تُزَکِّیهِم بِها«۲». و گفتند: معنی آن است که مال بدهد بر وجه زکات. و محلّ اینکه فعل- اعنی یتزکی- حال است، أی متزکیا. و بعضی اهل معانی گفتند: مراد به

«أشقی و اتقی» در آیت، شقی و تقی است بی‌تفضیل، و مثله قوله: وَ هُوَ أَهوَنُ عَلَیهِ«۳» ... أی هیّن [۱۳۷- ر]، قال طرفهٔ: تمنّی رجال آن اموت و ان امت فتلك سبیل لست فیها باوحد وَ ما لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِعمَهٍ تُجزی، گفت: کسی را بر او نعمتی نبود که او را بر آن مکافات بایست کردن، یعنی بنزدیك اینکه مال بخشنده. گفتند: آیت در شأن ابو بکر الصّدّیق«۴» آمد، و عطا گفت: در ابو الدحداح آمد. و سبب نزول«۵» آن بود که مردی انصاری بود و در سرای او درختی خرما بود و شاخهای او بعضی در سرای همسایه‌ای«۶» آویخته بود، کودکان آن همسایه از آن خرما بخوردندی که درویش بودند. او به شکایت به«۷» رسول آمد. رسول او را گفت: آن درخت به من فروش به درختی در بهشت. گفت: نفروشم. رسول از او برگشت. ابو الدحداح اینکه حدیث بشنید، بیامد -- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: و بپرهیزد. (۲). سوره توبه (۹) آیه ۱۰۳. (۳). سوره روم (۳۰) آیه ۲۷. (۴). کا: در حق صدیق اکبر، اساس رضی اللّه عنه. (۵). آج او. (۶). اساس: همسایهی/ همسایه‌ای. (۷). آج: بر، کا: بنزدیك.

صفحه : ۳۰۵ و گفت: یا رسول اللّه، من می‌خرم«۱» آن درخت به درختی از تو در بهشت. گفت: چگونه فروشی و درخت تو را نیست! گفت:«۲» از او بخرّم. بیامد و انصاری را گفت: آن درخت به من فروش به خرماستانی که مرا هست بر در مدینه. او بفروخت و درخت به عوض به او داد. او بیامد، گفت: یا رسول اللّه؟ درخت مراست، اکنون از من بخر به درختی خرما در بهشت. پیغامبر- علیه السلام- گفت: خریدم، و وقف کرد بر آن درویشان. خدای تعالی اینکه سورت فرستاد إلی قوله: إِنَّ سَعیَکُم لَشَتّی«۳»، یعنی سعی انصاری و ابو الدحداح. فَأَمّا مَن أَعطی، إلی آخر الایهٔ، یعنی أبا الدحداح. فَسَنُیَسِّرُهُ لِلیُسری، یعنی و نهدیه إلی الجنهٔ و نوفقه لاعمال اهلها. وَ أَمّا مَن بَخِلَ وَ استَغنی، یعنی انصاری. و بر اینکه قول باید تا منافق بوده باشد، لقوله: وَ کَذَّبَ بِالحُسنی، أی بالجنهٔ و الثواب. فَسَنُیَسِّرُهُ لِلعُسری، أی نسوقه إلی النار. وَ ما یُغنِی عَنهُ [۱۳۷- پ] مالُهُ إِذا تَرَدّی، أی مات إلی قوله: لا یَصلاها إِلَّا الأَشقَی الَّذِی کَذَّبَ وَ تَوَلّی، یعنی ذلك المنافق. وَ سَیُجَنَّبُهَا الأَتقَی الَّذِی یُؤتِی مالَهُ یَتَزَکّی، یعنی ابا الدحداح. وَ ما لِأَحَدٍ عِندَهُ، أی عند أبی الدحداح، گفت: کسی را پیش او نعمتی نیست و بر او دست منّتی تا اینکه مکافات آن باشد. إِلَّا ابتِغاءَ وَجهِ رَبِّهِ الأَعلی«۴»، استثنای منقطع است، یعنی لکنه فعل ما فعله طلب ثواب ربّه الأعلی لکن آنچه کرد برای طلب ثواب خدای«۵». و نصب «ابتغاء» بر مفعول له باشد. وَ لَسَوفَ یَرضی، و او راضی شود از خدای تعالی به قیامت چون به ثواب او برسد. رسول- علیه السلام- هر وقت به آن خرماستان ابو الدّاح بگذشتی، گفتی: عوض اینکه در بهشت به از اینکه خواهد بودن ابو الدّحداح را. -- (۱). اساس: من می‌فروشم، که کلمه «فروشم» با خطی متفاوت از متن آمده است، با توجّه به آج تصحیح شد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها من. (۳). سوره لیل (۹۲) آیه ۴. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها اینکه. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها کرد.

صفحه : ۳۰۶

سورهٔ و الضحی

«۱» اینکه سورت مکّی است و یازده آیت است و چهل کلمت است و صد و نود و دو حرف است. و روایت است از زرّ حبیش از ابیّ کعب که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: هر که او سورت و الضحی بخواند، او از جمله آنان باشد که خدای پسندد که رسول شفیع او باشد، و به عدد هر یتیمی وسایلی که در دار دنیا بودند و باشند، او را ده حسنت بنویسند«۲».

[سوره الضحی (۹۳): آیات ۱ تا ۱۱]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ وَ الضُّحی (۱) وَ اللَّیلِ إِذا سَجی (۲) ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی (۳) وَ لَلآخِرَةُ خَیرٌ لَکَ مِنَ الأُولی (۴) وَ لَسَوفَ یُعطِیکَ رَبُّکَ فَتَرضی (۵) أَ لَم یَجِدکَ یَتِیماً فَآوی (۶) وَ وَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدی (۷) وَ وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغنی (۸) فَأَمَّا الیَتِیمَ فَلا تَقهَر (۹) وَ أَمَّا السّائِلَ فَلا تَنهَر (۱۰) وَ أَمّا بِنِعمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّث (۱۱)

[ترجمه]

به حقّ چاشتگاه. و شب چون تاریک شود. که وداع نکرد تو را خدای و نبرید. و آخرت بهتر است تو را از دنیا. بدهد تو را خدای تو و خشنود شوی. ------------------------------ (۱). کا: سورة الضحی. (۲). آج و صدق رسول اللّه- صلی اللّه علیه و آله و سلّم و الحمد للّه اوّلا و آخرا و ظاهرا و باطنا. [.....]

صفحه : ۳۰۷ نیافت تو را بی‌پدر با خود گرفت. و یافت تو را گمره، ره نمود. و یافت تو را درویش، توانگرت کرد. امّا یتیم را ستم مکن. و امّا سایل را باز مزن. و امّا به نعمت خدایت حدیث کن. قوله: وَ الضُّحی، مفسّران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی جهودان بنزدیک رسول آمدند و او را پرسیدند از ذو القرنین و اصحاب الکهف و از روح. رسول- علیه السلام- گفت: ساخبرکم غدا، و لم یقل: إن شاء اللّه ، فردا شما را خبر دهم، و ان شاء اللّه نگفت. وحی باز ایستاد چند روز. زید أسلم گفت: سبب احتباس وحی آن بود که بعضی زنان سگ بچه‌ای را در سرای برده بودند و می‌پروردند بی علم رسول. چون وحی آمد، رسول- علیه السلام- جبریل را گفت: چرا چندین روز نیامدی! گفت: ندانی که ما در سرایی نرویم که در او سگ باشد یا صورت باشد. و در مدّت احتباس [وحی]«۱» خلاف کردند. إبن جریج گفت: دوازده روز بود. عبد اللّه عبّاس گفت: پانزده روز بود، و گفتند: بیست و پنج روز بود. مقاتل گفت: چهل روز بود، مشرکان طعنه زدند و گفتند: إنّ محمّدا و دعه ربه و قلاه، خدای محمّد«۲» را ببرید و وداع کرد او را، و اگر کار او چنان بودی که کار دیگر پیغامبران، وحی از او منقطع نشدی، مسلمانان گفتند: یا رسول اللّه؟ وحی نمی‌آید به تو! گفت: وحی چگونه آید، و شما دست نمی‌شوری«۳» و ناخن نمی گیری«۴» ------------------------------ (۱). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها محمّد. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: نمی‌شویید. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: نمی گیرید.

صفحه : ۳۰۸ [۱۳۸- پ]، خدای تعالی جبریل را فرستاد و اینکه سورت [آورد]«۱» و باز نمود که خلاف آن است که مشرکان گمان بردند. رسول- علیه السلام- چون جبریل را دید، گفت: یا برادر کجا بودی که یاسه«۲» من به تو سخت شد! گفت: یا رسول اللّه یاسه«۳» من به دیدار تو سخت‌تر بود، و لکن من بنده‌ای مأمورم وَ ما نَتَنَزَّلُ إِلّا بِأَمرِ رَبِّکَ«۴». و به روایتی دیگر، رسول- علیه السلام- چون طعنه مشرکان شنید، دل تنگ شد. بیامد و بر کوه حری شد و بنشست و اندیشه می‌کرد. آنگه سر بر زمین نهاد و گفت: بار خدایا؟ تو دانی که اینکه دشمنان تو چه می گویند مرا. او هنوز در سجده بود که جبریل آمد و اینکه سورت آورد. رسول- علیه السلام- چون جبریل را دید، تکبیر کرد. از اینکه جا سنت شد که چون کسی کسی را ندیده باشد مدّتی، چون ببیند او را تکبیر کند، و سنّت شد که از اینکه سورت تا به آخر قرآن در اوّل هر سورت اوّل تکبیر کند. جندب بن سفیان گفت: مشرکان سنگی بر انگشت رسول زدند و خونالود«۵» کردند. رسول- علیه السلام- گفت: هل انت الا اصبع دمیت و فی سبیل الله ما لقیت. دو روز یا سه روز از خانه بیرون نیامد، زنی گفت- و گفتند: آن زن امّ جمیل بود- زن ابو سفیان، گفت: یا محمّد: چند روز گذشت که آن شیطان تو نمی‌آید بر تو. خدای تعالی آیت فرستاد: بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ، وَ الضُّحی، وَ اللَّیلِ إِذا سَجی. بعضی گفتند: مرا به «ضحی» جمله روز است، نبینی که جمله شب در برابر او نهاد، گفت: وَ اللَّیلِ إِذا سَجی، بیانش: أَن یَأتِیَهُم بَأسُنا بَیاتاً وَ هُم نائِمُونَ«۶»، أَو: یَأتِیَهُم بَأسُنا ضُحًی وَ هُم یَلعَبُونَ«۷»، یعنی لیلا أو نهارا. قتاده و مقاتل گفتند: مراد به «ضحی» [۱۳۹- ر] وقت چاشت است، و ---

-------------------------------- (۱). اساس: نـدارد، با توجّه به آج و دیگر نسـخه بـدلها افزوده شـد. (۳- ۲). کا، آد، گا: اشتیاق. (۴). سوره مریم (۱۹) آیه ۶۴. (۵). آج: خون آلود. (۶). سوره اعراف (۷) آیه ۹۷. (۷). سوره اعراف (۷) آیه ۹۸.

صفحه : ۳۰۹ برای آن تخصیص کرد او را که او صدر و معظم روز است و وقت ارتفاع آفتاب بود و اعتدال روز بود از سرما و گرما در تابستان و زمستان. بعضی دگر گفتند: مراد به «ضحی» آن ساعت است که خدای تعالی با موسی سخن گفت برای شرف وقت را به او قسم کرد. بعضـی دگر گفتنـد: مراد آن وقت است که سـحره فرعون به صـحرا آمدنـد و چوبهـا و رسـنها بینداختنـد، قوله: وَ أَن یُحشَرَ النّاسُ ضُحًی«۱»، حق تعـالی قسم کرد، گفت: به حقّ آن ساعت از«۲» روز. وَ اللَّیلِ إِذا سَجی، و به حقّ شب چون ساکن شود. حسن گفت: سجی أقبل بظلامه، در آید و تاریک دارد«۳». و النّبی گفت از عبد اللّه عبّاس: إِذا سَجی، إذا ذهب، چون شود. ضحّاک گفت: همه چیز را بپوشد. مجاهد و قتاده و إبن زید گفتند: إِذا سَجی، إذا سکن«۴»، قال الرّاجز: یا حبّذا القمراء و اللیل السّاج و طرق مثل ملاء النساج و قـال الأعشـی: فمـا ذنبنـا ان جاش بحر إبن عمکم و بحرک ساج ما یواری الـدعا مصا ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی، جواب قسم است که خـدای تو تو را وداع نکرد و بنبریـد، ردّ بر مشـرکان که به اینکه طعنه که زدنـد تو را. آنگه او را تسلیت داد و گفت: آخرت تو را بهتر است از دنیا، که اینکه فانی است و آن باقی. وَ لَسَوفَ یُعطِیکَ رَبُّکَ فَتَرضـی، و خـدای تعالی تو را چنـدان عطا دهد که«۵» راضی شوی. گفتند: مراد آن است که چندانی ثواب دهد. و گفتند: مراد نصرت ------------------------------- (۱). سوره طه (۲۰) آیه ۵۹. (۲). آج و دیگر نسـخه بـدلها: و آن. (۳). آج: تـاریکی در آرد. (۴). آج چون ساکن شود و یقال بحر ساج و لیل ساج أی ساکن. [.....] (۵). آج تو.

صفحـه : ۳۱۰ و تمکیـن اسـت و کـثرت اتبـاع. عبـد اللّه عبّـاس گفت که رسـول- علیه السـلام- گفت: بـا من نمودنـد آنچه امّت مرا خواسـتند دادن از ظفر و نصـرت و فتـح شـهرها، مـن خرم شـدم. جبریـل آمـد و برای زیـادت خرّمی من اینکه آیت آورد: وَ لَسَـوفَ یُعطِیـکَ رَبُّکَ فَتَرضـی. گفتـم: آن چیست که خـدای [۱۳۹- پ] مرا خواهـد دادن تـا راضـی شـوم! گفـت: هزار کوشـک اسـت از مرواریـد که خـاک او مشک أذفر باشـد، در هر کوشـکی آنچه لایق باشـد آن را. عبـد اللّه عبّاس را پرسـیدند از اینکه آیت، گفت: رضای محمّـد- علیه السـلام- آن باشـد که هیـچ کس را از اهل البیت او به دوزخ نبرنـد. بعضـی دگر گفتنـد: مراد به تحصـیل اینکه رضـا، شـفاعت امّت است. ابـو جعفر البـاقر روایت کرد از پـدرش زین العابـدین از عمّش محمّـد بن الحنفیّه از پـدرش امیر المؤمنین علی- علیه السـلام- که رسول- علیه السـلام- گفت: روز قیامت که من در موقف شـفاعت بایستم، چندان گناهکاران را بخواهم که خدای تعالی گوید: أرضیت یا محمّد، راضی شدی ای محمّد! من گویم: رضیت رضیت. آنگه امیر المؤمنین روی با اهل کوفه کرد و گفت: شـما که اهـل عراقی«۱»، گویی«۲» که اومیدوارتر«۳» آیتی در قرآن اینکه آیت است که: قُـل یـا عِبـادِیَ الَّذِینَ أَسرَفُوا عَلی أَنفُسِهِم«۴» الآیهٔ. گفتند: بلی، ما چنین گوییم، گفت: و ما که اهل البیتیم گوییم: اومیدوارتر«۵» آیتی در قرآن اینکه آیت است که: وَ لَسَوفَ یُعطِیکَ رَبُّکَ فَتَرضی، و مراد به او شفاعت است. عبد اللّه بن عمر روایت کرد که: رسول- علیه السلام- یک روز اینکه آیت بر خوانـد کـه خـدا از ابراهیم حکـایت کرد: فَمَن تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی وَ مَن عَصـانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ«۶»، و اینکـه آیت که از عیسـی حکـایت کرد که: ---------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بـدلها: عراقید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: گویید. (۵- ۳). آج و دیگر نسخه بدلها: امیدوارتر. (۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۵۳. (۶). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۶.

صفحه : ۳۱۱ إِن تُعَذِّبهُم فَإِنَّهُم عِبادُکَ وَ إِن تَغفِر لَهُم فَإِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ الحَکِیمُ«۱»، آنگه دست برداشت و گفت: رب امتی ، و بگریست. خـدای تعالی جبریل را بفرستاد و گفت: یا جبریل: محمّـد را بگو که: چرا می گویی! و او عالمتر. جبریل بیامد و رسول را گفت: خدایت سلام می کند [۱۴۰- ر] و می گوید: ما یبکیک! رسول- علیه السلام- گفت: بار خدایا امّتی گناهکار دارم؟ حق تعالی گفت: برو و او را بگـو که: من رضـای تـو بجویم در امّت تو، و تو را دل تنـگ نکنم و اینکه آیت آورد. و در خـبر آمـده است که: چون اینکه آیت آمد، رسول- علیه السلام- گفت: ۲» إذا لا أرضی« و واحد من امتی فی النار ، گفت: لا جرم راضی نشوم و یکی از

امّت من در دوزخ باشد. و روایت است از صادق جعفر بن محمّد- علیهما السلام- که: یک روز رسول- علیه السلام- در نزدیک«۳» فاطمه زهرا شد، او را دید گلیمی از پشم شتر در دوش بسته و به یک دست آس می‌کرد و به دگر دست کودک را تعهّد می‌کرد. رسول- علیه السلام- بگریست و آنگه گفت: ای دختر؟ اینکه مرارت و تلخی دنیا فرو بر به امید حلاوت آخرت که خدای تعالی آیتی بر من فرستاد، و هی قوله: وَ لَسَوفَ یُعطِیکَ رَبُّکَ فَتَرضی. و در خبر است که رسول- علیه السلام- گفت: روز قیامت چندان شفاعت [دهند]«۴» مرا که گویم: حسبی حسبی. و در خبر آمد که: چون رسول- علیه السلام- اینکه بگوید، حق تعالی آواز او به گوش آن جماعت برساند که در دوزخ مانده باشند از امّت او، ایشان فریاد برآرند و گویند: بار خدایا؟ شفاعت رسول برسید و به ما نرسید، حق تعالی گوید: اگر شفاعت رسول برسید، رحمت من بنرسید، و بفرماید تا همه را از دوزخ بیارند. ------------------------------ (۱). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۸. (۲). کا: لا ارتضی. (۳). کا، آد، گا: در حجره. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۳۱۲ قوله: أَ لَم یَجِدکَ یَتِیماً فَآوی، آنگه حق تعالی تذکیر کرد و یاد داد رسول را از نعمتهایی که بر او کرده بود، گفت: نه خدای تو را یتیم یافت، ایوا کرد تو را و ضمّ کرد با عمّت ابو طالب. عبد اللّه عبّاس روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: من از خدای سؤالی کردم که خواستمی تا [۱۴۰- پ] نکرده بودمی. گفتم: بار خدایا، نه سلیمان را ملکی عظیم دادی؟ نه با فلان کس فلان نعمت کردی؟ نه با فلان چنین کردی؟ حق تعالی گفت: یا محمّد ألم أجدک یتیما فاویتک ، نه من تو را یتیم یافتم، تو را با عمّت ابو طالب ضمّ کردم؟ و وجدتک ضالا فهدیتک ، و تو را ضالّ یافتم، هدایتت کردم؟ و وجدتک عائلا فأغنیتک ، و نه تو را درویش یافتم، توانگرت کردم؟ من در هر یکی می‌گفتم: بلی یا سیدی و مولای ، حق تعالی به اینکه آیت منّت نهاد بر رسولش به آن نعمتها که بر او کرد، گفت: نه از پدر و مادر بازماندی کوچک و ضعیف؟ تو را موئلی و مأوای نبود، من عمّت را- ابو طالب را- مشفق تو کردم«۱» تا تو را بر کنار خود بپرورد مانند پدری مشفق. از صادق- علیه السلام- پرسیدند که: چرا رسول را- علیه السلام- یتیم کردند از مادر و پدر! گفت: تا تولّا«۲» و تربیت او خدای کند، هیچ مخلوق را بر او منّت نباشد. مجاهد گفت: در اینکه آیت که یتیم در حقّ رسول- علیه السلام- از قول عرب است که گویند: (درة یتیمة إذا کانت لا نظیر لها)، درّی بی‌همتا را درّ یتیم خوانند، و در شعر بیاوردند فی قول القائل: لا و لا درّة یتیمة بحر تتلألأ فی جونة البیّاع و معنی آن باشد که نه ما تو را یگانه اهل دنیا یافتیم. فأویناک إلینا، تو را با خود گرفتیم و برای خود برگزیدیم؟ و در شاذّ أشهب العقیلی خواند: «فاوی مقصور از بنای ثلاثی، أی رحمک، بر تو رحمت کرد، تقول العرب: أویت فلانا أیة و مأویة إذا رحمه«۳». ------------------------------
(۱). آج: بر تو مشفق گردانیدم. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: تولّای. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: ای رحمته.

صفحه : ۳۱۳ وَ وَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدی، و تو را گمراه یافت، راه داد تو را. سدی گفت: رسول- علیه السلام- چهل روز بر ملّت و طریقت قوم بود، پس از آن خدای هدایت [۱۴۱- ر] کرد او را، و اینکه به هیچ وجه روا نباشد و نه یک ساعت. حسن بصری و ضحّاک و شهر بن حوشب و إبن کیسان گفتند: مراد آن است که ضالّ یافت تو را از معالم نبوّت و احکام شریعت، تو را هدایت کرد به آن، بیانه قوله: وَ إِن کُنتَ مِن قَبلِهِ لَمِنَ الغافِلِینَ«۱»، و قوله: ما کُنتَ تَدرِی مَا الکِتابُ وَ لَا الإِیمانُ«۲». ابو الضحی روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که او گفت: مراد آن است که رسول- علیه السلام- کودک بود، در بعضی شعاب مکّه گم شد و ره ندانست. ابو جهل- علیه اللّعنه«۳» از بر گوسفندان«۴» باز گشته بود. او را دست گرفت و با نزدیک جدّش عبد المطّلب آورد. خدای تعالی منّت نهاد بر رسول که او را بر دست دشمن با نزدیک جدّش رسانید. کثیر بن سعد روایت کرد از پدرش گفت: در جاهلیت به حج رفتم، مردی را دیدم با بهاء و جمال طواف می‌کرد و می‌گفت: یا ربّ ردّ راکبی محمّدا ردّ الی و اصطنع عندی یدا گفتم: اینکه کیست! گفتند: عبد المطّلب بن هاشم است، او را پسر زاده‌ای هست محمّد نام که هرگز او را به کاری نفرستد الّا مفلح و منجح باز آید. اکنون شتری گم شد، او را، محمّد را بفرستاد به طلب آن شتر، دیر می‌آید دلش مشغول است، دعا می‌کند تا خدا او را باز رساند،

گفت: ما در اینکه بودیم که محمّد می‌آمد کالقمر الطالع، زمام شتر گرفته. عبد المطلب گفت: ای قرة العین من، از غیبت تو رنجی به دل من رسید که هرگز فراموش نکنم. کعب الأحبار گفت: مراد آن است که رسول- علیه السلام- چون مادر او را رها کرد- و او شیرخواره بود- عبد المطّلب حلیمه را بخواند و محمّد را با او ---------------------------------- (۱). سوره یوسف (۱۲) آیه ۳. [.....] (۲). سوره شوری (۴۲) آیه ۵۲. (۳). کا، آد، گا: ندارد. (۴). آج: از پی گوسفندان.

صفحه : ۳۱۴ سپرد. او محمّد را برگرفت و با قبیله خود برد بنی سعد [۱۴۱- پ] و آن جا شیر بداد. چون مدّت رضاع تمام شد و رسول- علیه السلام- بالیده گشت، او را برگرفت و با نزدیک عبد المطّلب برد. حلیمه گفت: چون به در مکّه رسیدم، هاتفی آواز داد: هنیئا لک یا بطحاء، مکّه نوش باد تو را ای«۱» بطحا مکّه که امروز نور و بهاء و جمال و زین عالم با تو آمد. گفت: آنگه رسول را بنهادم تا قضای حاجتی کنم. چون باز نگریدم، او را ندیدم. از جوانب بتاختم، هیچ جای نیافتم. او را فریاد کردم و جامه چاک کردم و می‌گشتم و اله شده، و هر که را دیدم می‌پرسیدم و می‌گفتم: کودکی را بر اینکه صفت و بر اینکه شکل دیدی«۲»! کس خبر نداد مرا. چون آیس شدم، با خود گفتم: من با عبد المطلب چه عذر آرم؟ گویم: پسری را چون محمّد که در عالم نظیر نداشت به من دادی، او را بپروردم و به در سرای تو آوردم. از پیش چشم من او را بر بودند و من بی خبر؟ آنگه گفتم: اگر باز نیابم او را، خویشتن را از بن کوه بیندازم تا بمیرم و از اینکه غم برهم. گفت: پیری بیامد و مرا گفت: چه رسید تو را، و اینکه جزع برای چه می‌کنی! قصّه با او بگفتم. گفت: بیای تا بنزدیک صنم بزرگتر رویم که هبل است و از او در خواهیم تا هدایت کند ما را بر او. گفت: برخاستم و با او بنزدیک هبل رفتم. آن پیر گرد بر گرد هبل در گردید و بر او بوسه داد و گفت: ای دستگیر مادر نوایب و شداید: تو را بر قریش منّتها بسیار است، و اینکه زن سعدی در تو می‌نالد از آن که کودکی داشت بر در مکّه گم شده است. ما را بر او ره نمای، و او محمّد نام است، بر ما منّت نه به ردّ او با ما. حلیمه گفت: راست چون پیر نام محمّد گفت: هبل به روی در آمد و اصنام جمله بیوفتادند، و هاتفی آواز داد و گفت: ای [۱۴۲- ر] پیر بی خرد؟ دور باش، اینکه چه حدیث است که می‌گویی؟ نمی‌دانی که هلاک ما بر دست محمّد ---------------------------------- (۱). کا، آد، گا: اینکه. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: دیدید.

صفحه : ۳۱۵ خواهد بودن؟ گفت: پیر بر جای بلرزید و متغیّر شد و عکّازه از دستش بیفتاد و روی به من کرد و گفت: یا حلیمه؟ دل مشغول مدار که اینکه محمّد را که تو می‌گویی، خدایی هست که او را ضایع نکند، برو او را پا کنی طلب کن، گفت: چون اینکه حدیث آشکارا شد، به عبد المطّلب رسید. نگاه کردم می‌آمد، مرا گفت: یا حلیمه؟ چه کردی محمّد را! گفتم: او را در میان جان بپروریدم. چون به در مکّه رسیدم، ناپیدا شد. عبد المطلب گمان برد که بعضی قریش بر او اغتیالی کردند، تیغ بر آهخت«۱» و آواز داد: یا آل غالب؟ قریش جمله پیش او جمع شدند و گفتند: یا سیّد؟ تا چه رسید تو را! گفت: فرزند من محمّد مفقود شده است. آنگه بر نشست و قریش با او بر نشستند و در شعاب مکّه بگردیدند. چون نیافتند، عبد المطلب بیامد و سلاح بینداخت و روی به بیت الحرام نهاد و طواف کرد در گرد خانه اسبوعی و گفت: یا ربّ ردّ راکبی محمّدا ردّ إلی و اتّخذ عندی یدا یا ربّ ان محمّد لن یوجدا یصبح قریش کلّهم مبددا منادیی از آسمان ندا کرد و گفت: ای قوم جزع مکنی«۲» که محمّد را خدایی هست که او را نگاه دارد. عبد المطلب گفت: یا هاتف؟ کجاست او! گفت: به وادی تهامه بنزدیک فلان درخت. عبد المطّلب بر نشست و روی آن جا نهاد. در راه ورقه نوفل پیش«۳» بر افتاد با او برگردید«۴»، چون برسیدند به آن جا، رسول- علیه السلام- شاخ آن درخت بگرفته بود و به برگ درخت بازی [۱۴۲- پ] می‌کرد. عبد المطّلب گفت: من أنت یا غلام، تو کیستی ای کودک! چه عبد المطّلب او را نشناخت که مدّتی دراز از او غایب بود. گفت: أنا محمّد بن عبد اللّه بن عبد المطلب. عبد المطلب گفت: فدیتک نفسی، جان من فدای تو باد. آنگه او را با ---------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: تیغ برکشید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: مکنید. (۳). کا، آد، گا او. (۴). کا، آد، گا: باز گشت.

صفحه : ۳۱۶ پیش خود گرفت و با مکّه آورد. سعید بن المسیّب گفت: آن خواست که رسول- علیه السلام- با عمش ابو طالب در قافله میسره بود- غلام خدیجه. در شبی تاریک ابلیس بیامد و یک پر بزد او را، و او را به حبشه افگند. جبریل بیامد و زمام ناقه رسول گرفت و او را با راه آورد، خدای تعالی به اینکه منّت نهاد بر او. و گفتند: مراد آن است که تو را«۱» شب معراج چون گمشده‌ای یافت. چون جبریل از تو برگشت، تو ره ندانستی، او تو را ره نمود به مقصد خود. بعضی دگر گفتند: مراد به «ضال» مضلول عنه است، چندان که عِیشَةٍ راضِیَةٍ«۲»، أی مرضیة. و ماءٍ دافِقٍ«۳»، أی مدفوق. گفت: مردم از تو گم شده بودند، تو را با ایشان ره نمود و ایشان را به تو. ابو بکر ورّاق گفت: مراد افراط است در محبّت، بیانش قوله تعالی حکایة عن اخوة یوسف: إِنَّ أَبانا لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ«۴»، و قوله: تَاللّهِ إِنَّکَ لَفِی ضَلالِکَ القَدِیمِ«۵»، أی فی محبتک لیوسف، یعنی تو را مفرط یافتیم در دوستی ابو طالب تو را هدایت کردیم به دوستی خود. بعضی دگر گفتند: مراد به «ضلال» نسیان است، بیانه قوله فی حقّ الشّاهدین: أَن تَضِلَّ إِحداهُما فَتُذَکِّرَ إِحداهُمَا الأُخری«۶»، یعنی ما تو را ناسی یافتیم از کلمت استثنا به «إن شاء اللّه»، چون جهودان تو را از روح پرسیدند و از ذو القرنین، تو گفتی: (ساخبرکم غدا و لم تقل ان شاء الله). فهداک، أی [۴۳- ر] ذکرک بقوله: وَ لا تَقُولَنَّ لِشَیءٍ إِنِّی فاعِلٌ ذلِکَ غَداً إِلّا أَن یَشاءَ اللّهُ«۷». جنید گفت: یعنی تو بیان کتاب ندانستی. ما کُنتَ تَدرِی مَا الکِتابُ وَ لَا الإِیمانُ«۸»، تو را باز -------------------------------------- (۱). آج در. (۲). سوره حاقّه (۶۹) آیه ۲۱. (۳). سوره طارق (۸۶) آیه ۶. (۴). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸. (۵). سوره یوسف (۱۲) آیه ۹۵. [.....] (۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۲. (۷). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۳ و ۲۴. (۸). سوره شوری (۴۲) آیه ۵۲.

صفحه : ۳۱۷ آموخت بقوله: وَ عَلَّمَکَ ما لَم تَکُن تَعلَمُ«۱». وَ وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغنی، و تو را درویش یافت توانگر کرد تو را به مال خدیجه و به مال غنایم. مقاتل گفت: تو را توانگر کرد به قناعت که «القناعة مال لا ینفد و من قنع شبع و من لا یقنع لا یشبع. إبن السمیقع خواند: «عیلا» به تشدید، کالطیب و السید و المیت. و گفتند: درویش نفس بودی تو را توانگر دل کرد. بعضی دگر گفتند: عائلا- تعول الخلق فاغناک بالقران و علمه، تو را یافت که خلقان عیال تو بودند در علم، تو عیال بان ایشان بودی تا توانگر کردی به علم قرآن. أخفش گفت: عائِلًا، أی ذا عیال، کقولهم: تامر و لابن، أی ذو تمر و لبن. إبن عطا گفت: یعنی درویش بودی از کتاب و حکمت، توانگر کرد تو را به علم و حکمت. و «کاف» خطاب از اینکه افعال بیفگند برای استقامت سر آیات، و الّا تقدیر تا کلام مبیّن«۲» باشد اینکه است: فاواک و هداک و اغناک، اینکه «کافها» بیفگند برای وضوح معنی را که معنی ملتبس نیست. فَأَمَّا الیَتِیمَ فَلا- تَقهَر، گفت: یتیم را باز مزن و بر او ستم مکن و یتیمی خود یاد کن. نخعی و شعبی خواندند: «فلا- تکهر» به «کاف». و عرب معاقبه کند میان «قاف» و «کاف» و گفتند: مرا [د]«۳» به «کهر» زجر است، أی لا- تزجره. و رسول- علیه السلام- گفت: أنا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنة و أشار بالسبابة و الوسطی ، گفت: من و آن کس که کفالت یتیم [۱۴۳- پ] کند همچنانیم در بهشت که اینکه دو انگشت، یعنی انگشت دوم و میانین، یعنی تفاوت از میان منزلت ما هم اینکه قدر باشد. و رسول- علیه السلام- گفت: إذا بکی الیتیم اهتز العرش لبکائه ، گفت: چون یتیم بگرید، عرش از گریه او بلرزد، خدای تعالی گوید: ملائکتی ، فریشتگان؟ کیست اینکه که یتیم را می‌گریاند که من پدر او را در طفولیّت او با پیش خود بردم! --------------------------------------

(۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۱۳. (۲). کا، آد، گا: چنین. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۳۱۸ گویند: بار خدایا؟ تو بهتر دانی. گوید: فریشتگان من بر من گواه باشید که هر که او را خاموش کند و رضای او بجوید، من او را راضی کنم روز قیامت. راوی خبر گوید: تا من اینکه حدیث از رسول بشنیدم، هیچ یتیم را ندیدم و الّا بنواختم و دست به سر او فرو آوردم و چیزی بدادم او را. و أنس مالک روایت کند که هر کس که او یتیمی را با خود گیرد و بکار او قیام نماید، روز قیامت میان او و میان دوزخ حجابی پدید آید، و هر که دست به سر یتیمی فرود آرد، به هر موی که دست او بر آن برود، او را حسنتی«۱» بنویسند. وَ أَمَّا السّائِلَ فَلا تَنهَر، وسایل را نهر و زجر مکن و بانگ بر مزن، یا چیزیش بده یا جوابی نکوش بده

و درویشی خود یاد کن. حسن بصری گفت: به اینکه سایل، نه سایل مال را خواست، سایل علم را خواست، یعنی طالب علم را زجر مکن. رسول- علیه السلام- گفت: للسائل حق و ان جاء علی فرس ، گفت: سایل را حقّی هست و اگر چه بر اسپ آید. و ابو هریرهٔ روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: نباید تا منع کند شما را از آن که سایل را چیزی بدهی«۲» آن که او در دست [۱۴۴- ر] وست و نجن«۳» زرّین دارد، و رسول- علیه السلام- گفت: لو لا ان السؤال یکذبون ما قدس من ردهم ، گفت: اگر نه آنستی که سایلان دروغ می‌گویند، هر که ایشان را ردّ کردی مقدّس نبودی. ابراهیم أدهم گفت: نیک مردمانند اینکه سایلان، زاد ما می‌بردارند تا به قیامت برند برای ما. هم او گفت: سایل پیک ماست، چون به در سرای ما فراز آید، چنان است که می‌گوید: چیزی«۴» هست که من برای شما به قیامت برم! وَ أَمّا بِنِعمَهِٔ رَبِّکَ فَحَدِّث، و امّا به نعمت خدای«۵» حدیث کن و باز گوی. و ------ ------------------------------ (۱). آج: حسناتی، کا، آد، گا: حسنه/ حسنه‌ای. (۲). آج: ندهید، کا، آد، گا: بدهید. (۳). آج: دست‌ورنجن، کا: دست افرنجن، آد، گا: دست فرنجن. (۵). آج: خدایت. (۴). کا، آد، گا: چیزکی.

صفحه : ۳۱۹ رسول- علیه السلام- گفت: التحدث بالنعم شکر ، حدیث کردن به نعمت شکر است. نعمان بشیر روایت کرد که رسول- علیه السلام- بر منبر گفت: من لم یشکر القلیل لم یشکر الکثیر، و من لم یشکر النّاس لم یشکر الله، و التحدث بنعمهٔ الله شکر و ترکه کفر، و الجماعهٔ رحمهٔ و الفرقهٔ عذاب ، گفت: هر که شکر اندکی نکند، شکر بسیار نکند. و هر که شکر مردمان نکند، شکر خدای نکند. و حدیث کردن به نعمت شکر است و ترک او کفران نعمت است. و جماعت رحمت است و فرقت عذاب است«۱». و رسول- علیه السلام- گفت: من اولی معروفا فلیکاف به، هر که را عطایی دهند، باید تا مکافات کند بر آن. فان لم یجد فلیذکره فمن ذکره فقد شکره و من کتمه فقد کفره ، اگر نیابد که مکافات کند، باز گوید، اگر باز گوید شکر کرده باشد، و اگر پنهان کند کفران باشد- و اخبار در اینکه معنی بسیار است. ------------------------------ (۱). کا، آد، گا: معنی حدیث را ندارد.

صفحه : ۳۲۰

سورهٔ ألم نشرح

اینکه سورت، مکی ّاست و هشت آیت است و بیست و نه کلمت است و صد و سه حرف«۱»، زر بن حبیش روایت کرد از عبد اللّه مسعود که رسول- علیه السلام- گفت: هر که«۲» سورت [۱۴۴- پ] ألم نشرح بخواند، همچنان باشد که به من آید و من دل تنگ باشم، مرا دل شاد کند«۳».

[سوره الشرح (۹۴): آیات ۱ تا ۸]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ أَ لَم نَشرَح لَکَ صَدرَکَ (۱) وَ وَضَعنا عَنکَ وِزرَکَ (۲) الَّذِی أَنقَضَ ظَهرَکَ (۳) وَ رَفَعنا لَکَ ذِکرَکَ (۴) فَإِنَّ مَعَ العُسرِ یُسراً (۵) إِنَّ مَعَ العُسرِ یُسراً (۶) فَإِذا فَرَغتَ فَانصَب (۷) وَ إِلی رَبِّکَ فَارغَب (۸)

[ترجمه]

نه ما روشن کردیم برای تو سینه‌ات. و فرو نهادیم از تو بار گرانت. آن که بشکست پشت تو. و برداشتیم برای تو نام تو. با دشخواری

خواری است. و با دشخواری خواری است. چون بپردازی رنج بر خود گیر. ---------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها است. (۲). کا، آد، گا او. [.....] (۳). آج صدق رسول اللّه- صلی اللّه علیه و آله و سلّم- و الحمد للّه.

صفحه : ۳۲۱ و با خدایت رغبت کن. بدان که اخبار اصحاب ما چنان است که اینکه دو سورت یکی است و میان ایشان فصل نکنند بـه بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ، برای تعلّق بعضـی به بعضـی از جهت معنی، چـون گفت: به نعمت او حـدیث کن، آنگه آن نعمت بـاز گفت و در تعـداد آن نعمتهـا گرفت، قوله:«۱» أ لَم نَشـرَح،- إلی آخر السورة. و بنزدیـک مـا اگر در فریضه خوانـد در یـک رکعت، اینکه هر دو به یک بار بایـد خوانـدن، و همچنین گفتند در: أ لَم تَرَ کَیفـ«۲» و: لِإِیلافِـ«۳»، و معنی آن است که خـدای تعالی سبیل تذکیر نعمت«۴» گفت: أ لَم نَشـرَح لَکَ صَدرَکَ، نه ما دل تو روشن کردیم، [و «شرح» روشن کردن]«۵» معنی باشد، و «شرح» تنگ کردن گوشت باشد، و طباهه را«۶» شریح و شریحه«۷» گوینـد. أبو القـاسم بلخی گفت: معنی آیت آن است که: رسول را دل: تنگ شـده بود به مقاسات جنّ و انس. خـدای [۱۴۵- ر] تعـالی به آیـات و وعـده فتحها دل او خوش گردانیـد و روشن کرد. جبّائی گفت معنی آن است که: با او الطافی کرد عند آن اختیار ایمان کرد و از معاصی امتناع کرد، بیانه قوله: أ فَمَن شَرَحَ اللّهُ صَدرَهُ لِلإِسلامِ«۸»، و قوله: فَمَن یُرِدِ اللّهُ أن یَهدِیَهُ یَشـرَح صَدرَهُ لِلإِسـلامِ«۹»، و قوله حکایهْ عن موسـی- علیه السـلام: قالَ رَبِّ اشـرَح لِی صَدرِی«۱۰». و مراد به «صـدر» دل است برای آن صدر خواند آن را که محلّ دل است و جای اوست. ---------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بقوله. (۲). سوره فیل (۱۰۵) آیه ۱. (۳). سوره قریش (۱۰۶) آیه ۱. (۴). اساس و، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسـخه بدلها افزوده شد. (۶). اساس: ها، با توجّه به آج و دیگر نسـخه بدلها تصحیح شد. (۷). کا: شـرح و شرحه، آد، گا: شرح و شریحه. (۸). سوره زمر (۳۹) آیه ۲۲. (۹). سوره انعام (۶) آیه ۱۲۵. (۱۰). سوره طه (۲۰) آیه ۲۵.

صفحه : ۳۲۲ وَ وَضَعنا عَنکَ وِزرَکَ، فعل ماضی برای آن عطف کرد بر فعل مستقبل که «لم» مستقبل را در معنی ماضی آرد، گفت: فرونهـادیم از تو بـار گرانت. معنی آن است که: تکلیف تو آسـان کردیم به تخفیف اعبـاء رسالت از تو. و گفتنـد مراد آن است که: بارگران از دل تو برداشت به غفران گناه امتت که گناه ایشان بار بود بر دل تو، و گفتند: معنی آن است که: ما عصمت کردیم تو را از گنـاه، «وضع» به معنی عصـمت است و «وزر» به معنی گناه. و اصل او در لغت ثقل و گرانی باشـد، و منه اوزار الحرب للسّـِلاح، و الوزر الذّنوب لأنها تثقل«۱» صاحبهـا. الَّذِی أَنقَضَ ظَهرَکَ، آن که پشت تو را گران بار بکرد تا نقیض و آواز او بشـنیدند. و اینکه بر سبیل توسّع است. و «نقض» هـدم بنا باشـد. و «نقض»، شتر لاغر باشد، کأنه نقض لحمه. وَ رَفَعنا لَکَ ذِکرَکَ، و ذکر تو را و نام تو را بلنـد بکردیم، ابو سـعید الخـدری روایت کرد از رسول- علیه السـلام- که گفت جبریـل از خـدای پرسـید که: نام محمّـد به چه بلند کردی! گفت: بانگ نام او با نام خود بپیوسـتم تا هر کس که گوید: أشـهد أن لا اله إلا الله ، از او مقبول نباشد تا [۱۵۴- پ] نگوید: محمـدا رسول الله. حسن بصـری و مجاهـد گفتنـد: به گفتن خطیبان بر منبرها و مؤذّنان بر منارها: (أشـهد ان لا اله إلا الله و أشـهد أن محمدا رسول الله). حسّان ثابت گوید در اینکه معنی: أغرّ علیه بالنبوهْ خاتم من اللّه مشهود یلوح و یشهد«۲» و ضمّ الإله اسم النبی إلی اسمه إذا قال فی الخمس المؤذّن اشهد و گفتند: مراد آن است که نام او در ملا اعلی بر فریشتگان رفیع بکردیم و بر ساق عرش نقش کردیم. بعضـی گفتنـد: به آن که عهـد و میثـاق او از پیغـامبران بسـتدم و تکلیف کردم ایشـان را که به او بگرونـد و به فضل او اقرار دهند. و بعضـی ---------------------------------- (۱). اسـاس: یتثقل، آج: ثقل، با توجّه به کا و دیگر نسـخه بـدلها تصحیح شد. (۲). کا: یصعد.

صفحه : ۳۲۳ دگر گفتند: به آن که مفزع خلق با او باشد در قیامت به اومید«۱» شفاعت، چنان که با خدای باشد به اومید«۲» رحمت. فَإِنَّ مَعَ العُسرِ یُسراً، گفت: با دشخواری«۳» خـواری است. گفتنـد: معنی آن است که اینکه رنـج را که تـو در اویی از مقاسـات رنج مشـرکان، از پس آن آسایش خواهـد بودن تو را به فتـح و ظفر تو بر ایشان. و گفتنـد: عام است جمله شداید و منافع را. گفت: با هر

سختی«۴» خواری«۵» هست و با هر رنجی راحتی«۶» و با هر دشخواری«۷» خواری«۸»، و با هر بیماری تن درستی«۹». امّا وجه تکرار او آن است که برفت در آیات مکرّر، چون سورهٔ الرحمن و المرسلات. و مرجع او به اختلاف باشد، و آنچه روایت کرده‌اند از عبد اللّه عبّاس که او گفت: لا یغلب عسر واحد یسرین، یک عسر غلبه نکند دو یسر را، یعنی که «عسر» معرّف است به «لام» تعریف، و «یسر» منکّر است. معرّف یکی باشد و منکّر دو، چیزی نیست [۱۴۶- ر] برای آن که اینکه نه قیاسی مطّرد است، و به دلالت و قرینه حمل توان کردن بر اینکه. و اگر اینکه قیاسی مطّرد بودی، بایستی که چون قایلی گفتی: إنّ مع الفارس سیفا، إنّ مع الفارس سیفا، سوار یکی بودی و تیغ دو. و اینکه وضع اینکه فایده نمی‌دهد. آنچه اختیار است آن است که: با عسر دنیا یسری هست از راحت و فرج و آسایش، و از عسر آخرت همچنین به رحمت و بخشایش و شفاعت است و خلاص و فوز. امّا تعریف «عسر» برای تعریف عهد است، یعنی اینکه عسر معلوم معهود که ما در میان آنیم در دنیا از انواع بلیّات، و امّا تنکیر«۱۰» یسر برای ابهام اوست ------------------------------ (۲- ۱). آج و دیگر نسخه بدلها امید. [.....] (۷- ۳). آج: دشواری. (۴). آج: سختیی. (۸- ۵). آج: خواریی. (۶). آج: راحتیی. (۹). آج: تندستی‌ای. (۱۰). اساس: شکر، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۳۲۴ تعظیم را، کأنّه قال: یسر لا تعرفونه و لم تعهدوا مثله و هو غیر موصوف یسرا و أیّ یسر، و اینکه فایده جلیل است. و بعضی علما قول عبد اللّه عبّاس را تأویل کردند بر خلاف آنچه رفته است، و آن است که گفتند: لن یغلب عسر واحد، یعنی: العسر المعرّف المعروف فی الدنیا یسرین، یعنی یسر الدنیا من الفرج و الفرح و الفتح و الظفر و الصحهٔ و الغناء، و یسر الاخرهٔ من الرحمهٔ و المغفرهٔ، و اینکه قولی است قریب به صواب، یعنی رنج دنیا اگر چه سخت‌تر باشد، یعنی غالب نشود دو راحت و دو نعمت را، یکی دنیاوی و یکی آخرتی. و قراءت عامّه قرّاء «عسر» است به تسکین «سین» و ابو جعفر خواند: «عسر» به ضمّ «سین» در هر دو جای و در مصحف عبد اللّه مسعود مکرّر نیست، یکی است. عبد اللّه عبّاس گفت: یک روز رسول- علیه السلام- در بعضی سفرها بر شتری نشسته بود و مرا ردیف کرده، مرا گفت: یا غلام؟ گفتم [۱۴۶- پ]: لبیک یا رسول اللّه. گفت: احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده امامک تعرف الله فی الرخاء یعرفک فی الشدهٔ و اذا سألت فاسئل الله و اذا استعنت فاستعن بالله قد جری القلم بما هو کائن و لو اجتمع الخلایق علی ان یعطوک شیئا لم یرد الله ان یعطیک لن یقدروا علیه أو یصرفوا عنک شیئا اراد الله ان یصیبک به لن یقدروا علی ذلک، و اعلم ان النصر مع الصبر و ان الفرج مع الکرب و أن مع العسر یسرا ، گفت: خدای را نگاه دار تا تو را نگاه دارد، و خدای را نگاه دار تا او را در پیش خود یابی، و با خدای آشنا شو در خواری تا تو را شناسد در سختی، و چون چیزی خواهی از خدای خواه، و چون یاری خواهی از خدای خواه، و بدان که قلم برفت به آنچه بودنین«۱» است، و اگر خلایق جمع شوند تا تو را چیزی دهند که خدای نخواهد که تو را آن دهد، نتوانند، و یا از تو بگردانند آنچه خواهد که به تو رساند نتوانند، بدان که نصرت با صبر باشد و فرج با غم و با دشخواری«۲» خواری. ------------------------------ (۱). کذا: در اساس، کا، آد، گا: ندارد، آج: بودنی. (۲). آج: دشواری.

صفحه : ۳۲۵ عتبی«۱» گفت: در بادیه بودم و دل تنگ بودم سخت، اینکه بیت در دلم افتاد: ری الموت لمن اصبح مغمورا له اروح چون شب در آمد، هاتفی از آسمان آواز داد: الا یا ایها المرء الذی الهمّ به برّح و قد أنشد بیتا لم یزل فی فکره یسنح إذا اشتدّ بک العسر ففکّر فی الم نشرح و عسر بین یسر بن اذا فکّرتها فافرح و أنشد البهول القاضی«۲» فی هذا المعنی: فلا تیأس و ان اعسرت یوما فقد ایسرت فی دهر طویل و لا تظنن بربک ظن سوء فان الله اولی بالجمیل [۷۴۱- ر] و انّ العسر یتبعه یسار و قول اللّه اصدق کلّ قیل و أنشد ابو بکر الأنباری: اذا بلغ العسر مجهوده فثق عند ذلک«۳» بیسر سریع الم تر نحس الشتاء الفظیع یتلوه سعد الربیع البدیع و لزید بن محمّد العلوی: ان یکن نالک الزمان ببلوی عظمت شدهٔ علیک و جلّت و تلتها قوارع ناکبات سئمت دونها الحیاهٔ و ملّت فاصطبر و انتظر بلوغ مداها فالرزایا اذا توالت تولّت و اذا اوهنت قواک و حلّت کشفت عنک جملهٔ فتجلّت و قال الراجز: اذا الحادثات بلغن المدی و کادت لهن تذوب المهج و جلّ البلاء و قل العزاء و عند التناهی یکون افرج و لسلیمان بن أحمد الرّقّی: ------------------------------

------------------- (۱). آج: عتبه. (۲). کا: بطول القاضی (!). (۳). کا، آد، گا: ذاک.

صفحه : ۳۲۶ توقع اذا ما عرتک الخطوب سرورا یشردها عنک قسرا تری اللّه یخلف میعاده و قد قال إنّ مع العسر یسرا فَإِذا فَرَغتَ فَانصَب، عبد اللّه عبّاس گفت: چون از نماز فارغ شوی خود را منصوب کن برای دعا، یعنی به دعا و تعقیب قیام نمای و ارغب إلیه، و رغبت کن با خدای. حسن گفت: چون از جهاد فارغ شوی خود را نصب کن برای دعا و نماز و عبادت. مجاهد گفت: چون از کار دنیا فارغ شوی، خود را نصب کن برای عبادت. و قوله: فَانصَب، امر است من النصب و هو التعب یعنی خود را برنجان، قال النابغهٔ: لینی لهم یا امیمهٔ ناصب أی ذی نصب و تعب، کلبی گفت: چون از ادای رسالت فارغ شوی استغفار کن برای امت. جنید گفت: چون از کار خلق فارغ شوی به عبادت حق رنج بردار. وَ إِلی رَبِّکَ فَارغَب، و رغبت [۱۴۷- پ] از مخلوقات«۱» بگسل و«۲» در خدای بند«۳». ------------------------------- (۱). آج: مخلوقات. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها دل. (۳). کا، آد، گا که او کافی است تو را. [.....]

صفحه : ۳۲۷

سورهٔ و التین

«۱» بدان که اینکه سورت مکّی است و هشت آیت است و سی و چهار کلمت است و صد و پنجاه حرف است. روایت است از ابیّ کعب که رسول- علیه السلام- گفت: هر که او سورت و التین بخواند، خدای تعالی او را دو خصلت بدهد: عافیت و یقین تا در دنیا باشد، و در قیامت به عدد هر کس که اینکه سورت خواند، او را روزی روزه بنویسند«۲».

[سوره التین (۹۵): آیات ۱ تا ۸]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ وَ التِّینِ وَ الزَّیتُونِ (۱) وَ طُورِ سِینِینَ (۲) وَ هذَا البَلَدِ الأَمِینِ (۳) لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ فِی أَحسَنِ تَقوِیمٍ (۴) ثُمَّ رَدَدناهُ أَسفَلَ سافِلِینَ (۵) إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَلَهُم أَجرٌ غَیرُ مَمنُونٍ (۶) فَما یُکَذِّبُکَ بَعدُ بِالدِّینِ (۷) أَ لَیسَ اللّهُ بِأَحکَمِ الحاکِمِینَ (۸)

[ترجمه]

به«۳» انجیر و به زیتون. و به کوه طور سینا. و اینکه شهر استوار. که بیافریدیم آدمی را در نیکوتر راستیی. ------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: سورهٔ التین. (۲). آج صدق رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم الحمد للّه اوّلا و آخرا و ظاهرا و باطنا. (۳). آج: به حقّ.

صفحه : ۳۲۸ پس باز گردانیدیم او را فروتر آنان که فرو باشند. مگر آنان که ایمان آرند و کارهای نیکو کنند که ایشان را مزدی باشد ناکاسته. چه دروغ می‌دارد تو را پس از اینکه به جزا. نه هست خدای حاکمتر حاکمان. قوله: وَ التِّینِ وَ الزَّیتُونِ، قسم است به انجیر و زیتون. عبد اللّه عبّاس گفت و حسن و مجاهد و عکرمه و عطا و مقاتل و کلبی که: مراد اینکه انجیر است که ما می‌خوریم و اینکه زیتون که ما از او روغن می گیریم. أبو ذر [۱۴۸- ر] غفاریّ رحمهٔ اللّه علیه- روایت کرد که: رسول را- علیه السلام- طبقی انجیر به هدیّه آوردند. او در پیش اصحابان بنهاد و می‌خورد و می گفت: بخوری«۱» که اگر گویم که میوه‌ای از بهشت آورده‌اند

انجير باشد، براى آن كه در وى استخوان نيست، و انجير بواسير ببرد و نقرس را سود دارد. عبد اللّه بن غنم«۲» گفت: با معاذ جبل به سفرى بودم. هر گه كه به درخت زيتون بگذشت، مسواكى از او بگرفت و گفت: از رسول- عليه السلام- شنيدم: ۳» نعم السواك« الزيتون من الشجرة المباركة ، نيک مسواک است درخت زيتون كه درخت مبارک است. بوى دهن خوش بكند و شوخ دندانها را«۴» ببرد. آنگه گفت: اينكه مسواک من است و مسواک پيغامبران كه«۵» پيش از من بودند. كعب الأحبار و قتاده و إبن زيد گفتند: «تين» مسجد دمشق است و «زيتون» مسجد بيت المقدّس است، و آن دو مسجد است در شام. -------------------------------- (۱). آج و ديگر نسخه بدلها: بخوريد. (۲). آج: عبد اللّه عمر. (۳). آج: المسواک. (۴). آج و ديگر نسخه بدلها: ندارد. (۵). كا: جميع پيغمبرانى كه.

صفحه : ۳۲۹ محمّد بن كعب گفت: «تين» مسجد اصحاب الكهف است، و «زيتون» مسجد ايليا، و بر اينكه اقوال تقدير چنان باشد كه: و منابت التين و الزيتون، براى آن كه اينكه جايها معدن انجير و زيتون باشد، على حذف المضاف و اقامة المضاف إليه مقامه. عكرمه گفت: نام دو كوه است به شام. عطيّه گفت از عبد اللّه عبّاس كه: «تين» مسجد نوح است- عليه السلام- و «زيتون» بيت المقدّس. ضحّاک گفت: «تين» مسجد الحرام است و «زيتون» مسجد اقصاست. فرّاء گفت: از بعضى علماء تفسير شنيدم كه «تين» كوههاست ميان حلوان تا همدان، و «زيتون» كوههاى شام است، و «طور سينين«۱»» قسمى دگر است به كوه موسى- آن كوه كه خداى با او مناجات كرد و او بر آن كوه بود. سينين، گفتند: به زبان حبشه [۱۴۸- پ] نكو باشد. حكم و نصر گفتند: هر كوهى كه بر آن جا درخت باشد آن را طور سينين گويند. مجاهد گفت: طور، كوه است و سينين مبارک. قتاده گفت: مبارک و نيكو هر كوهى«۲» كه بر او درخت ميوه باشد آن طور سينين باشد، و سينا همچنين و اينكه لفظ«۳» نبط است. شهر بن حوشب گفت: «تين» كوفه است و «زيتون» شام است، و طور سينين كوهى است بر او انواع درختان. عبد اللّه بن عمر گفت: چهار كوه است كه مقدّس است بنزديک خداى تعالى: طور «تينا» و طور «زيتا» و طور «سينا» و طور «تيمانا». امّا طور تينا دمشق است و طور زيتا بيت المقدس و طور سينا آن كوه است كه موسى- عليه السلام- بر او«۴» با خداى مناجات كرد. و طور تيمانا«۵» مكّه است. وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ، قسمى ديگر است به مكّه كه شهرى استوار است. و گفتند: امين به معنى ايمن است و أنشد الفرّاء: -------------------------------- (۱). آج: سينا. (۲). آج: نيكوتر كوهى، كا، آد، گا: نيكو بود هر كوهى. (۳). آج و ديگر نسخه بدلها: لغت. (۴). كا، آد، گا: آن جا. (۵). اساس: زيتا، با توجه به كا، آد، گا تصحيح شد.

صفحه : ۳۳۰ الم تعلمى اسماء و ويحک أننى خلقت امينا لا أخون امينا«۱» أى من يأمننى و كان امنا منّى«۲». لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، اينكه جواب قسم است، و حق تعالى قسم كرد به اينكه چيزها كه ما آدمى را در نيكوتر تركيبى و اعتدال«۳» قامتى آفريديم، براى آن كه دگر حيوانات را منبطح«۴» آفريد«۵» و آدمى را منتصب. ابو بكر بن طاهر گفت: يعنى به عقل مزّين كرديم او را، و به امر و نهى مؤدّب، و به تمييز مهذّب، تمام قامت، تناول طعام و شراب به دست كند كه دگر حيوانات به دهن كنند. ابو عبيده گفت بشار بنى برد زنديق بود و دميم الخلق بود و نابينا بود و در چشمهاى او گوشتى سرخ، بود، حمّاد عجرد هم زنديق بود، بشّار را هجا كرد«۶» و گفت: و اللّه ما الخنزير فى نتنه بربعه فى النتن او خمسه [۹۴۱- ر] بل ريحه اطيب من ريحه و مسّه الين من مسّه و وجهه احسن من وجهه و نفسه افضل من نفسه و عوده اكرم من عوده و جنسه اكرم من جنسه بشّار چون اينكه بيتها بشنيد، گفت: و يلى على الزّنديق لقد نفث بما فى صدره، آنچه در دل داشت آشكارا كرد. گفتند: چگونه! گفت: ما اراد الزنديق إلّا قول اللّه تعالى: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، فاخرج الجحود بها مخرج الهجاء. ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِينَ، آنگه او را برگردانيديم با حالتى كه فروتر از همه فروتران باشد، از جوانى به پيرى و از تن درستى به بيمارى و از قوّت به ضعف، و از كمال عقل به خرف. و بعضى دگر گفتند: آيت در حقّ گروهى است كه در -------------------------------- (۱). آج: امينى. [.....] (۲). كا، آد، گا: بى. (۳). آج: اعتدال‌تر، كا، آد، گا: معتدل‌تر. (۴). آج: مسطّح. (۵). آج و ديگر نسخه بدلها: آفريديم. (۶). كا، آد، گا:

امتحان کرد.

صفحه : ۳۳۱ عهد رسول- علیه السلام- پیر شدند و خرف گشتند، و قوله: أَسفَلَ سافِلِینَ، معنی آن است: أسفل من کلّ سافل، آنگه لفظ منکّر را جمع کرد بر سبیل ایهام«۱» تا بلیغتر باشد. أنس مالک روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: کودک تا بالغ شدن و به حدّ کمال رسیدن، هر آن طاعتی و خیری که کند، مزد آن مادر و پدرش را بنویسند. مراد آن است که: چون به تعلیم و تأدیب«۲»، امر و نهی«۳»، ترغیب ایشان باشد، و هر آن گناه که کند بر او ننویسند و نه بر مادر و پدرش، چون به حدّ بلوغ رسد و قلم تکلیف بر او برانند، آن دو فریشته را که بر او بر موکّل باشند«۴»، بفرماید تا او را نگاه دارند و مسدّد کنند. چون به چهل سال رسد در اسلام، خدای تعالی او را از سه بلا ایمن کند: از جنون و جذام و برص، چون به پنجاه سال رسد، خدای تعالی تخفیف حسابش کند. چون به شصت سال رسد [۱۴۹- پ] خدای تعالی توفیق تو به دهد او را. چون به هفتاد سال رسد، اهل آسمان او را دوست دارند. چون به هشتاد سال رسد، خدای تعالی حسناتش مضاعف کند و سیّئاتش مکفّر«۵». چون به نود سال رسد، گناه مقدّم و مؤخّرش بیامرزد و شفاعت او در اهل بیتش قبول کند و او را أسیر اللّه فی أرضه نام کند. چون به حدّ خرف رسد فی قوله: ثُمَّ.. یُرَدُّ إِلی أَرذَلِ العُمُرِ لِکَی لا یَعلَمَ بَعدَ عِلمٍ شَیئاً«۶»، خدای تعالی مثل آن عمل که در تن درستی و تمام عقلی کردی بنویسد«۷» او را. و اگر سیّئتی کند بر او ننویسند«۸». حسن و قتاده و مجاهد گفتند: ثمّ رددناه أسفل سافلین فی النار، آنگه او را به أسفل سافلین به«۹» دوزخ بریم. ------------------------------ (۱). آج، آد، گا: ابهام. (۳- ۲). آج و دیگر نسخه بدلها و. (۴). آج: بر او موکّل‌اند، کا، آد، بر او موکّل باشند. (۵). کا، آد، گا کند. (۶). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۰. (۷). کا: بنویسند. (۸). آد، گا: ننویسد. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد.

صفحه : ۳۳۲ آنگه استثنا کرد مؤمنان را از آن، گفت: إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ، ابو العالیه گفت: با دوزخش برند در بتر صورتی، و آن صورت خوک باشد. از امیر المؤمنین علی«۱» روایت کردند که: دوزخ«۲» هفت طبقه است. ابتدا به اسفل سافلین کنند و آن را پر کنند، و آنگه آنچه از بالای اینکه باشد، ثمّ الأعلی فالأعلی، بعضی دگر گفتند: آیت خاصّ است به کافران، گفت: اینکه آدمی«۳» مشرک را بر اینکه صورت نیکو بیافریدم، آنگه به«۴» زشت‌تر صورتی تا در درکت زیرین دوزخ برم. آنگه استثنا کرد مؤمنان را از ایشان- استثناء منقطع به معنی لکن- برای آن گفت«۵»: ... فَلَهُم أَجرٌ غَیرُ مَمنُونٍ، و التّقدیر لکن الّذین امنوا و عملوا الصّالحات فلهم أجر غیر ممنون، جز که مؤمنان که عمل صالح کنند ایشان را مزدی باشد پیوسته ناگسسته. و «فا» برای آن آورد که کلام متضمّن است [۱۵۰- ر] به معنی شرط و جزاء، و التقدیر: من آمن باللّه و عمل صالحا فلهم أجر غیر ممنون. آنگه گفت: فَما یُکَذِّبُکَ بَعدُ بِالدِّینِ، خطاب کرد با آن آدمی مشرک، گفت«۶»: چیست که تو را حمل کرد بر آن که آیات مرا تکذیب کردی پس از اینکه همه، و مراد به اینکه«۷» جزا و حساب است، یعنی منکرند بعث و نشور را. آنگه گفت: أَ لَیسَ اللّهُ بِأَحکَمِ الحاکِمِینَ، خدای«۸» حاکمتر همه حاکمان نیست؟ صورت استفهام است و مراد تقریر، یعنی هست و حاکمترین همه حاکمان است. و همه حاکمان حکم«۹» از او آموختند و به تحکیم«۱۰» او حاکمند و لا حاکم فوقه. ------------------------------ (۱). آج و دیگر نسخه بدلها علیه السلام. [.....] (۲). کا، آد، گا: که گفت دوزخ را. (۳). آج: آدم. (۴). کا، آد، گا: او را بر. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها الّا الّذین آمنوا و عملوا الصالحات. (۶). کا، آد، گا فما یکذبک. (۷). آج، آد، گا: به دین. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: خدای تعالی. (۹). کا، آد، گا: همه حاکمان در تحت حکم اویند و حکم از او. (۱۰). آج: به حکم، کا، آد: تحکّم.

صفحه : ۳۳۳

سورهٔ اقرأ

«۱»اینکه سورت مکیّ است و نوزده آیت است و هفتاد و دو کلمت است و دویست و هشتاد حرف است. و روایت است از ابیّ

کعب که رسول- صلی اللّه علیه و آله- گفت: هر که او سورهٔ اقرأ بخواند، همچنان باشد که جمله«۲» مفصّل بخوانده«۳».

[سوره العلق (۹۶): آیات ۱ تا ۱۹]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ اقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ (۱) خَلَقَ الإِنسانَ مِن عَلَقٍ (۲) اقرَأ وَ رَبُّکَ الأَکرَمُ (۳) الَّذِی عَلَّمَ بِالقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الإِنسانَ ما لَم یَعلَم (۵) کَلّا إِنَّ الإِنسانَ لَیَطغی (۶) أن رَآهُ استَغنی (۷) إِنَّ إِلی رَبِّکَ الرُّجعی (۸) أ رَأَیتَ الَّذِی یَنهی (۹) عَبداً إِذا صَلّی (۱۰) أ رَأَیتَ إِن کانَ عَلَی الهُدی (۱۱) أَو أَمَرَ بِالتَّقوی (۱۲) أ رَأَیتَ إِن کَذَّبَ وَ تَوَلّی (۱۳) أ لَم یَعلَم بِأَنَّ اللّهَ یَری (۱۴) کَلّا لَئِن لَم یَنتَهِ لَنَسفَعاً بِالنّاصِیَةِ (۱۵) ناصِیَةٍ کاذِبَةٍ خاطِئَةٍ (۱۶) فَلیَدعُ نادِیَه (۱۷) سَنَدعُ الزَّبانِیَةَ (۱۸) کَلّا لا تُطِعهُ وَ اسجُد وَ اقتَرِب (۱۹)

[ترجمه]

بخوان به نام خـدایت آن خدای که بیافرید. بیافرید آدمی را از خون بسته. بخوان و خدای تو کریمتر است. آن که بیاموخت به قلم. بیاموخت آدمی را آنچه نـدانست. ------------------------------- (۱). آج، گـا: سـورهٔ العلق. (۲). کـا، آد، گا صورتهای. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها باشد، آج صدق رسول اللّه- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و الحمد للّه اوّلا و آخرا و ظاهرا و باطنا.

صفحه : ۳۳۴ حقّا که آدمی طاغی شود. چون که بینـد که توانگر شود. با خـدای تو است باز گشت. دیـدی آن را که نهی می‌کنـد! بنـده را چون نمـاز کنـد [۱۵۰- پ] بینی اگر او بر ره راسـت باشـد! یـا بفرمایـد پرهیزگـاری. بینی«۱» اگر دروغ دارد و بر گردد! نمی‌دانی«۲» که خدای بیند! حقّا که اگر باز نه ایستد، بکشیم او را به موی پیشانی. و پیشانی دروغزن خطا کننده. گوییم بخوان اهل مجمع خود را. تـا مـا بخوانیم زبانیکـان دوزخ را. نگر تا فرمان نبری او را سـجده کن و نزدیک شو. قوله: اقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ- الایـهٔ، امر کرد خـدای- جلّ جلاله- رسولش را محمّـد، خطاب با او مراد او و جمله امّت، گفت: بخوان، یعنی اینکه کتاب قرآن به نام خدای- عزّ و جلّ، یعنی در ابتـدا قراءت نام خدای بر. عایشه گفت«۳» و عطاء بن یسار و مجاهـد که: اوّل از قرآن که آمـد اینکه آیات بود- إلی قوله: مـا لَم یَعلَم«۴». ------------------------------- (۱). آج: ای دیـدی. (۲). آج: ای نمی‌دانـد. [.....] (۳). کا، آد، گا: روایت کرد. (۴). سوره علق (۹۶) آیه ۵.

صفحـه : ۳۳۵ زهری روایت کرد از عروه از عـایشه که: اوّل کـار رسـول- علیه السـلام- خـواب بـود، خوابهـای راست. هیـچ چیز در خواب ندیـد الّا هم بروفق آن که دیـده بودی پدیـد آمدی، آنگه چون تنها بودی او را ندا کردندی تا یک روز بر کوه حری نشسـته بود، جبریـل آمـد و او را گفت: یـا محمّـد؟ اقرَأ، بخوان. رسول گفت: مـا أنـا بقـارئ، من خواننـده نه‌ام. رسول گفت: مرا بگرفت و بیفشـرد سخت، پس باز گذاشت [۱۵۱- ر] و گفت بخوان، گفتم: خواننـده نیم«۱». گفت: بار دیگر مرا بیفشـرد و باز گذاشت، و بار سـدیگر همچنین اینکه آیات بر او خواند: اقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ، الی قوله: ما لَم یَعلَم، و برفت. رسول گفت: از آن رنج و تعب مراتب آمد و بترسـیدم و لرزه بر انـدام من افتاد و با حجره خدیجه رفتم و گفتم: زملونی دثرونی «۲»، بپوشی«۳» مرا. خدیجه جامه بر من افگند و من بخفتم. جبریل آمد دگر بار آیت آورد: یا أَیُّهَا المُدَّثِّرُ، قُم فَأَنذِر«۴». من برخاستم و اینکه حال با خدیجه بگفتم و گفتم: می‌ترسم تـا اینکه خیالی سودایی است؟ مرا خـدیجه گفت: حاشاک، دور باد از تو اینکه حـدیث، خـدای تو تو را از اینکه آفت دور دارد که مردی راستیگری و صلت رحم کنی و رنج از مردمان برداری و مهمان را طعام دهی و مردم را بر نوایب روزگار معاونت کنی. آنگه

گفت: بر خیز تا بنزدیک عمّ من رویم و اینکه حدیث با او بگوییم تا او در اینکه چه گوید: برخاستیم و نزدیک ورقه نوفل شدیم- و او کتب اوایل خوانده بود- چون اینکه حدیث بشنید، گفت: هنیئا لک یا محمّد أنت الناموس الأعظم، تو ناموس اعظمی که ما در کتب اوایل خوانده‌ایم از توریت و انجیل، و تو پیغامبر آخر زمانی که ختم نبوّت به تو کند خدای تعالی، و یا کاشک من در روزگار تو بودمی تا تو را نصرتی کردمی تمام، پنداری در آن می‌نگرم که تو را از اینکه شهر بیرون کنند و برنجانند. گفت: مرا بیرون کنند! گفت: آری، و هیچ پیغامبر، خدای -------------------------------- (۱). کذا در اساس: نیم/ نه‌ام. (۲). آج، آد، گا: زملونی و دثرونی. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: بپوشید. (۴). سوره مدّثر (۷۴) آیه ۱ و ۲.

صفحه : ۳۳۶ نفرستاد و الّا او را برنجانیدند. آنگه رسول- علیه السلام- گفت: هر گه که در خلوتی و بر کوهی و جایی بودمی، جبریل مرا پیش آمدی [۱۵۱- پ]، من خواستمی تا خود را بیندازم«۱»، او مرا بگرفتی. برفتم دگر باره ورقه را خبر دادم. مرا گفت: یا محمّد؟ چون اینکه ندا بشنوی مگریز، بر جای باش تا چه گوید تو را، آنچه گوید بشنو و یادگیر. گفت: برفتم، دگر نوبت آمد، گفت: یا محمّد انک نبی حقا، تو پیغامبری به درست. بخوان؟ گفتم: چه خوانم! گفت: بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ، الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِینَ«۲» تا به آخر سورت. من یاد گرفتم و برفتم و ورقه نوفل [را]«۳» خبر دادم، مرا گفت: «۴ أبشر فانّک أنت النبی ألذی بشر به موسی- علیه السلام- و عیسی بن مریم و إنّک [نبی]» مرسل و إنّک ستؤمر بالجهاد ، بشارت باد تو را که تو آن پیغامبری که موسی و عیسی به تو بشارت دادند، و تو پیغامبر مرسلی و تو را جهاد فرمایند. و اگر من روزگار تو دریابم«۵» در پیش تو جهاد کنم. آنگه روی به خدیجه کرد و اینکه بیتها بگفت: فان یک حقّا یا خدیجه فاعلمی حدیثک ایّانا فأحمد مرسل و جبریل یأتیه و میکال معهما من اللّه وحی یشرح الصدر منزل یفوز به من فاز عزا لدینه و یشقی به الغاوی الشقی المضلل فریقان منهم فرقهٔ فی جنانه و اخری بأغلال الجحیم مغلل ألذی«۶» خَلَقَ الإِنسانَ مِن عَلَقٍ، به نام خدایی که آدمیان را بیافرید از «علق» و هی جمع علقه، آن خونهای بسته. و برای علق به لفظ جمع گفت با آن که انسان لفظ واحد است، برای آن که «لام» جنس در اوست، صالح بود واحد را و جمع را. -------------------------------- (۱). آج: بینداختمی. (۲). سورهٔ فاتحه الکتاب (۱) آیه ۱ و ۲. (۴- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). آج: بودمی. (۶). کا، آد، گا، ندارد.

صفحه : ۳۳۷ اقرَأ، آنگه امر مؤکّد کرد به تکرار وَ رَبُّکَ الأَکرَمُ، الَّذِی عَلَّمَ بِالقَلَمِ، أی علّم الکتابهٔ بالقلم. و خدای«۱» آن کریمتر است که مردم را [۱۵۲- ر] نوشتن به قلم بیاموخت. کلبی، کرم«۲» را به حلم تفسیر کرد که تعجیل عقوبت نکند بر مستحّقان. عبد اللّه بن عمرو«۳» گفت، رسول را گفتم: یا رسول اللّه؟ شاید«۴» تا آنچه از تو می‌شنوم از احادیث بنویسم تا فراموش نشود! گفت: روا باشد، بنویس فإن الله علم بالقلم. قتاده گفت: قلم از خدای نعمتی است عظیم، و اگر نه قلم بودی همانا دین و ملک استقامت نگرفتی و عیش صالح نبودی. عَلَّمَ الإِنسانَ ما لَم یَعلَم، بیاموخت آدمی را آنچه او ندانست. گفتند: مراد به انسان، آدم است، بیانه قوله: وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسماءَ کُلَّها«۵» و گفتند: رسول ماست- علیه السلام- بیانش. وَ عَلَّمَکَ ما لَم تَکُن تَعلَمُ«۶». کَلّا، کلمت زجر و ردع است. إِنَّ الإِنسانَ لَیَطغی، گفت: آدمی طاغی شود و پای از حد بنهد چون بیند که توانگر شده و در دعای رسول هست: اللهم انی اعوذ بک من فقر ینسی و من غنی یطغی ، بار خدایا پناه با تو می‌دهم از درویشی که مرا از یاد مردم ببرد، و از توانگریی که مرا طاغی کند. آنگه گفت: إِنَّ إِلی رَبِّکَ الرُّجعی، أی الرجوع، و اینکه لفظ از بنای مصادر«۷» است، مرجع خلقان و بازگشت ایشان با خداست تا جزای ایشان بدهد به آن طغیان که کرده باشند. أَ رَأَیتَ الَّذِی یَنهی عَبداً إِذا صَلّی، گفت: دیدی ای محمّد آن را که نهی می‌کند بنده‌ای را که نماز می‌کند. مفسّران گفتند: آیت در ابو جهل آمد که رسول را --------------------------------

(۱). اساس تو. (۲). آج: اکرم، کا، آد، گا: اکرام. (۳). کا، آد، گا: عبد اللّه عمر. [.....] (۴). آج: نشاید. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۳۱. (۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۱۳. (۷). آج: مصدر.

صفحه : ۳۳۸ نهی کردی از نماز کردن. ابو هریره روایت کرد که یک روز ابو جهل گفت: اینکه محمّد در میان شما نماز می‌کند و

روی در خاک میمالد و شما رها می کنی«۱»، آنگه گفت: و ألـذی یحلف به، به آن [۱۵۲- پ] خـدای که سوگند به او خورند که اگر دگر بینم که او نماز کنـد، گردن او به پای بمالم. گفتنـد: اینکه ساعت نماز می کند. بیامد تا رسول را زجر کند نزد او رفت، آن دیدنـد که او بـاز گشت دست به روی بـاز گرفته. گفتنـد: چه بود تو را! گفت: چون خواسـتم که آهنـگ او کنم یا چیزی بر او زنم خندقی دیدم میان من و او پر از آتش، و شخصی دیدم با پرها که به پر آن آتش بر من خواست ریختن«۲»، باز پس گریختم، خدای تعالی اینکه آیت بفرسـتاد. آنگه گفت: أَ رَأَیتَ إِن کانَ عَلَی الهُـدی، گفت بینی«۳» از«۴» رأی، یعنی چه گـویی و چه رأی بینی که اگر اینکـه محمّـد که تـو او را از نمـاز نهی می کنی بر هـدی و ره راست باشـد و امر به تقـوی و پرهیزگـاری کنـد، و تـو را از اینکه معروف نهی می کنی، بگو تـا بر تو چه لاـزم آیـد! و حـال آن کس که او را از کـار خیر و نمـاز باز دارد نگر تا چه باشـد، و مراد به «هـدی» در آیت ایمان است. أَ رَأَیتَ، خطاب می کند با مخاطبی مبهم، گفت: نبینی اگر اینکه نهی کننده از نماز و طاعت خدای اگر تکذیب کند پیغامبر صادق را«۵»، او مستحقّ اینکه تهدیـد باشد او را باید گفتن: أَ لَم یَعلَم بِأَنَّ اللّهَ یَری، و جزای اینکه دو شـرط که در آیت هست فی قوله: «إن کان» و «إن کـذّب» محـذوف است، تقـدیر آن که: أ رأیت إن کان محمّـد علی الهـدی و أمر بالتقوی و أنت تنهاه عن الصلوة أ لست مستحق ---------------------------------- (۱). آج و دیگر نسـخه بدلها: رها می کنید. (۲). آج: که آتش بر من خواست ریختن، کـا که به پر خواست آتش به من ریزد. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: نه بینی/ نبینی. (۴). کا، آد، گا: آن. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها و روی از فرمان خدای بگرداند چه گویند او را.

صفحه : ۳۳۹ الذم و الملامهٔ و أ رأیت ان کذّب ابو جهل و اعرض عن دین اللّه أ لیس یستحقّ العقوبهٔ، اینکه جمله حذف کرد لدلالهٔ الکلام علیه. قوله: أَ لَم یَعلَم بِأَنَّ اللّهَ یَری، نمیدانـد او که خـدای او را میبیند و بر احوال او مطلّع است. آنگه گفت: کَلّا لَئِن لَم یَنتَهِ، حقّا اگر باز نایستد از اینکه که می کند از کفر و تکذیب [۱۵۳- ر] صادق و اعراض از طریق حق. لَنَسفَعاً، بسوزانیم او را و بگردانیم حال او«۱» و گـونه روی او، من قولهم: سـفعته الشـمس و النـار اذا احرقته و غیرت وجهه، و قیـل: لنسـفعن [لنأخـذن]«۲» بگیریم موی پیشانی او، آنگه بدل کرد از آن و گفت: ناصِـیَهٍٔ، موی پیشانیی موصوف به اینکه صفات: کاذِبَهٍٔ خاطِئَهٍٔ، دروغزن مخطی. و صفت در لفظ مقصور است بر بعضـی و در معنی راجع است با جمله. فَلیَدعُ نادِیَهُ، بگو او را تا بخواند اهل مجلس خود را. گفتند: سـبب نزول آیت آن بود که چون ابو جهل رسول را نهی کرد از نماز، رسول- علیه السلام- او را زجر کرد و سخن گفت: ابو جهل گفت: و اللّه لأملأنّ علیک ان شـئت هذا الوادی خیلا جردا و رجالا مردا، گفت: اگر خواهم اینکه وادی را پر باز کنم از اسپان اجرد و مردان امرد تا با تو قتال کنند، خدای تعالی آیت فرستاد و گفت: بگو او را تا لشکر خود را و اهل مجلس خود را بخواند. و الندی و النادی، أهل المجلس. سَـنَدعُ الزَّبانِیَهَٔ، تا ما زبانیکان دوزخ را بخوانیم. آنگه حق تعالی رسول را گفت: کَلّا، خطاب [با]«۳» رسول و زجر ابو جهل را. لا تُطِعهُ فرمان او مبر در ترک صلات«۴». وَ اسجُد وَ اقتَرِب، و بر رغم او سجده ---------------------------------- (۱). اساس لنأخذن، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید مینماید. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج: صلوات، کا، آد، گا و طاعت او مدار.

صفحه : ۳۴۰ می کن و نزدیـک میشـو به رحمت خـدای و ثواب او. و اینکه از جمله آن چهـار جـای است که سـجده در او واجب باشـد بر قـاری و مسـتمع، و ترکش نشایـد کردن، یکی به ظـاهر امر و دگر به اجمـاع اهـل الـبیت. و در نمـاز فریضه خوانـدن مکروه است«۱» و در نماز سنّت چون بخوانند به جای سجده سجده بباید کردن و بر پای خاستن و الحمد بر خواندن و آنگه به رکوع شدن [۱۵۳- پ]. ---------------------------------- (۱). آد، گا: خواندن نشاید. [.....]

صفحه : ۳۴۱

سورهٔ القدر

بدان که اینکه سورت مدنی است بر قول بیشتر مفسّران، و علیّ بن الحسین بن واقد«۱» گفت: اوّل سورت که به مدینه فرود آمد اینکه سورت بود. قتاده گفت«۲»: سورت مکیّ است و اینکه روایت إبن ابی عفره«۳» است از عبد اللّه عبّاس. و پنج آیت است و سی«۴» کلمت است و صد و دوازده حرف است. و روایت است از زرّ حبیش از ابیّ کعب که رسول- صلی اللّه علیه و علی اله- گفت: هر که او سورهٔ القدر بخواند، او را چندان ثواب بود که ماه رمضان روزه داشته و شب قدر با روز کرده«۵».

[سوره القدر (۹۷): آیات ۱ تا ۵]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَهِٔ القَدرِ (۱) وَ ما أَدراکَ ما لَیلَهُٔ القَدرِ (۲) لَیلَهُٔ القَدرِ خَیرٌ مِن أَلفِ شَهرٍ (۳) تَنَزَّلُ المَلائِکَهُٔ وَ الرُّوحُ فِیها بِإِذنِ رَبِّهِم مِن کُلِّ أَمرٍ (۴) سَلامٌ هِیَ حَتّی مَطلَعِ الفَجرِ (۵)

[ترجمه]

ما فرستادیم آن را در شب قدر. و چه دانی تو که چیست شب قدر. -------------------------------- (۱). اساس: واقف، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها اینکه. (۳). اساس، آج: عقرب، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آج: سی و سه. (۵). آج، کا باشد، آج صدق رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم- الحمد للّه ربّ العالمین علی کلّ حال.

صفحه : ۳۴۲ شب قدر بهتر است از هزار ماه. فرود آیند فریشتگان و روح«۱» در او به فرمان خدایشان از هر فرمانی. سلام است«۲» اینکه شب تا بر آمدن صبح. قوله تعالی: إِنّا أَنزَلناهُ گفت: ما فرو فرستادیم قرآن را. «ها» کنایت است از نامذکوری به حکم آن که اشتباه«۳» نخواهد بودن، در شب قدر، یعنی در شب قدر فرو فرستادیم آن را از لوح محفوظ به آسمان دنیا به بیت العزهٔ، و جبریل- علیه السلام- بر سفره املاء کرد. آنگه به نجوم فرود می‌آورد آیت آیت و سورت سورت به حسب حاجت بر وفق مصلحت. اگر گویند خدای تعالی می‌گوید: من قرآن در شب قدر فرستادم، پس در دگر اوقات چه فرستاد گوییم. [۱۵۴- ر] یک جواب آن است که در متن کتاب برفت. و جواب دیگر آن است: إنّا أنزلناه، أی ابتدأنا انزاله فی لیلهٔ القدر، چنان که یکی از ما گوید: أنا أخرج غدا إلی الحجّ، من فردا به حج می‌روم، و باشد که به دو ماه آن جا رسد، یعنی ابتدای رفتن به حج فردا خواهم کردن. امّا «شب قدر» را در او خلاف کردند که برای چه شب قدر خوانند او را، و کلام در اینکه شب منقسم شود بر پنج فصل: فصل اوّل در سبب اینکه نام و اصل و مأخذ او علما در او خلاف کردند. بیشترینه ایشان گفتند: یعنی شب تقدیر«۴» و فصل -------------------------------- (۱). آج: جبرئیل. (۲). آج: سلامی باشد. (۳). آج: استثنا. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها است.

صفحه : ۳۴۳ احکام و تقدیر قضایا آنچه خواهد بودن در سال از آجال و ارزاق و اقسام، همه در اینکه شب کنند، من قول العرب: قدرت الشیء قدرا و قدرا و قدّرته تقدیرا، و القدر و القدر لغتان بمعنی التقدیر، قال الشاعر فی القدر: کلّ شیء حتّی اخیک متاع و بقدر تفرّق و اجتماع و قال آخر: نال الخلافهٔ إذ کانت له قدرا کما اتی ربّه موسی علی قدر فهما لغتان، کالشعر و الشعر، و النهر و النهر، و الشمع و الشمع. و گفتند قوله: فِی لَیلَهٍٔ مُبارَکَهٍٔ«۱» هم اینکه شب است. و روایت کرد ابو الضحی از عبد اللّه عبّاس که او گفت: خدای تعالی حکمها در شب نیمه ماه شعبان«۲» فصل کند و در شب قدر به فریشتگان سپارد، و برای آن مبارک خواند او را که در او خیرهای بسیار و برکت بسیار از آسمان فرود آید بر امّت محمّد- صلی اللّه علیه و آله. سعید جبیر گفت: در اینکه شب

نامهای حجّاج بنویسند آنان که آن سال حج خواهند کردن، چنان که یکی زیادت نباشد و یکی نقصان«۳» [۱۵۴- پ]. بعضی دگر گفتند: مراد به «قدر» عظمت است، یعنی اینکه شب عظمت و بزرگواری است، من قولهم: لفلان قدر و منزلة و رفعة، و منه قوله تعالی: ما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدرِهِ«۴»، أی ما عظموه حقّ عظمته. ابو بکر ورّاق گفت: برای آن شب قدر خواند اینکه شب را که هر بی‌قدری در اینکه شب با قدر و منزلت شود چون طاعت کند و اینکه شب را احیا کند«۵». و گفتند: برای آن که طاعت در اینکه شب بنزدیک خدای تعالی قدر و منزلت تمام ---------------------------------- (۱). سوره دخان (۴۴) آیه ۳. (۲). کا، آد، گا: رمضان. (۳). آج نشود. (۴). سوره انعام (۶) آیه ۹۱، سوره حج (۲۲) آیه ۷۴، سوره زمر (۳۹) آیه ۶۷. (۵). آد، گا و به طاعت قیام نماید. [.....]

صفحه : ۳۴۴ دارد. سهل بن عبد اللّه گفت: برای آن که خدای تعالی رحمت در اینکه شب بر بندگان تقدیر کند. بهری دگر گفتند: برای آن که در اینکه شب فریشتگان با قدر و منزلت از آسمان به زمین آیند. خلیل احمد گفت: برای آن که در اینکه شب زمین بر فریشتگان تنگ شود از بسیاری که فرود آیند، من قول العرب: قدرت علیه قدرا إذا ضیّقت علیه، و منه قوله: وَ مَن قُدِرَ عَلَیهِ رِزقُهُ«۱». فصل دویم در ذکر اختلاف علما در وقتش صحابه خلاف کردند در او«۲». بعضی گفتند: اینکه در عهد رسول بود. چون رسول- علیه السلام- برفت، اینکه معنی برداشتند، و بعضی دگر گفتند«۳»: تا به قیامت باشد. ابو مرثد گفت از أبو ذر غفاری- رحمة اللّه علیه- پرسیدم حدیث شب قدر و آن که مرفوع است یا نیست؟ گفت، من از رسول- علیه السلام- پرسیدم و گفتم: اینکه چیزی است که در عهد انبیا باشد یا پس از ایشان باشد! گفت: لا بل تا به قیامت باشد. دیگری گفت از ابو هریره پرسیدم که، می‌گویند: شب قدر برداشتند از میان ما! گفت: دروغ گفت آن که اینکه دعوی کرد. گفتم: کی باشد در سال! گفت: در ماه رمضان. بعضی دگر [۱۵۵- ر] از صحابه گفتند: او مرفوع نیست، و لکن در جمله سال باشد تا اگر کسی طلاق خورد یابنده را آزاد کند تا به شب قدر طلاق و عتق موقوف باشد بر یک سال، تا یک سال تمام بنگذرد واقع نباشد، و اینکه یک روایت است از عبد اللّه مسعود، و مذهب ابو حنیفه است. امّا جمهور علما برانند که اینکه شب در ماه رمضان باشد هر سال، و اینکه قول عبد اللّه عمر است و حسن بصری و سعید جبیر. آنگه خلاف کردند در ماه رمضان که کدام شب باشد. ابو رزین گفت: ---------------------------------- (۱). سوره طلاق (۶۵) آیه ۷. (۳- ۲). کا، آد، گا: اینکه.

صفحه : ۳۴۵ شب اوّل ماه رمضان باشد. حسن بصری گفت: شب هفدهم ماه رمضان باشد و آن شب بود که بر دگر روز وقعه بدر بود، و درست آن است که در عشر اواخر بود از ماه رمضان- و اینکه مذهب اهل البیت است و شافعی. و ابو هریره خبری دگر روایت کرد که رسول گفت: ۱» فالتمسوا هذه فی العشر الغوابر« ، گفت: در دهه باقی طلب باید کردن. و امیر المؤمنین علی- علیه السلام- گفت«۲»: رسول- صلی اللّه علیه و علی اله- در عشر اواخر اهل خود را بیدار کردی در ماه رمضان. آنگه خلاف کردند که کدام شب باشد از اینکه شبها؟ ابو سعید خدریّ گفت: رسول- علیه السلام- شب بیست و یکم ماه رمضان تا روز نماز کرد، و آن شب باران از آسمان می‌آمد، و کان المسجد علی عریش، و مسجد به چفته پوشیده بود، آب فرو می‌آمد و رسول- علیه السلام- سجده می‌کرد در میان آب و گل. بامداد چون از مسجد بیرون آمد، اثر آب و گل بر روی رسول بود. بعضی دگر گفتند: شب بیست و سهام باشد و اینکه در اخبار اهل البیت است. مردی بنزدیک رسول آمد از جهینه [۱۵۵- پ] و گفت: یا رسول اللّه؟ از قبیله ما تا به مدینه راه دور است، مرا راه نمای بر شب قدر در ماه رمضان گفت: علیك بلیلة ثلث، و عشرین ، گفت: شب بیست و سهام نگاه دار. و عبد اللّه عمر گفت: در عهد رسول چند کس در خواب دیدند از صحابه که شب قدر شب بیست و سهام است. رسول- علیه السلام- گفت: خوابهای شما متواطی است بر شب بیست و سهام، هر که او خواهد که قیامی کند و عبادتی، فعلیه بلیلة ثلث و عشرین. ضمرة بن عبد اللّه«۳» گفت: من در«۴» جماعتی بودم از بنی سلمه. گفتند: کیست که برود و برای ما رسول را بپرسد از شب قدر! گفتم: من بروم، بیامدم«۵»، ---------------------------------- (۱). کا، آد، گا، فالتمسوها فی العشر الاخر، و

فی روایهٔ الغوابر. (۲). آد، گا که. (۳). کا، آد، گا: حمزهٔ بن عبد اللّه. (۴). آد، گا میان. (۵). کا، آد، گا در.

صفحه : ۳۴۶ شب به مدینه رسیدم، به در سرای رسول رسیدم. رسول بفرمود تا مرا طعام آوردند. من طعام بخوردم. گفت: نعل«۱» من بیاری«۲». من نعلینی پیش رسول نهادم. بپوشید و بیرون آمد تا به مسجد آید. مرا گفت: کاری داری! گفتم: یا رسول اللّه؟ بنو سلمه مرا فرستاده‌اند تا بپرسم که شب قدر کدام شب باشد! گفت: امشب چندم است از ماه! گفتم: شب بیست و دوم است. گفت: فردا شب باشد- شب بیست و سه‌ام. و بعضی دگر گفتند: شب بیست و پنجم باشد از خبری که روایت کردند که قرآن فرود آمد بیست و چهارم«۳» روز گذشته از ماه رمضان، و خدای تعالی گفت: إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَهِٔ القَدرِ، بر اینکه موجب باید تا شب بیست و پنجم باشد. بعضی دگر گفتند: شب بیست و هفتم«۴». عبد اللّه عبّاس گفت: عمر خطّاب صحابه رسول را پرسید از شب قدر، گفتند: ما از رسول چنین شنیدیم [۱۵۶- ر] که در عشر اواخر باشد در وتر شبها، آنگه هر کسی شبی می‌گفتند و من هیچ نمی‌گفتم. گفت: یا بن عبّاس؟ چه گویی تو! گفتم: از رأی خود گویم! گفت: آری، از رأی تو می‌پرسم. گفتم: خدای تعالی بیشتر چیزها هفت آفرید، آسمانها هفت است و زمینها هفت است و کوهها و دریاها هفت است، و طواف هفت است و رمی جمار هفت است و خلق آدمی از هفت چیز است، و روزی او از هفت چیز، همانا شب بیست و هفتم باشد. و عبد اللّه عمر گفت، رسول- علیه السلام- گفت: هر که تحرّی شب قدر کند- یعنی طلب کند آن را- گو در شب بیست و هفتم بجویی«۵» آن را. ابیّ کعب را پرسیدند، گفت: شب بیست و هفتم باشد. گفتند: از کجا گفتی! گفت: علامتی هست آن را که ما آن علامت به اینکه روز یافتیم. گفتند: آن علامت ------------------------------ (۱). کا، آد، گا: نعلین. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: بیار. (۳). کا، آد، گا: چهار. (۴). آج، کا باشد، آد، گا است. (۵). آج: بجویید.

صفحه : ۳۴۷ چیست! گفت رسول- علیه السلام- گفت: علامت شب قدر آن باشد که بامداد آفتاب بر آید بر مثال طشتی، آن را شعاع نباشد، و بعضی دگر از اصحابه گفتند: رسول- علیه السلام- شب بیست و سه‌ام ثلثی از شب نماز کرد و شب بیست و پنجم دو بهر از شب نماز کرد و شب بیست و هفتم تا روز نماز کرد. ابو بکر ورّاق را پرسیدند، گفت: عدد کلمات اینکه سورت بر عدد شبهاست«۱». سورت سی کلمت است و ماه سی شب. آنگه پرسنده را گفت: بشمر. او می‌شمرد، چون برسید به «هی»، گفت: چند داری! گفت: بیست و هفت. گفت: هی هی. و بعضی دگر گفتند: به شب بیست و نهم باشد. و خبری روایت کردند که رسول- علیه السلام- گفت: شب بیست و نهم فریشتگان از آسمان به عدد ریگ بیابان فرود آیند، [۱۵۶- پ] و خبر«۲» بیشتر بر ابهام است. یکی را از بزرگان صحابه پرسیدند از اینکه شب، گفت: من در تعیین اینکه شب سخن نگویم پس از آن که از رسول- علیه السلام- شنیدم که گفت: التمسوها فی تسع بقین أو سبع بقین أو خمس بقین أو ثلث بقین أو آخر لیلهٔ ، گفت: در اینکه او تار عشر اواخر طلب کنی«۳». و حکمت در آن که خدای تعالی اینکه شب باز پوشید در میان شبهای ماه رمضان آن است تا بندگان در جمله شبها اجتهاد کنند بر یک شب اعتماد نکنند. یکی را از بزرگان پرسیدند که: چرا«۴» شب قدر پوشیده کرد! گفت: لطفا للعباد فی الاجتهاد و ترک الاعتماد و اعداد الزاد فی هذه الأعداد لیوم المعاد. و خدای تعالی چند چیز در چند چیز پنهان کرد: شب قدر«۵» در شبها، و نماز وسطی در نمازها، و وقت قیام السّاعه در اوقات، و نام مهمترین در میان ------------------------------ (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: شبهای ماه است. (۲). آج: اختیار. [.....] (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: کنید. (۴). کا، آد، گا خدای تعالی. (۵). آج در میان.

صفحه : ۳۴۸ نامها، و ساعت اجابت در ساعات روز آدینه، و رضای خود در طاعات، و سخط خود در سیّئات، و دوست خود را در میان بندگان، و حکمت آن که تا مکلّفان اجتهاد کنند در نمازها و همه به جای می‌آرند طمعا فی إدراک الوسطی، و شبهای ماه رمضان عبادت کنند طمعا فی ادراک لیلهٔ القدر، و ساعات آدینه به دعا مستغرق دارند طمعا فی ساعهٔ الإجابهٔ، و خدای را به همه نامها بخوانند رغبهٔ فی اسمه الأعظم، و در همه طاعات مواظبت کنند طمعا فی إدراک الرضا، و از همه معاصی اجتناب کنند حذرا

من حلول السخط، و در هيچ حال از قيام ساعت ايمن نباشد، هميشه مستعدّ رفتن مى‌باشد. و ولىّ خود را پنهان كرد تا جمله بندگان او را حرمت دارند تجويزا [۱۵۷- ر] أن يكون ذلك. فصل سهام«۱» در علامات او حسن بصرى روايت كرد كه- رسول- عليه السلام- گفت: شب قدر شبى باشد خوش و روشن، نه گرم باشد و نه سرد باشد، بامدادش آفتاب برآيد و او را شعاع نباشد. عبيد بن عمير گفت: در اواخر ماه رمضان در كشتى بودم، شبى از شبها آب دريا برگرفتم و باز خوردم، عذب زلال يافتم، بدانستم كه آن شب شب قدر است. فصل چهارم در فضائل و خصايص اينكه شب ابو هريره روايت كرد كه از رسول- عليه السلام- كه او گفت: هر كه شب قدر نماز كند از سر ايمان و احتساب، خداى تعالى گناهان گذشته بيامرزد او را. و در ---------------------------------- (۱). آد: سيم.

صفحه : ۳۴۹ خبر است كه: شيطان در اينكه شب بيرون نيايد و بر دگر روز تا چاشتگاه و نتواند كه كسى را رنجى رساند از خيالى و فسادى. و سحر هيچ ساحر در اينكه شب اثر نكند. عبد اللّه عبّاس روايت كرد كه: خداى تعالى در اينكه شب فريشتگان را فرمايد تا با جبريل از سدرة المنتهى به زمين آيند. هفتاد هزار فريشته به زمين آيند بالواهاى نور. چون به زمين آيند لواها به چهار جايگاه بزنند: بر پشت خانه كعبه و بر سر تربت رسول- عليه السلام- و به مسجد بيت المقدّس و به كوه طور سينا. آنگه جبريل گويد: پراگنده شوى«۱»، پراگنده شوند. هيچ سراى و حجره‌اى و خانه‌اى و سفينه‌اى«۲» بنماند كه در آن جا مؤمنى يا مؤمنه‌اى باشد الّا كه فريشتگان در آن جا شوند الّا خانه‌اى كه در او سگى يا خوكى يا خمرى يا جنبى از حرام يا صورتى باشد. همه تسبيح و تهليل و استغفار مى‌كنند براى امّت محمّد. چون وقت صبح باشد، روى با آسمان نهند [۱۵۷- پ]. ساكنان آسمان دنيا به استقبال آيند و گويند: از كجا مى‌آيى«۳»! گويند: از زمين كه دوش شب قدر بود امّت محمّد را. گويند: ما فعل الله بحوائج امهٔ محمّد! خداى تعالى با حوايج امّت محمّد چه كرد! گويند: ان الله تعالى غفر صالحيها و شفع صالحيها فى طالحيها ، خداى تعالى امّت محمّد را بيامرزيد و صالحان را در طالحان شفاعت قبول كرد. فريشتگان آسمان دنيا آواز بلند كنند به تسبيح و تهليل و ثناى خداى شكر آنچه خداى كرد از كرامت با امّت محمّد. آنگه فريشتگان آسمان دنيا به تشييع با ايشان بروند تا به آسمان دوم، به آسمان دوم همچنين گويند. فريشتگان بپرسند كه: از كجا مى‌آيى«۴»! گويند: دوش شب قدر بود امّت محمّد را گويند: ما فعل الله بحوائجهم! گويند: ان الله غفر صالحيها و شفع صالحيها فى طالحيها. فريشتگان آسمان دوم با ايشان موافقت كنند و به آسمان سهام هم اينكه حديث ---------------------------------- (۱). آج و ديگر نسخه بدلها: شويد. (۲). كا: گوشه‌اى. (۴- ۳). آج و ديگر نسخه بدلها مى‌آييد.

صفحه : ۳۵۰ بشنوند و جواب دهند تا به آسمان هفتم رسند. اهل هر آسمان با ايشان بر موافقت و تشييع مى‌روند تا به سدره منتهى.«۱» چون به سدره منتهى رسند، اينكه حديث بپرسند و هم اينكه جواب بشنوند و آواز به تسبيح و تهليل بردارند. آواز ايشان اهل بهشت عدن بشنوند، رضوان را گويند: اينكه چه آواز است! گويند: فريشتگان‌اند كه خداى را تسبيح و تهليل مى‌كنند، براى امت محمّد. ايشان نيز آواز بردارند به تسبيح و تهليل. حاملان عرش بشنوند، هم اينكه پرسند و جواب شنوند، به شكر خداى آواز بلند كنند به تسبيح و تهليل. خداى تعالى گويد: اينكه چه آواز است- و او عالمتر«۲»! گويند، بار خدايا؟ ما شنيديم كه دوش گناه [۱۵۸- ر] كاران امّت محمّد را بيامرزيدى و شفاعت صالحان در طالحان قبول كردى. حق تعالى گويد: آرى، و لأمهٔ محمّد عندى ما لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر ، و امّت محمّد را بنزديك من است آنچه هيچ چشم چنان نديده باشد و هيچ گوش چنان نشنيده باشد و بر خاطر هيچ آدمى چنان نگذشته باشد. عبد اللّه عبّاس گفت از رسول- عليه السلام- شنيدم كه گفت: چون شب قدر باشد، خداى تعالى جبريل را با كوكبه فريشتگان به زمين فرستد- و او لواى سبز دارد- او لوا بر بام كعبه بزند، و او را شصّد«۳» هزا [ر]«۴» پر باشد، دو پرّ بردارد كه جز اينكه شب باز نكند. اينكه پرّها بر افلاجد«۵» از مشرق تا به مغرب بپوشد. آن فريشتگان مى‌روند در هر جاى و سلام مى‌كنند بر هر قايمى و قاعدى و نماز كنى و ذاكرى، و دست در دست ايشان مى‌نهند و بر

دعای ایشان آمین می‌کنند. چون ------------------------------ (۱). کا، آد، گا: سدرة المنتهی. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها باشد. (۳). کا، آد، گا: سیصد. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). آج: بر افراشد، کا، آد، گا: باز کند.

صفحه : ۳۵۱ صبح بر آید، جبریل ندا کند که خدای تعالی با حوایج امّت محمّد چه کرد! خدای تعالی گوید: نظر کرد به ایشان و ایشان را بیامرزید و عفو کرد الّا چهار کس را: مدمن خمر را، و آن را که عاق باشد در مادر و پدر، و قاطع رحم را، و جادو را. در خبری دگر آمد که: اینکه شب جبریل به زمین آید با هفتاد هزار فریشته، و میکایل با هفتاد هزار، و لوای حمد بیارند و آن را چهار ذوابه«۱» باشد: یکی به مشرق و یکی به مغرب و یکی در زیر عرش و یکی در زیر هفتم زمین. بر لوای حمد نوشته باشد: امة مذنبة و رب غفور ، امّتی گناهکار و خدای آمرزگار. هیچ جای نباشد که جبریل یا فریشته‌ای از اینکه فریشتگان در آن جا شوند و بر ایشان [۱۵۸- ر] سلام کنند و الّا سلام به ایشان رسد در پنج جایگاه: اوّل در در مرگ فی قوله: تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَةُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمْ«۲»، دوم«۳» در بهشت فی قوله: وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ«۴»- الایة. سهام در بهشت فی قوله: وَ الْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ، سَلامٌ عَلَیْکُمْ«۵». چهارم در عرصات فی قوله: سَلامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ«۶». پنجم بنزدیک لقا، فی قوله: تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلامٌ«۷». فصل پنجم در آنچه مستحب است که در اینکه شب کنند و گویند در خبر است که یکی از زنان رسول گفت: یا رسول اللّه؟ اگر شب قدر یابم، چه گویم! گفت، بگو: اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی. و شریح بن هانی ------------------------------ (۱). آج: زاویه. (۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۳۲. [.....] (۳). آج بر. (۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۷۳. (۵). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۳ و ۲۴. (۶). سوره یس (۳۶) آیه ۵۸. (۷). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۳.

صفحه : ۳۵۲ روایت کرد از عایشه که او گفت: اگر شب قدر دریابم، از خدای جز عافیت نخواهم. عامر بن ربیعه گفت: هر که او در شب قدر نماز شام و خفتن بکند«۱»، حظّ خود گرفته باشد از شب قدر. و نمازی معیّن نیست در اخبار اصحاب ما جز که روایت کرده‌اند که در اینکه شب صد رکعت نماز باید کردن، اعنی شب بیست و سهام. و از جمله نوافل ماه رمضان است، از جمله هزار رکعت. و صادق- علیه السلام گفت: هر که او شب بیست و سهام ماه رمضان سورتی الروم و العنکبوت بخواند، غفر اللّه له البتة ، خدای تعالی او را بیامرزد به قطع، استثنا نمی‌کنم و نمی‌ترسم که خدای تعالی به اینکه گفتار مرا حرجی کند. و در خبر است که هم او گفت که: هر که اینکه شب هزار بار «إنا انزلناه» بخواند در روز آید و او شدید الاعتراف باشد به حقّ ما، و آن نباشد [۱۵۹- ر] الّا از چیزی که خدای با او نماید در خواب. و دعوات در اینکه شب بسیار است، از جمله آن دعواتی که در رکعات نوافل باید خواندن، و آن در کتب عبادات مشروح است. قوله: إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ، خدای تعالی در حقّ قرآن پنج چیز گفت، آنگه رسول را پنج چیز تکلیف کرد. امّا آنچه خود گفت در حقّ قرآن: یکی انزال است، یکی تعلیم، یکی تثبیت، یکی تیسیر، یکی حفظ، أمّا الإنزال فی شهر رمضان، و التعلیم بالبیان، و التثبیت فی الجنان، و التیسیر باللّسان، و الحفظ من الشیطان. اما الإنزال فی قوله: إِنّا أَنْزَلْناهُ و التعلیم فی قوله: الرَّحْمنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ«۲»، و التثبیت«۳»: کَذلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ«۴» امّا التیسیر فی قوله: فَإِنَّما یَسَّرْناهُ بِلِسانِکَ«۵» امّا الحفظ فی قوله: إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ«۶». ------------------------------ (۱- ۶). آد، گا: بگذارد/ بگزارد. (۲). سوره رحم (۵۵) آیه ۱ و ۲. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها فی قوله. (۴). سوره فرقان (۲۵) آیه ۳۲. (۵). سوره دخان (۴۴) آیه ۵۸.

صفحه : ۳۵۳ و امّا آن پنج که رسول را فرمود در حقّ قرآن: یکی ابلاغ فی قوله: بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ«۱» دوم قراءت فی قوله: اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ«۲» سهام تلاوت فی قوله: وَ اتْلُ ما أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنْ کِتابِ رَبِّکَ«۳» چهارم بشارت: لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِینَ«۴». پنجم انذار: وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدًّا«۵». قوله: وَ ما أَدْراکَ ما لَیْلَةُ الْقَدْرِ، آنگه بر وجه استعظام گفت: تو چه دانی که شب قدر چه باشد؟ آنگه هم او بیان کرد، گفت: لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، شب قدر بهتر است از هزار ماه. مفسّران خلاف کردند که چرا اینکه مدّت تعیین کرد.

بعضی مفسّران گفتند: رسول- علیه السلام- چهار عابد را نام برد که هشتاد سال خدای را پرستیدند، طرفهٔ العینی در او عاصی نشدند: ایّوب [۱۵۹- پ] و زکریّا و حزقیل و یوشع. صحابه را از آن عجب آمد. جبریل آمد و اینکه سورت آورد و باز نمود که یک ساعت«۶» عبادت تو بهتر است از هزار ماه عبادت ایشان. أنس مالک گفت: سبب آن بود که اعمار امّت رسول اللّه بر او عرض کردند، او را کم آمد در اعمار امم«۷» گذشته، خدای تعالی او را اینکه سورت فرستاد و باز نمود که: به عمر اندک ایشان بر طاعت اندک ثواب بسیار دهم تا یک شب ایشان به باشد از هزار ماه دیگران. مجاهد گفت سبب«۸» آن بود که رسول را گفتند: در بنی اسرایل مردان بودند که هشتاد سال به روز روزه داشتند و به شب قیام کردند. تمنّا کرد که در امّت او مانند آن بودی، خدای تعالی اینکه سورت فرستاد. بعضی دگر گفتند: در ---------------------------------- (۱). سوره مائده (۵) آیه ۶۷. (۲). سوره علق (۹۶) آیه ۱. (۳). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۷. (۴). سوره مریم (۱۹) آیه ۹۵. [.....] (۵). سوره مریم (۱۹) آیه ۹۷. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: شب. (۷). آج: امت. (۸). آج نزول.

صفحه : ۳۵۴ بنی اسرایل هیچ کس را عابد نخواندندی تا هزار ماه تمام عبادت نکردی. خدای تعالی گفت: اینکه نام امت تو را به یک شب حاصل شود. ابو بکر ورّاق گفت: ملک سلیمان هزار ماه بود و ملک ذو القرنین هزار ماه بود، معنی آیت آن باشد که اینکه شب که مرد مؤمن، در یابد او را به بود از ملک سلیمان و ملک ذو القرنین. وهب رسول را گفت که: در بنی اسرایل مردی بود که«۱» سلاح بر دوش نهاد، هزار ماه قتال کرد، رسول را عجب آمد، خدای تعالی اینکه سورت فرستاد. وهب گفت: آن مرد«۲» شمسون نام بود و خدای او را قوّتی عظیم داده بود و او قتال به استخوان ریزه شتری کردی، و چون در کارزارگاه«۳» تشنه شدی، از آن استخوان [۱۶۰- ر] چشمه‌ای آب بیرون آمدی تا او بخوردی و سیر آب شدی، هم بر اینکه گونه قتال می‌کرد«۴» تا کافران از او عاجز شدند. برفتند«۵»، زن او را بفریفتند به مال و گفتند: چون او بخسپد او را ببند تا ما بر او کیدی کنیم. زن او را به رسنی محکم ببست. از خواب در آمد و قوّت کرد و رسنها بگسست. دگر باره چون بخفت، زن برفت و زنجیری بیاورد و دست و پای او به آن سخت ببست. از خواب در آمد و قوّت کرد و بگسست«۶» و زن را گفت: چرا چنین می‌کنی! زن گفت: قوّت تو می‌آزمایم. آنگه گفت: به خدای بر تو که مرا بگوی تا تو به چه بسته شوی که وقت تو آن را غالب نشود! گفت: به هیچ چیز بسته نشوم مگر به سوی سر خود، و او را مویهایی دراز بود. چون بخفت، زن برفت و به موی«۷» او دستهای او ببست و کافران را خبر کرد. بیامدند و او را بگرفتند اسیر و به شهر خود بردند و گوش و بینی او ببریدند و ---------------------------------- (۱). آج ی. (۲). آج: را. (۳). کا: کالزار. (۴). آج: می‌کردی. (۵). آج و. (۶). آج: و زنجیر بگسست. (۷). آج: مویهای.

صفحه : ۳۵۵ چشمهای او بر کندند و او را در بازار بداشته بودند و مردم بر او نظاره شده«۱». او خدای را بخواند و در خدای بنالید، و ملک ایشان بر کوشکی نشسته بود و نظاره او می‌کرد و شماتت می‌کردند به او. او خدای را بخواند، خدای تعالی چشم با او داد و گوش و بینی او درست کرد و موی از دستهای او جدا کرد، او بر آن قوم حمله کرد. ایشان از او بگریختند و پراگنده شدند. و کوشک ملک بر چند ستون نهاده بود. دست بکرد و آن ستونی که جای«۲» ملک بر بالای او بود بجنبانید و بیران کرد«۳» و کوشک فرو اوفتاد و ایشان هلاک شدند. اینکه خبر ثعلبیّ در تفسیر آورد- و اللّه اعلم بصحته. یوسف [۱۶۰- پ] إبن مازن الرّاسبی«۴» گفت: چون حسن بن علی- علیهما السلام با معاویه صلح کرد، جماعتی زبان ملامت در او دراز کردند و گفتند: روی ما سیاه کردی و ما را«۵» ذلیل کردی. او گفت: مرا ملامت مکنی«۶» که مصلحتی به اینکه تعلّق داشت، و من از رسول- علیه السلام- شنیدم که گفت: من در خواب دیدم که جماعتی قرده- أعنی بوزنگان- بر منبر من می‌رفتند و به زیر می‌آمدند. چون جبریل آمد، من اینکه خواب از او بپرسیدم، گفت: بنی امیّه باشند که از پس تو به نا حق بر منبر تو شوند. من گفتم: یا جبریل؟ مدّت ملک ایشان چند ماه باشد! گفت: هزار ماه. من دل تنگ شدم. جبریل آمد و مرا تسلّی داد و: إِنّا أَعطَیناکَ الکَوثَرَ«۷» آورد و: إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَةِ القَدرِ، و فضیلت شب قدر با رسول تقریر کرد و باز نمود که: شب قدر بهتر است از هزار ماه که مدّت ملک بنی امیّه باشد. ----------

--------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: نظاره می‌کردند. (۲). آج: خانه. (۳). آج: ویران کرد. [.....] (۴). کا: یوسف بن مازن الرّاسبیی. (۵). آج: و کار ما. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: مکنید. (۷). سوره کوثر (۱۰۸) آیه ۱.

صفحه : ۳۵۶ قتیبی گفت: از اوّل«۱» عهد بنی امیّه شمار نگاه می‌داشتم، مدّت ملک ایشان هزار ماه بود، بیش نه و کم نه«۲». بعضی دگر گفتند: معنی آن است که عمل اینکه شب بهتر است از عمل هزار ماه [که در او شب قدر نباشد. ابو العالیه گفت: معنی آن است که ثواب عمل شب قدر بهتر است از هزار ماه]«۳» عمر دنیا. مجاهد گفت: سلام فریشتگان در اینکه شب بر مؤمنان بهتر است از سلام دیگران بر ایشان هزار ماه، فذلک قوله: تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ، و التقدیر تتنزل بک، «تا» بیفگند استثقال را، گفت: فریشتگان فرود آیند. وَ الرُّوحُ، یعنی جبریل بر قول بیشتر مفسّران. و اخبار بر اینکه بسیار آمده است«۴» ۵» و إنّ جبریل تنزل فی هذه اللیلة فی کبکبة« من الملائکة چنان که رفت. کعب گفت و مقاتل حیّان: «روح» جماعتی فریشتگان باشند که ایشان را جز اینکه شب نبینند [۱۶۱- ر]. واقدی گفت: «روح» آن فریشته است که روز قیامت در یک صف بایستد و جمله فریشتگان در یک صف فی قوله: یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَةُ صَفًّا«۶» فیها، أی فی لیلة القدر. بِإِذْنِ رَبِّهِمْ، به فرمان خدایشان. مِنْ کُلِّ أَمْرٍ، قیل معناه بکلّ امر قدرّه اللّه و قضاه، به هر کاری که خدای تعالی قضا کرده باشد. و «من» به معنی «با» است، چنان که گفت: یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ«۷»، أی بأمر اللّه. و ابو صالح روایت کرد از عبد اللّه [عبّاس]«۸» که او خواند: من کلّ امرئ به « یا » و گفتند: اینکه قراءت امیر المؤمنین علی- علیه السلام- است. و او را دو معنی باشد: یکی آن که من کلّ ملک، از هر فریشته‌ای، و وجه دوم آن که: -------------------------------

---- (۱). آج: تداول. (۲). آج: نه بیش و نه کم. (۸- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). کا منها. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: کوکبة. (۶). سوره نبأ (۷۸) آیه ۳۸. (۷). سوره رعد (۱۳) آیه ۱۱.

صفحه : ۳۵۷ [من]«۱» به معنی «علی» باشد، أی علی کلّ رجل سلام، و «علی» متعلّق باشد به «سلام». و قراءت عامّه قرّاء اولیتر است برای موافقت مصاحف را، و برای آن که بر اینکه وجه معنی مستقیم نمی‌شود. و قوله: سَلامٌ هِیَ، جمله‌ای است از مبتدا و خبر، یعنی هذه اللیلة سلام، اینکه شب سلام است. در او چند قول گفتند: یکی آن که اینکه شب سلامت است و خیر. در اینکه شب خدای تعالی هیچ تقدیر نکند جز خیر و سلامت. مجاهد گفت: یعنی اینکه شب سلامت است از شیاطین و وسواس ایشان. شیطان در اینکه شب ممنوع باشد از آنچه رنجی به کسی رساند. شعبی و منصور باذان گفتند: یعنی اینکه سلام فریشتگان باشد«۲»، تا صبح برآمدن، سلام می‌کنند بر هر قایمی و قاعدی و راکعی و ساجدی. کسائی و خلف خواندند و یحیی بن وثاب و أعمش «مطلع» به کسر «لام» و باقی قرّاء به فتح «لام» و اینکه قراءت اختیار است برای آن که «مطلع» به فتح «لام» مصدر باشد [۱۶۱- پ]، و به کسر «لام» موضع. و اینکه جا مصدر لایق است جز که مفعل را بر وقت حمل کنند- و اللّه أعلم. ------------------------------- (۱). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). کا، آد، گا حتّی مطلع الفجر.

صفحه : ۳۵۸

سورة لم یکن

«۱» اینکه سورت مدنی است و هشت«۲» آیت است و نود و چهار کلمت است و سیصد و نود و نه حرف است، و روایت است از سعید مسیّب از أبو الدّرداء که رسول- علیه السلام- گفت: اگر مردمان بدانستندی که در اینکه سورت چه فضیلت و منقبت است، اهل و مال رها کردندی و اینکه سورت بیاموختندی. مردی از خزاعه گفت: یا رسول [اللّه]«۳»؟ بگو تا در اینکه سورت چه ثواب است خواننده را! رسول- علیه السلام- گفت: اینکه سورت است که هیچ منافق نخواند و نه آن کس که در دل او شکّی باشد، آنگه گفت: به خدای که فریشتگان مقرّب اینکه سورت خوانند از آنگه که خدا فرو فرستاد و از قراءت اینکه سورت فراتر نشوند، و هیچ بنده نباشد که اینکه سورت بخواند به شب و الّا خدای تعالی فریشتگان را بفرستد تا او را نگاه دارند در دین و دنیا و او را دعا کنند

به رحمت و مغفرت. اگر به روز بخوانـد، چندان ثواب دهند او را که روشنای روز به او رسد و تاریکی شب، یعنی چندان که ملک دنیاست. مردی از قیس عیلان گفت: یا رسول اللّه، زیادتی کن ما را در اینکه ----------------------------------

(۱). گا: سورهٔ بینه. [.....] (۲). اساس: به صورت «بیست» هم خوانده می‌شود. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۳۵۹ حدیث. رسول اللّه- علیه السلام- گفت: عَمَّ یَتَساءَلُون«۱» بیاموزی«۲»، و ق وَ القُرآنِ المَجِیدِ«۳»، وَ السَّماءِ ذاتِ البُرُوجِ«۴»، وَ السَّماءِ وَ الطّارِقِ«۵»، که اگر شما بدانی«۶» که در اینکه سورتها چه فضیلت و ثواب است، آنچه در دست داری رها کنی«۷» و به تعلیم و حفظ اینکه سورتها مشغول شوی«۸» و به اینکه سورتها تقرّب کنی«۹» به خدای تعالی که خدای تعالی به اینکه سورتها جمله [۱۶۲- ر] گناه«۱۰» بیامرزد الّا شرک به خدای. و بدانی«۱۱» که سورهٔ الملک مجادله کند روز قیامت از خداوندش و استغفار کند برای او از گناه. زرّ حبیش روایت کرد از ابیّ کعب که رسول- صلی اللّه علیه و آله- گفت: هر که او سورت لم یکن بخواند، روز قیامت با خیر البریّهٔ باشد در سفر و اقامت. أنس مالک گفت رسول- علیه السلام- ابیّ کعب را گفت: خدای مرا فرمود که اینکه سورت بر تو خوانم. ابی«۱۲» گفت: یا رسول اللّه«۱۳»، نام من«۱۴» برد! گفت: آری، ابیّ بگریست«۱۵».

[سوره البينة (۹۸): آيات ۱ تا ۸]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ لَم يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن أَهلِ الكِتابِ وَ المُشرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتّى تَأتِيَهُمُ البَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اللّهِ يَتلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَةً (۲) فِيها كُتُبٌ قَيِّمَةٌ (۳) وَ ما تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ إِلاّ مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَيِّنَةُ (۴) وَ ما أُمِرُوا إِلاّ لِيَعبُدُوا اللّهَ مُخلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلاةَ وَ يُؤتُوا الزَّكاةَ وَ ذلِكَ دِينُ القَيِّمَةِ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن أَهلِ الكِتابِ وَ المُشرِكِينَ فِي نارِ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أُولئِكَ هُم شَرُّ البَرِيَّةِ (۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِكَ هُم خَيرُ البَرِيَّةِ (۷) جَزاؤُهُم عِندَ رَبِّهِم جَنّاتُ عَدنٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِيَ اللّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ ذلِكَ لِمَن خَشِيَ رَبَّهُ (۸)

[ترجمه]

نبودند آنان که کافرند از اهل کتاب و بت پرستان به زایل تا آمد به ایشان حجّت. ----------------------------------

- (۱). سوره نبأ (۷۸) آیه ۱. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: بیاموزید. (۳). سوره ق (۵۰) آیه ۱. (۴). سوره بروج (۸۵) آیه ۱. (۵). سوره طارق (۸۶) آیه ۱. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: بدانید. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: دارید رها کنید. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: شوید. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها: کنید. (۱۰). کا، آد، گا: گناهان. (۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بدانید. (۱۲). آج و دیگر نسخه بدلها: أبی کعب. [.....] (۱۳). کا، آد، گا خدا. (۱۴). آج در اینکه سوره. (۱۵). آج و صلی اللّه علی خیر خلقه محمّد و اله.

صفحه : ۳۶۰ پیغامبری از خدای می‌خواند مصحفها«۱» پاک. در آن جا کتابهایی هست راست. پراگنده نشدند آنان که دادند ایشان را کتاب الّا از پس آن که آمد به ایشان حجّت. نفرمودند ایشان را الّا که پرستند خدای را خالص کنندگان«۲» او را عبادت، مسلمانان و به پای دارند نماز و بدهند زکات، و آن دین راست است. آنان که کافر شدند از اهل کتاب و انباز گویان در آتش دوزخ همیشه باشند در آن جا، ایشان بترین خلق باشند. آنان که ایمان آرند و کارهای نیکو کنند، ایشان بهترین خلق باشند. پاداشت ایشان بنزدیک خدایشان بهشتها«۳» مقام است، می‌رود در زیر آن جویها، همیشه باشند در آن جا همیشه«۴»، خشنود باشد خدای از

ایشان و خشنود شوند ایشان از او، آن، آن را بود که از خدای ترسد. قوله تعالی: لَم یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن أَهلِ الکِتابِ، الایهٔ، حق تعالی گفت: ------------------------------ (۱). آج: نامها/ نامه‌ها. (۲). اساس: خالص کردند، با توجّه به آج تصحیح شد، متن تفسیر: خالص کننده. (۳). آج: بستانهای بهشت. (۴). آج: جاویدان.

صفحه : ۳۶۱ نبودند کافران اهل کتاب از جهودان و ترسایان و از مشرکان که با خدای انباز گیرند و بت پرستند. مُنفَکِّینَ، أی زائلین منتهین عن کفر هم، زایل نشدند و باز نایستادند«۱» از کفر تا به ایشان آمد حجّت، یعنی بر کفر مصرّ بودند تا آن که رسول- علیه السلام- به ایشان آمد. آنگه بدل کرد رسول را از بیّنت و بیان کرد بیّنت را«۲» بدل النکرهٔ من المعرفهٔ کقوله: بِالنّاصِیَهِٔ«۳» رَسُولٌ مِنَ اللّهِ یَتلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَهًٔ«۵»، صفت رسول است گفت: می‌خواند بر ایشان صحیفهای«۶» پاکیزه از باطل و دروغ. فِیها، در آن صحیفها. کُتُبٌ قَیِّمَهٌٔ، کتابهایی همه مستقیم. وَ ما تَفَرَّقَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ، گفت: پراگنده نشدند اهل کتاب در حقّ رسول- علیه السلام- و در نبوّت او. إِلّا مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَیِّنَهُٔ، الّا پس از آن که حجّت و بیان به ایشان آمد در کتابهاشان بر صحّت نبوّت او. و معنی تفرّق ایشان آن است که بعضی به او ایمان آوردند و بعضی کافر شدند، و آیت دلیل است بر بطلان قول مجبره که گفتند: کافران را در اصل کافر آفریدند، برای آن که خدای گفت: متفرّق نشدند الّا از پس آن که حجّت به ایشان آمد، و لازم نیاید بر اینکه آیت که بیّنت ورود او مفسدت«۷» باشد برای آن که فساد عند آن«۸» حاصل آید، ------------------------------ (۱). اساس، آج، کا: نه ایستادند/ نایستادند. (۲). آج از. (۴- ۳). سوره علق (۹۶) آیه ۱۵ و ۱۶. (۵). کا، آد، گا فرستاده از خدا. (۶). اساس و دیگر نسخه بدلها: صحیفها/ صحیفه‌ها. (۷). آج: بیّنت داعی مفسدت. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: نزد آن. [.....]

صفحه : ۳۶۲ برای آن که مفسدت آن باشد که فساد حاصل آید عند آن«۱»، و لولاه لم یحصل و لا یکون من باب التمکین، و معجزات از باب تمکین است، و ممکن باشد که اگر آن نیز نبودی کافر شدندی. وَ ما أُمِرُوا إِلّا لِیَعبُدُوا اللّهَ، گفت: نفرمودند ایشان را الّا آن که خدای را پرستند. مُخلِصِینَ لَهُ الدِّینَ، أی العبادهٔ، خالص کننده او را عبادت. و نصب او بر حال است. و «دین» نصب بر مفعول به، و اسم فاعل در او عمل کرده است. حُنَفاءَ، مسلمانان، جمع حنیف باشد، و نصب او بر حال است [۱۶۳- پ]. وَ یُقِیمُوا الصَّلاهَٔ، عطف است بر «لیعبدوا»، نماز به پای دارند و زکات مال دهند. وَ ذلِکَ دِینُ القَیِّمَهِٔ، أی دین الملّهٔ القیّمهٔ، أو الشریعهٔ القیمهٔ، او«۲» صفت موصوفی محذوف است و هر دو یکی است و اضافه کرد یکی را با دگر لاختلاف اللفظین، چنان که گفت: حندس الظلم. بعضی دگر گفتند: و ذلک دین الإسلام القیمهٔ، و [تا]«۳» تأنیث را نباشد، مبالغت را باشد کقولهم: رجل راویهٔ«۴» للشّعر و علامهٔ و نسّابهٔ. بعضی دگر گفتند: صفت کتب است، أی و ذلک دین الکتب القیمهٔ، یعنی طریقهٔ الکتب القیمهٔ. نضر بن شمیل گفت: خلیل احمد را پرسیدم از اینکه آیت، گفت: القَیِّمَهِٔ جمع القایم أی الفرقهٔ القیمهٔ، کالمجبرهٔ و المشبههٔ و المعتزلهٔ رجوعا بها إلی الفرقهٔ و الطائفهٔ و الجماعهٔ، معنی آن باشد: و ذلک دین الطائفهٔ القائمین بتوحید اللّه. إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن أَهلِ الکِتابِ، الایهٔ، گفت: آنان که کافر شدند از جهودان و ترسایان و مشرکان در آتش دوزخ باشند و آن جا مخلّد«۵» مؤبّد بمانند«۶»، و ایشان بترین خلقان باشند. نافع «بریئهٔ» خواند به همز«۷» در هر دو جایگاه. ------------------------------ (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: نزد آن. (۲). آج: تا. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). کا، آد، گا: روّایه. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها و. (۶). کا، آد، گا اولئک هم شر البریه. (۷). کا، آد، گا: همزه.

صفحه : ۳۶۳ إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ، و آنان که ایمان دارند«۱» و عمل صالح کنند«۲»، ایشان بهترین خلقان باشند. و «بریئهٔ» به همز من برأ اللّه الخلق، أی خلقهم. و بی‌همز من البری و هو التراب، یعنی بهترین آدمیان باشند که ایشان را از خاک آفریده‌اند. و روا بود که«۳» به معنی خلیقه باشد به تخفیف همز. جَزاؤُهُم عِندَ رَبِّهِم جَنّاتُ عَدنٍ، گفت: جزا و پاداشت آن بنزدیک خدای بهشتهای اقامت باشد«۴» که در زیر درختان او جویها [۱۶۴- ر] می‌رود در آن جا مخلّد مؤبّد باشند. رَضِیَ اللّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ، خدای از ایشان خشنود است و ایشان از خدا خشنودند. رضای خدای از ایشان ارادت ثواب و خیر باشد در حقّ ایشان، و رضای

ایشان از خدای آن باشد که خشنود باشند به آنچه خدای کند به ایشان از آنچه ایشان مستحقّ آن باشند، و گفتند: رضای خدای از ایشان آن بود که فعل ایشان بپسندد و رضای ایشان از خدای همچنین. و رضا، ارادت باشد به شرط آن که مرادش در وجود آید و کراهتی از پی آن نبود. ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ اینکه آن را باشد که از خدای بترسد. -------------------------------- (۱). کا، آد، گا: آرند. (۲). کا، آد، گا اولئک هم خیر البریهٔ. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها هم. (۴). کا، آد، گا تجری من تحتها الأنهار.

صفحه : ۳۶۴

سورهٔ زلزلت

«۱» اینکه سورت مدنی است در قول عبد اللّه عبّاس، و ضحّاک گفت: مکّی است، و هشت آیت است در عدد کوفیان و مدنیان، و نه آیت است در عدد بصریان. و سی و پنج کلمت است و صد و شصت و نه حرف است. و روایت است از علیّ بن موسی الرّضا- علیهما السلام- از پدرانش از امیر المؤمنین علی که رسول- علیه السلام- گفت: هر که او اینکه سورت چهار بار بخواند، همچنان باشد که جمله قرآن بخوانده«۲». و عطّار روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که رسول- علیه السلام- گفت: إِذا زُلْزِلَتِ، معادل بود نیمه قرآن را، و قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ«۳» معادل باشد ثلث قرآن را و قُلْ یا أَیُّهَا الکافِرُونَ«۴» معادل بود ربع قرآن را.

[سوره الزلزلة (۹۹): آیات ۱ تا ۸]

[اشاره]

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها (۱) وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها (۲) وَ قالَ الْإِنْسانُ ما لَها (۳) یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها (۴) بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحی لَها (۵) یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النّاسُ أَشْتاتاً لِیُرَوْا أَعْمالَهُمْ (۶) فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ (۷) وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ (۸)

[ترجمه]

چون بجنبانند«۵» زمین«۶» جنبانیدنش. -------------------------------- (۱). کا، آد، گا: سورهٔ الزّلزال. (۲). کا، آد، گا: قرآن ختم کرده باشد. (۳). سوره اخلاص (۱۱۲). [.....] (۴). سوره کافرون (۱۰۹). (۵). آج: بلرزد. (۶). در ترجمه آیه در قسمت تفسیر آمده است: زمین را.

صفحه : ۳۶۵ و بیرون آرد زمین بارهای گرانش [۱۶۴- پ]. و گوید آدمی چیست آن را. آن روز حدیث کند به خبرهایش. به آن که خدایت وحی کرد به او. آن روز بیایند مردمان پراگنده تا با ایشان نمایند کارهایشان. هر که بکند به سنگ«۱» مورچه‌ای خرد نیکی ببیند. و هر که کند به سنگ ذرّه‌ای«۲» بدی، ببیند«۳». قوله: إِذا زُلْزِلَتِ، حق تعالی در اینکه سورت ذکر قیامت کرد و احوال او و بعضی احوال او«۴»، گفت: یاد کن ای محمّد چون بجنبانند زمین را جنبانیدنش«۵»، یعنی آن جنبانیدن مخصوص که از آن بیران شود«۶». و زلزل اللّه الارض فتزلزلت، و «زلزال» به فتح «زا» اسم باشد و به کسر «زا» مصدر. گفتند: به فتح نیز مصدر باشد، کالقلقال و البلبال و هما الاضطراب و الوسواس. و عاصم الجحدریّ در شاذّ به فتح خواند. وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها، و بیرون آرد زمین بارهای گرانش. گفتند: مراد گنجهای مدفون باشد در زمین، و گفتند: مراد مردگانند، که آدمیان ثقل زمین‌اند تا زنده باشند بر

پشت او، و چون بمیرند ثقل زمین‌اند در شکم او. وَ قالَ الْإِنْسانُ ما لَها، گوید آدمی: ما لَها، و چیست اینکه زمین را و چه افتاد،«۷» - ------------------------------------- (۱). آج: همسنگ. (۲). آج: همسنگ مورچه‌ای خورد. (۳). آج او را. (۴). کا، آد، گا: باز. (۵). کا، آد، گا: جنبانیدنی. (۶). آج، آد، گا: ویران شود. (۷). کا، آد: افتاده است.

صفحه : ۳۶۶ او را که چنین مضطرب و مزلزل شده است. یَوْمَئِذٍ، آن روز باشد که حدیث کند زمین به اخبار خود. مفسّران گفتند: یعنی خبر دهد به آنچه بر او رفته باشد و آدمیان کرده باشند بر او از خیر و شرّ [۱۶۵- ر]. أنس مالک روایت کند که«۱»: رسول- علیه السلام- اینکه آیت بخواند و گفت: دانی«۲» تا به چه«۳» خبر دهد! گفتند«۴»: اللّه و رسوله أعلم. گفت: خبر دهد به آنچه کرده باشند بر او از خیر و شرّ و گوای دهد که: فلان چنین کرد و فلان چنین کرد در فلان روز«۵» و فلان روز. عبد الرّحمن بن أبی صعصعه گفت از پدرش که: من در حجره«۶» ابو سعید الخدریّ بودم، مرا گفت: یا بنیّ! چون بانگ نماز کنی در صحرا، آواز بلند بردار که هیچ جنّی و انسی و حجر و مدر نباشد و الّا بر صدق تو و برای تو گوای«۷» دهد. راوی خبر گفت: ابو امیّه را دیدم که در مسجد الحرام در هر بقعه‌ای نماز می‌کرد دو رکعت دو رکعت. گفتند«۸»: چرا چنین می‌کنی، بر یک جا بنایستی«۹»! گفت: برای آن«۱۰» تا روز قیامت برای من گوای«۱۱» دهد و اینکه آیت بخواند: بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحی لَها، یعنی ألهمها، قال الرّاجز: اوحی لها القرار و استقرت«۱۲» و شدّها بالرّاسیات الثّبت یعنی خبر دهد زمین که خدای او را الهام داد تا سخن گفت و گوای«۱۳» دهد. -------- ------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: روایت کند که. (۲). کا، آد، گا: دانید. (۳). آج: به آن چه. (۴). آج: گفتم. [.....] (۵). آج: وقت. (۶). آج: حجره‌های، کا: حجر. (۱۳- ۱۱- ۷). آج و دیگر نسخه بدلها: گواهی. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: گفتم. (۹). اساس: بنه‌ایستی، دیگر نسخه بدلها: نه ایستی. (۱۰). آج که. (۱۲). آج، کا، آد: فاستقرّت.

صفحه : ۳۶۷ یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتاتاً، آن روز که مردمان باز آیند. گفتند: از گورها، و گفتند: از شمار گاه پراگنده، یعنی مختلف الاحوال، بعضی سعید و بعضی شقیّ و بعضی ره دست راست گرفته و بعضی ره دست چپ. و نصب «أشتاتا» بر حال است. لِیُرَوْا أَعْمالَهُمْ، تا با ایشان نمایند کردارهای ایشان. و حسن و أعرج خواندند: «لیروا» به فتح « یا »، تا ببینند. و عامّه قرّاء به ضمّ « یا » خواندند. فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ، هر که به سنگ ذرّه‌ای نیکی کرده باشد [۱۶۵- پ] ببیند، و هم چونین«۱» بدی. عبد اللّه عبّاس گفت: هیچ مؤمن نباشد که او عملی کرده باشد از خیر و شرّ در دنیا الّا خدای با او نماید، امّا مؤمن را: حسنات و سیّئات با او نماید، سیّئاتش بیامرزد و حسناتش ثبت کند. و امّا کافر را: حسناتش رد کند و به سیّئاتش عذاب کند. محمّد بن کعب گفت در اینکه آیت معنی آن است که: هر چیز که کافر کند در دنیا، جزای آن ببیند در نفس و اهل و ولدش«۲»، تا چون از دنیا بشود او را هیچ خیر نباشد بنزدیک خدای. و«۳» مثقال ذرّه‌ای که«۴» مؤمن بکند«۵»، جزای آن بدهند او را«۶» در دنیا، عقوبت آن هم در دنیا ببیند به نکبتی و حادثه‌ای که بباشد در نفس و اهل و ولد او«۷». گفت: دلیل اینکه تأویل آن است که روایت کردند که چون اینکه آیت آمد، بعضی صحابه گفتند: یا رسول اللّه؟ اینکه کاری عظیم است که به هر مثقال ذرّه‌ای شرّ، ما را جزا خواهند کردن؟ گفت: اینکه مکاره که در دنیا به شما می‌رسد، از رنج و بیماری و مصیبت، در برابر مثاقیل شرّ شما باشد، و امّا مثاقیل خیر مدّخر باشد برای شما تا در قیامت به شما دهند. و تأویل درست آیت را آن است که: از ظاهر عدول نکنند و مراعات ظاهر ------------------ ---------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: هم چنین/ همچنین. (۲). کا، آد، گا: اهل و مال و فرزندش. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: و هر. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: ذرّه شر که. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها در دنیا. (۶). آج هم. (۷). کا و. [.....]

صفحه : ۳۶۸ کنند الّا آنچه دلیل از آن منع کند. گویند معنی آن است که: خدای تعالی مبالغت فرمود در وعد و وعید، گفت: هر که مثقال ذرّه‌ای خیر بکند در دنیا، جزای آن ببیند از ثواب، و هر که مثقال ذرّه‌ای بکند از شرّ، جزای آن ببیند از عقاب الّا آنچه خدای خواهد که عفو کند [۱۶۶- ر] او را از آن چون مؤمن باشد. امّا کافر«۱» چون خیری کند آن را موقعی نبود برای آن که ایمان ندارد، و خیر نه بر وجه قربت و عبادت کند، پس لفظ «من» را تخصیص باید کردن به اجماع. مقاتل گفت: آیت در«۲» دو مرد آمد

که یکی از ایشان دست بـداشت از خیرات و گفت: آیتی از قرآن منع می‌کنـد مرا از اینکه خیر، و آن آن است که گفت: وَ یُطعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ«۳»، گفت: من اینکه کسره نان و پاره‌ای طعام و یک خرما و یک میویز«۴» دوست نمی‌دارم، اینکه را موقع نباشد و مال بسیار ندارند که بدهند«۵»، منع می‌کرد سائلان را. و دیگری می‌گفت: همانـا اینکه گناهـان خرد که مـا می‌کنیم چون: دروغ و غیبت و نظرت«۶»- که ایشان پنداشتند که خرد است- ما را زیان نـدارد. خـدای تعالی اینکه آیت فرسـتاد و بیان کرد که: هم اینکه سود دارد، و هم آن زیـان دارد، و هم اینکه را ثواب باشـد، و هم آن را عقـاب باشـد. و به مثقال ذرّه‌ای حساب خواهـد بودن، آنگه اگر درست شـود که آیت بر سببی آمـد و در حقّ دو شـخص معیّن، منـع نکنـد از آن که حکم او عـام باشـد در ایشـان و در دیگر مکلّفان. امّا «ذرّة» ثعلب را پرسـیدند از او، گفت: صـد نمله یک حبّه باشـد، و ذرّه یکی باشـد از صد. بر اینکه قول تفسیر«۷» ذرّه به مورچه سرخ کرده است. یزید بن هارون گفت، گفته‌اند: ذرّه را هیچ وزن نباشد، و گفته‌اند: چون آفتاب به سوراخی در --------

---------------------------- (۱). آج: امّـا چون کـافر، کا، آد، گا: و اگر کافر. (۲). آج حقّ. (۳). سوره دهر (۷۶) آیه ۸. (۴). آج: میوه، کا، آد، گا: مویز. (۵). آج، آد، گا. ندارم که بدهم. (۶). کا، آد، گا: نظر. (۷). اساس با خطی متفاوت از متن: همه، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۳۶۹ افتد، آنچه در میان شـعاع آفتاب بینند از دنه«۱»، آن را ذرّه خواننـد. و گفتنـد: ذرّه عبارت است از جزوی که متجزّی نشود. و در خبر است که سـعد بن وقّاص«۲» دو خرما [۱۶۶- پ] به سـایلی داد. او رد کرد. سـعد«۳» گفت: ویحک؟ خـدای از«۴» مثقـال ذرّه‌ای قبول می‌کنـد، تو از من دو خرمـا قبول نمی‌کنی، و آن را مثاقیل ذرّات در او باشـد؟ المطّلب بن حنطب«۵» روایت کرد که: رسـول- علیه السـلام- اینکه آیت در مجلسـی بخوانـد که در آن جـا اعرابیی بود. اعرابی گفت: یـا رسول اللّه: مثقـال ذرّه‌ای«۶»! گفت: بلی، برخـاست و می‌گفت: وا سوأتـاه، و ای رسواییـا- و می‌گریست؟ رسول- علیه السـلام- گفت: اعرابی را دلش از ایمان با خبر است. حسن بصری گفت: صعصعه- عمّ فرزدق- نزدیک رسول- علیه السلام- رفت. رسول- علیه السلام- اینکه سورت بر خواند. چون به آخر رسـید، صعصعه گفت: حسبی من القرآن ما سمعت لا ابالی بعد هذه الایة ان لا اسمع من القران شیئا، گفت: مرا از قرآن اینکـه آیت بس است اگر نیز نشـنوم«۷» روا باشد«۸». و شـاعر گفت: انّ من یعتـدی و یکسب إثمـا وزن مثقال ذرّة سـیراه و یجازی بفعله الشّرّ شرّا و بفعل الجمیل أیضا جزاه هکذا قوله تبارک ربّی فی اذا زلزلت و جلّ ثناه«۹» ---------------------

------------ (۱). آج: رنه، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: سعد ابو و قّاص. (۳). اساس: سعید، با توجّه به آج و دیگر نسـخه بـدلها و قرینه لفظی تصـحیح شد. (۴). آج ما، کا: خـدای ما. (۵). آج: عبـد المطّلب بن حنطب، کـا: مطّلب بن جندب. (۶). آج از مـا بگیرنـد. (۷). اساس نشنوم، با توجّه به آج و دیگر نسـخه بـدلها زایـد می‌نمایـد. [.....] (۸). کـا، آد، گا: مرا کفایت باشد. (۹). کا، آد، گا و قال آخر فی معناه: اذا قربت ساعة یا لها ...، با توجّه به نسخه اساس، اینکه مورد در پایان بحث آمده است.

صفحه : ۳۷۰ و در آخرت دلیـل است بر بطلان احباط، برای آن که خـدای تعالی گفت: هر خیری و شـرّی تا به مثقال ذرّه‌ای آن را جزا باشـد و صاحبش ببینـد و دلیل نکند بر آن که خدای تعالی مرتکب کبیره را نیامرزد، برای آن که اینکه آیت مخصوص است به آیات ارجاء. عاصم خواند به روایت أبان «یره» بضمّ الیاء فی الموضـعین. و إبن عامر به روایت هشام و کسائی از أبو بکر خواند «یره» به اسکان «ها» بی اشباع. ابو الحسن گفت: اینکه لغتی است بد، و ابو جعفر خواند از طریق [۱۶۷- ر] علّاف و روح «یره» به ضم «ها» بی اشبـاع، و شاعری دیگر گفت هم در صـفت اینکه روز، و بعضـی از الفاظ اینکه سورت به نظم آورد، می‌گوید: اذا قربت ساعة یا لها و زلزلت الإرض زلزالها تسیر الجبال علی سـرعة کمرّ السّحاب تری حالها و تنفطر الإرض من سحقة هنالک تخرج اثقالها و لا بدّ من سائل قائل من النّاس یومئـذ ما لها تحـدّث أخبارها ربّها و ربّک لا شکّ أوحی لها و یصدر کلّ الی موقف یقیم الکهول و اطفالها تری النفس ما عملت محضرا و لو ذرّة کان مثقالها تری النّاس سکری بلا قهوة و لکن تری العین اهوالها

صفحه : ۳۷۱)

سورة و العادیات

) اینکه سورت مکّی است در قول عبد اللّه عبّاس، و ضحّاک گفت: مدنی است، و یازده آیت است و چهل کلمت است، و صد و شصت و سه حرف است. و روایت است از زرّ حبیش از ابیّ کعب که رسول- صلّی اللّه علیه و علی آله- گفت: هر که او سورة و العادیات بخواند، خدای تعالی او را«۱» حسنه بنویسد به عدد هر کس که به مزدلفه و منا حاضر آید«۲».

[سوره العادیات (۱۰۰): آیات ۱ تا ۱۱]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ وَ العادِیاتِ ضَبحاً (۱) فَالمُورِیاتِ قَدحاً (۲) فَالمُغِیراتِ صُبحاً (۳) فَأَثَرنَ بِهِ نَقعاً (۴) فَوَسَطنَ بِهِ جَمعاً (۵) إِنَّ الإِنسانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ (۶) وَ إِنَّهُ عَلی ذلِکَ لَشَهِیدٌ (۷) وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الخَیرِ لَشَدِیدٌ (۸) أَ فَلا یَعلَمُ إِذا بُعثِرَ ما فِی القُبُورِ (۹) وَ حُصِّلَ ما فِی الصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُم بِهِم یَومَئِذٍ لَخَبِیرٌ (۱۱)

[ترجمه]

به حقّ دوندگان«۳» به آواز. برون آرندگان آتش. غارت کنندگان بامداد. می‌انگیزند«۴» به او گرد. در میانه می‌برند به او لشکر را. ---------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها ده. (۲). آج صدق رسول اللّه. (۳). آج: اسپان دونده. (۴). آج: برانگیزانیدند.

صفحه : ۳۷۲ آدمی خدای را ناشاکر است. و او بر آن گواه است. و او دوستی مال را سخت است. نمی‌داند چون برانگیزند آنچه در گورهاست! و حاصل کنند«۱» آنچه در سینه‌هاست. [که پروردگار]«۲» ایشان به ایشان آن روز دانا باشد. قوله: وَ العادِیاتِ ضَبحاً، «واو» قسم است، حق تعالی یاد کرد به دوندگان. مفسّران در او خلاف کردند. عبد اللّه عبّاس و عطا و مجاهد و عکرمه و حسن و کلبیّ و ابو العالیه و ربیع و عطیّه و قتاده گفتند و مقاتلان و إبن کیسان که: مراد به «عادیات» اسبانند که [در]«۳» جهاد در سبیل خدای تاختن می‌کنند، و در حال تاختن از گلوی ایشان آواز می‌آید. عبد اللّه عبّاس گفت: هیچ چیز از چهار پای ضبح نکند جز اسب. اهل لغت گفتند: اصل«۴» ضبح و ضباح در آواز روباه باشد، برای اسپ به رعایت خواستند. عبد اللّه عبّاس را پرسیدند که: ضبح چون باشد! او حکایت آن آواز بکرد، گفت: أخ أخ«۵»؟ قال الشاعر فی العادیات: و العادیات اسابیّ الدّماء بها کأنّ اعناقها انصاب ترجیب [۸۶۱- ر] یعنی الخیل، و قال آخر فی الضّبح: لست بالتبع الیمانیّ انّ لم تضبح الخیل فی سواد العراق مقاتل گفت: سورت در حقّ سریّتی آمد که رسول- علیه السلام- ایشان را ---------------------------------- (۱). آج: بیرون آورند. (۳- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد. (۴). اساس: اهل، با توجّه به آج تصحیح شد. (۵). کا، آد، گا: اح اح.

صفحه : ۳۷۳ به حیّی فرستاد از بنی کنانه، و منذر بن عمرو الانصاریّ را بر ایشان امیر کرد. و بعضی دگر گفتند: سریّتی که ایشان را به ذات السلاسل فرستاد، و امیر المؤمنین علی از«۱» ایشان امیر کرد. او برفت و با فتح باز آمد، پس از آن که دو معروف از صحابه برفتند و بی مقصود باز آمدند. عمرو بن العاص گفت: یا رسول اللّه: مرا بفرست که «الحرب خدعة فلعلّی اخدعهم، او را بفرستاد هم باز آمد و چیزی نکرد«۲». امیر المؤمنین را بر آن سریّه امیر کرد، و آن هر سه را در زیر رایت او کرد. امیر المؤمنین ره بگردانید و

رهی بگرفت که باز پس ایشان افتاد، و همه شب راه کرد در زمین سنگ لاخ. به وقت صبح به سر ایشان رسید و ایشان غافل و بیشتر خفته، بر ایشان زد و قومی را بکشت و قومی را اسیر گرفت«۳» و مالشان را به غارت برگرفت، فذلک قوله: فَالْمُغِيراتِ صُبْحاً. و از امیر المؤمنین علی روایت کردند که: مراد به «عادیات» شترانند که روی به حج نهند. ابو صالح گفت: مرا خلاف افتاد با عکرمه در «عادیات». او گفت: اسپانند. و من گفتم: شترانند. او گفت: من از مولای خود شنیدم عبد اللّه عبّاس که«۴» اسپانند، ابو صالح گفت: من نیز از مولای خود شنیدم [۱۶۸- پ] علیّ بن ابی طالب، و مولای من از مولای تو عالمتر است. شعبیّ گفت: اینکه اختلاف برفت میان عبد اللّه عبّاس و امیر المؤمنین علی. عبد اللّه عبّاس گفت: ضبح، اسپ را باشد«۵» و نیز گرد به سنب«۶» اسپ برآید از زمین. امیر المؤمنین گفت: نمی‌دانی که آیت در روز بدر آمد و روز بدر در میان ما هیچ کس اسپ نداشت مگر مقداد بن الأسود که او اسپی داشت أبلق. ------------------------------- (۱). کا، آد، گا: علی را بر. (۲). آج: کاری نکرد. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: اسیر کرد. (۴). آج او گفت، [.....] (۵). کا، آد، گا: گویند. (۶). کا، آد، گا: سبب.

صفحه : ۳۷۴ سعید بن جبیر گفت از عبد اللّه عبّاس که او گفت: من در حجره نشسته بودم، مردی بیامد و مرا پرسید از «عادیات». من گفتم: اسپان باشند که به غزا روند و به شب با قبیله آیند. از آن جا برفت. امیر المؤمنین علی در زیر سقایه زمزم نشسته بود. از او بپرسید. او گفت: از کسی پرسیدی! گفت: آری، از عبد اللّه عبّاس. گفت: چه گفت! مرد گفت که او گفت: اسپان غازیان باشند. گفت: برو و او را پیش من خوان. مرد بیامد، مرا گفت: علی ابو طالب تو را می‌خواند، من برخاستم و پیش او رفتم. او مرا گفت: چرا فتوی می‌کنی به چیزی که ندانی؟ نمی‌دانی که اینکه آیت در اوّل غزایی آمد که بود در اسلام، و آن غزات بدر بود که در میان ما دو اسپ بیش نبود: یکی از آن مقداد اسود، و یکی از آن زبیر. و دو اسپ «عادیات» نباشد، إنّما مراد شتران حاجیانند که از عرفات به مزدلفه شوند و از مزدلفه به منا«۱» و عبد اللّه عبّاس گفت: من از قول خود باز آمدم و با قول علی بن ابی طالب شدم، و اینکه قول عبد اللّه مسعود است و عبید عمیر و محمّد کعب و سدّی، و آنان که اینکه قول گفتند، [گفتند]«۲»: ضبح به معنی ضبع است [۱۶۹- ر] و آن گردن کشیدن شتر باشد در سیر، یقال: ضبحت الإبل و ضبعت إذا مدّت اعناقها فی السّیر، و قالت: صفیة بنت عبد المطّلب فی العادیات الّتی هی الإبل. اما و العادیات غداة جمع بایدیها اذا سطع«۳» الغبار و نصب «ضبحا» بر مصدر باشد از فعلی مقدّر، و التّقدیر: تضبح ضبحا أو کأنّه ضمّن العادیات«۴» معنی الضّابحات فنصبه بها لأن العادیات قلّ ما ------------------------------- (۱). منا/ منی. (۲). اساس، آج: ندارد، با توجّه به کا و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). کا، آد، گا: صدع. (۴). اساس ضبح، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

صفحه : ۳۷۵ یخلون من الضّبح. قوله: فَالْمُورِياتِ قَدْحاً، قسمی دیگر است. و موریات، مخرجات باشند«۱»، یقال: اوریت النّار إذا اخرجتها من الزّند بالقدح. عکرمه و ضحّاک گفتند: مراد اسپانند که بر سنگ می‌روند و به آهن نعل از سنگ آتش بیرون می‌آرند. و نصب «قدحا» هم بر اینکه دو وجه باشد. مقاتل و کلبی گفتند: عرب آن آتش را نار ابی حباحب گویند، قال النّابغة: تقدّ السّلوقیّ المضاعف نسجه و یوقدن بالصّفّاح نارا الحباحب و ابو حباحب مردی بود مضریّ در جاهلیّت و بغایت بخیل بود، و او را عادت بود که از بخل آتش نیفروختی تا مردم بنخفتندی، آنگه آتش ضعیف بر افروختی که گاه بتافتی و گاه بمردی، و اگر آوازی بشنیدی آتش بنشاندی«۲» تا کس به او«۳» منتفع نشود، به آتش او مثل زدند. و آتش سنب ستور را به آن مانند کردند. قتاده گفت: کلام بر وجه مجاز است، مراد اسپان‌اند که آتش کالزار«۴» فروزند«۵» و میان خصمان شرّ افگنند. سعید جبیر گفت: مراد اسپانند که به روز به جهاد روند و به شب باز آیند، ارباب«۶» ایشان آتش بر افروزند یا طعامی سازند برای خود، اینکه قدح و اینکه را اضافه کرد با«۷» اسپان [۱۶۹- پ] بر سبیل مجاز. مجاهد گفت و زید اسلم که: اینکه کنایت است از مکر مردان با یکدیگر، نبینی که عرب گویند چون با کسی مکری خواهند کردن: و اللّه لاقدحنّ لک و لاورین لک. و نیز پارسیان گویند در اینکه معنی: من آتشی در دامن تو نهم، من برای تو دیگی بپزم، ------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: باشد. (۲). کا، آد،

گا: بشنیدی فرونشاندی. (۳). کا، آد، گا: به آتش او. (۴). کا، گا: کارزار. (۵). کا، آد، گا: بر افروزند. (۶). کا: از بهر، گا: از برای. (۷). کا، آد، گا: اینکه اضافه با.

صفحه : ۳۷۶ و اینکه کنایات باشد از کید و مکر. سعید جبیر گفت: مراد زبان مردان«۱» است که به آنچه گویند«۲» آتش عداوت میان مردم افروخته شود، و عرب گویند«۳»: ربّ کلمهٔ اوقدت نارا، و ما نیز گوییم: فلان کس را آتش می‌بارد از زبانش إبن جریج گفت«۴»: مراد آن است فالمنجحات عملا- کنجاح الزّند، یعنی به حقّ آنان که ایشان کار روای«۵» برآرند«۶» و حاجت به اجابت مقرون کنند تا مقصود از او حاصل شود، چنان که از آتش زنه چون قدح کنند آتش را از او. فَالْمُغِيراتِ صُبحاً، قسمی دیگر است به اسپان غارت کننده در وقت صبح. و عرب را عادت آن است که غارت در وقت صبح کنند برای آن که ناگاه کنند«۷»، و اینکه چنان باشد که همه شب«۸» روند تا بامداد وقت صبح به مقصد رسیده باشند، آنگه غارت کنند. و در اشعار ایشان اینکه«۹» بسیار است، منها قوله: لقد علم الحیّ المصبّح انّنا غداهٔ لقینا بالشّریف الأحامسا و منها: قد صبّحت معن بجیش ذی لجب یقال صبّحته اذا اغرت علیه صباحا«۱۰»، و از اینکه جاست: وا صباحاه و لهم صباح سوء، و کذلک قوله: فَساءَ صَباحُ الْمُنْذَرِينَ«۱۱»، علی هذا المنوال و صبحته اذا سقیته صبوحا و اصبحت دخلت فی الصّباح. و نصب «صبحا» بر ظرف --------------------------------

- (۱). کا، آد، گا: مرد. [.....] (۲). کا، آد، گا: گوید. (۳). کا، آد، گا: گوید. (۴). کا، آد، گا: إبن زید گفت. (۵). کا، آد، گا: کارروایی. (۶). کا. اأد، گا: بیارند. (۷). آج: ناگاه شبیخون کنند. (۸). کا، آد، گا راه. (۹). کا، آد، گا معنی. (۱۰). اساس: حاصبا، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). سوره صافّات (۳۷) آیه ۱۷۷.

صفحه : ۳۷۷ است أی وقت الصّبح، و منه المثل: اشرق ثبیر کیما نغیر. فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً، بر انگیزند به آن جایگاه [۱۷۰- ر] گرد. نصب او«۱» بر مفعول به است، و «به» کنایت است عن غیر مذکور. ابو حیوه«۲» در شاذّ خواند: «فأثّرن» به تشدید و باقی قرّاء به تخفیف«۳». و قتاده خواند: «فوسّطن» به تشدید «سین» و باقی قرّاء به تخفیف، و اینکه هم شاذّ است، یعنی به اینکه جایگاه در میان جمع می‌شوند اینکه اسپان یا «۴» اینکه شتران- و قرظیّ گفت: مراد به جمع، جمع منا«۵» است، یعنی در میان اینکه جایگاه می‌شوند در منا«۶». إِنَّ الْإِنْسانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ، اینکه جواب قسم است که قسم برای اوست. سوگند خورد به اینکه چیزها که آدمی کنود است خدای خود را. عبد اللّه عبّاس و مجاهد و قتاده و ربیع گفتند: یعنی کفور است نعمتهای خدای را، یقال: کند النّعمهٔ إذا کفرها. کلبیّ گفت: اینکه لغت لغت کنده و حضرموت و معدّ است، و نیز لغت ربیعه و مضر و قضاعه است. سماک خرشه«۷» گفت: قبیله کنده را برای اینکه کنده خواندند که کفران نعمت پدر کردند. إبن سیرین گفت: آن باشد که خدای را ملامت کند. حسن گفت: آن باشد که مصایب بشمرد و نعمت فراموش کند، و شاعری اینکه معنی«۸» به نظم آرد«۹» فی قوله: یا ایّها الظّالم فی فعله و الظّلم مردود علی من ظلم الی متی انت و حتّی متی تشکو المصیبات و تنسی النّعم ابو امامه گفت که رسول- علیه السّلام- گفت: دانی تا کنود چه باشد! گفتم خدای و رسولش عالمتر«۱۰»: گفت: آن باشد که یأکل وحده و یمنع رفده و یضرب --------------------------------

-- (۱). کا، آد، گا: نصب نقعا. (۲). کا: ابو حیاه. (۳). کا، آد، گا فوسطن به جمعا. (۴). آج: ما، کا: با. [.....] (۶- ۵). آر، گا: منی. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: سماک بن خرثه. (۸). گا را. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها: آورد. (۱۰). آج: عالمتراند.

صفحه : ۳۷۸ اللهعبده} ، تنها نان خورد و عطا ندهد و بنده را بزند. ابو عبیده گفت: کنود قلیل الخیر باشد من قولهم: أرض کنود إذا کانت«۱» لا- تنبت شیئا [۱۷۰- پ] ابو زید الطّائیّ گفت: غیر انّا آمنّا بدهر کنود فضیل عیاض گفت: کنود آن باشد که به یک مصیبت همه نعمتها فراموش کند. ابو بکر ورّاق گفت: آن باشد که نعمت از خود بیند، نه از خدای. محمّد بن علی التّرمذی گفت: آن باشد که نعمت شناسد و منعم را نشناسد. واسطی گفت: آن باشد که نعمت خدای«۲» بر معصیت او صرف کند. سام بن عبد اللّه«۳» گفت: آن باشد که طاعت برای عوض کند. ذو النّون گفت: کنود، هلوع باشد و هلوع در قرآن مفسّر است بقوله: إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً، وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً«۴». گفتند آن باشد که: اندک را کفران کند و بسیار را شکر نکند. دیگری گفت: آن باشد که

سر او بر بالین نعمت باشد و دلش در میدان غفلت. و جمع کنود، کند«۵» باشد، قال الأعشی: احدث لها تحدث لوصلک انّها کند لوصل الزّائر المعتاد وَ إِنَّهُ عَلی ذلِکَ لَشَهِیدٌ، بیشتر مفسّران گفتند: خدای تعالی بر کفران اینکه کافر نعمت گواست. إبن کیسان گفت: ضمیر راجع است هم با کنود، یعنی او بر خود گواست. وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیرِ لَشَدِیدٌ، أی لحبّ المال، مراد به «خیر» مال است، یعنی او مال سخت دوست می‌دارد، بیانه قوله: إِن تَرَکَ خَیراً«۶»، أی مالا- گفتند معنی آیت آن است که: او بخیل است، و عرب بخیل را «شدید» خوانند، و ما نیز بخیل ------------------------------ (۱). اساس، آج: کان، با توجّه به کا و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها را. (۳). کا، آد، گا: بسّام بن عبد اللّه. (۴). سوره معارج (۷۰) آیه ۲۰ و ۲۱. (۵). جمع «کنود» در معاجم لغوی نیامده، و «کند» وصف است برای مفرد مؤنّث، بیت نیز شاهد برای جمع نیست، بل شاهدی است برای مفرد مؤنّث. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۰.

صفحه : ۳۷۹ را «سخت» خوانیم، قال طرفهٔ. اری الموت یعتام لکرام و یصطفی عقیلهٔ مال الفاحش المتشدّد [۱۷۱- ر] و «فاحش» در بیت بخیل است، بیانش قوله: الشَّیطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقرَ وَ یَأْمُرُکُم بِالْفَحشاءِ«۱»، أی بالبخل، بعضی دگر گفتند: او بر دوستی مال سخت قوی است و دل در او بسته و در طلب کردن حریص و مجد. فرّاء گفت: در تقدیر کلام تقدیم و تأخیری هست، و التّقدیر: و إنّه لشدید الحبّ للخیر، پس شدید صفت حبّ است نه صفت مرد، و لکن برای سر آیت را چنین کرد، و مثله قوله: فِی یَومٍ عاصِفٍ«۲»، أی عاصف الرّیح، برای آن که «عصوف» صفت روز نباشد. أَ فَلا یَعلَمُ، نمی‌داند اینکه کافر نعمت بخیل دنیا دوست. إِذا بُعثِرَ ما فِی الْقُبُورِ، که آنگاه که بر انگیزند مردگان را از گورها. فرّاء گفت: بعثر و بحثر، لغتان، و یقال: بعثر أی بعث، و الرّاء زیدت لا لحاقه بالرّباعیّ، و قیل: بحثر مرکب من بحث و اثیر«۳» و اینکه اقوال قریب است. وَ حُصِّلَ ما فِی الصُّدُورِ، و حاصل کنند آنچه در دلها باشد، یعنی آشکارا کنند، بیانه: یَومَ تُبلَی السَّرائِرُ«۴». إِنَّ رَبَّهُم، نمی‌دانند که خدای ایشان اینکه روز، یعنی روز قیامت عالم باشد به احوال ایشان. و همزه«۵» از پس علم و ظنّ مفتوح باید الّا آن که «لام» در خبر او باز آید، چنان که: علمت انّ زیدا لمنطلق، که آنگه مکسور شود. و گویند: حجّاج اینکه سورت در نماز می‌خواند: «أنّ» به فتح بخواند برای «یعلم» چون به آخر رسید «لام» دید نخواست که با سرگیرد «لام» از خبر که «خبیر» است بیفگند، بخواند: «خبیر»، اعراب نگاه داشت و شرع و جانب خدای فروگذاشت. ------------------------------ (۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۸. (۲). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۸. (۳). اساس، کا، آد، گا: ابثر. [.....] (۴). سوره طارق (۸۶) آیه ۹. (۵). کا او، آد، گا إنّ.

صفحه : ۳۸۰)

سورهٔ القارعهٔ

[۱۷۱- پ]) اینکه سورت مکّی است و یازده آیت است و سی و شش کلمت است و صد و پنجاه و دو حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابیّ کعب که رسول- علیه السّلام- گفت: هر که او سورهٔ القارعهٔ بخواند، خدای تعالی روز قیامت کفّه حسناتش گران بار کند«۱».

[سوره القارعهٔ (۱۰۱): آیات ۱ تا ۱۱]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ الْقارِعَةُ (۱) مَا الْقارِعَةُ (۲) وَ ما أَدراکَ مَا الْقارِعَةُ (۳) یَومَ یَکُونُ النّاسُ کَالْفَراشِ الْمَبثُوثِ (۴) وَ تَکُونُ

الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵) فَأَمّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ (۷) وَ أَمّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ (۸) فَأُمُّهُ هاوِيَةٌ (۹) وَ ما أَدْراكَ ما هِيَهْ (۱۰) نارٌ حامِيَةٌ (۱۱)

[ترجمه]

قیامت. و چه قیامت. و چه دانی تو که چیست قیامت«۲»؟ آن روز که باشند مردمان چون پروانه چراغ پراگنده. و باشد کوهها چون پشم زده. ------------------------------ (۱). آج صدق رسول اللّه- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و الحمد للّه ربّ العالمین. (۲). آج: رستخیز.

صفحه : ۳۸۱ امّا آن که گران باشد ترازویش«۱». او در زندگانی باشد پسندیده. و امّا آن که سبک باشد ترازویش«۲». جای او هاویه«۳». و چه دانی تو که چیست آن؟ آتشی تافته است. قوله: الْقارِعَةُ، حق تعالی اینکه سورت در وصف قیامت فرستاد. و «قارعه» نامی است از نامهای او. و اصل او از «قرع» و کوفتن باشد، و او صفت موصوفی محذوف است، تقدیر آن است که: السّاعة القارعة، أو الدّاهیة القارعة، او الخصلة القارعة. آنگه برای استعظام گفت [۱۷۲- ر]: وَ ما أَدْراكَ مَا الْقارِعَةُ، و تو چه دانی که قیامت چه روزی باشد؟ آنگه وصف آن را گفت: يَوْمَ يَكُونُ النّاسُ كَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ، آن روز که مردمان [مانند]«۴» پروانه چراغ باشند و پراگنده باشند. گفتند: برای آن تشبیه کرد مردم را به پروانه که پروانه خود را بر آتش زند، مردم اینکه روز در آتش افتند. فرّاء گفت: چون ملخ پراگنده که به زحمت بر یکدیگر می‌افتند. وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ، و کوهها چون پشم زده باشند، باد در آید و آن را در هوا می‌برد. آنگه گفت: فَأَمّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ امّا آن را که ترازوی او گران باشد به طاعت. علما در «ترازو» خلاف کردند. محقّقان گفتند: ترازو کنایت است از ------------------------------ (۲- ۱). آج: ترازوش. (۳). آج: مادر دوزخ باشد. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۳۸۲ عدل، یعنی خدای تعالی میان خلقان انصاف کند و رها نکند که ظلمی رود و حیفی نمایند، آنچه«۱» به ترازو بر سنجند که در او حیف و نقصانی نباشد. فرّاء گفت: میزان چنان که ترازو باشد، وزن [نیز]«۲» باشد. یعنی من ثقل وزن طاعته أو معصیته، یقال: ما میزان درهمك، أی ما وزنه. گفتند: بر حقیقت حمل نتوان کردن، برای آن که اعمال ما عرض است و ثقل و خفّت در اعراض مصوّر نباشد. و اینکه در توسّع چنان است که گویند: کلام فلان موزون إذا کان بقدر الحاجة، و قال الشّاعر: قد کنت قبل لقاء کم ذا مرّة عندی لکلّ مخاصم میزانه یعنی معادلته و مقاومته. و حسن بصری و مفسّران مقدّم«۳» گفتند: در قیامت ترازو باشد با کفّه‌ها«۴» و شاهین، آنگه خدای تعالی [۱۷۲- پ] در یکی نوری پدید آرد و در یکی ظلمتی. هر کدام که بر یکدیگر زیادت شود حکم آن را باشد. بعضی دیگر گفتند: در اینکه ترازو صحفهای«۵» اعمال سنجند، صحفهای«۶» طاعت در کفّه‌ای باشد و صحفهای«۷» معصیت در کفّه‌ای. هر کدام که بچربد، حکم آن را باشد، فذلك قوله: فَأَمّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ، گفت: هر که ترازوی طاعتش گران باشد، او در عیشی [باشد] پسندیده. کوفیان گفتند: «راضی» به معنی مرضیّ است، کقولهم: ماءٍ دافِقٍ«۸»، أی مدفوق. و بصریان گفتند: راضیة، أی ذات رضی، و مثله قولهم: تامر و لابن و نابل و سایف، أی ذو تمر و لبن و نبل و سیف، قال الشّاعر: و غدرتنی و زعمت أنّ ك لابن فی الصّیف تامر أی ذو لبن و تمر. وَ أَمّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُمُّهُ هاوِيَةٌ، و امّا آن را که ترازوی طاعتش سبک ------------------------------ (۱). کا، آد، گا: بمانند آنچه. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به کا، آد، گا افزوده شد. (۳). کا، آد، گا: متقدّم. (۴). اساس: کفّها/ کفّه‌ها. (۷- ۶- ۵). کا، آد، گا: صحیفهای/ صحیفه‌های. (۸). سوره طارق (۸۶) آیه ۶.

صفحه : ۳۸۳ باشد، مادر او هاویه بود. در او چند قول گفتند: یکی آن که اینکه کلمتی است معروف بنزدیك عرب فی اللّعن و الدّعاء علی الرّجل، تقول العرب: هوت امّه، کما تقول: ثکلته امّه یعنون ماتت امّه و سقطت من علوّ. و بعضی دگر گفتند معنی آن

است«۱»: تهوى على امّ رأسه فى النّار، به سر«۲» به آتش فرو شوند. و بعضى دگر گفتند: فَأُمُّهُ هاوِيَةٌ، أى مأويه جهنم. و عرب «مأوا» را «امّ» خوانند و «هاويه» نام درکه‌ای [است]«۳» از درکات دوزخ آنگه بر سبيل استعظام گفت: وَ ما أَدراكَ ما هِيَه، و تو چه دانى اى محمّد كه آن چه باشد! «ما» استفهامى است و «ها» ى آخر براى استراحت است، و الأصل: ما هى. آنگه هم او بيان كرد [۱۷۳- ر] گفت: نارٌ حامِيَةٌ، آتشى باشد بغايت گرم. ------------------------------ (۱). آج و ديگر نسخه بدلها كه. [.....]
(۲). آج: پس. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به كا، آد، گا افزوده شد.

صفحه : ۳۸۴)

سورة التكاثر

) اينكه سورت مكّى است و هشت آيت است و بيست و هشت كلمت است، و صد و بيست حرف است. و روايت است از أبو امامه از أبىّ كعب كه رسول- عليه السّلام- گفت: هر كه او سورت ذلك به أَلهاكُم«۱» بخواند، خداى تعالى او را از آنان كند كه او را بر نعمت حساب نكند، و چندان ثواب دهد او را كه ثواب آن كس باشد كه هزار آيت از قرآن بخواند«۲».

[سوره التكاثر (۱۰۲): آيات ۱ تا ۸]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ أَلهاكُمُ التَّكاثُرُ (۱) حَتّى زُرتُمُ المَقابِرَ (۲) كَلّا سَوفَ تَعلَمُونَ (۳) ثُمَّ كَلّا سَوفَ تَعلَمُونَ (۴) كَلّا لَو تَعلَمُونَ عِلمَ اليَقِينِ (۵) لَتَرَوُنَّ الجَحِيمَ (۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَينَ اليَقِينِ (۷) ثُمَّ لَتُسئَلُنَّ يَومَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸)

[ترجمه]

مشغول باز كرد«۳» شما را فخر به بسيارى«۴». تا زيارت كردى«۵» گورستانها را. حقّا كه بدانى«۶». پس حقّا كه بدانى«۷». ------------------------------ (۱). كا:ذلك قال أَلهاكُمُ التَّكاثُرُ . (۲). آج صدق رسول اللّه- صلّى اللّه عليه و آله و سلّم- و الحمد للّه ربّ العالمين. (۳). آج: مشغول كرد. (۴). آج مال. (۵). آج: كرديد. (۷- ۶). آج: بدانيد.
صفحه : ۳۸۵ حقّا كه اگر بدانى«۱» دانستن درست. ببينى«۲» دوزخ را. پس ببينى«۳» آن را به چشم دانش. پس بپرسند شما را آن روز از نعمت«۴». قوله:ذلك كه أَلهاكُمُ التَّكاثُرُ، حق تعالى گفت و خطاب كرد با كافرانى كه اينكه فعل كردند: مشغول كرده است شما را تفاخر به كثرت عدد و كثرت مال از طاعت خداى و آنچه شما را برهاند از عقاب او«۵». حَتّى زُرتُمُ المَقابِرَ، در اينكه خلاف كردند، بعضى گفتند: معنى آن است كه تا به مردن و شما را در گورها«۶» دفن كردن، اينكه طريقت شماست، يعنى بر اينكه اصرار كنى«۷» [۱۷۳- پ] تا به مردن. قتاده گفت: آيت در جهودان«۸» آمد كه اينكه معنى مراعات كردندى و به اينكه مشغول بودند تا بر ضلال بمردند. إبن زيد گفت: در قبيله‌اى آمد از انصا [ر]«۹». مقاتل و كلبى گفتند: در دو قبيله آمد از قريش بنى عبد مناف و بنى سهم بن عمر بن هصيص بن كعب، كه ايشان بانگ مفاخرت و منافرت كردند، هر يكى از ايشان گفتند: سادات و اشراف از ما بيشترند و بيشتر بوده‌اند«۱۰» در زندگانى: بنو عبد مناف غالب شدند ايشان را«۱۱». بنو سهم گفتند: اكنون بيايى«۱۲» تا به گورستان رويم و گورها بشماريم تا گور اشراف ما بيشتر است يا گورها اشراف شما، يقال: لهيت عن الشّىء اذا غفلت عنه، و منه قولهم: اذا - ------------------------------ (۳- ۲). آج: ببينيد. (۴). آج: از بهشت. (۵). آج مشغول كرد. (۶). آج: در خاك.

(۷). آج و دیگر نسخه بدلها: اصرار کنید. (۸- ۱). آج و دیگر نسخه بدلها: جهودانی. [.....] (۹). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). آد، گا: از ما پیش بودند و بیشترانند. (۱۱). آد، گا: بر ایشان. (۱۲). آج و دیگر نسخه بدلها: بیایید.

صفحه : ۳۸۶ استأثر اللّه بشیء فاله عنه و لهوت من اللّهو. آنگه بر سبیل زجر و ردع گفت: کَلّا سَوفَ تَعلَمُون، ثُمَّ کَلّا سَوفَ تَعلَمُون. بیان کردیم که «کلّا» به دو معنی استعمال می‌کنند: یک معنی آن که انز جروا، منزجر شدی«۱» که بدانی«۲»، و یکی آن که حقّا که بدانی«۳» و ثمّ حقّا که بدانی«۴». تکرار گفتند: برای تأکید است، و گفتند: برای اختلاف معنی، یعنی بدانی«۵» در گور چون عذاب گور بینی«۶». آنگه بدانی«۷» در دوزخ چون عذاب دوزخ بینی«۸». و بیان اینکه قول آن است که روایت کردند از امیر المؤمنین«۹» که گفت: جماعتی مردمان از عذاب گور در شک بودند تا اینکه آیت آمد که: کَلّا سَوفَ تَعلَمُون. آنگه گفت: کَلّا لَو تَعلَمُونَ عِلمَ الیَقِینِ، اگر بدانی«۱۰» به علم یقین، اضافه کرد با یقین. گروهی گمان بردند که اینکه اضافت موصوف است با صفت، و نه چنین است. بل موصوف [۱۷۴- ر] محذوف است، و مثله: یوم الجمعة و مسجد الجامع، و التّقدیر: یوم السّاعة الجمعة و مسجد الیوم الجامع و علم الأمر الیقین، و جواب «لو» از کلام بیفگند لدلالة الکلام علیه، و التّقدیر: لعلمتم أمرا فظیعا و شأنا عظیما. و گفتند: جواب «لو» مقدّر است در ضمن «الهیکم» و المعنی لو تعلمون علم الیقین لم یلهکم التّکاثر. آنگه گفت بر سبیل وعید و تهدید: لَتَرَوُنَّ الجَحِیمَ، ببینی«۱۱» دوزخ، بر وجه قسمی مضمر و «لام» برای اضمار قسم آورد، گفت: و اللّه که دوزخ ببینی«۱۲»، آنگه ببینی«۱۳» آن را به عین الیقین، یعنی به معاینه. گفتند: تکرار برای تأکید است، و اولیتر آن باشد که برای اختلاف معنی باشد. رؤیت اوّل«۱۴» علم بود، و دوم به معنی -------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: شوید. (۴- ۳- ۲). آج و دیگر نسخه بدلها: بدانید. (۱۰- ۷- ۵). آج و دیگر نسخه بدلها: بدانید. (۶). بینی/ بینید، کا، آد، گا: بینند. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: بینید. (۹). کا، آد علی علیه السّلام. (۱۳- ۱۱). آج، آد، گا: بینید. (۱۲). آج، آد، گا: بینید، کا، آد، گا ثمّ لترونّها. (۱۴). آد، گا به معنی.

صفحه : ۳۸۷ رؤیت بصر، بیان اینکه تأویل قوله: عَینَ الیَقِینِ، و قیل: بعین الیقین، و قیل: رؤیة تؤدّی إلی الیقین. و «یقین» علمی باشد که حاصل آید پس از شک، برای آن خدای را تعالی متیقّن نخوانند، یعنی علمی حاصل آید ایشان را ضروری که با آن شکّی نبود چون به چشم ببینند. ثُمَّ لَتُسئَلُنَّ یَومَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ، آنگه بپرسند ایشان را از نعیم. علما در اینکه«۱» بسیار بگفته‌اند و در اخبار مرفوعه«۲» آورده‌اند. ابو هریره روایت کرد از رسول- علیه السّلام- که او گفت: اینکه نعیم، آب سرد است. و رضا- علیه السّلام«۳»- روایت کرد از پدرانش از رسول- علیه السّلام- که گفت: اینکه نعیم، رطب است و آب سرد. عبد اللّه عمر گفت: آب سرد است در تابستان گرم. أنس روایت کرد که: رسول- علیه السّلام- به مهمان«۴» مقداد«۵» رفت، چون [۱۷۴- پ] طعام بخورد آبی سرد پیش آورد. رسول- علیه السّلام- آب باز خورد، خوش آمد او را، گفت: ما أبردها علی الکبد ، چه سرد است اینکه آب بر جگر. آنگه گفت: چون یکی از شما خواهد تا خورد، باید که جهد کند تا هر کدام سردتر باشد، که آب سرد صفراء را بنشاند و تشنگی ببرد و مرد را بر شکر کردن بعث کند. ابو حاتم گفت: آب سرد در وقت تشنگی، شکر از میان جان بیرون آرد. مالک دینار گفت: مردی بنزدیک حسن بصری آمد و گفت: ما را همسایه‌ای هست«۶»، پالوده نمی‌خورد، می‌گوید: به شکر آن قیام نتوانم کردن. گفت: جاهل است، او نمی‌داند که خدا را بر ما نعمت به آب سرد بیشتر است به آن که به جمله حلواها. ابو هریره روایت کرد از رسول- علیه السّلام- که او گفت: در اینکه آیت هر که را نان گندمین باشد و آب سرد و سایه‌ای که در او نشیند، اینکه سه چیز از آن -------------------------------- (۱). آد، گا سخن. [.....] (۲). کا: مرفوع. (۳). آج: امام رضا علیه التّحیة و الدّعاء. (۴). آج: مهمانی. (۵). آج: مقداد بن اسود. (۶). آد، گا: پالوده.

صفحه : ۳۸۸ نعیم است که خدای تعالی گفت شما را از آن بپرسند. عبد اللّه مسعود گفت از رسول- علیه السّلام- که: اینکه نعیم، ایمنی است و تن درستی. عبد اللّه عبّاس گفت از عمر خطّاب شنیدم که او گفت: یک روز بیرون آمدم به گرمگاه. رسول را دیدم-

علیه السّلام- بیرون آمده، مرا گفت: یا عمر؟ به اینکه وقت برای چه بیرون آمده‌ای! گفتم: یا رسول اللّه؟ برای آنچه تو بیرون آمده‌ای. ساعتی بود، ابو بکر بیرون آمد. رسول گفت: چه کار را بیرون آمده‌ای! گفت: یا رسول اللّه؟ هم برای آن که شما بیرون آمده‌ای. و سبب آن بود که در خانه هیچ سه طعامی نبود و گرسنه بودند. ساعتی بنشستند و حدیث می‌کردند، آنگه رسول- علیه السّلام- گفت: هیچ قوّت داری«۱» [۱۷۵- پ] تا برویم تا به اینکه خرماستان، و اشارت کرد به خرماستانی که ابو الهیثم بن التیهان را بود. برخاستند و روی آن جا«۲» نهادند. چون برفتند با رسول- علیه السّلام. رسول- علیه السّلام- سلام کرد بر ایشان. ابو الهیثم حاضر نبود، أمّ الهیثم حاضر بود، می‌شنید، جواب نداد طمع آن را که رسول علیه السّلام- سلام بر ایشان زیادت کند. چون رسول- علیه السّلام- خواست تا برگردد، در بگشاد و از قفای رسول- علیه السّلام- بتاخت و گفت: یا رسول اللّه؟ من آواز سلام تو شنیدم، برای آن جواب ندادم تا سلام زیادت کنی تا خیر و برکت ما زیادت گردد. رسول گفت: ابو الهیثم کجاست! گفت: یا رسول اللّه؟ به طلب آب است«۳»، هم اینکه ساعت آید، در آی که هزار صلات و رحمت بر تو باد؟ رسول- علیه السّلام- و ابو بکر و عمر در آن جا رفتند. او برفت و بساطی در زیر درختی خرما بیفگند تا ایشان بنشستند. ابو الهیثم در آمد. رسول را آن جا یافت. سخت خرّم شد و بر درخت رفت و شاخی پر بار ببرید از درخت و بیاورد و -------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: دارید. (۲). کا، آد، گا: روی را به آن جا. (۳). آج، آد، گا: آب رفته، کا: رفته است.

صفحه : ۳۸۹ پیش رسول- علیه السّلام- بنهاد و گفت: یا رسول اللّه؟ بخوری«۱» از اینکه شاخ آنچه نیکوتر است از رطب و بسر و تذنوب رسول- علیه السّلام- و صحابه از آن بخوردند، و امّ الهیثم آرد بسرشت و به نان پختن مشغول شد، و ابو الهیثم خواست تا گوسپندی بکشد. رسول- علیه السّلام- رها نکرد. ایشان به قیلوله بخفتند. چون برخاستند، طعام تمام شده بود«۲»، طعام بخوردند و از آن آب سرد باز خوردند. ابو الهیثم آن شاخ باز آورد تا باقی خرما که بر او بود بخوردند. آنگه رسول- علیه السّلام- [۱۷۵- پ] گفت: اینکه سایه و طعام و شراب و آب سرد آن است که خدای تعالی بپرسد از اینکه فی قوله: ثُمَّ لَتُسئَلُنَّ یَومَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ. گفتند: چون اینکه آیت آمد، صحابه گفتند: یا رسول اللّه؟ خدای ما را از اینکه أسودین- یعنی خرما و آب- بخواهد پرسیدن، و ما تیغ بر دوش نهاده در ره او قتال می‌کنیم! گفت: بلی، بخواهد پرسیدن. إبن سیرین گفت از عبد اللّه عمر که: اینکه «نعیم» گرماوه«۳» است. رسول- علیه السّلام- گفت: روز قیامت خدای تعالی نعمتهای خود بر بنده شمارد تا در میان آن گوید: نه از من خواستی که فلانه را روزی من کن تا به زنی کنم او را، من اجابت کردم تو را، به نام و نسب بگوید او را. عبد اللّه عبّاس گفت: چون اینکه آیت آمد، صحابه گفتند: یا رسول اللّه؟ خدای ما را از کدام نعمت خواهد پرسیدن، و ما نان جوین نیم شکم می‌یابیم«۴»! خدای تعالی وحی کرد، گفت: بگو اینان را نه نعلین در پای کرده‌ای«۵» و آب سرد می‌خوری«۶». أنس مالک گفت: چون اینکه آیت آمد، مردی درویش بیامد و گفت: یا رسول اللّه؟ همانا ما معافیم از اینکه سؤال که ما را نعیمی نیست که از آن بپرسند. -------------------------------- (۱). آج: بخور، کا، آد، گا: بخورید. (۲). آج: طعام رسیده بود. (۳). آج، آد، گا: گرمابه. (۴). آج، آد، گا: نمی‌یابیم، کا: نان جونیم سیر یابیم. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: کرده‌اید. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌خورید. [.....]

صفحه : ۳۹۰ رسول گفت: نه نعلین در پای می‌کنی«۱» و آب سرد می‌خوری و در سایه می‌نشینی؟ إبن سیرین گفت«۲»: رسول- علیه السّلام- اینکه سورت بر اصحاب خواند. گفتند: یا رسول اللّه؟ اینکه نعیم چیست که ما را از آن بپرسند! گفت: خانه‌ای که در او بنشینی«۳». و جامه‌ای که به او عورت بپوشی«۴» و قوتی که به آن پشت راست باشد. عکرمه روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که او گفت [۱۷۶- ر]: رسول- علیه السّلام- اینکه سورت بخواند و تفسیر او باز کرد، گفت:ذلک که أَلهاکُمُ التَّکاثُرُ، مشغول کرده است شما را کثرت مال. حَتّی زُرتُمُ المَقابِرَ، تا آن گه که شما را به گور برند مال جمع می‌کنی«۵»، به ناحق، و منع می‌کنی«۶» از حق و دروغها می‌نهی«۷»، دأب شما اینکه است تا به مردن. کَلّا سَوفَ تَعلَمُونَ، بدانی«۸» آنگه که در گور شوی«۹». ثُمَّ کَلّا سَوفَ تَعلَمُونَ، پس بدانی«۱۰» آنگه که از گورها برخیزی«۱۱». کَلّا لَو تَعلَمُونَ عِلمَ الیَقِینِ، اگر بدانی«۱۲» علم یقین آنگه که نامه‌ها«۱۳» پراگنده

می‌آید در قیامت، و خلایق بعضی سعید و بعضی شقّی باشند. ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَینَ الیَقِینِ، آنگه ببینی«۱۴» آن را به عین الیقین، آنگه که صراط نصب کنند بر سر دوزخ به مانند پل. ثُمَّ لَتُسئَلُنَّ یَومَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ، آنگه بپرسند شما را از «نعیم» و آن پنج چیز است: سیری شکم است، و سردی آب است، و لذّت خواب است، و سایه مسکن است«۱۵»، و اعتدال خلق است«۱۶». ابراهیم گفت: هر که او طعامی خورد یا شرابی و عقیب آن خدای را شکر ------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: در پای داری. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: إبن کثیر گفت. (۳). آج: بنشینید. (۴). آج: بپوشید، کا: بازپوشی، آد، گا: باز پوشید. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: جمع می‌کنید. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌کنید. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: می‌نهید. (۱۰- ۸). آج و دیگر نسخه بدلها: بدانید. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها: شوید. (۱۲- ۱۱). آج و دیگر نسخه بدلها: برخیزید. (۱۳). آج و دیگر نسخه بدلها: نامها/ نامه‌ها. (۱۴). آج و دیگر نسخه بدلها: ببینید. (۱۵). آج و دیگر نسخه بدلها: سایه مساکن. (۱۶). آج: اعتدال خلقت. [.....]

صفحه : ۳۹۱ کند، خدای تعالی [او را از نعیم آن طعام پرسد. عبد اللّه عبّاس گفت: آن نعیم تن درستی و صحت و سمع و بصر است و سلامت دل، خدای تعالی]«۱» بنده را از آن بپرسد به قیامت که [چه]«۲» کردی آن را و در چه به کار بردی- و او عالمتر«۳» بیانش قوله«۴»: إِنَّ السَّمعَ وَ البَصَرَ وَ الفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنهُ مَسؤُلًا«۵». باقر- علیه السّلام- گفت: مراد عافیت است. گفتند: کسی آمد و پاره‌ای انگبین پیش سعید جبیر آورد، او گفت: اینکه از آن نعیم است که خدای بندگان را از آن بپرسد. محمّد بن کعب گفت: مراد به نعمت، نبوّت و بعثت رسول ماست که او رحمتی و نعمتی است بر جهانیان، بیانش قوله: یَعرِفُونَ نِعمَتَ اللّهِ ثُمَّ یُنکِرُونَها«۶». و از صادق و باقر علیهما السّلام- روایت کرده‌اند که: مراد به اینکه نعمت ولایت امیر المؤمنین علی است، بیانش قوله: وَ أَتمَمتُ عَلَیکُم نِعمَتِی«۷»، اگر آنچه نا تمام باشد از آن سؤال کنند، اولیتر که آنچه کمال دین باشد و تمام نعمت [۱۷۶- پ] باشد و رضای خدای از مکلّفان در مسلمانی به آن باشد، چنان که آیت متضمّن آن است، اولیتر که نعمت باشد. و اینکه دو بیت یک جا«۸» رفته است و اینکه جا«۹» لایق است: مواهب اللّه عندی جاوزت أملی و لیس یبلغها قولی و لا عملی لکنّ اشرفها عندی و افضلها ولایتی لأمیر المؤمنین علی ------------------------------- (۲- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج است، آد، گا باشد. (۴). کا، آد، گا تعالی. (۵). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۶. (۶). سوره نمل (۱۶) آیه ۸۳. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۳. (۸). آج: یکی جای. (۹). کا، آد، گا هم.

صفحه : ۳۹۲)

سورة العصر

)«۱» اینکه سورت مکّی است و سه آیت است و چهار ده کلمت است و شست و هشت حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابیّ کعب که رسول- علیه السّلام- گفت: هر که او سورهٔ و العصر بخواند، خدای تعالی خاتمت او بر صبر کند، و روز قیامت با اصحاب حق باشد«۲».

[سوره العصر (۱۰۳): آیات ۱ تا ۳]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ وَ العَصرِ (۱) إِنَّ الإِنسانَ لَفِی خُسرٍ (۲) إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ تَواصَوا بِالحَقِّ وَ تَواصَوا بِالصَّبرِ

(۳)

[ترجمه]

به حقّ روزگار«۳». که آدمی در زیانکاری است. الّا آنان که ایمان آرند و کار کنند به نیکیها و اندرز کنند یکدیگر را به حق و اندرز کنند به شکیبایی. --------------------------------- (۱). کا، آد، گا: و العصر. (۲). آج صدق رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. (۳). آج: نماز دیگر.

صفحه : ۳۹۳ قوله: وَ العَصرِ، اینکه قسمی است که خدای تعالی کرد به عصر. مفسّران در او خلاف کردند. عبد اللّه عبّاس گفت: مراد به عصر، دهر است و روزگار. إبن کیسان گفت: مراد به عصر، شب و روز است، و بامداد و شبانگاه را عصران خوانند و نیز شب و روز را، بیانش قول شاعر و هو حمید بن ثور: و لن یلبث العصران یوم و لیلهٔ اذا طلبا ان یدرکا ما تیمّما حسن بصری گفت: ما بعد الزّوال، ساعتی که از پس زوال باشد تا به آفتاب [۱۷۷- پ] فرو شدن آن را عصر خوانند. قتاده گفت: آخر ساعتی از ساعات روز. مقاتل گفت: نماز دیگر است و هی الصّلاهٔ الوسطی. إِنَّ الإِنسانَ لَفِی خُسرٍ، جواب قسم است، گفت: به حقّ عصر که آدمی در خسران و نقصان و زیانکاری است. أخفش گفت: لفی عقوبهٔ، در عقوبت است. أعرج گفت: به دو ضمّ خوانند: خسرا. إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا، آنگه استثنا کرد مؤمنان را از آن نقصان و خسران، گفت: الّا آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند. گفتند: معنی آن است که آدمی چون پیر شود و ضعیف گردد، از عمل باز ماند و قوّت و عقلش ناقص شود، کارهایش متراجع شود، الّا مؤمنان که ایشان آنگه که پیر شوند و قوّت ایشان ساقط شود، همان عمل که در جوانی کرده باشند«۱» ایشان را می‌نویسند، و مثله قوله: لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ فِی أَحسَنِ تَقوِیمٍ، ثُمَّ رَدَدناهُ أَسفَلَ سافِلِینَ، إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا«۲»- الایهٔ. و در قراءت عبد اللّه مسعود آمد: وَ العَصرِ إِنَّ الإِنسانَ لَفِی خُسرٍ، و إنّه فیه إلی آخر الدّهر. ابیّ کعب گفت: من اینکه سورت بر رسول- علیه السّلام- خواندم و گفتم: یا رسول اللّه؟ تفسیر اینکه سورت. را بگو. گفت: وَ العَصرِ، قسم است از خدای تعالی به آخر روز بر آن که انسان- یعنی ابو جهل در خسارت و زیانکاری --------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: کرده باشد. (۲). سوره تین (۹۵) آیه ۴ تا ۶.

صفحه : ۳۹۴ است. إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا، یعنی صحابه رسول و اهل البیت او، و سر ایشان امیر المؤمنین علی است، چه اینکه اوصاف به او لایق است. امّا قوله: الَّذِینَ آمَنُوا، کقوله: إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا«۱»، و قوله: وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ، کقوله: یُقِیمُونَ الصَّلاهَٔ وَ یُؤتُونَ الزَّکاهَٔ«۲». وَ تَواصَوا بِالحَقِّ کقوله- علیه السّلام: الحق مع علی و علی مع الحق. وَ تَواصَوا بِالصَّبرِ، کقوله: الصّابِرِینَ وَ الصّادِقِینَ«۳» [۱۷۷- پ]. قوله: [وَ تَواصَوا بِالحَقِّ]«۴»

وَیلٌ لِکُلِّ هُمَزَهٍٔ

بخواند، خدای تعالی او را به عدد هر کسی که استهزاء کرد به رسول و صحابه رسول ده حسنت بنویسد«۳»

[سوره الهمزهٔ (۱۰۴): آیات ۱ تا ۹]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ وَیلٌ لِکُلِّ هُمَزَهٍٔ لُمَزَهٍٔ (۱) الَّذِی جَمَعَ مالاً وَ عَدَّدَهُ (۲) یَحسَبُ أَنَّ مالَهُ أَخلَدَهُ (۳) کَلّا لَیُنبَذَنَّ فِی الحُطَمَهِٔ (۴) وَ

ما أَدراكَ مَا الحُطَمَةُ (۵) نارُ اللّهِ المُوقَدَةُ (۶) الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الأفئِدَةِ (۷) إِنَّها عَلَيهِم مُؤصَدَةٌ (۸) فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (۹)

[ترجمه]

وای هر عیب کننده‌ای بدگوی. آن که جمع کند مال و بشمارد«۴». پندارد که«۵» مال او همیشه بدارد او را«۶». پرگست«۷»، در فگنند او را در دوزخ. و چه دانی تو که چیست اینکه دوزخ؟ ----------------------------------- (۱). اساس، آج، کا: هفت، با توجّه به آد، گا و ملاحظه ضبط آیات در قرآن مجید تصحیح شد. (۲). کا، آد، گا و. (۳). آج صدق رسول اللّه. (۴). آج: بر شمارد آن را. (۵). آج: می‌پندارد که. (۶). آج: مال او همیشه جاوید باشد. (۷). آج: حقّا.

صفحه : ۳۹۶ آتش خداست افروخته. آن که مطّلع بود بر دلها. بر ایشان در فراز کرده شود«۱». در عمودهای کشیده. قوله: وَيلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ، الآیة، حق تعالی بر سبیل تهدید و وعید گفت: وای هر«۲» عیّابی«۳» غمّازی. عبد اللّه عبّاس گفت: مراد سخن‌چینان‌اند که میان مردمان سعی کنند به فساد و تفریق کنند میان دوستان و خویشان [۱۷۸- ر] و دروغ بر بی‌گناهان نهند. سعید جبیر و قتاده گفتند: مراد مغتابانند که غیبت کنند مردم را در غیبت«۴». ابو العالیه و حسن و عطا گفتند: «همزه» آن باشد که عیب مردم کند در روی، و «لمزه» آن بود که عیب [مردم]«۵» کند در غیبت. مقاتل گفت: هر دو یکی باشد و معنی آن که عیب کند مردم را از پس ایشان، گفت بیانش قول زیاد الأعجم که گفت: اذا لقیتک عن شحط تکاثرنی و ان تغیّبت کنت الهامز اللّمزة إبن زید گفت: «همزه» آن باشد که مردم را رنجاند«۶» به دست، و «لمزه» آن باشد که ایشان را به زبان رنجاند. سفیان ثوری گفت: «همزه» آن باشد که به زبان عیب کند«۷»، و «لمزه» آن که به چشم شکستن عیب کند. إبن کیسان گفت: «همزه» آن باشد که همنشین را به زبان رنجاند، و «لمزه» آن که به چشم و ابرو و اشارت طعن زند بر او. ----------------------------------- (۱). آج: باز بسته باشد. (۲). کا، آد، گا: بر. (۳). آج: غیّابی. [.....] (۴). کا، آد، گا: مراد غیبت کنندگان‌اند مردمان را در غیبت. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آج: زند. (۷). آج: گوید.

صفحه : ۳۹۷ و اصل کلمت ضغط و فشردن و زدن باشد، و منه المهماز الحدیدة فی اسفل الخف، و کذلک اللّمز و الغمز، انّما یکون بالعین. آنگه هر سه لفظ در عیب کردن استعمال کنند، و اینکه بنایی است برای فاعل، و مثله رجل هزأة و ضحکة و سحرة، بفتح العین للّذی یهزأ من النّاس و یضحک و یسخر منهم. چون خواهی که مفعول گوی، عین الفعل را ساکن باید کردن، تقول: سخرة و هذءة و ضحکة، آن را که از او سخریّت کنند و استهزاء و بر او بخندند، و الهمز، أیضا العض و الدّفع، و منه همز الحرف و اعرابی را گفتند: أ تهمز الفارة قال: الهرّ یهمزها، قال العجّاج: من همزنا رأسه تهشّما مفسّران خلاف کردند در آن که آیت در کی آمد.«۱» بعضی گفتند: در جمیل بن عامر الجمحی آمد، و کلبی گفت: در أخنس بن شریق [۱۷۸- پ] آمد. بعضی دگر گفتند: در وهب بن عمر الثقفی آمد. محمّد بن اسحاق بن یسار گفت: در امیّة بن خلف الجمحی آمد. مقاتل گفت: در ولید مغیره آمد که او رسول را عیب کردی«۲» و چون بگذشتی چشم بر او شکستی. مجاهد گفت: عام است در جمله آنان که به اینکه صفت باشند. الَّذِي جَمَعَ، آن که مال جمع کند. شیبه و عاصم و نافع و إبن کثیر و ابو عمر و خواندند به تخفیف «میم» و باقی قرّاء به تشدید من التّجمیع و لتکثیر الفعل. و راویان از یعقوب خلاف [کردند]«۳» در تخفیف و تشدید. وَ عَدَّدَه می‌شمارد آن را، من التّعدید لتکثیر أیضا، و قیل: استعدّه و اعدّه و جعله اعتدادا«۴» و ذخیرت«۵»، آن را ذخیرت و اندوخته می‌کند. و حسن بصری خواند: «و عدده»، به تخفیف علی فک الادغام و ترک التّضعیف، کقول الشّاعر: ----------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: که آمد/ کی آمد. (۲). آج: غیبت کردی. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج، کا: عتادا، آد، گا: عداة. (۵). کا، آد، گا: ذخیرة.

صفحه : ۳۹۸ مهلا امامة قد جرّبت من خلقی انّی اجود لاقوام و ان ضننوا أی«۱» بخلوا ففک الادغام. آنگاه رد [۱۷۹- ر] کرد به«۲»

بر او به کلمه زجر و ردع، گفت: کَلّا، آنگاه قسم اضمار کرد [و گفت]«۳»: لَیُنۡبَذَنَّ به خدای که او را در اندازند. و النبذ، الطّرح، و منه النبیذ، و فعیل به معنی مفعول. فِی الۡحُطَمَةِ، و هی درکة من درکات النّار، [در اندازند او را] در حطمه. و آن درکه‌ای است از درکات دوزخ، و اشتقاق او از حطم باشد، و آن شکستن بود که آتش شکننده باشد، و اینکه هم از [آن]«۴» بناست که بیان کردیم در (همزه و لمزه). آنگه بر سبیل استهوال و استعظام گفت: وَ ما أَدۡراکَ مَا الۡحُطَمَةُ، ای محمّد تو چه دانی که حطمه چه باشد؟ آنگه هم او تفسیر کرد [و گفت]«۵» نارُ اللّهِ الۡمُوقَدَةُ آتش افروخته خدای«۶» برای آن با خدای اضافت کرد که خلق اوست و به امر و فرمان اوست. الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الۡأَفۡئِدَةِ، آن که بر دلها مطّلع شود، یعنی الم و ضرر آن به دلها رسد، یعنی با آن که مکان دل در چند پوشش است از همه بگذرد و به او [۱۷۹- پ] رسد، یقول العرب: اطّلعت علی ارض کذا، ای بلغتها. إِنَّها، ضمیر راجع است با حطمه. عَلَیۡهِمۡ، بر ایشان، یعنی بر کافران. مُؤۡصَدَةٌ، در فراز گرفته«۷» و بسته [باشد]«۸»، یقال: آصدت و أوصدته اذا اطبقته، و منه و صید الباب فی قوله: وَ کَلۡبُهُمۡ باسِطٌ ذِراعَیۡهِ بِالۡوَصِیدِ«۹». ---------------------------------- (۱). کا، آد، گا ظنّوا و. (۲). اساس کلمه، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۵- ۴- ۳). اساس که به صورت نو نویس است: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آج است. (۷). کا، آد، گا است. [.....] (۸). اساس: ندارد، کا، آد، گا: شده، با توجّه به آج افزوده شد. (۹). سوره کهف (۱۸) آیه ۱۸.

صفحه : ۳۹۹ فِی عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ، قرّاء در او خلاف کردند. کوفیان خواندند الّا حفص: فی عمد، به ضمّتین، یعنی جمع عمود، کقدوم و قدم، باقی قرّاء خواندند: فِی عَمَدٍ، به فتحتین فی جمع عمود، أیضا کأدیم و أدم و إهاب و أهب. آنگه در معنی او خلاف کردند. عبد اللّه [عبّاس]«۱» گفت: یعنی اینکه عمادها بر ایشان بندند و غل کنند، چنان که ما گوییم: فلان در بند است، و التّقدیر: و هم فی عمد ممدّدة، آنگاه آن بندها و زنجیرها بر ایشان باشد یکسر، و یکسر در دوزخ در پای او استوار [۱۸۰- ر] گردد. قتاده گفت: مراد عمودهاست که ایشان را به آن عذاب کنند در دوزخ. و گفتند: عمودها باشد به مسمار بر در دوزخ دوخته«۲» تا نومید«۳» باشند از آن که بیرون خواهند آمدن. بعضی دگر گفتند، معنی آن است که: درها بر ایشان بسته باشد به عمودهای آهن«۴». و «فی» به معنی «با» است، أی (انها علیهم مؤصدة بعمد ممددة). أنس مالک روایت کرد از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- که او گفت: المؤمن کیس فطن حذر و قاف مثبت لا یعجل عالم ورع و المنافق [۰۸۱- پ] همزة لمزة، حطمة کحاطب اللیل لا یبالی من أین یکسب و فیما ینفق گفت: مؤمن زیرک است و حذر کننده و ساکن و بر جای، و شتابزدگی نکند، و عالم و پارسا باشد. و منافق عبّاب«۵» و شکننده باشد چون هیزم کننده به شب، باک ندارد که از کجا کسب کند و در چه نفقه کند. ---------------------------------- (۱). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). کا، آد، گا: به سمار بردوخته. (۳). اساس: نامند، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). کا، آد، گا: آهنین. (۵). آج: غیّاب و غمّاز.

صفحه : ۴۰۰)

سورة الفیل

) اینکه سورت مکّی است و پنج آیت است و بیست کلمت است و نود و شش حرف است، و روایت است از زرّ حبیش از رسول- علیه السّلام- که او گفت: هر که او سورة الفیل بخواند، خدای تعالی در دنیا او را ایمن کند از خسف و قذف و مسخ«۱».

[سوره الفیل (۱۰۵): آیات ۱ تا ۵]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ أَ لَم تَرَ کَیفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصحابِ الفِیلِ (۱) أَ لَم یَجعَل کَیدَهُم فِی تَضلِیلٍ (۲) وَ أَرسَلَ عَلَیهِم طَیراً أَبابِیلَ (۳) تَرمِیهِم بِحِجارَةٍ مِن سِجِّیلٍ (۴) فَجَعَلَهُم کَعَصفٍ مَأکُولٍ (۵)

[ترجمه]

نبینی که چگونه کرد خدای تو به خداونـدان پیل؟ نکرد مکر ایشان در هلاك؟ و بفرسـتاد بر ایشان مرغانی جمله شده. می‌انداختند ایشان را به سنگهایی از سنگ گل«۲». کرد ایشان چون برگی کشتی«۳» خورده«۴». ------------------------------- -- (۱). آج در دنیا. (۲). آج: از گل خشک. (۳). کشتی/ کاشتی. (۴). آج: برگ خورد گشته.

صفحه : ۴۰۱ قوله: أَ لَم تَرَ کَیفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصحابِ الفِیلِ، حق تعالی گفت بر سبیل تنبیه و تحـذیر و تنکیر: نبینی ای محمّـد، یعنی نمی‌دانی که خـدای تعالی چه کرد با اصحاب الفیل- با خداونـدان پیل؟ و «لام»«۱» جنس است واقع باشـد بر یکی و بر جمـاعتی. و قصّه او چنـان که محمّـد بن اسـحق و سـعید جبیر و عکرمه [۱۸۱- ر] از عبـد اللّه عبّـاس و عبـد اللّه عمر گفتنـد، آن بود که گفتنـد: پادشـاهی بـود از پادشاهـان حمیر، او را زرعـه ذو نـواس گفتنـد، جهـود بـود و جمـاعتی از قـبیله حمیر بـا او بر آن ملّت بودنـد، مگر جماعتی از اهل نجران که ترسا بودنـد و بر حکم انجیل بودنـد و ایشان را مهتری بود نام او عبـد اللّه التّامر«۲» ایشان را دعوت کرد با جهودی و گفت: اگر فرمان نبری«۳» بکشم شـما را. ایشان اختیار قتل کردنـد و ملّت خود رها نکردند. بفرمود تا برای ایشان خندقها بکندند، و ایشان«۴» بهری را بکشت و در آن خنـدقها فگندند«۵» و بهری را به صـبر بکشت، و بهری را در آتش افگنـد و از ایشـان کس را رها نکرد الّا یک مرد را از اهل سبأ که او را أوس بن ثعلبان«۶» گفتند. او بجست بر اسبی که داشت و بنزدیک قیصر رفت و قصّه با او بگفت و او را به یاری در خواست. قیصـر گفت: شهر تو از شهر ما دور است، و لکن نامه‌ای نویسم به ملک حبشه که او بر دین مـاست تا تو را یاری کنـد. نامه‌ای نوشت برای او به نجاشـی و گفت: چون اینکه نامه به تو رسـد، بایـد که اینکه قوم را نصـرت کنی. چون نامه به او رسـید، او مردی را از اهل حبشه نصب کرد نام او ارباط«۷»، و او را گفت: چون به یمن رسی، ثلثی مردان او را بکش و ثلثی از شـهر خراب کن، و ثلثی را به بردگی ------------------------------- (۱). آج: و فیـل اسم. (۲). آج: عبد اللّه الباقی. (۳). آج و دیگر نسـخه بدلها: نبرید. [.....] (۴). آج: و از ایشـان، کا، آد، گا: و ایشان را. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: در آن خندق افگند. (۶). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۲/ ۱۶۹): اوس ذو ثعلبان. (۷). آج: ارباط.

صفحه : ۴۰۲ بیاور و بنزدیک من فرست. چون اینکه مرد با أوس برفت و به آن جا رفتند و قتال کردند، لشکر ذو نواس متفرّق شدند و او بگریخت و به کنار دریا آمد و لشـکر به دنبال او. او اسپ در دریا زد و هلاك شد و ارباط«۱» در یمن آمد و آنچه ملک حبشه فرمـوده بود نجاشـی بکرد، و قوم را [۱۸۱- پ] ثلـثی بکشت و ثلـثی شـهر بسوخت و ثلـثی از مردم را به بردگی بـبرد، مردی از قبیله حمیر نام او ذوجـدن در آن [نکبت و بلا]«۲» که به یمن و اهل یمن رسـید، اینکه بیتها بگفت: دعینی لا ابا لک لم تطیقی لحاك اللّه قد أنزفت ریقی لدی عزف«۳» القیان اذ انتشـینا و اذ نسقی من الخمر الرّحیق و شرب الخمر لیس علیّ عارا اذا لم یشکنی فیها رفیقی و غمدان الّذی نبّئت عنه«۴» بنوه ممسّکا فی رأس نیق مصابیح السّلیط یلحن فیه اذا یمسی کتوماض البروق فاصبح بعد جدّته رمادا و غیّر حسـنه لهب الحریق و اسلم ذو نواسس مستنیبا«۵» و حذّر قومه ضـنک المضیق أریاط«۶» در یمن مقـام کرد و نجاشـی را خبر کرد به آنچه کرده بود. او نامه نوشت که: آن جا مقام کن با لشکری که داری. پس از آن به مدّتی أبرهة بن الصّباح را با أریاط«۷» کراهتی افتـاد. جماعتی از حبشه را باز بریـد«۸» و بـا ارباط«۹» خصومت آغـاز کرد و ساز جنگ بساختنـد. چون برابر یکـدیگر فرود آمدنـد، أبرهه کس فرستاد به أریاط«۱۰» و گفت: خصومتی که هست مار است با یکدیگر و لشـکر ------------------------------- ------- (۱۰- ۹- ۷- ۶- ۱). آج: ارباط. (۲). اساس: مطلب زیر وصّالی رفته است، با توجّه به آج افزوده شد. (۳). کذا: در اساس

و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۲/ ۱۶۹) لدی عرف. (۴). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۲/ ۱۶۹) تبّئت عنه. (۵). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۲/ ۱۶۹) مستمیتا. (۸). آج: باز بردند.

صفحه : ۴۰۳ را گناهی نیست. برون آی تا یک باری با یکدیگر بگردیم. اگر تو مرا بکشتی لشکر و ولایت تو را مستخلص باشد، و اگر من تو را بکشم همچنین باشد. بر اینکه قرار دادن. و به«۱» روی یکدیگر بیرون آمدند. و أریاط مردی بود جسیم و وسیم، و حربه‌ای به دست داشت. و ابرهه مردی بود کوتاه و حقیر و دمیم، و از پس او غلامی از آن او می‌آمد سلاح او بر گرفته [۱۸۲- ر] یک دو بار بگردیدند. أریاط«۲» حربه بزد ابرهه را بر روی او آمد، دهن و بینی او ببرید، او را برای اینکه أشرم خواندند، و او بیفتاد. غلام چون دید که ابرهه بیوفتاد، حمله‌ای بر اریاط برد و او را زخم زد و بکشت و لشکر بر ابرهه جمع شد. اینکه خبر به نجاشی رسید- ملک حبشه. خشم گرفت و نامه‌ای نوشت به ابرهه و گفت: تو را که دستوری داده است که با اریاط قتال کنی و او را بکشی! من لشکری فرستم که تو را بگیرند و موی پیشانی تو ببرند و خاک ولایت [تو]«۳» با شهر خود«۴» آرم. ابرهه نامه برخواند، در حال بفرمود تا سر او بتراشیدند و موی سر جمع کرد و بفرمود تا پاره‌ای خاک از زمینی«۵» بر گرفت و در انبانی کرد«۶» و هر دو پیش نجاشی فرستاد و گفت: آنچه تو بر آن سوگند خوردی، من به جای آوردم، و من بنده توام، اگر فرمایی از قبل تو اینکه جا می‌باشم و اینکه ولایت نگاه می‌دارم و عمارتی می‌کنم، و الّا آنچه رای تو باشد می‌فرمای«۷». نجاشی خشنود شد و او را در آن ولایت قرار داد. آنگه ابرهه در صنعا کنشتی کرد و مال جهان بر او خرج کرد، چنان که مانند آن کس نکرده بود. و نام --------------------------------- (۱). آج: بر. (۲). آد، کا: اربـاط. (۳). اساس: نـدارد، بـا توجّه به آج و دیگر نسخه بـدلها افزوده شد. (۴). کا، آد، گا: خویش. [.....] (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: زمین. (۶). آج: در ظرفی کرد. (۷). آج: بفرمای.

صفحه : ۴۰۴ آن کنیسه«۱» قلّیس نهاد، و نامه‌ای نوشت به نجاشی که من برای تو و به نام تو کنیسه‌ای کردم که در بسیط زمین چنان کس نکرد، و چندان حرمت نهادم آن را که خلایق عالم از راههای دور آن جا می‌آیند و آن«۲» می‌بینند، و عن قریب چنان سازم که مردم اینکه حج که به جانب مکّه می‌روند و آن جا زیارت می‌کنند، اینکه جا می‌آیند. نجاشی شاد شد و اینکه حدیث در عرب پراگنده شد. مردی من بنی مالک بن کنانه برخاست و آن جا رفت و آن جایگاه را بدید و به شب در زاویه‌ای [۱۸۲- پ] از آن آن جایگاه پنهان شد و حدث کرد آن جا بر طریق استخفاف، برای آن که ابرهه گفته بود: حجّ عرب با آن جا گردانم، و در شب از آن جا بگریخت. خادمان آن جایگاه آن بدیدند، ابرهه را خبر دادند. او دل تنگ شد بغایت و گفت: اینکه که کرده باشد! گفتند: مردی از عرب روزی چند اینکه جا بود، و اکنون گریخته است. اینکه جز او نکرده است. ابرهه سوگند خورد که ننشیند تا کعبه بیران نکند«۳» به عوض آن که آن عربی«۴» بی حرمتی کرده بود. آنگه لشکری بسیار را از حبشه جمع کرد و روی به بلاد عرب نهاد. اینکه خبر برسید، عرب نیز ساز و اهبت جنک بکردند. اوّل پادشاهی از ملوک حمیر لشکر جمع کرد و به روی او شد«۵»، و نام اینکه پادشاه ذو نفر بود، و قتل کرد«۶» با او. ابرهه غالب آمد و عرب را هزیمت کرد و پادشاه را بگرفت و خواست تا او را بکشد. اینکه مرد گفت: مرا مکش که من تو را به کار آیم در اینکه عزم که کرده‌ای. بفرمود تا او را بند کردند و با خود ببرد. از آن جا برفت به قبایل خثعم رسید. نفیل بن حبیب بیرون آمد با جماعتی خثعم، و قتال کرد. ابرهه غالب آمد و نفیل را بگرفتند و پیش او بردند. او را«۷» --------------------------------- (۱). آج: کنش. (۲). آج را. (۳). آج: ویران نکند، آد، گا: ویران کنم، کا: بیرون نکنم. (۴). آج، آد، کا: عرب. (۵). آد، کا: بنزدیک وی شد. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: قتال کرد. (۷). آج، آد، گا: ندارد.

صفحه : ۴۰۵ گفت: مرا مکش که من دلیل تو باشم در زمین عرب که تو احوال اینکه ولایت ندانی. او را نیز بند کرد«۱» و با خود ببرد. از آن جا به طایف آمد. مسعود بن معتّب بیرون آمد با لشکری«۲» ثقیف و گفت: أیّها الملک؟ ما را با تو جنگی نیست، و تو به قصد ما نیامده‌ای و ما را بتخانه‌ای است آن را «بیت اللّات» گویند، آن خانه نیز مطلوب [۱۸۳- ر] تو نیست، مطلوب تو خانه مکّه

است. اگر خواهی ما«۳» دلیلی بفرستیم تا تو را رهنمونی کند بر آن خانه. گفت: روا باشد. مردی را با او بفرستادند که او را أبو رغال گفتند. چون به جایی رسید که آن را مغمّس گویند، در آن منزل بمرد و گورش آن جا نهاده است، و هر چه«۴» آن جا بگذرد عادت کرده‌اند که«۵» سنگی بر گور او اندازد«۶». و ابرهه از اینکه منزل مردی را فرستاد با لشکری عظیم به جانب مکّه، و نام اینکه مرد الأسود بن مقصود بود، تا بر مقدّم برفت و مال حرم بر گرفت و دویست شتر از آن عبد المطّلب بگرفت. عبد اللّه بن عمر بن مخزوم در حقّ او گوید: یا ربّ اخز الاسود بن مقصود الآخذ الهجمة ذات التّقلید من الحری ثم ثبیر فالبید فضمها الی طماطم سود قد اجمعوا ان لا یکون«۷» عید«۸» و یهدموا البیت الحرام المعهود و المروتین و المشاعر السّود حقّر بهم ربّی و انت محمود آنگه ابرهه رسولی فرستاد به اهل مکّه نام او حناطة الحمیری» و او را گفت: به نزد رئیس مکّه رو و پیغام من به او گذار و بگو که: من نه به قتال تو ---------------------------------- (۱). آج، کا: کردند. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: لشکر. (۳). کا، آد، گا: تاما. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: هر که. [.....] (۵). کا، آد، گا: عادت رفته است که. (۶). آج: اندازند. (۷). آج: لا اکون. (۸). کذا: در اساس، کا، آج: عبید، چاپ قرطبی (۲۰/ ۱۹۱): معبود.

صفحه : ۴۰۶ آمده‌ام. من آمده‌ام تا اینکه خانه بیران کنم«۱» و بر گردم. اگر منع نکنی«۲»، مرا با تو کاری نیست. و اگر منع کنی، با تو قتال کنم. عبد المطّلب گفت: اینکه به پیغام راست نیاید، من بیایم و او را بگویم آنچه جواب است. آنگه برخاست و با جماعتی فرزندان و خدم خود آن جا رفت. چون ذو نفر- که ملك حمیر بود- بشنید که عبد المطّلب آن جا آمد، برخاست و پیش [۱۸۳- پ] ابرهه رفت و گفت: أیّها الملك؟ بدان که اینکه عبد المطّلب سیّد قریش است و در همه عرب از او بزرگوارتر مرد«۳» نیست، و آن آن«۴» است که مردمان را طعام دهد و وحوش و طیور را در سهل و جبل، و کرم و بزرگواری او در عرب مشهور است. اینکه برای آن گفتم تا او را حرمت داری و نیکو بنشانی و سخن او نیکو بشنوی و به آنچه ممکن بود رضای او بجویی که او سرفراز عرب است. اینکه تعریف بکرد و برخاست و عبد المطّلب را پیش ابرهه برد. و عبد المطّلب مردی تمام بالا و نیکو روی و فصیح زبان بود و با هیبت. ابرهه چون او را بدید، عظیم وقعی ببود او را در چشم او و از سریر فرود آمد و او را اکرام کرد و در زیر سریر بنشست و او را زبر خود بنشاند و اکرام تمام کرد و ترجمان پیش ایشان بنشست و گفت: کسان ملك شتری چند گرفته‌اند از آن من، تا بفرماید تا آن شتران با من دهند«۵». ابرهه ترجمان را گفت: یا عجب؟ من اینکه مرد را بدیدم و در چشم من وقوعی ببود او را«۶»، گمان بردم که مردی عاقل است. من با لشکری به اینکه عظیمی آمده‌ام تا خانه‌ای که شرف ایشان و شرف و مفخر عرب در آن است بیران کنم«۷». او را خود هیچ همّت آن نیست، برای شتری چند ---------------------------------- (۱). آج: خراب کنم، کا: بیرون کنم، آد: ویران کنم. (۲). آج: منعم نکنی، کا، آد، گا: منعی نکنی. (۳). آد، گا: مردی. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: و او آن. (۵). آج: بفرماید تا شتران باز دهند، کا: بفرماید که رد کنند. (۶). کا، آد، گا: وقعی افتاد. (۷). آج: ویران کنم، کا: بیرون کنم.

صفحه : ۴۰۷ گرناك«۱» سخن می گوید. او از چشم من بیوفتاد. ترجمان بگفت. عبد المطّلب جواب داد و گفت: اینکه شتران مراست، و للبیت ربّ یحفظه و یمنعه إن شاء اللّه، خانه را خدای«۲» هست که اگر خواهد نگاه دارد و باز پاید. ابرهه گفت: روا باشد، و بفرمود [۱۸۴- ر] تا شتران با عبد المطّلب دادند، و آن دویست شتر بستد«۳» و در کوه به چره«۴» فرستاد و روی به مکّه نهاد. أبرهه از آن منزل منزلی پیشتر آمد. عبد المطّلب برخاست و عمرو بن نفاشه«۵» را برگرفت- و او سیّد بنی کنانه بود- و خویلد بن واثله را- و او سیّد هذیل بود- با جماعتی رؤسای قبایل و پیش ابرهه رفتند و قرار دادند با او که ثلثی از مال اهل حجاز و تهامه بستاند و برگردد و خانه بیران نکند«۶». قبول نکرد. عبد المطّلب باز آمد و قریش را گفت: شما را در شعاف اینکه کوهها باید رفتن تا از اینکه لشکر مضرّتی به شما نرسد. عبد المطّلب بیامد و حلقه در خانه به دست گرفت و تضرّع کرد در خدای تعالی و اینکه بیتها بگفت: یا ربّ لا ارجو لهم سواکا یا ربّ فامنع منهم حماکا انّ عدوّ البیت من عادا کا فامنعهم«۷» ان یخربوا قراکا و اینکه بیتها نیز

بگفت: لا همّ انّ العبد یمنع رحله و حلاله فامنع حلالک«۸» لا یغلبن صلیبهم و محالهم عدوا محالک جروا جموع بلادهم و الفیل کی یسبوا عیالک ------------------------------ (۱). آج: گرگ، کا: گرگن، آد: گرکین. (۲). آج: خدایی، کا: را خود خدایی، آد: خداوندی. (۳). آج: باز گرفت، کا: باز ایستد، آد، باز استد. [.....] (۴). کا، آد، گا: چرا. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: عمرو بن نفایه. (۶). آج: ویران نکند، گا: خراب نکند. (۷). آج، کا: امنعهم، چاپ قرطبی (۲۰/ ۱۹۱): انهم. (۸). ضبط قرطبی (۲۰/ ۱۹۱) چنین است: لا همّ انّ العبد یتم || نع رحله فامنع حلالک

صفحه : ۴۰۸ عمدوا حماک بکیدهم جهلا و ما رقبوا حلالک ان کنت تارکتهم و کعبتنا فامر ما بدا لک آنگه بیرون آمد و به جانبی برفت و متواری شد با قوم خود. و ابرهه لشکر برگرفت و روی به مکّه نهاد با پیلان. و گفتند: دوازده پیل داشت و در میان [۱۸۴-پ]، [ایشان فیلی بود عظیم«۱» و هایل که نجاشی فرستاده بود نام او محمود. و او پیشرو پیلان بود، و آن جا که رفتندی تا او نرفتی«۲» نرفتندی، و چون بایستادی بایستادندی. نفیل بیامد- که سیّد خثعم بود- و در گوش آن پیل گفت که: ای محمود؟ دانی که اینکه چه زمینی است! اینکه حرم خدای است و خانه خداست، نگر تا گرد آن نگردی که هلاک شوی. چون پیلان را بیاراستند و آهنگ خانه خواستند کردن، آن پیل مهتر فرو خفت و چندان که او را زدند از آن جانب یک گام ننهاد«۳»، و اگر روی او به راهی دیگر می‌کردند، به شتاب می‌رفت، و چون روی او با کعبه می‌نهادند فرو می‌خفت. ایشان را از آن حال شگفت آمد. نفیل از آن جا بگریخت و در بعضی کوهها پنهان شد و خدای تعالی از جانب دریا مرغانی را بفرستاد بر شکل خطّاف«۴»، هر یکی سه سنگ داشتند: یکی در منقار و دو در چنگال، هر یکی بر مقدار نخودی. بر بالای سر هر مردی یکی از ایشان بایستاد، هر کس را که سنگی از آن بر او آمد«۵»، بیفتاد و هلاک شد. و روی را به هزیمت نهادند و آن مرغان از پی ایشان می‌شدند و سنگ بر ایشان می‌زدند و می‌کشتند ایشان را. نفیل بن حبیب چون چنان دید، گفت: أین المفّر و الإله الطّالب و الاشرم المغلوب غیر غالب و نیز گفت: ------------------------------ (۱). کا: سخت عظیم. (۲). کا ایشان. (۳). کا: گام بر نگرفت. (۴). کا، آد، گا اعنی پرستک. (۵). کا: می‌آمد.

صفحه : ۴۰۹ الا حیّیت عنّا یا ردینا نعمناکم من الاصباح«۱» عینا ردینهٔ لو رأیت و لن تریه لدی جبل المحصّب ما رأینا اذن لعذرتنی و حمدت امری و لم تأسی علی ما فات منّا«۲» حمدت اللّه اذا عاینت طیرا و خفت حجارهٔ تلقی علینا و کلّ القوم یسأل عن نفیل کأنّ له علیّ للحبشان«۳» دینا و نفیل در آن کوه که بود در ایشان می‌نگرید و ایشان هلاک می‌شدند و در هم می‌افتادند. و خدای تعالی بر ابرهه دردی مسلّط بکرد که جمله انگشتان او بیفتاد و خون و ریم از او آمدن گرفت تا به صنعا بیامد بر اینکه حال، آن جا بیماری بر او سخت شد و شکمش بیاماهید و بطرقید و اعضایش از هم بیفتاد«۴». مقاتل سلیمان گفت: سبب حدیث اصحاب الفیل آن بود که جماعتی از قریش با بازرگانی به زمین نجاشی رسیدند. چون به ساحل دریا رسیدند، فرود آمدند. کلیسیایی بود از آن ترسایان که قریش آن را هیکل خواندند. و به زبان ترسایان آن را ماسرجان گفتند«۵». اینکه جماعت آتش برکردند و چیزی بپختند و آتش رها کردند و برفتند. بادی بر آمد و آتش در آن صومعه بزد و آتش در گرفت و آن صومعه بسوخت. فریاد بر آمد و صریخ و استغاثت به نجاشی رسید. نجاشی خشم گرفت و ابرهه را نامزد کرد تا برود با لشکری و کعبه ویران کند«۶». و در اینکه وقت ابو مسعود الثقفی به مکّه بود و مکفوف شده بود. تابستان به طایف شدی و زمستان به مکّه. و مردی بود با قدر و خطر، خداوند رای و بصیرت و حرمت و دوست عبد المطّلب بود. عبد المطّلب او را گفت: یا أبا مسعود؟ چه ------------------------------
(۱). ضبط کلمه در برخی روایات به صورت «مع الاصباح» آمده است. (۲). ضبط کلمه در سیره إبن هشام به صورت «بینا». (۳). ضبط مصرع در سیرت رسول اللّه (۱/ ۸۰) چنین است: کأن علی للحبشان دینا. (۴). کا: در افتاد. [.....] (۵). چاپ شعرانی (۱۲/ ۱۷۴): ماسرجسان. (۶). آد: بیران کند.

صفحه : ۴۱۰ رای بینی در اینکه کار! گفت: بیا تا به یک جای به کوه حری شویم و آن جا رای زنیم. آن جا رفتند. ابو مسعود

گفت: رای آن است که صد شتر بگیری و آن را هدی خانه خدا کنی، و هر یکی را نعلی در گردن کنی بر رسم هدی، باشد که اینکه سپاهان یکی را از آن بکشند؟ خدای خشم گیرد برای خانه خود. عبد المطّلب همچنان کرد. ایشان چون برسیدند، اوّل آهنگ شتران کردند و چند شتر را پی بکردند و بکشتند. ابو مسعود گفت: اکنون تعرّض کردند سخط خدای را، و ابو مسعود عبد المطّلب را گفت: دل مشغول مدار که اینکه خانه خداست خدای را هست که او را نگاه دارد، نه تبّع با لشکری تمام آن جا فرو آمد و خواست تا اینکه خانه ویران کند«۱»، خدای تعالی جهان بر وی تاریک کرد سه روز. تبّع پشیمان شد و توبه کرد و خانه را جامه قباطّی در پوشید و تعظیم کرد و شتر بسیار بکشت آن جا. آنگه گفت: بنگر به جانب یمن تا چه بینی؟ او بنگرید، گفت: مرغانی می‌بینم سپید که از کنار دریا روی به مکّه نهاده‌اند. گفت: بنگر تا کجا فرو آیند! گفت: به بالای سر ما رسیدند، گفت: می‌شناسی اینکه مرغان را! گفت: نه. گفت: مرغان بلاد ماالند، عربی نیست و نجدی و تهامی و شامی. گفت: بر چه شکل‌اند! گفت: به شکل منج انگبین‌اند و در منقار هر یکی سنگی هست. هر گروهی را یکی مرغ در پیش ایستاده است سیاه سر، دراز گردن، سرخ منقار. بیامدند اینکه مرغان و گرد لشکرگاه ابرهه درآمدند. چون ایشان صف برکشیدند و آهنگ کعبه کردند، هر مرغی از ایشان آنچه در منقار داشت بینداخت، بر هر سنگی نام صاحب او نوشته. بر هر یکی که سنگ او بر او زدند، بر سرش آمد و از زیرش بیرون آمد، و اگر بر پشتش افتاد به سینه‌اش بیرون آمد، و اگر بر سینه‌اش آمد، بر پشتش بیرون رفت تا همه بر جای بمردند، و گفتند: از آن -------------------------------- (۱). کا: بیران کند.

صفحه : ۴۱۱ جمع کس بنماند الّا أبرهه- و کنیت او ابو یکسوم بود. او تنها بجست و روی«۱» به حبشه نهاد و مرغی بالای سر او می‌رفت تا آنگه که او به حبشه رسید پیش تخت نجاشی، و اینکه قصّه باز گفت که اینکه لشکر به اینکه شوکت از سنگ ریزه مرغان ضعیف هلاک شدند. نجاشی تعجّب نمود«۲». آن مرغ آن سنگ که در منقار داشت بر سر او زد و او را بر جای بکشت تا نجاشی بدانست که هلاک ایشان چه بود. آنگه چون شب در آمد و ابو مسعود و عبد المطّلب بر کوه حری بودند، هیچ آوازی و حسّی نشنیدند و هیچ روشنایی ندیدند از لشکر ابرهه. چون روز بود، فرود آمدند، و اندک اندک می‌آمدند و تفحّص می‌کردند، هیچ آوازی نبود. چون به لشکرگاه رسیدند، همه را مرده دیدند، بیامدند و آنچه بود از سیم و زر و جواهر برگرفتند، و عبد المطّلب دو چاه برکند و از آن زر و سیم و جواهر پر باز کرد«۳» و ابو مسعود را گفت: یکی مرا و یکی تو را. گفت: مرا آن ده که تو برای خود برگرفته‌ای. گفت: رواباشد که من خود قسمت به انصاف کرده‌ام. آنگه آواز دادند و مردم را خبر کردند. بیامدند و آن فضلات غنایم و متاع و اثاث که بود برداشتند. عبد المطّلب و ابو مسعود هر دو توانگر شدند از آن مالها و بر قوم خود سیادت یافتند. عبد اللّه بن عمر بن مخزوم در قصّه اصحاب الفیل اینکه بیتها بگفت: انت الجلیل ربنا لم تدنس انت حبست الفیل بالمغمس من بعد ما همّ بشرّ مبلس حبسته فی هیئة المکرکس]«۴» ما لهم من فرج و منفس قال المکرکس المنکوس المطروح، و قال ابو الصّلت بن امیّة بن مسعود -------------------------------- (۱). کا را. (۲). آج: او از آن تعجّب می‌نمود. (۳). آج: دو چاه بکند و پر کرد از آن زر و سیم. (۴). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، با توجّه به آج، کا افزوده شد.

صفحه : ۴۱۲ فی ذلک: انّ ایات ربنا بیّنات ما«۱» یماری بهن«۲» الّا الکفور حبس الفیل بالمغمّس حتّی ظلّ یحبو کأنّه معقور حوله من رجال کندة فتیان مصالیت فی الحروب صقور غادروه ثمّ ابذعرّوا سرا عا کلّهم عظم ساقه مکسور واقدی گفت: ابرهه«۳» جدّ آن نجاشی بود که در عهد رسول ما بود. اصحاب تواریخ در تاریخ عام الفیل خلاف کردند. مقاتل گفت: پیش از مولد رسول بود- علیه السّلام- به چهل سال. کلبیّ گفت و عبید عمیر: پیش از مولد رسول بود به شست و سه سال«۴»، و بعضی دگر گفتند: رسول- علیه السّلام- هم آن سال زاد. ابو الحویرث گفت: عبد الملک مروان پرسید قبّات بن اشتم الکنّانیّ اللّیثیّ را- و او از معمّران بود- که تو مهتری یا رسول- علیه السّلام! گفت: رسول از من مهتر بود، و لکن مولد من پیش از مولد رسول بود، که رسول- علیه السّلام- عام الفیل زاد و من بزرگ بودم، پدرم مرا دست گرفته و آثار پای پیل و روث او به من می‌نمود. عایشه گفت: من سایق و قاید پیل

را دیدم به مکّه کور شده و مقعد گشته از مردم سؤال می‌کردند، قوله: أَ لَم تَرَ کَیفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصحابِ الفِیلِ، حق تعالی اینکه نعمت رسول را یاد کرد و اعلام کرد، گفت: ندیدی، یعنی ندانستی که خدای تو با اصحاب الفیل چه کرد؟ لفظ پیل، بر واحد گفت برای آن که بر جنس حمل [۱۸۵- ر] کرد. و گفتند: مراد آن که یک پیل بود که آن را «محمود» خواندند. أَ لَم یَجعَل کَیدَهُم فِی تَضلِیلٍ، نه کید ایشان در ضلال و خسار و هلاک ------------------------------ (۱). اساس: ممّا، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). کذا: در اساس، آج: بها، کا، آد، گا: تبلک، چاپ شعرانی (۱۲/ ۱۷۶): فیهنّ. (۳). آج از. (۴). کا، آد، گا: به سی سال.

صفحه : ۴۱۳ کرد، و رها نکرد که بر کار شود، بل«۱» باطل کرد؟ وَ أَرسَلَ عَلَیهِم طَیراً، بر ایشان فرستاد مرغانی و لفظ او هم جنس است و جمع شاید«۲» واحدها طائر علی طریقهٔ راکب و رکب، و صاحب و صحب. أَبابِیلَ یعنی جماعتی در تفرقه«۳» گروه گروه و حفال حفال، قال الأعشی: طریق و جبّار رواء اصوله علیه ابابیل من الطّیر تنعب و قال امرء القیس: تراهم الی الدّاعی سراعا کانّهم ابابیل طیر تحت دجن مسخر و قال آخر: کادت تهدّ من الأصوات راحلتی اذا سالت«۴» الارض بالجرد الابابیل در واحد او سه قول گفتند: «ابّول«۵»»، کسنّور و سنانیر، و «ابّیل»، کإحلیل و احالیل، و «إبّال»، کدنّار و دنانیر، فانّ اصل دینار، «دنّار» بدلالهٔ تضعیف النون. عبد اللّه عبّاس گفت: مرغانی بودند که ایشان را منقار مرغانی بود و چنگالها چون چنگال سگان و سرها چون سر شیر. عایشه گفت: مرغان بودند همچون پرستک. سعید جبیر گفت: مرغانی بودند سبز با منقارها«۶» زرد. ابو الجوزاء گفت: خدای تعالی در حال بیافرید. [آن را]«۷» در هوا. تَرمِیهِم، می‌انداختند به ایشان. قراءت عامّه«۸» «تا» است راجع با طیر، و در شاذّ طلحهٔ بن مصرّف و أشهب العقیلیّ به « یا » خواندند رجوعا به الی اللّه تعالی، و قیل: الی لفظ الطّیر. بِحِجارَةٍ مِن سِجِّیلٍ، به سنگها«۹» از سنگ گل. عبد اللّه مسعود ------------------------------ (۱). کا، آد، گا: ندارد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: و جمع را نشاید. (۳). کا، آد، گا: یعنی جماعات فی تفرقهٔ. [.....] (۴). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۲/ ۱۷۷) و تفسیر قرطبی (۲۰/ ۱۹۷): اذ سالت. (۵). چاپ شعرانی (۱۲/ ۱۷۷) و ابابیل. (۶). آج منقار. (۷). اساس: ناخواناست، با توجّه به آج، کا افزوده شد. (۸). کا، آد، گا قرّاء. (۹). آج: سنگهایی.

صفحه : ۴۱۴ گفت: مرغانی بودند که بانگ می‌کردند و سنگ می‌انداختند، و گفت: خدای تعالی بادی [۱۸۵- پ] فرستاد سخت تا به قوّت انداختن ایشان شد، هیچ سنگ از آن بر سنگ و آهن نیامد و الّا بگذشت. در معنی «سجّیل» خلاف کردند. ابو عبید گفت: «سجّیل» سخت باشد. قال إبن مقبل: ضربا تواصی«۱» به الابطال سجّیلا و گفتند: مراد به «سجّیل» سجّین است، و عرب بدل کنند «لام» را از «نون»، یعنی سنگهایی از دوزخ. و گفتند: از اجر بود، و گفتند: لفظ معرّب است، یعنی سنگ گل. فَجَعَلَهُم«۲»، کرد ایشان را چون برگ کشت«۳». ابو عبیده گفت: «عصف» برگ کشت باشد برای آن که باد آن را ببرد، و آن را نیز «عصیفه» خوانند. و گفت: عصف، کاه باشد به لغت بنی حنیفهٔ، و به لغت قریش «نخاله» باشد، و گفتند: غلاف زرع باشد. و قوله: مَأکُولٍ، در او دو قول گفتند: یکی آن که مأکول بعضه، یعنی خود شکسته«۴» و بعضی از او خورده. و گفتند: مراد آن است که مأکول ثمرته، کما یقال: فلان حسن أی حسن الوجه. و علما در قصّه اصحاب الفیل خلاف کردند که معجز که بود، بعضی گفتند: از فضایل کعبه بود، و بعضی گفتند از معجز پیغامبری بود که در آن روزگار بود نام او خالد بن سنان، و گفتند: او وصیّ وصیّ«۵» عیسی بود. و گفتند: مقدّمات و ترشّح«۶» نبوّت رسول ما بود- علیه السّلام- که او عام الفیل زاد. ------------------------------ (۱). کا، تواصوا، چاپ قرطبی (۲۰/ ۱۹۸): تواصت. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها کعصف مأکول. (۳). آد، گا: کشتی. (۴). کا، آد، گا: خورد شکسته. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۶). آج: ترشیح.

صفحه : ۴۱۵

)

سورة لإيلاف

)«۱» اینکه سورت مکّی است در قول عبد اللّه عبّاس، و ضحّاک گفت: مدنی است. و چهار آیت است و هفده کلمت است و نود حرف است [۱۸۶- ر]، و زرّ حبیش روایت کرد از ابیّ از رسول- علیه السّلام- که: هر که او سورة لایلاف بخواند، خدای تعالی او را به عدد هر که به کعبه طواف کند در حجّ و عمره، ده حسنه بنویسد. و امّ هانی بنت ابی طالب- رحمة الله علیهما- روایت کرد که، رسول- علیه السلام- گفت: خدای تعالی قریش را تفضیل داد بر دگر قبایل عرب به هفت چیز که پیش«۲» ایشان کس را نبود و پس«۳» ایشان کس را نباشد: یکی آن که مرا از ایشان کرد، و دوم آن که نبوّت در قبیله ایشان کرد، و حجابت کعبه و سقایت الحاجّ و نصرت ایشان بر فیل و امامت. و در ایشان سورتی فرستاد که کس را با ایشان در آن شرکت نبود«۴».

[سوره قريش (۱۰۶): آيات ۱ تا ۴]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ لِإِيلافِ قُرَيشٍ (۱) إِيلافِهِم رِحلَةَ الشِّتاءِ وَ الصَّيفِ (۲) فَليَعبُدُوا رَبَّ هذَا البَيتِ (۳) الَّذِي أَطعَمَهُم مِن جُوعٍ وَ آمَنَهُم مِن خَوفٍ (۴)

[ترجمه]

برای نگاهداشت«۵» قریش. ------------------------------- (۱). آد، گا: سورة القریش. (۳- ۲). آج و دیگر نسخه بدلها از. [.....] (۴). آج صدق رسول الله، کا و الله اعلم. (۵). آج: از برای الفت.

صفحه : ۴۱۶ و خفارت ایشان در رفتن زمستان و تابستان. بپرستی«۱» خداوند اینکه خانه را. آن که طعام داد شما را«۲» از گرسنگی و ایمن کرد از ترس. قوله: لِإِيلافِ قُرَيشٍ، قرّاء خلاف کردند در اینکه دو لفظ. إبن عامر خواند: لالاف، علی وزن لعلاف بی « یا »، إِيلافِهِم، به « یا » علی خلاف لفظ الأوّل. باقی قرّاء هر دو به « یا » خواندند و إبن فلیح، و ابو جعفر خواند«۳»: الافهم، علی وزن علافهم بی « یا »، و باقی «إیلافهم» بالیاء. زهری گفت: «الایلاف» بالیاء الاجارة بالخفارة، گفت: ایلاف آن باشد که کس را به خفارت در راهی«۴» ببرد«۵»، یقال: آلف مؤلف ایلافا الف یوالف، و گفتند: مراد به ایلاف، الف دادن باشد من [۱۸۶- پ] قولهم: الفت بکذا و الفنی فلان بکذا. و اصل کلمت اینکه است و اینکه قول مشتمل است بر هر دو معنی برای آن که خفیر الف دهد کاروان را و انس دهد و خوف و وحشت ببرد، یعنی کار قریش را نظام دادیم. و علما خلاف کردند در آن که «لام» به چه تعلّق دارد، و در تفسیر اهل البیت و اخبار ایشان آمد که اینکه هر دو سورت یکی است و میان ایشان فصل نباید کردن به بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ. و در یک رکعت نماز فریضه هر دو به یک جا باید خواندن. و در قراءت ابیّ و مصحف او هم چنین است. ------------------------------- (۱). آج: بپرستید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: ایشان را، که با ظاهر عبارت سازگارتر است. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: خواندند. (۴). اساس: آیتی، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). آج: ببرند.

صفحه : ۴۱۷ سفیان بن عیینه گفت: ما را امامی بود اهل علم و اهل فضل. او نیز اینکه هر دو سورت به یک جا خواندی بلافصل. و عمرو بن میمون الأودیّ گفت: در قفای عمر خطّاب نماز کردم، نماز خفتن اینکه هر دو سورت به یک جا بخواند و بسم اللّه نگفت: بر اینکه قول، «لام» تعلّق دارد بقوله: فَجَعَلَهُم، أی جعل هلاک اصحاب الفیل سببا لایلاف قریش و نظاما لأحوالهم، و اینکه قول حسن است و مجاهد و فرّاء. بعضی دگر گفتند: تعلّق دارد بقوله: كَيفَ فَعَلَ رَبُّكَ، یعنی انّما فعل ذلک لا لایلاف قریش. و گفتند:

متعلّق او أ لَم یَجعَل، است، یعنی انمّا جعلنا کیدهم فی تضلیل لایلاف قریش. و گفتند: تعلّق دارد بما بعدها، یعنی فَلیَعبُدُوا رَبـ َهذَا البَیت ِلایلاف، و هو کقولهم: لاکرام زید فاضرب عمرا و کسائی و أخفش گفتند: اینکه «لام» تعجّب است و تعلّق دارد به فعلی مقدّر، یعنی اعجبوا لایلاف قریش، شگفت دارید از کار قریش«۱» و ایلاف [۱۸۷- ر] خدای تعالی ایشان را، و لایلافهم رحلهٔ الشّتاء و الصیّف و عبادتهم غیر اللّه. و از اینکه وجوه وجه اوّل قریبتر است. و ایلاف، نقیض، ایحاش بود، و نظیر او ایناس بود. امّا قریش فرزندان نضر بن کنانه‌اند، هر چه نه از فرزندان نضر است، قرشی نیست. رسول- علیه السلام- گفت: ما فرزندان نضر بن کنانه‌ایم، نسبت با مادر نکنیم، با پدر کنیم. وائلهٔ بن الاسقع روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: خدای تعالی از فرزندان اسمعیل بنی کنانه برگزید و از بنی کنانه قریش را و از قریش بنی هاشم را، و از بنی هاشم مرا، فأنا خیرهم نفسا و أبا و أما. و اشتقاق قریش از «قرش» است و آن کسب و جمع و طلب باشد برای آن که ایشان بازرگانان بودند و اصحاب تجارات و کسب اموال، ایشان را قریش خواندند. و گفتند: معاویه، عبد اللّه عبّاس را پرسید که قریش را چرا قریش ---------------------------------- (۱).

آج: شگفت دارند کار قریش را.

صفحه : ۴۱۸ خواندند! گفت: قریش نام جانوری است در دریا که جانوران دریا را بخورد و او را نخورند، و او سفاد کند با ایشان و با او نکنند، و او غالب بود بر ایشان و بر او غلبه نکنند، قریش به اینکه صفت بودند، ایشان را به نام او نام کردند. معاویه گفت: اینکه که گفتی در کلام عرب و اشعار ایشان هست! گفت هست فی قول الشّاعر«۱»: و قریش هی الّتی تسکن البحر بها سمیت قریش قریشا سلّطت بالعلوّ فی لجّهٔ البحر علی سائر البحور جیوشا تأکل الغث‌و السّمین و لا تترک فیه لذی الجناحین ریشا [۷۸۱- پ] هکذا فی البلاد حیّ‌قریش یأکلون البلاد اکلا کشیشا«۲» و لهم آخر الزّمان نبی یکثر القتل فیهم و الخموشا یملأ الارض خیله و رجالا یحسرون المطی حسرا کمیشا إِیلافِهِم، بدل لایلاف است و تفسیر اوست. و آن کس که «الاف» خواند، استشهاد کرد به قول ابو طالب- رحمهٔ الله علیه- که وصیّت می‌کند عبّاس را یا حمزه را به رسول- علیه السلام- فی قوله: و لا تترکنه ما حییت لمعظم و کن رجلا ذا نجدهٔ و عفاف تذود العدی عن عصبهٔ هاشمیهٔ الافهم فی النّاس خیر الاف در نصب «رحلهٔ» خلاف کردند. بعضی گفتند: مصدری است لا من لفظ الفعل، و بعضی دگر گفتند: مفعول ایلافهم است، مفعول دوم، یقال: آلفته کذا، الف دادم او را با فلان چیز، و گفتند: ظرف است، أی فی رحلهٔ الشّتاء و الصیّف. و در بعضی مصاحف یافتند: رحلتا الشّتاء و الصّیف، به «الف» تثنیه و محلّ او رفع بود علی تقدیر هما رحلتا الشّتاء و الصّیف. و اینکه معتمد نیست لمخالفهٔ المصاحف. ------------------------------ ------- (۱). کا، آد، گا: گفت بلی قال شاعرهم. (۲). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۲/ ۱۸۰): کبیشا، تفسیر قرطبی (۲۰/ ۲۰۳) کمیشا.

صفحه : ۴۱۹ عکرمه و سعید جبیر گفتند از عبد اللّه عبّاس که: قریش را در سال«۱» دو رحلت بودی: در زمستان به مکّه و در تابستان به طایف. خدای تعالی ایشان را فرمود که: از حرم مفارقت مکنی«۲». ابو صالح گفت: در شام دو جایگاه بود، یکی سردسیر و یکی گرمسیر. در تابستان به سردسیر شدندی و در زمستان به زمین گرمسیر. و دیگر [۱۸۸- ر] مفسّران گفتند: ایشان را در تجارت دو رحلت بودی، یکی در زمستان به یمن، و یکی در تابستان به شام. و در حرم مقام نکردندی«۳» زمینی خشک بود بی‌آب و نبات و زرعی و ضرعی و آبی و درختی نبودی. و معیشت قریش از تجارت بودی و هیچ کس قریش را تعرّض نکردندی، گفتندی: ایشان اهل حرم خدااند و همسایگان خانه اویند، اگر اینکه دو رحلت نکردندی کس به مکّه مقام نتوانستی کردن. و اگر حرمت حرم نبودی، ایشان رحلت نتوانستندی کردن که ایمن نبودندی دشخوار آمد بر ایشان اختلاف کردن از یمن به شام و از شام به یمن. خدای در تباله و جرش و چند شهر از بلاد یمن خصبی و خیری بداد بسیار تا ایشان طعام و متاع به مکّه آوردند. اهل ساحل به کشتی می‌آوردند و اهل برّ به چهارپای می‌آوردند. اهل ساحل به جدّه بار بیفگندندی و اهل تباله به محصّب. و در شام نیز خصبی تمام بداد خدای تعالی تا اهل شام طعام و متاع به ابطح«۴» آوردندی و اهل مکّه بیامدندی و بخریدندی و خدای تعالی ایشان را

مؤونت آن دو رحلت كفايت كرد و ايشان را فرمود كه: به عبادت خداوند اينكه خانه مشغول شوى«۵» كه خانه كعبه است، بقوله: فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ، گفت: بگو تا قريش و جمله عرب خداوند اينكه خانه را پرستند كه اوست كه ايشان را طعام داد از گرسنگى. -------------------------------- (۱). آج و ديگر نسخه بدلها: سالى. (۲). آج و ديگر نسخه بدلها: مكنيد. (۳). آج و ديگر نسخه بدلها كه. (۴). كا، آد، گا: با ابطح. [.....] (۵). شوى/ شويد.

صفحه : ۴۲۰ سعيد جبير روايت كرد كه: يك روز رسول- عليه السلام- با ابو بكر صدّيق بگذشت به جماعتى [۱۸۸- پ] مكّيان، يكى در ميان ايشان مى‌خواند: قل للّذى طلب السّماحة و النّدى هلّا مررت بآل عبد الدّار هلّا مررت بهم تريد قراهم منعوك من جهد و من اقتار رسول- عليه السلام- ابو بكر را گفت: اينكه ابيات چنين گفته‌اند! گفت: نه، بل چنين گفته‌اند: قل للذى طلب السماحة و الندى هلّا مررت بآل عبد مناف هلّا مررت بهم تريد قراهم منعوك من جهد و من اكناف«۱» الرّائشين و ليس يوجد رائش و القائلين هلم للأضياف و الخالطين غنيهم بفقيرهم حتى يكون فقيرهم كالكاف و القائمين بكل وعد صادق و الراحلين لرحلة الأيلاف عمرو العلى هشم الثريد«۲» لقومه و رجال مكة مسنتون عجاف سفرين سنهما و لقومه سفر الشّتاء و رحلة الأضياف كلبى گفت: اول كس كه از مكه سفر كرد به جانب شام و از آن جا متاع آورد، هاشم بن عبد مناف بود، و «هاشم» لقب بود او را براى اينكه لقب نهادند كه در ايام قحط او طعام دادى مهمان را و ثريد شكستى براى ايشان، و نام عمر و العلى بود. و قوله: وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ، يعنى به حرمت حرم ايمن بودندى هر كجا رفتندى، و اگر چنان كه ايشان جنايتى كردندى در حيى از احياء عرب، كسى خواستى كه مكافات كند ايشان را، گفتندى: حرمى است، رها [۱۸۹- ر] كردندى براى حرمت حرم، و ديگر قبايل بر يكديگر غارت كردندى قوى بر ضعيف. -------------------------------- (۱). كذا: در اساس و همه نسخه بدلها: چاپ شعرانى (۱۲/ ۱۸۱): و من ايجاف. (۲). آج: التريد.

صفحه : ۴۲۱ ضحاك و ربيع و شريك و سفيان گفتند: ايمن بكرد ايشان را از جذام، كه در مكه هرگز جذام نباشد. سالم روايت كرد كه: رسول- عليه السلام- گفت«۱»: و گرد مدينه جذام را سود دارد. و امير المؤمنين على«۲» گفت: ايمن كرد ايشان را از آن كه خلافت در جز ايشان خواهد بودن. -------------------------------- (۱). آج ايمن كرد ايشان را. (۲). كا، آد، گا عليه السلام.

صفحه : ۴۲۲

سورة أ رأيت

«۱» اينكه سورت مكى است در قول عبد الله عباس، و ضحاك گفت: مدنى است. هفت آيت است در عدد كوفيان و بصريان، و شش آيت است در عدد مكيان و مدنيان. كوفيان و بصريان يُراؤُنَ آيتى شمردند، و باقيان نشمردند. و بيست و پنج كلمت است و صد و بيست و پنج حرف است. و روايت است از ابىّ كعب كه رسول- عليه السلام- گفت: هر كه او سورة أ رأيت بخواند، خداى تعالى بيامرزد او را اگر زكات مال داده باشد«۲».

[سوره الماعون (۱۰۷): آيات ۱ تا ۷]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ أَ رَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ (۱) فَذلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ (۲) وَ لا يَحُضُّ عَلى طَعامِ الْمِسْكِينِ (۳) فَوَيْلٌ

لِلْمُصَلِّينَ (۴) الَّذِينَ هُم عَن صَلاتِهِم ساهُونَ (۵) الَّذِينَ هُم يُراؤُنَ (۶) وَ يَمنَعُونَ الماعُونَ (۷)

[ترجمه]

دیدی«۳» آن را که دروغ داشت حساب و جزا را! او آن است [که]«۴» باز زند یتیم را. و حثه نکند«۵» بر طعام درویش. وای بر نماز کنان؟ ---------------------------------- (۱). آج، آد، گا: سورة الماعون. (۲). آج ان شاء الله تعالی، صدق رسول الله. (۳). آج: ای بدیدی. (۴). آج: ندارد، با توجه به آج افزوده شد. (۵). آج: حریص نمی‌شود.

صفحه : ۴۲۳ آنان که ایشان از نمازشان غافل باشند؟ آنان که ریا کنند در او. و منع کنند زکات را«۱» [۱۸۹- پ]. قوله: أَ رَأَيتَ، مراد به اینکه سورت ولید بن المغیره است. ضحاک گفت: سورت در عمرو بن عامر بن عمران«۲» آمد، و گفتند: در هبیرة بن ابی وهب المخزومی آمد. إبن جریج گفت: آیات در ابو سفیان آمد که او هر هفته شتری بکشتی، چون یتیمی بیامدی و طعام خواستی از او، او را به عصا بزدی. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، گفت: دیدی یا محمّد آن را که قیامت به دروغ می‌دارد و جزا و حساب؟ فَذلِكَ الَّذِي يَدُعُّ اليَتِيمَ، او آن است که یتیم را باز می‌زند و زجر می کند. و الدع الدفع بجفوة. و ابو رجاء العطاردی خواند: یدع الیتیم، أی یترکه، به فتح «دال» و تخفیف «عین». وَ لا يَحُضُّ و تحریض نکند و حثه کس را بر طعام دادن درویش را از بخل و خساست، و مثله قوله: يَبخَلُونَ وَ يَأمُرُونَ النّاسَ بِالبُخلِ«۳»فَوَيلٌ گفت: وای آنان که نماز کنند و از نماز ساهی باشند. مجاهد گفت: غافل باشند، یقال: سهیت عن کذا و لهیت عنه اذا غفلت عنه. سعد«۴» گفت، رسول را- علیه السلام- پرسیدم از اینکه آیت، گفت: آنان باشند که در نماز تأخیر کنند [از اول وقت؟ عبد الله عباس گفت: مراد منافقان‌اند که چون مردم را بینند نماز کنند]«۵»، و چون نبینند نکنند، بیانه قوله: ---------------------------------- (۱). آج: کار فرمای. (۲). آج: عمرو بن عاصم بن عمران. (۳). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۴. (۴). آج، کا: سعید، آد، گا: سعید جبیر، تفسیر قرطبی (۲۰/ ۲۱۱): سعد بن ابی وقاص. [.....] (۵). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۴۲۴ وَ إِذا قامُوا إِلَى الصَّلاةِ قامُوا كُسالى يُراؤُنَ النّاسَ«۱» عَن صَلاتِهِم، گفت، و نگفت فی صلاتهم، و الا که«۷» سلامت یافتی از اینکه؟ حسن گفت: آن باشد که نماز به ریا کند، و اگر فوت شود باك ندارد. ابو العالیه گفت: آن باشد که نماز بد کند به رکوع و سجود ناقص، و در نماز از اینکه جانب و آن«۸» جانب می‌نگرد. وَ يَمنَعُونَ الماعُونَ در «ماعون» خلاف کردند. امیر المؤمنین علی گفت: مراد زکات است، یعنی زکات ندهند«۹»، و اینکه قول عبد الله عمر است و حسن و قتاده و محمّد بن الحنفیه و ضحاك. عبد الله مسعود گفت: چیزهایی است که«۱۰» همسایگان از یکدیگر بخواهند، چون تبر و دیگ و آلتی که در سرای به کار باید«۱۱». مجاهد گفت: عاریت است. محمّد بن کعب و کلبی گفتند: «ماعون» جمله عطا باشد، عام است بر همه برافتد. سعید جبیر و مقاتل و زهری گفتند: «ماعون» به لغت قریش مال باشد، قال شاعرهم: بأجود منه بماعونه«۱۲» اذا ما سماؤهم لم تغم مج صبیره الماعون صبا ---------------------------------- (۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۴۲. (۶- ۲). کا و آد گفت. (۵- ۴- ۳). کلمه در اساس زیر وصالی رفته است، با توجه به کا، آد افزوده شد. (۷). کا: و اگر نه. (۸). آج: و از آن. (۹). آج: ندهد. (۱۰). کا، آد، گا: چیزها باشد که. (۱۱). آج: به کار دارند. (۱۲). آج: بما عونهم.

صفحه : ۴۲۵ و فراء حکایت کرد از بعضی عرب که: «ماعون» فاعول باشد من الماء المعین، و قال آخر. ای الماء ابو عبیده و مبرد گفتند: «ماعون» در جاهلیت هر چیزی بود که«۱» در او منفعت بود، چون متاع خانه، و در اسلام زکات و صدقه باشد. و بعضی دگر گفتند: «ماعون» طاعت باشد، تقول العرب: رض ناقتك حتی یعطیك الماعون، أی الطاعة و الانقیاد، و قال الراجز: مهما تجاهد هن فی البرین یخضعن او یعطین بالماعون«۲» [۰۹۱- پ] قطرب گفت: «ماعون» فاعول باشد من المعن و هو الشییء القلیل قال الشاعر: ان هلاك مالك غیر معن أی غیر قلیل و برای قلت «ماعون» خوانند اینکه چیزها را هو کالماء و النار و الملح و ما لا قیمة له سعید بن

المسیب گفت از عایشه که او گفت از رسول- صلی الله علیه و آله و سلّم- که پرسیدم که: ماعون چه باشد! گفت: چیزی که به او به انتفاع گیرند، و حلال نباشد منع کردن از کسی، چون آب و آتش و نمک. عایشه گفت: آب آری، آتش چیست و نمک! گفت: یا عایشه؟ هر که«۳» پاره‌ای آتش به کسی دهد، همچنان باشد که هر چه به اینکه آتش پخته شود، صدقه داده، و هر که پاره‌ای نمک به کسی دهد، همچنان باشد که هر طعام که به آن خوش شود به صدقه داده باشد، و هر که شربتی آب به کسی دهد در جایی که آب یابند، همچنان باشد که بیست«۴» برده آزاد کرده. و اگر جایی بود که آب نبود«۵»، همچنان بود که نفسی را زنده کرده، قال الراعی: قوم من الاسلام«۶» لما یمنعوا ماعونهم و یضیعوا التهلیلا ------------------------------- (۱).
آج: چیزی باشد که. (۲). از اینکه جا به بعد به مقدار یک برگ اساس افتادگی دارد، از آج آورده شد. (۳). کا، آد، گا او. (۴). کا، آد، گا: شصت. [.....] (۵). کا، آد، گا: نیابند. (۶). تفسیر قرطبی (۲۰/ ۲۱۴): علی الاسلام.
صفحه : ۴۲۶)

سورهٔ الکوثر

) اینکه سورت مکی است در قول عبد الله عباس و در قول ضحاک مدنی است. و سه آیت است بی خلاف، و ده کلمت است و چهل و دو حرف«۱». و روایت است از ابو امامه از ابیّ کعب که رسول- صلی الله علیه و آله- گفت: هر که او إِنّا أَعطَیناک بخواند، خدای تعالی او را از جویهای بهشت آب دهد، و به عدد هر قربانی که روز عید کردند و کنند، او را ده حسنت بنویسند از جمله مسلمانان و اهل کتاب و مشرکان. جابر بن مکحول روایت کرد که رسول- صلی الله علیه و آله و سلّم- گفت: هر که او اینکه سورت بخواند، خدای تعالی چندان ملک و ملک دهد او را در بهشت که اگر وصف آن بر دفترها نویسند به چندان شتران«۲» بر نتوانند گرفتن که از مشرق تا به مغرب برسد، هر دفتری چندان که دنیا و هر چه در اوست- صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم.

[سوره الکوثر (۱۰۸): آیات ۱ تا ۳]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ إِنّا أَعطَیناکَ الکَوثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انحَر (۲) إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الأَبتَرُ (۳)

[ترجمه]

بدرستی که ما بدادیم تو را حوض کوثر. ------------------------------- (۱). کا است. (۲). کا، آد، گا: شتر.
صفحه : ۴۲۷ پس نماز کن بر پروردگار تو و شتر کش. بدرستی که دشمن تو اوست ابتر. عبد الله عباس گفت: اینکه سورت در عاص بن وائل السهمی آمد که یک روز بر در مسجد الحرام رسول را- صلی الله علیه و آله- دید که از مسجد بیرون می‌آمد. او در مسجد می‌رفت، ساعتی با هم حدیث کردند. چون عاص در مسجد شد، جماعتی از قریش گفتند: با که«۱» می گفتی! گفت: با اینکه أبتر، و مراد رسول بود- صلی الله علیه و آله. و اینکه آنگه بود که عبد الله پسر مصطفی- صلی الله علیه و آله- که از خدیجه بود فرمان یافته بود، و ایشان کسی را که عقب نداشتی «ابتر» خواندندی. قریش از آن سبب او را أبتر می‌خواندند و صنبور، خدای تعالی اینکه سورت فرستاد در حق«۲» آنان که رسول را- صلی الله علیه و آله و سلّم- اینکه گفتند قوله تعالی: إِنّا أَعطَیناکَ الکَوثَرَ. عامه

قراء به «عین» خواندند: «اعطیناک» و در شاذ حسن بصری و طلحهٔ إبن مصرف خواندند: إنا أعطیناک»، به «نون»، تقول العرب: اعطاک الله و أنطاک و اینکه قراءت روایت کرده‌اند از رسول- علیه السلام- و «کوثر» فوعل باشد من الکثرهٔ]«۳» کالحوفزان من الحفز، و هو الطعن، و قال«۴»: و نحن حفزنا الحوفزان بطعنهٔ و نوفل من النفل و هو الزیادهٔ. و اینکه بنای مبالغت است هر چیزی که سخت بسیار باشد، آن را کوثر گویند. سفیان بن عیینه گفت: زنی را پسرش«۵» از سفر باز آمده بود. او را گفتند: ------------------------------- (۱). آد، گا سخن. (۲). کا، آد، گا: فرستاد رد بر. (۳). اساس تا اینکه جا به مقدار یک برگ افتادگی دارد، از آج افزوده شد. (۴). کا، آد، گا الشاعر. (۵). کا، آد، گا: زنی را پسر.

صفحه : ۴۲۸ چگونه آمد و چیزی آوردا گفت: اب بکوثر ای، مال کثیر، و اینکه قول مطابق سبب نزول سورت است، یعنی دل تنگ مکن از آنچه«۱» تو را أبتر می‌خوانند که ما تو را کثرتی دهیم در عقب و نسل و فرزندان که بر زمین هیچ بقعه‌ای و خطه‌ای نماند و الا آن جا جماعتی فرزندان تو باشند. نبینی که روز طف کربلا که آن جماعت اهل البیت را بکشند از فرزندان حسین«۲»- علیه السلام- جز علی اکبر- زین العابدین- نماند. خدای تعالی از نسل او تنها عالم پرکرد. اکنون تو شکر کن خدای را و نماز«۳» و روز عید شتر بکش که دشمنان و عیابان تو ابتر و دنبال بریده خواهند بودن، تا از آنان که اینکه گفتند در جهان اثر بنماند ایشان را و«۴» اعقاب ایشان را. اینکه قول سورت از اول تا آخر یک حدیث باشد. و قول دگر در «کوثر» آن است که او نام حوضی است که رسول را باشد در بهشت. أنس مالک روایت کرد که یک روز رسول- علیه السلام- نشسته بود، اغمای وحی بدو در آمد و سر در پیش افگند. چون سر برداشت، خرم روی و خندان بود، گفت: دانی«۵» تا چرا می‌خندم! گفتند: نه یا رسول الله؟ گفت: خدای تعالی سورتی فرستاد بر من، و اینکه سورت بر خواند. آنگه گفت: دانی«۶» تا کوثر چه باشد! گفتند: خدای و رسول عالمتر«۷». گفت: جویی است در بهشت و حوضی است«۸» در بهشت [۱۹۱- ر] که خدای تعالی مرا وعده داد که امت من به کنار او روند، به عدد ستاره آسمان بر کنار او اوانی و اقداح باشد. گروهی به کنار آن حوض فراز آیند از امت من، فریشتگان ایشان را برانند، من گویم: امت منند. گویند: از پس تو احداث کردند که تو ندانی. عبد الله عباس گفت: چون اینکه سورت آمد، رسول- علیه السلام- بر منبر ------------------------------- (۱). کا، آد، گا: آن که. (۲). آد، گا: حسین علی. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها کن. (۴). آد، گا: نه ایشان را و نه. (۶- ۵). آج و دیگر نسخه بدلها: دانید. [.....] (۷). کا، آد، گا: خدا و رسولش عالمتر است. (۸). آج: جویی و حوضی است، کا: جویی هست در بهشت و حوضی است.

صفحه : ۴۲۹ رفت و خطبه کرد و اینکه سورت بخواند. صحابه گفتند: یا رسول الله«۱»؟ کوثر چیست که خدا تو را بداد! گفت: جویی است در بهشت از شیر سپیدتر و از قدح راست‌تر، بر کنارهای او«۲» قبه‌های«۳» در و یاقوت است، مرغانی سبز به آب خور به آن جوی آیند، گردنهای ایشان چون گردن شتران بختی. گفتند: یا رسول الله؟ چه ناعم باشند. اینکه مرغان؟ گفت: از ایشان ناعمتر آنان باشند که اینکه مرغان را خورند و از اینکه آب خورند و رضوان خدای دریابند. عبد الله عمر روایت کرد که- رسول- علیه السلام- گفت: «کوثر» جویی است در بهشت کنارهای او از زر سرخ است و ریگ او مروارید و یاقوت است، و خاک او از مشک خوشتر است و آبش از انگبین شیرینتر و از برف سپیدتر. عایشه گفت: «کوثر» نام جویی است که آب از او در حوض می‌شود، هر که خواهد که آواز او بشنود باید تا انگشت در گوش نهد. رسول- علیه السلام- گفت: آب کوثر از اصل سدرهٔ المنتهی بیرون می‌آید، طول او از مشرق تا مغرب است، بر کنار او زعفران رسته است، ریگ او در و مرجان و یاقوت است، و خاک او مشک أذفر. بر کنار او درختهاست«۴» از در و مرجان، هر که در او شد از [۱۹۱- پ] غرق ایمن باشد. هر که از او باز خورد هرگز تشنه نشود. و هیچ کس از او وضو نکند و الا هرگز أشعث و أغبر نشود. امت من بر اینکه حوض چنان ازدحام کنند که چهار پایان تشنه. أنس مالک گفت: در نزدیک عبید الله زیاد شدم و جماعتی حاضر بودند و در «کوثر» مجادله می‌کردند. مرا گفتند: چه گویی یا با حمزه؟ من گفتم: ندانستم که من بمانم تا روزگار که در او مردمانی باشند که اینکه قدر ندانند. من پیرزنانی را باز گذاشته‌ام که

ایشان در پنج نماز می گویند: اللهم اسقنا من حوض محمّد، -------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها اینکه. (۲). آج: بر کناره او، کا: بر کنارها. (۳). اساس و همه نسخه بدلها: قبها/ قبه‌ها. (۴). آج: قبهاست/ قبه‌هاست، کا، آد، گا: پشتهاست.

صفحه : ۴۳۰ و شاعر گوید در اینکه باب«۱»: یا صاحب الحوض من یدانیکا و انت حق«۲» حبیب باریکا سعید جبیر و مجاهد گفتند: «کوثر» خیر باشد. حسن بصری گفت: مراد قرآن است، سماه الله کوثرا لکثرة منافعه. عکرمه گفت: نبوت است و کتاب. ابو بکر عیاش گفت و یمان بن رباب: کثرت امت است. از صادق- علیه السلام- روایت کردند که او گفت: شفاعت امت است، و هم از او روایت کردند که او گفت: تیسیر قرآن است و تخفیف شرایع. هلال بن یساف گفت: قول لا اله إلا الله محمّد رسول الله است، و گفتند: فقه در دین است، و گفتند: پنج نماز است. و اهل علم بر آن دو قول پیشین‌اند«۳» از حوض و کثرت اهل البیت، و حوض، حوض رسول است و ساقی حوض امیر المؤمنین علی است فی قوله: وَ سَقاهُم رَبُّهُم شَراباً طَهُوراً«۴» فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انحَر، محمّد بن کعب گفت: معنی آن است که اگر گروهی هستند که جز خدای را نماز می کنند و نحر می کنند نه برای او، تو برای او نماز کن و نحر کن. عکرمه و عطا و قتاده گفتند: یعنی نماز عید بکن و شتر بکش روز عید نحر. أنس مالک گفت: رسول- علیه السلام- در بدایت اسلام اول نحر کردی آنگه نماز. خدای تعالی گفت: اول نماز کن آنگه نحر کن. سعید جبیر و مجاهد -------------------------------- (۱). کا، آد، گا: محمّد قال الشاعر. (۲). آد، گا: حقا. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: پیشتراند. (۴). سوره دهر (۷۶) آیه ۲۱.

صفحه : ۴۳۱ گفتند: معنی آن است که نماز بامداد بکن به جمع و شتر بکش و به منا، و بعضی دگر گفتند: اینکه سورت روز حدیبیّه آمد که رسول را منع کردند از حجّ خانه، خدای تعالی اینکه سورت فرستاد و گفت: هم اینکه جا که هست نماز بکن و قربان بکن و برگرد. أصبغ بن نباته روایت کرد که امیر المؤمنین- علیه السلام- گفت: چون اینکه سورت آمد، رسول- علیه السلام- گفت: یا جبریل؟ اینکه نحیره چیست که خدای تعالی مرا فرموده است! گفت: نحیره نیست، خدای تعالی می‌فرماید که در نماز دست به تکبیرها بردار تا به نحر در تکبیر افتتاح و تکبیر رکوع و تکبیر سجود. و چون سر برداری از او که اینکه نماز ماست و نماز فریشتگان در آسمانهای هفت. آنگه گفت: هر چیزی را زینتی هست و زینت نماز دست برداشتن است به تکبیرها. و رسول- علیه السلام- گفت: در نماز دست برداشتن به تکبیر از جمله استکانت و خشوع است. آنگه گفت: اینکه آیت نمی‌خوانی«۱»: فَمَا استَکانُوا لِرَبِّهِم وَ ما یَتَضَرَّعُونَ«۲»إِنَّ شانِئَکَ، که دشمن«۱» ابتر و بریده«۲» بی عقب خواهد بودن. گفتند: عاص وائل است، و گفتند: عقبة بن ابی معیط. عبد الله عبّاس گفت که کعب اشرف به مکّه آمد و قریش او را گفتند: نحن أهل السّقاته و السّدانة و أنت سید اهل المدینة، ما اهل سقایت و سدانت کعبه‌ایم و تو سیّد اهل مدینه‌ای، بگو تا ما بهتریم یا اینکه صنبور أبتر از قوم خود! گفت: بلی شما بهتری«۳» از او، در کعب [۱۹۳- ر] اشرف اینکه آیت آمد: أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الکِتابِ یُؤمِنُونَ بِالجِبتِ وَ الطّاغُوتِ«۴» إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الأَبتَرُ، گفت: دشمن تو است که ابتر و بی عقب خواهد بودن. و گفتند: منقطع از همه چیزها. و گفتند: منقطع آمد از آنچه در حقّ تو می‌اندیشد. -------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها تو. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها و. [.....] (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: بهترید. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۵۱.

صفحه : ۴۳۳

سورة الکافرون

اینکه سورت مکّی است در قول عبد اللّه عبّاس، و در قول ضحّاک مدنی است. و شش آیت است بی‌خلاف و بیست و شش کلمت است و نود و چهار حرف است. و روایت است از جبیر مطعم که او گفت، رسول- علیه السلام- مرا گفت: یا جبیر؟ خواهی که چون به سفری شوی از همه همراهان تو را بهتر بود و زاد بیشتر! من گفتم: آری یا رسول اللّه: گفت: اینکه پنج سورت بخوان: (قل یا أیها

الکافرون، و اذا جاء نصر اللّه«۱»، و قل هو اللّه أحد«۲»، و قل اعوذ برب الفلق«۳»، و قل اعوذ برب النّاس«۴»). و افتتاح قراءت به بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ کن جبیر گفت: مرا مالی نبود، و چون به سفر رفتم، متاعم کم بودی و زادم کمتر. چون رسول مرا اینکه بیاموخت و من کار بستم، مالم از همه بیشتر شد و حالم از همه بهتر. و رسول- علیه السلام- یکی از صحابه را گفت: چون بخواهی خفتن، اینکه سورت بخوان که اینکه برات است از شرک. و زرّ حبیش روایت کرد از ابی کعب که رسول- صلی اللّه علیه و آله- گفت: هر که اینکه سورت بخواند، چنان باشد که ربعی«۵» قرآن بخواند، و مرده شیاطین از او دور شوند، و ----------------------------------- (۱). سوره سفر (۱۱۰) آیه ۱. (۲). سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱. (۳). سوره فلق (۱۱۳) آیه ۱. (۴). سوره ناس (۱۱۴) آیه ۱. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها از.

صفحه : ۴۳۴ از شرک بری باشد [۱۹۳- پ] و از فزع اکبر ایمن شود. و رسول- علیه السلام- گفت: کودکان را بگوی«۱» تا چون بخواهند خفتن، اینکه سورت بخوانند تا هیچ چیز ایشان را تعرّض نکند. و عبد اللّه عبّاس گفت: در قرآن هیچ سورت نیست که شیطان دشمنتر دارد و از او بهتر به خشم آید که اینکه سورت، برای آن که اینکه سورت براءت است از شرک«۲».

[سوره الکافرون (۱۰۹): آیات ۱ تا ۶]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ قُل یا أَیُّهَا الکافِرُونَ (۱) لا أَعبُدُ ما تَعبُدُونَ (۲) وَ لا أَنتُم عابِدُونَ ما أَعبُدُ (۳) وَ لا أَنا عابِدٌ ما عَبَدتُّم (۴) وَ لا أَنتُم عابِدُونَ ما أَعبُدُ (۵) لَکُم دِینُکُم وَ لِیَ دِینِ (۶)

[ترجمه]

بگو«۳» ای ناگرویدگان. من نپرستم آنچه شما می‌پرستی«۴». و نه نیز شما پرستی«۵» آنچه من پرستم. آنچه شما پرستی من نپرستم«۶». و نه شما پرستی«۷» آنچه من پرستم. شما راست دینتان و مرا دین من. مفسّران گفتند: اینکه سورت در جماعتی از قریش آمد، از ایشان حارث بن قیس السّهمیّ و العاص بن وائل و الولید بن المغیره و الأسود بن یغوث«۸» و الأسود بن المطّلب و امیّهٔ بن خلف، رسول را گفتند: با ما موافقتی کن تا با تو موافقتی کنیم. بعضی«۹» دین و طریقت ما را اتّباع کن تا ما بعضی دین تو را متابعت کنیم. یک سال خدایان ما را عبادت کن تا ما یک سال خدای تو را عبادت کنیم، اگر دین ----------------------------------- (۱). آد، گا: بگویید. (۲). آج صدق رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله. (۳). آج ای محمّد. (۵- ۴). آج: پرستید. (۶). آج: و نه من پرستنده‌ام آنچه پرستید شما. (۷). آج: پرستنده‌اید. (۸). آج: الاسود بن عبد الیغوث. [.....] (۹). آج: تو بعضی.

صفحه : ۴۳۵ ما به باشد تو بی‌نصیب نباشی از آن خیر، و اگر دین تو بهتر باشد، ما بی نصیب نباشیم از آن خیر. رسول- علیه السلام- گفت: و نه یک ساعت. گفتند: اینکه بتان ما را یک بار سلام کن تا ما به تو ایمان [۱۹۴- ر] آریم و دین تو گیریم و خدای تو را پرستیم. رسول- علیه السلام- گفت: من هیچ کار نکنم بی‌فرمان خدای. جبریل آمد و اینکه سورت آورد و رسول را خبر داد که ایشان آنچه می‌گویند دروغ می‌گویند، و غرض ایشان آن است تا تو را مدنّس کنند و معلوم«۱» ایشان آن است که هرگز اختیار ایمان نکنند و بر کفر میرند. رسول- علیه السلام- اینکه سورت بر ایشان خواند و طمع ایشان از موافقت خود منقطع کرد. چون آیس شدند، در آن گرفتند که رسول- علیه السلام- ایذا می‌کردند و می‌رنجانیدند. امّا وجه تکرار در اینکه سورت، در او سه قول گفتند«۲»: یکی آن که تکرار برای تأکید نوعی است از انواع و فنّی از فنون کلام عرب، برای آن که ایشان چنان که حذف می‌کنند

و اختصار برای تخفیف، نیز تکرار می‌کنند برای تأکید. و اشعاری که در اینکه معنی آمده است و در اینکه کتاب برفت چند جای، من قولهم: م نعمهٔ عندی لکم کم کم و کم و قول الاخر: هلّا سألت جموع کندهٔ یوم ولّوا أین أینا و مانند اینکه بسیار است و در جای خود رفته است در سورهٔ الرحمن و دگر جای، جز آن است که چون حمل توان کردن بر فایده مستقل«۳» بر تأکید حمل نباید کردن«۴». وجهی دگر آن است که لفظ أفعل صالح باشد حال را و استقبال را، [گفت]«۵»: لا أعبد ما تعبدون فی الحال، و لا أنتم کذلک تعبدون ما أعبد فی الحال، -------------------------------- (۱). آج، آد، گا از. (۲). آج: می‌گفتند. (۳). کا: مستقبل. (۴). آج بر او. (۵). اساس: کلمه زیر وصّالی رفته است، با توجّه به کا، آد، افزوده شد.

صفحه : ۴۳۶ گفتم«۱»: من در حال نپرستم آن را که شما پرستی«۲» و [نه نیز شما پرستید]«۳» مرا«۴» در حال. آنگه برای [نفی]«۵» استقبال کلام از سر گرفت، گفت: وَ لا أَنا عابِدٌ ما عَبَدتُّم، و نه من پرستم آن معبود را که شما پرستی«۶» در مستقبل ایّام، و نه نیز شما [۱۹۴- پ] معبود مرا پرستی«۷» در مستقبل. و بر اینکه وجه در کلام تکرار نباشد، و اینکه وجهی است نیکو. و اینکه وجه حکایت کرده‌اند از ابو العباس ثعلب. و جواب سهام«۸» از آیت آن است که اختلاف معنی مستفاد است از «ما»، برای آن که «ما» در آیات اوّل موصوله است، یعنی لا أعبد معبودکم و لا أنتم تعبدون معبودی. و در آیات دیگر «ما» مصدری است. و لا أنا عابد عبادتکم، أی مثل عبادتکم، گفت: عبادت من چون عبادت شما نباشد، چه عبادت من بر وجه قربت و شکر نعمت باشد، و عبادت شما بر وجه متابعت پدران، اقتدا باشد به ایشان بر سبیل تقلید. پس عبادت ما مختلف است از اینکه وجه، و «ما» مصدری«۹» در کلام عرب معروف و مشهور است و در قرآن و اشعار بسیار آمده است، منها قوله: وَ ضاقَت عَلَیکُمُ الأَرضُ بِما رَحُبَت«۱۰»، أی برحبها، و قوله: وَ السَّماءِ وَ ما بَناها، وَ الأَرضِ وَ ما طَحاها، وَ نَفسٍ وَ ما سَوّاها«۱۱»، و طحوها«۱۲» و تسویتها، و قال الشّاعر: یا رتع سلامهٔ بالمنعتی بخیف سلع جادک الوابل«۱۳» -------------------------------- (۱). آج: گفت. (۷- ۶- ۲). آج و دیگر نسخه بدلها: پرستید. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد. (۴). آج: معبودی را. (۵). اساس: کلمه زیر وصّالی رفته است، با توجّه به کا، آد افزوده شد. (۸). آج، کا، آد، گا: سیوم. (۹). آج است. (۱۰). سوره توبه (۹) آیه ۲۵، اصل آیه چنین است: (و ضاقت علیکم الارض رحبت): نیز چنین است در همین سوره (۹) آیه ۱۱۸: إِذا ضاقَت عَلَیهِمُ الأَرضُ بِما رَحُبَت [.....] (۱۱). سوره شمس (۹۱) آیه ۵ تا ۷. (۱۲). آج: ای بناءها و طحوها؟ (۱۳). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۲/ ۱۹۳): الوبل.

صفحه : ۴۳۷ ان تمس وحشیّا«۱» فما قد تری و انت معمور بها آهل«۲» ای فرؤیتک معمورا اهلا. اگر گویند، چه معنی دارد اینکه که گفت لَکُم دِینُکُم وَلِیَ دِینِ، و ظاهر او اقتضای آن می‌کند که ایشان را رخصت داده است و اباحت کرده اصرار بر کفر! گوییم از اینکه سه جواب است: یکی صورت کلام، صورت اباحت است و معنی نهی و تهدید، چنان که گفت: اعمَلُوا ما شِئتُم«۳». و جواب دوم آن که بدین جزای دین خواست، أی لکم جزاء دینکم [۱۹۵- ر] ولی جزاء دینی، علی حذف المضاف و اقامهٔ المضاف إلیه مقامه و جواب سهام«۴» از او آن است که دین خود جزاست، که دین در کلام عرب به معنی جزا آمده است فی قولهم: کما تدین تدان، أی کما تجزی تجزی، أی لکم جزاوکم ولی جزائی، جزای شما شما را خواهد بودن، و جزای من مرا. و بر اینکه تأویل آیت محکم باشد، منسوخ نبود به آیت السیف، برای آن که جمع می‌توان کردن میان او و میان آیت سیف. -------------------------------- (۱). کا، آد، گا: وحشا. (۲). کذا: اساس، آج و دیگر نسخه بدلها: اهل. (۳). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۴۰. (۴). آج، کا: سیوم.

صفحه : ۴۳۸

سورهٔ النّصر

«۱» اینکه سورت مکّی است بلا خلاف، و سه آیت است و شانزده کلمت و هفتاد و هفت حرف است. و روایت است از ابیّ کعب

که رسول- علیه السلام- گفت: هر که او سورة الفتح بخواند، همچنان باشد که با محمّد مصطفی- صلی اللّه علیه و آله- حاضر بوده روز فتح مکّه«۲».

[سوره النصر (۱۱۰): آیات ۱ تا ۳]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ إِذا جاءَ نَصرُ اللّهِ وَ الفَتحُ (۱) وَ رَأَيتَ النّاسَ يَدخُلُونَ فِي دِينِ اللّهِ أَفواجاً (۲) فَسَبِّح بِحَمدِ رَبِّكَ وَ استَغفِرهُ إِنَّهُ كانَ تَوّاباً (۳)

[ترجمه]

چون بیایـد یاری خدای و گشادن مکّه. و بینی مردمان را که می‌آیند«۳» در دین خدای گروه گروه. تسبیح کن به ستایش خدایت و آمرزش خواه از او که او توبه پذیرنده است. حق تعالی اینکه سورت در فتح مکّه فرستاد. در خبر است که: رسول ------------------------------ (۱). آج، کا: سورة الفتح. (۲). آج و الحمد للّه ربّ العالمین. (۳). آج: در می‌روند.

 - علیه السلام- چون اینکه سورت آمـد بگریست و گفت: نعیت إلیّ نفسی، خبر مرگ من با من دادنـد. گفتند: برای آن گفت که او را خبر داده بودنـد که چون مکّه بگشایند برای تو، آخر [۱۹۵- پ] عهـد تو باشد. و گفتند: برای آن که دانست که هر کاری که به نهایت رسـد، برسد«۱» و وقت زوال بود آن را، چنـان که شـاعر گفت: اذا تمّ امر دنـا نقصه توقّع زوالا۔ اذا قیـل تمّ و شاعر پارسیان گفت: یمانه چون پر شود بگرداند سر«۲» امّا قصّه فتح مکّه چنان که محمّد بن اسحق و علمای سیر روایت کردند، آن بود که: چون رسول- علیه السلام- عام الحدیبیه صلح کرد با قریش، شرط اینکه بود میان ایشان که هر که خواهد که در عهد رسول باشد، ایشان را بر او اعراض«۳» نبود، و هر که خواهد در عهد قریش شود، رسول او را تعرّض نرساند. بنو بکر در عهد قریش رفتند و بنو خزاعه در عهد رسول آمدند برای شرّی قدیم که میان ایشان بود. و بنو بکر بر خزاعه خونی چند دعوی می‌کردند که در جاهلیّت رفته بود. چون در عهد قریش شدند، خویشتن را به ایشان مستظهر می‌دیدند، طلب فرصت می‌کردند تا به بنی خزاعه کیدی کنند و وقعتی، و قریش یاری می‌دادند ایشان را به نفس و سلاح و کراع. شبی بنو بکر بیامدند به قوّت قریش و شبیخون آوردند بر خزاعه و کارزار کردنـد و مردی از بنو خزاعه کشته شـد، و اینکه بیرون از حرم بود. بنو خزاعه تن با حرم دادند، و از جمله قریش آنان که به نصرت بنی بکر آمـده بودنـد صـفوان بن امیّه بود و عکرمه ابو جهـل و سـهیل بن عمرو با اتباع خود. چون به حرم رسـیدند، نوفل را گفتند: چاره چیست! ما به زمین حرم در آمدیم و حرمت حرم هتک نتوان کردن. نوفل گفت: بروی«۴» و ------------------------------ (۱). آج و دیگر نسـخه بـدلها: نـدارد. (۲). آج و دیگر نسـخه بـدلها: بگردانـدش. (۳). آج، کـا، آد، گا: اعتراض. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: بروید. [.....]

 [۱۹۶- ر] کینه خـود بتوزی«۱» که مـا در حرم بـتر از اینکه کارهـا می‌کنیم از دزدی و فسـاد. بنـو خزاعه چون در مکّه آمدند، پناه با سرای بدیل و رقاء دادند، و او سیّد قوم بود- و او از پدران مصنّف اینکه کتاب است. او بیرون آمد و گفت: یا قوم؟ اینکه آن عهـد است که با محمّد کرده‌ای«۲»؟ هنوز چه مـدّت گـذشت که عهد تباه کردی«۳» و حرمت حرم برداشـتی«۴»، و اگر نه آنستی که من حرمت حرم بیشتر از آن دارم و دانم بدانستنی«۵» که تیغها نصیب خود چون گرفتی«۶» و حالی مردی به جانب مدینه گسیل کرد«۷» تا رسول را خبر دهد، نام او عمرو بن سالم الخزاعیّ او به مدینه آمد، و چون در آمد در مسجد رسول شد و رسول-

علیه السلام- با صحابه نشسته بود، و اینکه بیتها آغاز کرد: لا همّ انّی ناشد محمّدا و اینکه بیتها در سورة التّوبة رفته است. چون به اینکه بیتها رسید«۸»: هم بیّتونا بالوتیر هجّدا فقتلونا رکّعا و سجّدا سبب فتح مکّه اینکه بود. چون رسول اینکه بیت بشنید، گفت: یا عمرو بن سالم، هیچ اندیشه مدار که من از ورای کینه شماام. و نصرت خدای در پیش من است. و در اینکه حال که رسول- علیه السلام- اینکه می‌گفت، ابری برآمد، رسول- علیه السلام- گفت: اینکه ابر به نصرت بنی کعب باران خواهد دادن، و آن«۹» رهطی بودند از بنی خزاعه. آنگه بدیل بن ورقاء برخاست با جماعتی بسیار از خزاعه و روی به مدینه نهادند به شکایت قریش و نقض ایشان عهد رسول را. به مدینه در آمد«۱۰» و رسول -------------------------------- (۱). آج: بتوزید، کا، آد، گا: بورزید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: کرده‌اید. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: کردید. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: برداشتید. (۵). کذا: در اساس، کا، آج: دانستن، آد، گا: بدانستید. (۶). آج: گرفتن، کا، آد، گا: گرفتید. (۷). آج: گسی کرد. (۸). آج فنقضوا میثاقک المؤکّدا. (۹). آد، گا: و ایشان. (۱۰). آج: در آمدند.

صفحه : ۴۴۱ را اینکه حال بگفت«۱». رسول او را اکرام کرد و دل خوشی داد و گفت: باز گرد که من بر اثر می‌آیم و اینکه انتقام مرا می‌باید کشیدن، و قریش پشیمان شدند«۲» بر آن که کردند و بترسیدند [۱۹۶- پ] از آن حال، ابو سفیان را گفتند: تو را بباید رفتن و با محمّد عهد تازه کردن و در مدّت زیادت خواستن. ابو سفیان از مکّه بیرون آمد. رسول- علیه السلام- گفت: پنداری در آن می‌نگرم که ابو سفیان از اینکه در در آید و خواهد تا عهد تازه کند. ابو سفیان در راه بدیل بن ورقاء را دید با رهط خزاعه، گفت: از کجا می‌آیی«۳»، گفتند: از بعضی جایها که شتر«۴» ما آن جاست. برفتم«۵» تا مطالعه‌ای کنم آن را، او را نگفت که ما به مدینه بودیم. ابو سفیان را وهم آمد که او به مدینه بوده است با آنان که با او بودند، گفت: بدیل به مدینه بوده است و استعداء شکایت ما رفته است و او از ما بپوشید، و اگر خواهی«۶» تا به تحقیق اینکه بدانی«۷»، بر پی شتران«۸» ایشان بروی«۹» تا بعر«۱۰» بیفگنند، بشکنی«۱۱» اگر در او استخوان خرما باشد لابد از مدینه می‌آیند که مدنیان شتر را استخوان خرما دهند. برفتند و بعر«۱۲» بدیدند در او استخوان خرما بود. بدانستند که او بنزدیک محمّد بوده است. ابو سفیان برفت تا به مدینه رسید. در مسجد آمد و با رسول بسیار سخن بگفت. رسول- علیه السلام- سر به او برنداشت و یک کلمت را جواب نداد. برخاست و بنزدیک ابو بکر آمد و گفت: برای من با محمّد سخنی گو. گفت: -------------------------------- (۱). آج: بگفتند. (۲). آج: شده بودند. (۳). آد، گا: می‌آیید. (۴). کا، آد، گا: شتران. [.....] (۵). آج: برفتیم. (۶). آج و دیگر بدلها: خواهی. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: بدانید. (۸). آج: اشتران. (۹). آج و دیگر نسخه بدلها: بروید. (۱۲- ۱۰). آج: بعره. (۱۱). بشکنی/ بشکنید.

صفحه : ۴۴۲ نتوانم گفتن. بنزدیک عمر رفت، هیچ اجابت ندید. بنزدیک علی آمد«۱»- و او در حجره فاطمه بود و حسن علی کوچک«۲» بود- پیش ایشان نشسته بود- او را گفت: یا بن ابی طالب؟ چه رای بینی مرا! گفت: رای«۳» نمی‌بینم که تو را سود دارد. گفت: یا دختر محمّد؟ اینکه فرزندت را بگو تا ما را حمایتی کند و اینکه فخر تا قیامت بود بماند. گفت: یا هذا؟ پسر من کودک است، و خود در جهان که باشد [۱۹۷- ر] که بر پیغامبر خدای حمایت کند؟ باز علی را گفت: رای چیست! گفت: من هیچ چیز نمی‌دانم«۴» جز آن که تو سیّد بنی کنانه‌ای، برخیز«۵» و در مسجد رسول رو و بگو که«۶» من حمایت می‌کنم. اگر رسول اجابت کند«۷» مراد تو است، و اگر نکند جز اینکه رای نیست. او بیامد و در مسجد اینکه بگفت. رسول- علیه السلام- با او التفات نکرد. او بیامد تا دخترش امّ حبیبه را که زن رسول بود ببیند. چون در آن جا شد، خواست تا پای بر جامه رسول نهد، امّ حبیبه بجست و جامه در نوردید. ابو سفیان گفت: یا بنیّه؟ نمی‌شاید تو را که من پای بر جامه تو نهم! گفت: آن جای رسول است و تو مشرکی و مشرک پلید باشد، و من روا ندارم که تو پای بر جامه رسول نهی. او برون«۸» رفت و به مکّه شد. گفتند: چه کردی! قصّه باز گفت. گفتند: پس محمّد اجابت کرد! گفت: لا و اللّه. گفتند: پس علی بر تو خندیده است؟ گفت: رای جز اینکه نبود، و هیچ تدبیر و چاره جز اینکه نبود. آنگه رسول- علیه السلام- صحابه را گفت: زنهار نباید تا احوال ما کس داند تا ما ناگاه به در مکّه فرود آییم که من از

خدای در خواسته‌ام تا خبر من بر مکّیان پوشیده دارد. ------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: علی علیه السلام آمد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: کودک. (۳). آج: رایی. (۴). آد، گا: هیچ رای نمی‌بینم. (۵). کا، آد، گا: برخیزی. (۶). آد، گا: بگویی که. (۷). آد، کا، گا: اجازت دهد. [.....] (۸). کا، آد، گا: بیرون.

صفحه : ۴۴۳ در آن میان حاطب إبن«۱» بلتعه نامه‌ای نوشت بر دست زنی سیاه و به مکّه فرستاد تا مکّیان را خبر کند از عزم رسول، جبریل بیامد و خبر داد رسول را. رسول- علیه السلام- علی را و زبیر را بفرستاد تا نامه از او بستدند، و اینکه حدیث به شرح رفته است در سورة الممتحنه. و حاطب از آن [۱۹۷- پ] عذر خواست«۲» و رسول او را عفو کرد. و رسول- علیه السلام- از مدینه بیرون آمد، دهم ماه رمضان سال هشتم از هجرت. و مردی را بر«۳» مدینه خلیفه کرد از بنی غفار- نام او کلثوم بن الحصین. چون به کدید رسید«۴» میان عسفان و امج روزه بگشاد. از آن جا به مرّ الظهران آمد با ده هزار مرد از مهاجر و انصار، هیچ کس از یاران باز ایستاده«۵» نبود از رسول در راه ابو سفیان بن الحارث بن عبد المطّلب را«۶» دید و عبد اللّه بن امیّة بن المغیره. چون آن بدیدند، بترسیدند و دانستند که اهل مکّه را طاقت اینکه لشکر نباشد. خواستند تا در نزدیک رسول آیند. رسول- علیه السلام- بار نداد ایشان را و گفت: نخواهم تا ایشان را بینم از آن جفاها که از ایشان دیده‌ام. امّ سلمه گفت: یا رسول اللّه؟ یکی پسر عمّ است و یکی پسر عمّه«۷»، اگر دستور باشی«۸» تا در آیند و از تو امانی می‌جویند! گفت: نخواهم تا ایشان را بینم. و ابو سفیان بن الحارث پسرکی خرد«۹» با خود داشت، گفت: به خدای که اگر محمّد مرا به خود راه ندهد، دست اینکه پسرک گیرم و در اینکه بیابان بروم تا از گرسنگی و تشنگی هر دو بمیریم. رسول- علیه السلام- چون اینکه بشنید، رحمت آمد او را، دستوری داد تا در آمدند و اسلام آوردند. ------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها ابی. (۲). کا، آد، گا و استغفار کرد. (۳). کا، آد، گا: در. (۴). آج: رسیدند. (۵). آج: نایستادند. (۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۲/ ۱۹۷): رسول را. (۷). اساس: عمّ؛ با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). آج: دستور باشد، آد، گا: دستوری باشد. (۹). آج: خورد.

صفحه : ۴۴۴ و خبر رسول- علیه السلام- بر قریش پوشیده بود، هیچ خبر نمی‌داشتند از آمدن او و سخت خایف بودند. ابو سفیان بن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء از مکّه بیرون آمده بودند تا هیچ کس را ببینند«۱» از او خبری پرسند. عبّاس بن عبد المطّلب گفت [۱۹۸- ر]: من اندیشه کردم که اگر رسول- علیه السلام- بر اینکه هیأت ناگاه در مکّه رود، از«۲» قریش کس بنماند. گفت:«۳» استر«۴» رسول بر نشستم و می‌راندم- و شب بود- گفتم باشد که کسی را بینم تا خبری باز دهم تا بیایند و از رسول امانی بخواهند؟ و اینکه سه مرد که از مکّه بیامده بودند، بر بلندی شدند. آتشهای عظیم دیدند، گفتند: اینکه چه آتش است! بدیل گفت: اینکه آتش بنی خزاعه است. گفتند: بیش از آن است، و بدیل را گمان می‌بود که رسول است و پوشیده می‌داشت. عبّاس گفت: به ایشان رسیدم در شبی تاریک، و ایشان با یکدیگر حدیث می‌کردند. آواز ایشان بشناختم، گفتم: یا أبا سفیان توای«۵»! گفت: یا أبا الفضل توای«۶»! گفتم: آری. گفت: چه خبر داری! گفتم: رسول خدای است«۷» با ده هزار مرد که شما را با آن طاقت نباشد. گفت: پس رای چیست! گفتم: بر پس اینکه استر«۸» نشین تا برای تو امانی خواهم از رسول- علیه السلام. گفت: او را در لشکر آوردم، به هر آتشی که بگذشت، می‌گفتند: عمّ رسول اللّه- علیه السلام- علی بغلة رسول اللّه. بردم او را تا به در خیمه رسول- علیه السلام- او را بنشاندم، و من در رفتم و گفتم: یا رسول اللّه؟ ابو سفیان از در تو در آمده است اسیر وار، و من در حقّ او شفاعت می‌کنم، اگر او را به من ------------------------------- (۱). آج: تا کسی را ببینند که. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: اثر. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها بر. (۴). آج: شتر. [.....] (۶- ۵). آج، آد، گا: تویی. (۷). کا، آد، گا: رسول خدا می‌آید. (۸). آج: تن شتر من.

صفحه : ۴۴۵ بخشی و امان دهی او را؟ گفت: برو تا فردا پیش من آری«۱». گفت: بر دگر روز او را پیش رسول بردم. او در آمد. رسول گفت او را: ویحك یا با سفیان؟ وقت نیامد که بگویی: لا إله إلّا اللّه؟ ابو سفیان گفت: پدرم [۱۹۸- پ] و مادرم و تن و جانم

فدای تو باد که بس حلیم و کریم و رحم پیوندی. من بدانستم که جز خدا خدایی نیست، که اگر بودی به فریاد ما«۲» رسیدی در اینکه حال. گفت: وقت نیست که گوای«۳» دهی که من رسول خدایم! گفت: تن و جان من فدای تو باد، چه حلیم و کریمی و رحم پیوند. مرا در اینکه حدیث دو ماه مهلت ده. گفت: چهار ماه مهلت دادم تو را. عبّاس گفت، من گفتم: و ویحک یا با سفیان، ایمان آر و گوای«۴» حق بگو. گفت: در مهلتم. آنگه رسول گفت: ببر او را و بر گذرگاه لشکر بدار تا مردم او را ببینند و بدانند که او را امان است. گفتم: یا رسول اللّه؟ تو دانی که او مردی است که فخر دوست دارد، طمع تشریفی می‌دارد بیش از اینکه. گفت: برو بگو که من می‌گویم که هر که در سرای او رود ایمن است، و هر که در مسجد الحرام رود ایمن است، و هر که در خانه خود رود و در ببندد ایمن است. عبّاس گفت: او را ببردم و در رهی«۵» تنگ بداشتم تا گروه گروه لشکر بر او می‌گذشت و او می‌گفت: اینان کیستند! من می‌گفتم: بنو فلان و بنو فلان، تا آنگه که رایت رسول پیدا شد و سواد اعظم و کتیبه خضرا. گفت: اینان که‌اند! گفتم: رسول خدای است با جماعت مهاجر و انصار. گفت: یا عبّاس؟ ملکی عظیم بیافت پسر برادرت. گفتم: ویحک؟ اینکه نبوّت است. آنگه گفتم: برو و قومت را خبر ده. او برفت و در مسجد الحرام آمد و آواز داد و گفت: یا معشر قریش؟ محمّد اینکه جا رسید با لشکری که هیچ کس قوّت ایشان ندارد. گفتند: پس ما را ---------------------------------- (۱). کا، آد، گا: فردا او را پیش من آور. (۲). آج: من. (۴- ۳). آج و دیگر نسخه بدلها: گواهی. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: راهی.

صفحه : ۴۴۶ تدبیر چیست! گفت: چنین. گفت که: هر که در سرای من شود [۱۹۹- ر] ایمن است. گفتند: سرای تو که در او شود! گفت، گفته است که: هر که در مسجد الحرام شود ایمن است، و هر که در سرای خود شود ایمن است. آنگه گفت: حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء بیامدند و اسلام آوردند و بیعت کردند. رسول- علیه السلام- ایشان را بفرستاد تا مردم را دعوت کنند و با اسلام خوانند و بگویند که: هر که به أعلی مکّه در سرای ابو سفیان شود ایمن است، و در زیر مکّه در سرای حکیم بن حزام، و در میان مکّه در مسجد الحرام. ایشان برفتند و مردم را اینکه بگفتند. آنگه رسول- علیه السلام- رایت به سعد عباده انصاری داد- و او رئیس انصاریان بود- تا در مکّه برد. او رایت بستد و می‌برد و می‌گفت: الیوم یوم الملحمهٔ، الیوم تسبی الحرمهٔ. عبّاس بشنید، بیامد و رسول را بگفت، و گفت: یا رسول اللّه؟ ترسم که امروز سعد را بر قریش صولتی و اثری باشد که عار آن بر ما بماند. رسول- علیه السلام- علی را گفت: برو و رایت از او بستان و در مکّه بر. او بیامد و رایت بگرفت و در مکّه برد. چون به در سرای پدر رسید، امّ هانی در او بود. او را گفتند: جماعتی کافران به حمایت امّ هانی شده‌اند. او ترک بر سر داشت و روی پوشیده بود، آواز داد: ای اهل اینکه سرای؟ بیرون کنی«۱» اینکه دشمنان خدای را از اینکه جا. امّ هانی بیرون آمد و او را نشناخت. گفت: یا جوانمرد؟ دختر عمّ رسولم و خواهر علی ابو طالبم، مرا حرمتی بدار. او می‌گفت: بیرون کن اینان را از اینکه سرای. او گفت: و اللّه لاشکونّک إلی رسول اللّه، به خدای که شکایت تو با رسول بگویم. او دست کرد و ترک از سر برگرفت. امّ هانی در نگرید [۱۹۹- پ] علی را دید، بجست و بوسه بر ران و رکاب او می‌داد. آنگه گفت: یا علی؟ چه کنم که سوگند خوردم که شکایت تو با رسول بگویم! گفت: برو بگو که رسول ---------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: بیرون کنید.

صفحه : ۴۴۷ به أعلی الوادی فرود آمده است. گفت: بیامدم. رسول- علیه السلام- در خیمه بود غسل می‌کرد تا در مکّه آید گفتم: یا رسول اللّه؟ ما ذا لقینا الیوم من علی، چه دیدیم ما امروز از علی. فاطمه گفت: یا امّ هانی شرم نداری بیامده‌ای شکایت علی می‌کنی برای آن که او دشمنان خدای بترساند؟ رسول- علیه السلام- بخندید و گفت: یا امّ هانی؟ آنان که در سرای تواند و در حمایت تواند، در امان و حمایت منند لمکانک من علی، برای آن که تو خواهر علیی. و رسول- علیه السلام- گفته بود: هیچ کس را مکشی«۱» و با کس قتال مکنی«۲»، الّا با آن که با شما قتال کند. جماعتی قریش در أسفل مکّه مجتمع بودند با بنی بکر. خالد ولید به ایشان رسید با لشکری، قتال کردند. مسلمانان را خدای تعالی ظفر داد، و از مشرکان جماعتی کشته شدند، دوازده یا سیزده مرد را و یک دو مرد مسلمان را بکشتند. محمّد بن اسحق گفت که: حماس بن قیس بن خالد، یکی از جمله بنی بکر در خانه رفت

و سلاح برگرفت و ساز قتال می‌کرد. زنی عاقل«۳» داشت. زن او را گفت: کجا می‌روی! گفت: به قتال محمّد و اصحاب او. گفت: نه همانا تو و امثال تو قوّت او داری«۴»؟ گفت: برو که من آیم و تو را از ایشان خادمی«۵» آرم که تو را خدمت کند، آنگه گفت: ان یقبلوا الیوم«۶» فما لی علّة هذا سلاح کامل و ألّة [۲۰۲- ر] ذو غرارین سریع السّلّة -------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: مکشید. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: مکنید. (۳). آج: عاقله. (۴). کا، آد، گا: همانا تو و امثال تو قوّت او ندارید. (۵). کا، آد، گا: خادمه‌ای. (۶). آج: نقتل الیوم، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، چاپ شعرانی (۱۲/ ۱۹۹): تقلوا الیوم، نیز کلمه به صورت «ان یقتلوا الیوم» هم خوانده می‌شود. [.....]

صفحه : ۴۴۸ آنگه حاضر آمد با صفوان و سهیل و عکرمه. چون ایشان به هزیمت برفتند، او نیز به هزیمت برفت و در خانه گریخت و در ببست. زن گفت: کجاست آنچه گفتی«۱»! مرد گفت: انک لو شهدت یوم الخندمة اذ فرّ صفوان و فرّ عکرمة ابو یزید قائم کالموتمة و استقبلتهم بالسّیوف المسلمة یقطعن کل ساعد و جمجمة ضربا فلا تسمع الّا غمغمة لهم نهیت خلفنا و همهمة لم تنطقی فی القوم ادنی کلمة و- رسول- علیه السلام- گفته بود که: کس را نکشند الّا مقاتل را یا قاتل را یا جماعتی مستهزیان را و تنی چند را که مرتد شده بودند، منهم: عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح. او به حمایت«۲» عثمان رفت. عثمان بیامد و او را بیاورد و در حقّ او شفاعت کرد. رسول- علیه السلام- سر در پیش افگند و آنگه گفت: کس نیست در میان شما که اینکه را بکشد! سعد معاذ گفت: یا رسول اللّه؟ چشم من در چشم تو بود تا اشارت کنی تا من او را بکشم. گفت: ندانی که پیغامبران خائنة الأعین نباشند، و اشارت به چشم. و نیز فرموده بود تا: عبد اللّه بن خطل را بکشند که مرتد شده بود و از مدینه به مکّه گریخته بود. به حمایت مشرکان، و نیز دو زن مغنّیه را فرموده بود تا بکشند که به هجای رسول- علیه السلام- غنا کردندی. و حویرث بن نقیذ«۳» را نیز گفته بود تا بکشند، او از جمله مؤذیان رسول بود. و مقیس بن ضبابه مردی انصاری را کشته بود و مرتد شده و عکرمه ابو جهل را نیز گفته بود، او به یمن [۲۰۰- پ] گریخت و زنش امّ حکیم بنت الحارث بن هشام ایمان آورد و از رسول- علیه السلام- امان خواست برای او، و کس فرستاد و او باز آمد و اسلام آورد. او را -------------------------------- (۱). آج: آن که گفتی، کا، آد، گا: آن که می‌گفتی. (۲). آج: به خانه. (۳). اساس و دیگر نسخه بدلها: حویرث بن نفیل، با توجّه به مآخذ خبری تصحیح شد.

صفحه : ۴۴۹ گفتند: سبب اسلام تو چه بود! گفت: چون به یمن رسیدم، خواستم که در دریا نشینم. کشتی پیش آوردند. مرد کشتی‌بان مرا گفت: اگر با خدای انباز می‌گویی در کشتی من منشین که اینکه کشتیی است که جز موحّدان«۱» به کنار«۲» نبرد، و هر گه که مشرکی در اینکه کشتی نشیند، اینکه کشتی غرق شود و در بلا افتد. من در کشتی نشستن رها کردم و باز آمدم و به رسول ایمان آوردم. و امّا عبد اللّه بن خطل [را]«۳»، سعید بن حریث و ابو برزة الأسلمی بکشتند، و مقیس بن ضبابه را نمیلة بن عبد اللّه بکشت، خواهرش در مرثیه او گفت: لعمری لقد اخزی نمیلة رهطه و فجّع اضیاف الشّتاء بمقیس فللّه عینا من رأی مثل مقیس إذا النفساء اصبحت لم تخرّس [امّا آن دو]«۴» کنیزک«۵» یکی را بکشتند و یکی بگریخت. پس از آن برای او امان خواستند از رسول- علیه السلام- او را ایمن کرد و باز آمد و در عهد عمر خطّاب او را اسپی در پای گرفت و بمرد به ابطح. و امّا حویرث را علی بن ابی طالب بکشت. رسول- علیه السلام- در مکّه آمد و بر در خانه کعبه بایستاد و گفت: لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له صدق وعده و نصر عبده و هزم الأحزاب وحده الا و هر مأثره و خونی و مالی که دعوی می‌کنند امروز در زیر قدم من است، الّا سدانه کعبه [۲۰۱- ر] و سقایة الحاجّ، الا و هر که بعمد کسی را بکشد در او دیت مغلّظه لازم باز آید، از جمله آن چهل شتر آبست«۶» که بچّه در شکم دارد. یا معشر قریش؟ خدای نخوت جاهلیّت از سر شما ببرد. بدانی«۷» که مردم همه از آدم و حوّااند، و خدای آدم را از خاک آفرید، آنگه اینکه آیت برخواند: -------------------------------- (۱). آج و دیگر نسخه بدلها را. (۲). آج: کناره. (۴- ۳). اساس: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). کا، آد، گا مغنیه. (۶). آج و دیگر نسخه بدلها: آبستن. (۷). آج و دیگر نسخه بدلها: بدانید.

صفحه : ۴۵۰ یـا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقناکُم مِن ذَکَرٍ وَ أُنثی«۱»- الایـهٔ. آنگه گفت: یا اهل مکه؟ شـما را چه گمان است که من با شـما کنم! گفتند: آنچه لایق کرم تو باشد. تو برادر مایی و پسر برادر مایی. رسول- علیه السلام- گفت: من امروز شما را آزاد بکردم، از آن روز اهل مکّه را طلقاء خواندند. آنگه اهل مکّه جمع شدند تا رسول را بیعت کنند، و رسول- علیه السـلام- در زیر صـفا بنشست و امیر المـؤمنین علی- علیـه السـلام- در زیر او بنشـست و مردم می‌آمدنـد و بیعـت می‌کردنـد بر سـمع و طـاعت. چـون مردان بیعت بکردند، زنان آمدند و بیعت کردند- چنان که ذکر آن برفت در سوره الممتحنه. و صـفوان بن امیّه بگریخت تا در دریا به جدّه رود. عمیر بن وهب در حقّ او شـفاعت کرد. رسول- علیه السـلام- او را امـان داد و به وثیقه عمامه خود بفرسـتاد بـدو. او باز آمـد و ایمن نمی‌بود، آخر او را گفتنـد: محمّد از آن کریمتر و رحیمتر و حلیمتر است«۲». و«۳» عبـد اللّه بن الزّبعری به نجران گریخت، حسّان«۴» در حقّ او یـک بیت می‌گفت«۵»، بیشتر نه، و بیت اینکه است: لاـ تعـد من رجلاـ احلّک بغضه نجران فی عیش احـذّ لئیم چون اینکه بیت به او رسید، برخاست و بیامـد و ایمان آورد، اینکه بیتها بخواند«۶» [۲۰۱- پ]: یـا رسول الملیـک انّ لسانی راتق ما فتقت اذ أنا بور اذ اباری الشّیطان فی سنن الغیّ و من مال میله مثبور آمن اللّحم و العظام لربّی ثمّ نفسی«۷» الشّهید انت النذیر -------------------------------- (۱). سوره حجرات (۳۹) آیه ۱۳. (۲). آج بیامد. (۳). کا، آد، گا: امّا. (۴). آد، گا: حسّان بن ثابت. (۵). آج: بیت گفت، کـا، آد، گـا: یـک بیت بگفت. [.....] (۶). آج، آد، گـا: بیتها بگفت. (۷). کـذا: در اساس، آج و دیگر نسـخه بدلها، سیرت رسول اللّه (۲/ ۸۹۶)، قلبی.

صفحه : ۴۵۱ و امّا هبیرهٔ المخزومیّ آن جا بماند به نجران بر کفر، و امّ هانی زن او بود اسـلام آورد و از او بریده شد چون از اسـلام او خبر یافت، گفت: أ شاقتک هنـد ام اتاک سؤالها کـذاک النّوی اسبابها و انفتالها«۱» اینکه طرفی است از فتـح مکّه«۲». حق تعالی گفت: یاد کن ای محمّـد چون نصـرت و یاری خـدای بیامـد، و فتـح معروف و مشـهور که فتـح مکّه بود. و «لام» در او تعریف عهد است. عرب چون فتح مکّه بشـنیدند، گفتند: چون محمّد اهل حرم را منقاد کرد، و ایشان را از اصـحاب الفیل نگاه داشـتند، دلیل آن است که او حقّ است و صـادق است. از اینکه پس کس طاقت او نـدارد«۳». می‌آمدنـد فوج فوج و ایمان می‌آوردند، فذلک قوله: وَ رَأَیتَ النّاسَ یَدخُلُونَ فِی دِینِ اللّهِ أَفواجاً. عکرمه و مقاتـل گفتنـد: مراد به «نـاس» اهـل یمن‌انـد. عبـد اللّه عبّاس گفت: چون اینکه سورت فرود آمد، رسول- علیه السلام- گفت: الله اکبر جاء نصر اللّه و الفتح و جاء أهل الیمن رقیقهٔ قلوبهم لیّنهٔ طاعتهم الایمان یمان و الحکمـهٔ یمانیـهٔ. ابو عمّـار روایت کرد، گفت: من همسـایه جـابر عبـد اللّه انصـاری بودم، در نزدیک او شـدم. مرا پرسـید از احوال مردمـان. من می‌گفتم آنچه دیـده و دانسته بـودم از فرقت و اختلاـف ایشـان. او بگریست و گفت، از رسـول- علیه السـلام- شـنیدم [۲۰۲- ر] که گفت: مردم در دین خدا آیند فوج فوج و از دین بیرون شوند فوج فوج. و گفتند: یکی از محبّان«۴» در نزدیک معاویه شد. معاویه گفت: قرآن چیزی دانی! گفت: الکثیر الطیب. گفت: بخوان تا بشنوم. گفت: -------------------------------- (۱). اساس، آج و دیگر نسـخه بدلها: انتقالها، با توجّه به ضـبط بیت در سیرت رسول اللّه (۲/ ۸۹۸) تصحیح شد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها آمدیم با تفسیر، کا، آد، گا إِذا جاءَ نَصرُ اللّهِ وَ الفَتحُ (۳). آد، گا بعد از آن. (۴). آج: محران مسخره، کا: بعضی از عقلای محانین، آد، گا: یکی از عقلای مجانین.

صفحه : ۴۵۲ «بسم اللّه الرحمن الرحیم، إذا جاء نصـر اللّه و الفتـح، و رأیت النّاس یخرجون من دین اللّه أفواجا»، گفت«۱»: هی؟ خطا می‌خوانی، یَدخُلُونَ«۲». گفت: کـان ذلک فی عهـد رسول اللّه، فأمّا الان فیخرجون. عبـد اللّه عبّاس گفت«۳»: عمر خطّاب مرا چه«۴» حرمت داشتی و با اهل بدر و پیران صحابه مرا مساوات کردی. او را گفتند: اینکه کودک را بیش از او پایه«۵» می‌نهی. او گفت: مرا سؤالی است از شـما! گفتنـد: بگو. گفت: مرا بگویی«۶» که آن جا که خـدای گفت در سورهٔ الفتـح: فَسَبِّح بِحَمدِ رَبِّکَ وَ استَغفِرهُ، برای فتـح مکّه چرا پیغـامبر را اسـتغفار بـایست کردن! هر کسـی چیزی می‌گفت نه بر قاعـده. مرا گفت: چه گـویی تـو! گفتم: اینکه سورت به نعی رسول آمد«۷»، گفتند عمرت به آخر رسید، استغفار کن. گفت: دیدی«۸» که او به از شما داند. عبد اللّه عبّاس گفت:

رسول- علیه السلام- اینکه سال فرمان یافت. قتاده و مقاتل گفتند: دو سال دیگر بماند«۹». عبد اللّه مسعود گفت: چون اینکه سورت آمد، رسول- علیه السلام- پس از آن بسیار گفتی: سبحانك اللهم و بحمدك اغفر لی انک انت التواب. عایشه گفت: رسول- علیه السلام- در آخر عمر اینکه کلمات بسیار می‌گفتی. من گفتم: یا رسول اللّه؟ اینکه کلمات بسیار می‌گویی. گفت: خدای فرمود مرا اینکه گفتن در سورهٔ الفتح. امّ سلمه گفت: پس از نزول اینکه سورت، رسول [۲۰۲- پ] علیه السلام- در هیچ حالت نبودی الّا می‌گفتی: سبحانك اللهم و بحمدك استغفرك و اتوب إلیك. ------------------------------- (۱). کا، آد، گا: معاویه گفت. (۲). کا، آد، گا آمده است. (۳). کا، آد، گا که. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۵). آد، گا: بیش از پایه او. (۶). بگویی/ بگویید. (۷). کا، آد، گا: سورت خبر وفات رسول بود، او را. (۸). دیدی/ دیدید. [.....] (۹). کا، آد، گا: بزیست.

صفحه : ۴۵۳ روایت است که: چون اینکه سورت آمد و رسول برخواند، صحابه شادمانه شدند. عبّاس بگریست. گفتند: چرا می‌گریی! گفت: برای آن که من شنیده‌ام که اینکه خبر مرگ رسول است. رسول گفت: راست می‌گوید. پس از آن رسول را کس خندان ندید. عبد اللّه عبّاس گفت: چون رسول- علیه السلام- از غزات حنین«۱» باز آمد و اینکه سورت فرود آمد. رسول- علیه السلام- به حجره فاطمه شد و گفت: یا علیّ یا فاطمهٔ؟ اینکه سورت فرود آمد، و أنا اقول سبحان الله و بحمده و استغفر الله و أتوب إلیه ، آنگه گفت: یا علی: از پس من جهاد می‌باید کردن تو را. علی گفت: یا رسول اللّه با که! گفت: با اصحاب احداث که در دین برای خود سخن گویند، و در دین رای نیست، انّما دین اوامر و نواهی است از خدای تعالی. آنگه گفت: اگر از پس من خلیفتی باشد، جز تو نبود برای آن که از تو سزاوارتر کس نیست به خلافت، برای خویشی و قرابت و مصاهرت و تزویج فاطمه [که]«۲» سیّده زنان جهان است و علی الخصوص آن نعمت که پدرت را بود بر من در جاهلیّت و اسلام، و همه رای من آن است که اینکه کار در تو و فرزندان تو باشد. اینکه خبر«۳» ثعالبی امام اصحاب الحدیث در تفسیرش بیاورده است به اسناد. ------------------------------- (۱). کا، آد، گا: خیبر. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). کا، آد، گا: اینکه حدیث را.

صفحه : ۴۵۴ (

سورهٔ تبت

)«۱» اینکه سورت مکّی است و پنج آیت است و بیست کلمت است و هفتاد و نه حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابیّ کعب که رسول- علیه السلام- گفت [۲۰۳- ر]: هر که اینکه سورت بخواند، اومید«۲» دارم که خدای تعالی روز قیامت جمع نکند میان او و بو لهب.

[سوره المسد (۱۱۱): آیات ۱ تا ۵]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ تَبَّت یَدا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ (۱) ما أَغنی عَنهُ مالُهُ وَ ما کَسَبَ (۲) سَیَصلی ناراً ذاتَ لَهَبٍ (۳) وَ امرَأَتُهُ حَمّالَةَ الحَطَبِ (۴) فِی جِیدِها حَبلٌ مِن مَسَدٍ (۵)

[ترجمه]

زیانکار شد دستهای«۳» ابو لهب [و هلاک باد]«۴». و او نیز غنا نکرد از او مالش و آنچه اندوخت. ملازم شود با آتشی خداوند درفش«۵». و زنش بردارنده هیزم است. در گردن او رسنی باشد از لیف. ------------------------------ (۱). کا: سورهٔ اللّهب، گا: سورهٔ المسد. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: امید. (۳). آج: هلاک باد دو دست. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به آج افزوده شد. (۵). آج: زبانه زننده.

صفحه : ۴۵۵ قوله: تَبَّت یَدا أَبِی لَهَبٍ، مفسّران گفتند: سبب نزول اینکه سورت آن بود که چون خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ أَنذِر عَشِیرَتَکَ الأَقرَبِینَ«۱»، رسول- علیه السّلام- کس فرستاد و فرزندان عبد المطّلب را بخواند. و گفتند: بر منبر آمد و گفت: یا صباحاه، به منزله مستغیثی. مردم بر او جمع شدند بسیار«۲»، گفتند: چه رسید تو را! گفت: یا بنی عبد المطّلب، یا بنی عبد مناف، یا بنی هاشم، یا بنی فهر؟ اگر من گویم شما را که در زیر اینکه کوه لشکری فرود آمد بر شما، غارت خواهد کردن، مرا باور داری«۳»! گفتند: آری. گفت: من انذار می‌کنم شما را به عذابی سخت و آن عذاب دوزخ است. ابو لهب گفت: تبّا لکم اذا دعوتمونی سائر الیوم، امروز همه روز«۴» برای اینکه خواندی«۵»؟ خدای تعالی ردّ بر او اینکه سورت فرستاد، گفت: «تباب» و خسار و هلاک و زیان او دستهای ابو لهب راست و او را. و اضافت تباب [۲۰۳- پ] با دست او برای آن کرد که تولّای فعل به آلت دست کنند، و مثله قوله: بِما قَدَّمَت یَداکَ«۶»، و گفتند: «ید» صله است و المعنی تب هو، تقول العرب: ید الدّهر و ید الرزایا، قال الشّاعر: لمّا اکبت ید المنایا علیه نادی الا مجیر و قیل: اراد تبّت ذات یده، أی ماله و ملکه، یقال: فلان قلیل ذات الید، أی قلیل المال علی حذف المضاف و اقامهٔ المضاف إلیه مقامه. و قول اوّل معتمد است لموافقهٔ الظّاهر. و «تباب» خسار و خیبت و هلاک باشد، تقول العرب: تبّا له، قال الشّاعر فی مخذول خذله اصحابه: لقد خلّوک و انصدعوا فما عطفوا ولا رجعوا ------------------------------

(۱). سوره شعرا (۲۶) آیه ۲۱۴. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: بشتاب. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: باور دارید. (۴). آج و دیگر نسخه بدلها مرا. (۵). خواندی/ خواندید. [.....] (۶). سوره حج (۲۲) آیه ۱۰.

صفحه : ۴۵۶ و لم یوفوا بنذرهم فتبّا للّذی صنعوا و ابو لهب پسر عبد المطّلب بود و نام«۱» عبد العزّی بود، و گفتند: نام و کنیت او یکی بود. و گفتند: ابو لهب برای آن خواندند«۲» او را که روی چون درفش آتش می‌تافتی. و در قراءت عبد اللّه مسعود و ابیّ چنین است که: تبت یدا أبی لهب و قد تب چنان که لفظ اوّل بر سبیل دعا علیه باشد، و دوم خبر«۳»، چنان که گویند: غفر اللّه له و قد فعل، و چنان که گفت«۴»: و هذا دعاء لو سکت کفیته لأنّی سألت اللّه فیه و قد فعل و جمله قرّاء «أبی لهب» خواندند به فتح «ها» مگر مکّیان که ایشان «لهب» خواندند به سکون «ها». و در «ذات لهب» خلاف نکردند لموافقهٔ رءوس الآی [۲۰۴- ر]. عبد اللّه عبّاس گفت: چون خدای تعالی قلم بیافرید، وحی کرد به او که کاینات بنویس، فکتب فیما کتب: تَبَّت یَدا أَبِی لَهَبٍ، در جمله چیزها بنوشت که دستهای ابو لهب خایب و خاسر خواهد بودن. ما أَغنی عَنهُ مالُهُ وَ ما کَسَبَ، گفت: غنا نکند مال او از او و اندوخته او از او و سود ندارد او را. عبد اللّه مسعود گفت: چون رسول- علیه السّلام- ابو لهب را دعوت کرد و تهدید کرد به دوزخ، گفت: اگر چنان که تو می‌گویی و اینکه حدیث راست است، من خویشتن را از دوزخ به مال باز خرم، و خدای تعالی به اینکه آیت رد کرد بر او و گفت: مال از او هیچ غنا نکند. «ما» نفی است، و گفتند: استفهام است، چه غنا کند؟ یعنی نکند و معنی یکی باشد. گفتند: اینکه برای آن گفت که او مواشی بسیار داشت، و مال بنزدیک عرب مواشی باشد. ------------------------------

(۱). آج و دیگر نسخه بدلها او. (۲). کا، آد، گا: خواندندی. (۳). اساس خبر، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۴). آد، گا: متنبّی گفت.

صفحه : ۴۵۷ وَ ما کَسَبَ، گفتند: مراد هم مال است، یعنی مال موروث و مکتسب. و گفتند: فرزندان خواست، و منه قوله- علیه السّلام: انّ اطیب ما اکل الرّجل من کسبه و انّ ولده من کسبه. اعمش خواند: و ما اکتسب در شاذّ. و در خبر است که: یک روز پسران ابو لهب به خصومتی که ایشان را بود پیش عبد اللّه عبّاس آمدند و او در مسجد الحرام بود، با هم خصومت کردند و بر

آویختند. یکی از ایشان بیوفتاد«۱» و بر عبد اللّه عبّاس آمد. او گفت: اخرجوا عنّی الکسب الخبیث، لقوله: وَ ما کَسَبَ. سَیَصلی ناراً ذاتَ لَهَبٍ، «سین» برای خلوص فعل است استقبال [را]«۲» گفت: ملازم شود و سوخته گردد به آتش«۳» خداوند درفش. و در شاذّ ابو رجاء العطاردی خواند: «سیصلی» به ضمّ« یا » [۲۰۴- پ] علی الفعل المجهول، بتفساند او را و بسوزند به آتش. و أشهب خواند به ضمّ« یا » و فتح «صاد» و تشدید «لام» من التّصلیة لقوله: وَ تَصلِیَةُ جَحِیمٍ«۴». وَ امرَأَتُه و زن او- امّ جمیل«۵» بنت حرب بن امیّه بود خواهر ابو سفیان- و یک چشم بود. در اخبار هست که: چون عقیل بن ابی طالب بنزدیک معاویه رفت، میان ایشان مزاحات«۶» رفتی و عقیل به حاضر جوابی معروف بود. یک روز عقیل در پیش معاویه رفت، جماعتی حاضر بودند. معاویه با ایشان نگرید، گفت: هذا عقیل عمّه أبو لهب. عقیل گفت: هذا معاویة عمّته حمّالة الحطب. یک روز دیگر عقیل را گفت: یا عقیل؟ أین تری عمّک أبا لهب فی النّار! قال«۷»: اذا دخلت النّار تراه عن یسار الدّاخل مفترشا عمتک حمّالة الحطب، ------------------------------

-- (۱). کا، آد، گا: بیفتاد. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: آتشی. (۴). سوره واقعه (۵۶) آیه ۹۴. (۵). کا، آد، گا: امّ جمیله. (۶). کا، آد، گا: مزاحها. (۷). کا، آد، گا: عقیل گفت.

صفحه : ۴۵۸ فانظر ایّهما اسوء حالا النّاکح و المنکوح«۱». قوله«۲»: حَمّالَةَ الحَطَبِ، گفتند«۳»: حقیقت است، او از خساست و دناءت همّت به نفس خود برفتی و هیزم آوردی از دشت. خدای تعالی«۴» از او باز گفت و اینکه بر او لقبی شده بود. عبد اللّه عبّاس و مجاهد و قتاده گفتند: حمل حطب کنایت است از وشایت و نمیمت و سخن چینی و نقل احادیث و ایقاع شرّ و وحشت میان مردم، و اینکه زنک را اینکه عادت بود، یقول العرب: فلان یحطب علی فلان اذا کان یسعی بینهم بالنمیمة، قال شاعرهم«۵»: من البیض لم تصطد علی ظهر لأمّة و لم تمش بین الحیّ بالحطب الرطب یعنی لم تمش بالنمائم، و قال آخر: فلسنا کمن ترخی المقالة شطره بفرق العضاه الرّطب و العبل الیبس [۵۰۲- ر] ضحّاک گفت: برای آنش «حمّالة الحطب» خواند که«۶» عادت داشتی که خار و خاشاک بیاوردی به شب و در رهگذر«۷» رسول افکندی. ربیع أنس گفت: آن خار و خاشاک در زیر پای رسول از خزّ و حریر نرمتر بودی. مرّة الهمدانی روایت کرد که او یک شب پشته‌ای از آن خار خلنده«۸» در پشت داشت«۹»، به سنگی باز نهاد«۱۰» تا بیاساید. فریشته‌ای بیامد و او را بر آن خار می‌زد تا پاره پاره شد و بمرد. سعید جبیر گفت: حمّالة الحطب الخطایا، حمّال گناهان بود، بیانه قوله: وَ هُم یَحمِلُونَ أَوزارَهُم عَلی ظُهُورِهِم«۱۱»، یقال: فلان یحطب علی ظهره اذا اساء ------------------------------

--- (۱). کا، آد، گا: ام المنکوح. (۲). کا، آد، گا: امّا. [.....] (۳). آد، گا: بعضی گفتند. (۴). کا، آد، گا اینکه. (۵). کا، آد، گا: قال الشّاعر. (۶). کا، آد، گا: خواندند که. (۷). کا، آد، گا: راه گذر. (۸). آج و دیگر نسخه بدلها: خلیده. (۹). کا، آد، گا مانده شد. (۱۰). آج: از تشنگی بار بنهاد. (۱۱). سوره انعام (۶) آیه ۳۱.

صفحه : ۴۵۹ و أثم. و برای اینکه گناه را «وزر» خوانند، و وزر ثقل باشد، و فلان حاطب قوم إذا کان جانیا«۱» علیهم و فلان محطوب علیه إذا کان مجنیّا علیه. و عامّه قرّاء «حمّالة الحطب» خواندند به رفع، و آن را دو وجه است: یکی مبتدا و خبر، و یکی صفت و موصوف. و حسن بصری و إبن ابی یحیی«۲» و إبن محیص«۳» و الأعرج و عاصم خواندند: حَمّالَةَ الحَطَبِ، به نصب، و آن را دو وجه باشد: یکی حال، و یکی نصب علی الذّم، کأنّه قال اعنی حمّالة الحطب و اخصّ‌ها، و مثله قوله: مَلعُونِینَ«۴». و «حطب» اسم جنس است و واحد او حطبة باشد. و بعضی اهل لغت گفتند: حطب، جمع حاطب است کحارس و حرس و راصد و رصد، یعنی او حمل کردی کسان را بر وشایت و نمیمت و أکثم بن صیفی پسران را وصیّت کرد و گفت: إیّاکم و النمیمة فانّها نار محرقة. آنکه گفت: نمّام به یک ساعت آن بکند که ساحر به یک سال نکند، و قال الشّاعر [۲۰۵- پ]: انّ النمیمة نار ویک محرقة فعدّ عنها و حارب من تعاطاها پس گفتند: وجه تشبیه نمیمه به هیزم اینکه است که به هیزم آتش فروزند و از نمیمه عداوت افروخته شود. و وجهی دگر آن را گفتند که: هیزم آلت افروختن باشد و آتش را اثر در تفریق«۵» بود، همچنین [نمیمت]«۶» سبب تفریق«۷» باشد، و قال بعضهم«۸»: انّ بنی الأدرم«۹» حمّالوا الحطب هم الوشاة فی الرّضا و فی الغضب علیهم اللّعنة تتری و الحرب«۱۰» ---------------

----------------- (۱). کا، آد، گا: خاینا. (۲). آج و دیگر نسخه بدلها: إبن ابی اسحق. (۳). آد: إبن محیصن. (۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۶۱. (۷- ۵). آد، گا: تفرّق. [.....] (۶). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). کا، آد، گا: قال الشّاعر. (۹). آج: بنی الادم. (۱۰). آد، گا: اللّعنهٔ حمّالهٔ الحطب.

صفحه : ۴۶۰ قوله: فِي جِيدِها، در گردن او«۱»، قال ذو الرّمهٔ: فعیناک عیناها و لونک لونها وجیدک الّا انّها غیر عاطل حَبلٌ مِن مَسَدٍ، در او خلاف کردند. عبد اللّه عبّاس و عروهٔ بن الزّبیر گفتند: زنجیری آهنین باشد، طولش هفتاد گز باشد، در دهنش کنند و از زیرش بیرون آرند و باقی بر گردنش پیچند. سدّی گفت: اینکه زنجیری باشد از آهن که در دوزخ می‌آید و می‌شود، چنان که دلو و رسن در چاه شود و آید. مجاهد گفت: «مسد، اینکه آهن بود که در میان چرخ چاه باشد که آن را محور گویند، و اینکه قول عطا و عکرمه است. شعبی گفت و مقاتل: رسنی باشد از لیف، و آن رسنی بود که او به آن هیزم آوردی، خدای تعالی گلوی او به آن باز گرفت و هلاک کرد او را به آن، و در قیامت رسنی مانند آن در گردن او کنند و لکن از آتش. سعید مسیّب گفت: قلاده‌ای گران مایه بر گردن داشت، گفت: اینکه در عداوت محمّد خرج خواهم کردن. إبن زید گفت: «مسد» رسنی باشد از پوست درختی که آن درخت به یمن روید. و «مسد» در کلام عرب هر رسنی باشد که محکم بتابند، اگر لیف باشد و اگر جز لیف بود«۲»، و [۲۰۶- ر] اشتقاق او از «مسد» است، و آن فتل و تافتن بود، و فلان ممسود الخلق إذا کان محکم الخلق، قال الرّاجز: و مسد امرّ من أیانق لیس بانیاب و لا حقائق اراد من جلدها جمع اینق [و انیاب]«۳» جمع ناب و هی النّاقهٔ المسنّهٔ [و حقائق]«۴» جمع حقّهٔ و جمع «مسد» امساد بود، قال الشّاعر«۵»: تمشی«۶» فتضرب بابها من دوننا علفا«۷» صریف محالهٔ الأمساد ------------------------------------

------------ (۱). آج باشد. (۲). کا، آد، گا: جز از لیف. (۴- ۳). اساس، آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد، با توجّه به سیاق عبارت و فحوای کلام آورده شد. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: قال الأعشی. (۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، تفسیر طبری: تمسی. (۷). تفسیر طبری: غلقا.

صفحه : ۴۶۱ اصمعی گفت: چهار شاعر در قفای«۱» امامی نماز می‌کردند. نام او یحیی. او قُل هُوَ اللّه أَحَدٌ«۲» بخواند، درماند و ساعتی نیک توقّف کرد. یکی از آن شاعران گفت: اکثر یحیی [غلطا]«۳» فی قل هو اللّه احد دیگری گفت: قام طویلا ساکتا حتّی اذا اعیا سجد سهام«۴» گفت: یزحر فی محرابه زحیر حبلی للولد چهارم گفت: کأنّما لسانه«۵» شدّ لحبل من مسد و در سورت«۶» دلیل است بر نبوّت رسول- علیه السّلام- برای آن که او خبر داد که: ایشان بر کفر بمیرند و به دوزخ شوند، و همچنان بود که او خبر داد، و اینکه نباشد الّا از اعلام عالم الغیب«۷». ------------------------------------ (۱). کا، آد، گا: از پس. (۲). سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج: سیوم. [.....] (۵). آج: اسنانه. (۶). آد، گا: و سوره. (۷). آج، آد، گا: علّام الغیوب، آد، گا و هو علیم بما فی القلوب.

صفحه : ۴۶۲)

سورهٔ الإخلاص

)«۱» اینکه سورت مکّی است و چهار آیت است و پانزده کلمت است و چهل و هفت حرف است. و روایت است از ابو الدّرداء که رسول- علیه السّلام- گفت: عاجز باشد یکی از شما که هر شب ثلثی«۲» قرآن بخواند! گفتند: یا رسول اللّه! که طاقت دارد؟ گفت: یک بار قُل هُوَ اللّه أَحَدٌ بخواند، همچنان باشد که ثلثی«۳» قرآن بخوانده«۴». جابر عبد اللّه انصاری روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت: هر که«۵» قُل هُوَ اللّه أَحَدٌ بخواند، چون در خانه شود خدای تعالی درویشی از آن خانه و از آن [۲۰۶- پ]، [همسایگان دور کند. أنس مالک روایت کرد که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: هر که او قُل هُوَ اللّه أَحَدٌ بخواند یک بار خدا بر او برکت کند، و چون دو بار بخواند بر او و اهل بیت او برکت کند، و هر که او سه بار بخواند، بر او و در اهل بیت او و بر

همسایه«۶» او برکت کند. و هر که دوازده بار بخواند، خدای تعالی برای او در بهشت دوازده کوشک بنا کند، و ------------------------------- (۱). آد: سورة الأحد. (۳- ۲). آج و دیگر نسخه بدلها از. (۴). آج: بخوانده باشد. (۵). آد، گا او. (۶). آج: همسایگان.

صفحه : ۴۶۳ حفظه گویند: بیایید تا کوشکهای برادرمان ببینید«۱» اگر صد بار بخواند، خدای تعالی به کفّارت گناه بیست و پنج ساله کند او را. اگر چهار صد بار بخواند، کفّارت چهار صد ساله گناه بود او را جز خون به ناحق و مظالم«۲». اگر هزار بار بخواند، بنمیرد تا جای خود در بهشت نبیند، یا «۳» دیگری بیند و او را خبر دهد. سهل بن سعید«۴» روایت کرد که: مردی بنزدیک رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- آمد و شکایت درویشی کرد با او. رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- گفت چون در خانه شوی«۵» بر اهل خانه خود سلام کن، و اگر کسی نباشد«۶»، بر من صلوات فرست و قُل هُوَ اللّه أَحَدٌ یک بار بخوان. مرد همچنان کرد، توانگر شد و روزی بر او فراخ شد تا با همسایگان خیر کرد. أنس مالک گفت: ما با رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- به تبوک بودم، یک روز آفتاب بر آمد با نوری و ضیائی که هرگز چنان ندیدیم.«۷» رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- جبریل را گفت: امروز چیست که آفتاب را اینکه همه همه شعاع است! و هیچ روز چنین نبود! گفت: بدان که معاویة بن معاویة اللّیثی در مدینه فرمان یافته است، خدای تعالی هفتاد هزار فریشته را فرستاده«۸» تا بر او نماز کنند. رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- گفت: یا جبریل؟ او اینکه پایه به چه دریافت! گفت: به آن که قُل هُوَ اللّه أَحَدٌ بسیار خواندی در آمدن و نشستن و برخاستن«۹» و در شب و روز، و لکن یا رسول اللّه؟ خواهی تا زمین در نوردم تا بر او نماز کنی! گفت: خواهم. پس رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- برفت و بر او نماز کرد و باز آمد. ------------------------------- (۱). کا، آد، گا: ببینیم. (۲). آد، گا: مظلمه مردم. (۳). کا، آد، گا اگر نه. (۴). آج: سهل بن سعد. (۵). کا، آد، گا: روی. (۶). کا، آد، گا آن جا. [.....] (۷). کا: ندیدم، آد، گا: ندیده بودم. (۸). کا، آد، گا: فرستاده است. (۹). کا، آد، گا: در آمد و نشست و خاست.

صفحه : ۴۶۴ أنس مالک روایت کرد که: در عهد رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- مردی بود که در نماز جز قُل هُوَ اللّه أَحَدٌ نخواندی. رسول را بگفتند«۱» آن مرد را گفت: چرا چنین کنی! گفت: من اینکه سورت را دوست دارم«۲». گفت: دوستی تو اینکه سورت را تو را«۳» به بهشت برد. محمّد بن المنکدر روایت کرد که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت: یک روز دو فریشته در هوا به یکدیگر رسیدند، یکی از آسمان هفتم«۴» می‌آمد و یکی از زیر هفتم زمین«۵» آن که از آسمان می‌آمد، گفت: امروز چندان عمل به آسمان بردم که هرگز نبرده‌ام. فریشته دگر گفت: آن چیست! گفت: مردی صد بار قُل هُوَ اللّه أَحَدٌ بخواند«۶». گفت: خدای تعالی با او چه کرد! گفت: بیامرزید او را. ابو هریره روایت کرد که: یک روز رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مردی را دید که یک بار قُل هُوَ اللّه أَحَدٌ بخواند، گفت: وجبت، واجب شد. گفتند: یا رسول اللّه؟ چه واجب شد! گفت: بهشت واجب شد او را«۷». أنس مالک روایت کرد که رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- گفت: هر که او یک بار قُل هُوَ اللّه أَحَدٌ بخواند، خدای تعالی چندان ثواب دهد او را که هفتاد قطار شتر از یاقوت سرخ آفریده و روح در او دمیده و پر از نوشته‌ها کرده، تنکتر از موی زنگیان و باریکتر از تار مویی«۸». أبیّ کعب روایت کرد که: رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- را پرسیدند«۹» از ثواب قُل هُوَ]«۱۰» قُل هُوَ اللّه أَحَدٌ ------------------------------- (۱). کا، آد، گا: خبر دادند. (۲). کا، آد، گا رسول- صلّی اللّه علیه و آله. (۳). کا، آد، گا: دوستی اینکه سوره تو را. (۴). آج: ندارد. (۵). آج: از زمین. (۶). آد، کا، گا: بر خواند. (۷). آج: عبارت «ابو یره روایت کرد ...» را ندارد. (۸). آد، گا: تار موی مردمان. (۹). آد، گا: پرسیدم. (۱۰). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۴۶۵ خواند«۱»، خدای تعالی از آسمان رحمت و خیر بر او بارد و سکینت فرو فرستد به او، و او را به رحمت بپوشد، و آواز او به مانند آواز نحل در زیر عرش افتد، از خدای هیچ چیز نخواهد و الّا بدهد او را، و او را در حراست و حمایت خود گیرد«۲».

[سوره الإخلاص (۱۱۲): آیات ۱ تا ۴]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ قُل هُوَ اللّهُ أَحَدٌ (۱) اللّهُ الصَّمَدُ (۲) لَم یَلِد وَ لَم یُولَد (۳) وَ لَم یَکُن لَهُ کُفُواً أَحَدٌ (۴)

[ترجمه]

بگو اوست خدای یکی است. خدای پناه نیازمندان است. نزاد«۳» و نزادند«۴». و نبوده است او را هیچ کس همتا. ابیّ کعب گفت: سبب نزول اینکه سورت آن بود که مشرکان رسول را گفتند: انسب لنا ربّک، نسبت خدایت با ما بگو. خدای تعالی اینکه سورت بفرستاد. عبد اللّه عبّاس گفت: عامر بن الطّفیل و أربد بن ربیعه بنزدیک رسول آمدند و گفتند: ما را بگو تا با چه می‌خوانی! گفت: با خدای. گفتند: بگو ما را تا خدای تو از چیست! از زر است یا از سیم یا از روی یا از آهن! خدای تعالی اینکه سورت فرستاد و آتشی از آسمان بیامد و أربد را بسوخت و عامر بجست. در وقعتی نیزه‌ای بر پهلوی او زدند و بر جای«۵» بمرد- و قصّه ایشان در سورهٔ الرّعد رفته است. قتاده و ضحّاک و مقاتل گفتند: جماعتی از احبار جهودان بنزدیک رسول ----------------------------------- (۱). آج، آد، گا: بخواند، کا: برخواند. [.....] (۲). آج صدق رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- و الحمد للّه ربّ العالمین. (۳). آج: کسی را نزایید. (۴). آج: و کسی نزاده. (۵). آج: در حال.

صفحه : ۴۶۶ آمدند و گفتند: یا محمّد؟ ما را بگو تا خدای [۲۰۷- ر] تو چون است! ما لغت و صفات او در توریت خوانده‌ایم تا موافق آن هست یا نه! خدای تعالی اینکه سورت بفرستاد به جواب ایشان، قوله«۱»: قُل هُوَ اللّهُ أَحَدٌ، بگو ای محمّد اینکه کافران«۲» جاهلان را که خدای یکی است. در قراءت عبد اللّه مسعود هست: قل هو اللّه الواحد [و واحد و احد]«۳» یکی باشد به معنی. و اصل «أحد»«۴» وحد بوده است من الوحدهٔ و عرب «واو» را به همزه بدل کنند فی قولهم: و شاح و إشاح، و وکاف و إکاف، و اقّتت و وقّتت«۵». بعضی دگر گفتند: أحد بلیغتر است از واحد، و بعضی دگر گفتند: «واحد» اسم باشد و «أحد» صفت، و قول اوّل درست تر است و اختیار محقّقان، و أنشد إبن الأنباریّ شاهدا لذلک«۶»: رمته اناهٔ من ربیعهٔ عامر نوؤم الضّحی فی مأتم ایّ مأتم یعنی وناهٔ من الونیهٔ و هی الفتور. بعضی دگر گفتند: اصل یکی است الّا آن که در بعضی وجوه میان ایشان فرقی هست، و آن آن است که «واحد» در اثبات گویند و «أحد» در نفی، تقول«۷» العرب: ما جاءنی احد و ما جاءنی من أحد«۸» و لا احدها هنا، و جاءنی واحد من القوم، رأیت واحدا منهم، و قال النّابغهٔ شاهدا فی انّ احدا اصله وحد: کأن رحلی و قد زال النّهار بنا بذی الجلیل علی مستأنس وحد عامّه قرّاء «أحد» خواندند به تنوین. و در شاذّ جماعتی- منهم: حسن بصری و ابان بن عثمان«۹» و نضر بن عاصم و إبن ابی اسحق و هارون ----------------------------------- (۱). آج تعالی. (۲). آج و. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج: واحد. (۵). آج: اقیت و وقیت. (۶). آج قول الشّاعر. (۷). آج، کا، آد، گا: یقول. (۸). آج: واحد. (۹). اساس: ابان بن عباس، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۴۶۷ بن عیسی خواندند: «أحد» بی تنوین برای تخفیف، قیاسا علی قوله: عُزَیرٌ ابنُ اللّهِ«۱»، و قول الشّاعر: لا ذاکر اللّه الّا قلیلا«۲» و در اعراب او دو وجه گفتند: یکی آن که «هو» [مبتداست و «اللّه» بدل«۳» است]«۴» [۲۰۷- پ] و «أحد» خبر مبتداست کقولک: هو الرّجل منطق«۵» و وجهی [دیگر]«۶» آن که «هو» مبتداست و «اللّه» خبر اوست و «أحد» خبر بعد خبر است، کقولهم: هذا حلو حامض و وجه سدیگر«۷» آن است که: «هو» ضمیر شأن و کار است، «اللّه» مبتداست و «أحد» خبر اوست«۸». قوله: اللّهُ الصَّمَدُ، در «صمد» خلاف کردند. عبد اللّه عبّاس و حسن و سعید جبیر گفتند: «صمد» آن بود که مجوّف نباشد، از اینکه جا بسته را مصمّد

گویند. سعید مسیّب گفت: آن بود که در او حشو نبود. شعبی گفت: آن بود که طعام و شراب نخورد. عکرمه گفت: آن بود که او را حاجت نبود به حدث، و اینکه هر سه قول را مرجع با آن است که مجوّف نیست، و اینکه تفسیر از جهت لغت باشد. ابیّ کعب گفت: تفسیر «صمد» آن است که از پی اوست، من قوله: لَم یَلِد وَ لَم یُولَد، برای آن که هر چه زاده باشد مرگ بر او روا باشد. شقیق بن سلمه ------------------------------- (۱). سوره توبه (۹) آیه ۳۰. [.....] (۲). اساس: اینکه بیت را در چهار سطر بعد نقل کرده است. چون اینکه شاهد برای استدلال بر حذف تنوین در «احد» آورده شده است، نقل آن در اینکه جا مناسب می‌نماید. (۳). آد، گا: خبر. (۴). اساس: زیر وصّالی رفته است، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). آج و دیگر نسخه بدلها: منطلق. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). آد، گا: سیم. (۸). اساس و قول الشّاعر: و لا ذاکر اللّه الا قلیلا، که محّل آن- چنان که در سطور بالا گذشت- در اینکه جا زاید می‌نماید.

صفحه : ۴۶۸ گفت: «صمد» سیّدی باشد که سودد او به نهایت رسیده باشد، و اینکه روایت علیّ بن طلحه است از عبد اللّه عبّاس. و قولی دگر از او آن است که: سیّدی بود که در حوایج قصد به او کنند و رجوع با او کنند. بعضی دگر گفتند: سیّدی تمام شرف باشد، و اینکه اقوال متقارب است از جهت معنی. و اصله من صمدت فلانا اصمده صمدا، و الصمّد المصمود کالقبض [۲۰۸- ر] و النّفض بمعنی المقبوض و المنفوض، و بیت مصمود و مصمّد اذا کان مقصودا فی الحوائج، قال طرفة: و ان یلتقی الحیّ«۱» الجمیع تلاقنی«۲» الی ذروة البیت الرّفیع المصمّد و قال آخر فی الصمّد: الا بکّر النّاعی بخیری بنی اسد بعمرو بن مسعود بالسیّد الصمد و قال آخر: علوته بحسام ثمّ قلت له خذها فانّک انت السیّد الصمّد قتاده گفت: «صمد» باقی باشد پس از فنای خلق. عاصم گفت: دایم باشد. از رضا«۳»- علیه السّلام- روایت کردند که او گفت: آن باشد که آیس«۴» باشند از اطّلاع بر او. محمّد بن علی التّرمذیّ گفت: هو الأزلّی بلا عدد و الباقی بلا أمد و القائم بلا عمد، و گفتند: آن بود که با خلق نماند. و گفتند: آن بود که تجزّی نپذیرد و جزی«۵» نباشد. عکرمه گفت: آن که از بالای او فرمان نباشد، و اینکه قول از امیر المؤمنین علی روایت کرده‌اند. کعب الأحبار گفت: آن که او را از خلق نظیر نباشد. سدّی گفت: هو المقصود فی الرّغائب المستغاث به عند النّوائب. مقاتل بن حیّان گفت: آن که در او عیب نباشد. ربیع گفت: آن که آفت بدو نرسد. ------------------------------- (۱). اساس: یلتقی، با توجّه به کا تصحیح شد. (۲). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، مجمع البیان: یلاقنی. (۳). آج: از امام رضا. (۴). آج: ایمن. (۵). کذا: در اساس (جزی/ جزء)، آج و دیگر نسخه بدلها: جزو.

صفحه : ۴۶۹ از صادق«۱»- علیه السّلام- روایت کردند که او گفت: غالبی باشد که او را غلبه نتوان کردن. ابو هریره گفت: مستغنیی که خلقان بدو محتاج باشند. مرّة الهمدانیّ گفت: ألذی لا یفنی و لا یبلی. حسین بن الفضل گفت: آن بود که آنچه خواهد کند، کس حکم او بنگرداند. ترمذیّ گفت: ألذی لا تدر که الأبصار و لا تحویه الأفکار و لا تحیط به الأقطار، وَ کُلُّ شَیءٍ [۲۰۸- پ] عِندَهُ بِمِقدارٍ«۲». بعضی دگر گفتند: «الصمد» پنج حرف است. در هر حرف دلیلی است بر صفات کمال او. «الف» دلیل احدیّت اوست، و «لام» دلیل الهیّت و «صاد» از صدق است، و «میم» از ملک، و «دال» از دوام. لَم یَلِد، او نزاد و ولادت بر او محال است برای آن که شهوت بر او محال است، که اینکه صفات اجسام است و او خالق اجسام است. وَ لَم یُولَد، و او از کس نزاد، چه مؤدّی باشد با اینکه فساد. و نیز اگر مولود باشد، محدث بود. وَ لَم یَکُن لَهُ کُفُواً أَحَدٌ، و هیچ کس با او همتا و همسر نیست. «أحد»، اسم «کان» است- و اگر چه نکره است و روا بود برای آن که منفی است و حرف نفی در اوست. و «کفوا» خبر «کان» است. و «له» از صله کفو است. و قرّاء در اینکه لفظ خلاف کردند. حمزه و یعقوب به سکون «فا» خواندند و به همز، و اینکه روایت عبّاس است از ابو عمرو و روایت اسمعیل از نافع و حفص عن عاصم مشبع خواند بی‌همز«۳». و دگر قرّاء مضموم الفاء خواندند به همز«۴»، و همه لغات صحیح [و]«۵» فصیح است، و معنی او مثل و نظیر باشد. و روایت کردند که: سایلی پرسید از امیر المؤمنین علی تفسیر اینکه سورت، گفت: هُوَ اللّهُ أَحَدٌ ، بلا تأویل عدد، اللّهُ الصَّمَدُ بلا تبعیض بدد، لَم یَلِد فیکون موروثا هالکا، وَ لَم یُولَد فیکون إلها مشارکا، وَ لَم یَکُن لَهُ

من خلقه کُفُواً أَحَدٌ. ------------------------------- (۱). آج: از امـام همام صادق. (۲). سوره رعد (۱۳) آیه ۸. [.....] (۳- ۴). آج: همزه. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۴۷۰

سورة الفلق

اینکه سـورت مـدنی است و پنـج آیت است و بیست و سه کلمت است و [۲۰۹- ر] هفتاد«۱» و چهـار حرف است. و روایت است از ابیّ کعب کـه رسـول- علیه السّـلام- گفت: هر که او معـوّذتین بخوانـد، همچنـان باشـد که جمله کتابهـا که خـدای فرسـتاده است بخوانـده. عقبـهٔ بن عـامر روایت کرد که رسول- علیه السّـلام- گفت: خبر دهم به فاضـلتر چیزی که پناه دهنـدگان به او پناه جوینـد! گفتنـد: بلی یـا رسول اللّه؟ گفت اینکه دو سورت: قُل أَعُوذُ بِرَبـِّ الفَلَقِ، و قُل أَعُوذُ بِرَبـِّ النّاسِ«۲». هم عقبـهٔ بن عامر روایت کرد که رسـول- علیـه السّـلام- گفـت: خبر دهم تـو را به دو سـورت که فاضـلترین سورتهـای قرآن است! گفتم: بلی یـا رسـول اللّه؟ گفت: معوّذتین. گفتم: مرا بیاموز. بیاموخت و مرا گفت: اینکه سورتها می‌خوان چون بخواهی خفت و چون برخیزی. هم او روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت مرا که: یا عقبه؟ هیچ سورت«۳» نیست از قرآن که تو خوانی بهتر و فاضلتر از قُل أَعُوذُ بِرَبـِّ الفَلَقِ. اگر - ------------------------------- (۱). کا، آد، گا: هشتاد. (۲). سوره ناس (۱۱۴) آیه ۱. (۳). آج: سورتی.

صفحه : ۴۷۱ توانی در نماز بسیار خوان«۱» هم او روایت کرد که رسـول- علیه السّـلام- گفت: امشب دو سورت بر من انزله کردند که«۲» مثل آن ندیده‌ام، یعنی المعوّذتین«۳».

[سوره الفلق (۱۱۳): آیات ۱ تا ۵]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ قُـل أَعُوذُ بِرَبـِّ الفَلَقِ (۱) مِن شَرِّ ما خَلَقَ (۲) وَ مِن شَـرِّ غاسِقٍ إِذا وَقَبَ (۳) وَ مِن شَرِّ النَّفّاثاتِ فِی العُقَدِ (۴) وَ مِن شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ (۵)

[ترجمه]

بگو پناه می‌دهم به خدای صبح. از آفت آنچه آفریده است. و از آفت در آینده به مضرّت«۴» چون در آید. و از آفت دمندگان در بنـدها. و از بـدی حسد برنده چون حسد برد«۵» [۲۰۹- پ]. قـدیم- جـلّ جلالـه- امر کرد رسول را، و مراد او جمله امّت که: پنـاه با خدای دهند«۶» از شرّ اینکه چیزها، پناه دهد به خدای فلق. در او«۷» خلاف کردند. عوفی روایت کرد از عبد اللّه عبّاس، و نیز مجاهد و قتاده و قرظیّ و إبن زید گفتند: «فلق» صـبح باشد لا نفلاقه، برای آن که شکافته می‌شود شب از او، یقال: هو أبین من فلق الصّبح و فرق الصّبح، قال اللّه تعالی: فالِقُ الإِصباحِ«۸». و روایت دیگر از عبد اللّه عبّاس آن است که: «فلق» زندانی است در دوزخ. بعضی دگر گفتند: نامی است از نامهای دوزخ. روایت کردند که: مردی از ------------------------------- (۱). آج: خوانی، کا، آد، گا: می‌خوان. (۲). آج: فرو فرستادند که. (۳). آج صدق رسول اللّه- صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم. (۴). آج: از بدی تاریکی شب. (۵). اساس: کلمه ناخواناست، با توجّه به ترجمه در متن تفسیر آورده شـد، آج: از بـدی حاسـدان چون حسـد برند. (۶). آج: دهید. (۷). آج: در تفسیر اینکه. (۸). سوره انعام (۶) آیه ۹۶.

صفحه : ۴۷۲ اصحاب رسول به شام رسید، سراهای اهل ذمّت دید و زینت و یسار«۱» ایشان، گفت: نه از ورای ایشان فلق است، یعنی دوزخ. و گفتند: فلق، خانه‌ای است در دوزخ که چون در او باز کنند اهل دوزخ از او به فریاد آیند. وهب گفت: چاهی است در دوزخ. کلبیّ گفت: وادیی است در دوزخ. عبد اللّه عمر گفت: درختی است در دوزخ، و گفتند«۲»: «فلق» کوه«۳» است که شکافته می‌شود از چشمه‌های آب«۴»، و گفتند«۵»: رحم است که شکافته می‌شود از حیوان، و گفتند: دانه است که شکافد از نبات و درختان. ضحّاک گفت و والبیّ از عبد اللّه عبّاس که: «فلق» خلق باشد، فعل است به معنی مفعول برای آن که در «خلق» معنی شکافتن در است«۶»، پنداری موجود از عدم شکافته می‌شود و از او بیرون می‌آید. و اینکه بر توسّع باشد، و از اینکه جا «فطر» هم خلق باشد و هم شکافتن. مِن شَرِّ ما خَلَقَ عام است در جمله مخلوقات [۲۱۰- ر] که آن را شر باشد از آدمی و سباع و هوامّ. وَ مِن شَرِّ غاسِقٍ إِذا وَقَبَ عایشه گفت: رسول- علیه السّلام- یک شب اشارت کرد به ماه و گفت: هذا الغاسق إذا وقب فتعوذی باللّه منه، اینکه غاسق است پناه به خدای ده از او. ابو هریره گفت: الغاسق، النجم إذا طلع. عبد اللّه عبّاس و حسن و مجاهد و قتاده و محمّد بن کعب گفتند: یعنی اللیل، از شرّ شب چون در آید. إبن زید گفت: ثریّا إذا وقع، چون بیوفتد«۷». و تأویل اینکه اقوال آن باشد -----

------------------------------ (۱). آج و دیگر نسخه بدلها: زینت بسیار. [.....] (۲). آج: جماعتی دیگر از مفسّران گفتند. (۳). آج و دیگر نسخه بدلها: کوهی است. (۴). کا، آد، گا: که چشمهای آب از او بیرون می‌آید. (۵). آج: و قومی دیگر گفتند. (۶). اساس: درست دراست، آج و دیگر نسخه بدلها: است. (۷). آد: بیفتد.

صفحه : ۴۷۳ که رسول- علیه السّلام- از جهت وحی مطّلع شده باشد بر آفاتی و امراضی که آن سال خواست بودن عند طلوع بعض النّجوم. و «غاسق» در لغت هاجمی باشد به مضرّت کسی که در جای شود بر جهت مضرّت. و آن که گفت: شب است، گفت: برای آن که در شب سباع و حشرات از جایگاههای«۱» خود بیرون آیند، و هی من طوارق اللّیل. و اصل «غسق» جریان باشد، یقال: غسقت القرحة إذا سال صدیدها، و غسقت عینه إذا دمعت. و «غسق» همچنین تاریکی باشد. و قوله: وَقَبَ، أی دخل و الوقوب، الدّخول. وَ مِن شَرِّ النَّفّاثاتِ فِی العُقَدِ، و از شرّ زنان دمنده در بندها بر سبیل سحر. امّا شرّ ایشان و اثر آن از آن جا باشد که کسی اعتقاد کند که آن را اثری خواهد بودن، از آن اعتقاد ممکن بود که رنجی به دل او رسد. و امّا چیزی بدهد تا کسی بخورد که خدای تعالی عادت رانده است که عند آن«۲» رنجی و بیماری بدهد«۳»، آنگه [بیاید]«۴»، [۲۱۰- پ] و ایهام فگند«۵» که اینکه رنج به سحر و فسون و دمیدن من است. و امّا آنچه قصّاص روایت کردند که دختران لبید بن أعصم الیهودیّ رسول را- علیه السّلام- جادوی کردند و پاره‌ای از موی او و دندانه‌ای چند از شانه او بستدند و رشته‌ای بگرفتند و یازده گره بر او زدند«۶» و در بعضی چاهها بنهادند در زیر سنگی، و رسول از آن بیمار شد و موی او بریزید«۷»، تا در خواب بدید که: دو فریشته با یکدیگر بگفتند بر بالین او و او مطّلع شد بر آن. و امیر المؤمنین علی«۸» را و زبیر عوّام را بفرستاد تا بر آوردند و آن بندها بگشاد، و هر گاه که بندی بگشاد ------------

----------------------- (۱). کا: جایگاه، آد، گا: جای. (۲). کا: نزد خوردن او. (۳). کا، آد: بیماری به خورنده آن رسد. (۴). اساس: کلمه در زیر وصّالی رفته است، با توجّه به کا، آد افزوده شد. (۵). آد: کند. (۶). آد: بر افگندند. (۷). آد: بریخت. (۸). آد: و علی علیه السّلام. [.....]

صفحه : ۴۷۴ سبکتر«۱» می‌شد. چون بندها تمام بگشاد جمله رنج بر [خاست و نیک شد. اینکه را اصلی]«۲» نیست، برای آن که مخالف ادلّه عقل است، و نیز اگر تسلیم کنند که«۳» در حقّ جز رسول به ایهام رنجی برسانند، در حقّ رسول نشاید، برای آن که مشرکان در حقّ رسول به دروغ اینکه طعن زدند و گفتند: إِن تَتَّبِعُونَ إِلّا رَجُلًا مَسحُوراً«۴»، پس آن طعن راست شود. دگر آن که مسحور مخبّل باشد و ناقض عهد«۵» و مؤوف، و اینکه بغایت تنفیر بود. امّا اگر گویند: جهودان از اینکه معنی چیزی کردند، و لکن اثری نبود آن را و خدای رسول را بر آن اطّلاع داد تا اینکه حدیث آشکارا کرد بر ایشان، اینکه روا باشد و در اینکه نوعی معجز باشد از اخبار به غیب. امّا بیرون از اینکه روا نباشد از اینکه وجوه که گفته شد. وَ مِن شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ، و از شرّ حاسد چون حسد

برد. «حسد»، تمنّای حال مرد باشد و «غبطت» [تمنّای]«۶» [۲۱۱- ر] مثل حال او باشد بی آن که از او منتقل شود، برای اینکه حسد مذموم است و غبطت محمود. و گفتند: اینکه دختران لبید، رشته‌ای بگرفتند«۷» و یازده گره بر او زدند«۸» خدای تعالی رسول را بر آن مطّلع کرد و اینکه دو سورت بر او«۹» فرستاد، یازده آیت تا«۱۰» هر آیتی گرهی بگشاد«۱۱» و باطل کرد آن را«۱۲». ---------------------------------- (۱). آد، هر بند که می‌گشادند اندام رسول صلّی اللّه علیه و آله سبکتر. (۲). اساس: عبارت زیر وصّالی رفته است، با توجه به آج افزوده شد. (۳). آد: اگر توانند که. (۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۷. (۵). آج: کا، آد: ناقص عقل. (۶). اساس: کلمه در زیر وصّالی رفته است، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). کا، آد: رشته بتافتند. (۸). آد: بر او افگندند. (۹). کا، آد: به او. (۱۰). کا، آد: به. (۱۱). کا، آد: گشاده شد. (۱۲). کا: او را.

صفحه : ۴۷۵

سورة النّاس

اینکه سورت مدنی است و شش آیت است و بیست کلمت است و نود و نه«۱» حرف است«۲».

[سوره النّاس (۱۱۴): آیات ۱ تا ۶]

[اشاره]

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ قُل أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ (۱) مَلِكِ النّاسِ (۲) إِلهِ النّاسِ (۳) مِن شَرِّ الوَسواسِ الخَنّاسِ (۴) الَّذِي يُوَسوِسُ فِي صُدُورِ النّاسِ (۵) مِنَ الجِنَّةِ وَ النّاسِ (۶)

[ترجمه]

بگو پناه می‌برم به خدای مردمان. پادشاه مردمان. خداوند مردمان. از شرّ دیو وسوسه کننده باز دارنده. آن که وسوسه فگند در دلهای مردمان. از پریان و از مردمان. خدای تعالی رسول را فرمود و جمله مکلّفان را که پناه با او دهند که آفریدگار و پروردگار آدمیان است«۳» و پادشاه و خداوند ایشان است«۴» از آن جا که ---------------------------------- (۱). آد: هشتاد و نه. (۲). کا، آد فضیلت او یاد کرده شد. [.....] (۳). کا ملك النّاس. (۴). کا اله النّاس.

صفحه : ۴۷۶ از ایشان مستحقّ عبادت است به اصول نعم که با ایشان کرد«۱» از شرّ و آف و وسواس. گفتند: «وسواس» نام دیو موسوس است، و گفتند: مصدر«۲» است که بر شخص نهادند مبالغت را، کصوم و فطر و عدل فی وصف النّاس به. و «وسواس» و «وسوسه»، هر دو مصدر باشد، و آن حدیث النّفس باشد [به چیز]«۳» ی که مانند آوازی پوشیده بود، و قال الأعشی: [تسمع للحلی]«۴» وسواسا إذا انصرفت کما استعان [بریح عشرق]«۵» زجل [۱۱۲- پ] و قال رؤبة فی وصف صائد: وسوس یدعو مخلصا ربّ الفلق سرّا و قد أوّن تأوین العقق و وسوسه چون همهمه باشد. و رجل موسوس آن باشد که سودا بر او غالب شود، خطرات و خیالات سوداوی در دل او می‌افتد. و تفسیر او بر یک تقدیر باشد از سه تقدیر: یکی آن که «وسواس» نام دیو است، أی من شرّ الشّیطان. دوم آن که به معنی وسوسه است، یعنی من وسوسة الجن و الإنس. و وجه سهام من شرّ ذی الوسواس، بر آن تأویل که اینکه لفظ مصدر باشد. الخَنّاسِ«۶»، آن بود که پوشیده باشد، و «الخنوس» الخفاء و التّأخّر أیضا، و منه قوله: فَلا أُقسِمُ بِالخُنَّسِ«۷»، یعنی آن ستاره‌ها که یك بار پوشیده بود و یك بار پیدا. و گفته‌اند: معنی وسوسه شیطان آدمی را آن بود که إلقاء کند چیزی در سمع او به کلام خفی

که به دل او رساند بی آن که او بشنود، و آن کار بر دل او مزین کند و او را وعده دهد و تعجیل شهوت و تسویف توبه فرماید. و در اخبار آمده است که: عیسی مریم- علیه السّلام- از خدا در خواست که موضع شیطان از فرزندان به او نماید. حق تعالی اطّلاع داد او [را بر آن. او ----------------------------------- (۱). کا من شر الوسواس. (۲). آج: مصدری. (۵- ۴- ۳). اساس: کلمه بریده شده است، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). کا الذّی یوسوس فی صدور النّاس. (۷). سوره تکویر (۸۱) آیه ۱۵.

صفحه : ۴۷۷ شیطان را دید، سرش به مانند سر ماری بر دل او نهاده، هر گاه که بنده ذکر خدا کردی او گریختی«۱» و باز پس شدی، و هو قوله: الْخَنَّاسِ، و چون بنده غافل شدی و ذکر خدای نکردی با او در حدیث آمدی، و ذلک قوله صلّی اللّه علیه و آله:۲» إنّ الشیطان یجری من بنی ادم مجری الدّم« [۲۱۲- ر]. و مالک«۳» روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت: شیطان دهن و بینی بر دل فرزند آدم نهاده است. چون او ذکر خدای کند، شیطان دور شود، و چون خدای را فراموش کند دل او«۴» در دهن گیرد به مانند لقمه‌ای. مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ، گفت: اینکه موسوسان هم از جنّیان باشند و هم از مردمان«۵»، و مثله قوله: شَیاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ«۶». و وسوسه آدمی یکدیگر را بلیغتر باشد از وسوسه دیو، برای آن که [او]«۷» به کلام خفی کند و اینکه به کلام صریح به صوت جهیر«۸»- اعاذنا اللّه من شرّ ما امرنا بالاستعاذة منه من القبیلین«۹» بمحمّد و آله«۱۰». تمّ ---------------------------------- (۱). آج: بگریختی. (۲). اساس: ناخواناست، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج، کا، آد، گا: انس مالک. (۴). کا، آد، گا را. (۵). آد، گا: انسیان. (۶). سوره انعام (۶) آیه ۱۱۲. (۷). اساس: ندارد، آج: کلام آن، با توجّه به کا و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۸). آج: و به صوت جهر. (۹). آج، آد: القبیلتین، کا: القانتین. (۱۰). کا، آد، گا اجمعین، کا الخط بقی زمانا بعیدا و کاتب الخط تحت الارض مدفونا، آد، گا تمام شد ربع آخر از کتاب روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن که ابتدای آن از سوره سبأ است و پنج مجلّد است از جمله بیست مجلّد تصنیف شیخ المولی الامام ملک العلماء فی الایّام جمال الحقّ و الحقیقه و الیقین ابی الفتوح الحسین بن محمّد الخزاعیّ الرّازیّ تغمّده اللّه بغفرانه و اسکنه فی جنانه. نیز آد بر دست پر گناه خاک قدم صلحا محمّد شفیع بن حیدر علی حسینی سبزواری ساکن دار الفضل شیراز در بلده مذکوره در محلّه خلجان، در شب یک شنبه بیستم ماه ربیع الثانی سال هزار و هفتاد و دو از هجرت سیّد المرسلین- صلّی اللّه علیه و آله. جهت خود امید به کرم اکرم الاکرمین که به فواید اینکه کتاب سایر کتب دینیه کمینه را و سایر موالی اهل بیت را منتفع و متمتّع گرداند و توفیق علم و عمل کرامت فرماید همگنان را و از جمله مقرّبان درگاه خود گرداند و به سعادت نشأتین جمله را مستعد فرماید- انّه علی ما یشاء قدیر و بالاجابة جدیر آمین اله الحق ربّ العالمین.

صفحه : ۴۷۸ الکتاب بحمد اللّه و حسن توفیقه و الصلوة علی خیر خلقه و اله الطاهرین، و حسبنا اللّه و نعم الوکیل، نعم المولی و نعم النصیر. و وقع الفراغ منه عند طلوع الشمس یوم الاحد الرّابع و العشرین من جمادی الآخرة سنة سبع و خمسین و خمس مائة هجریة. کتبه العبد الضعیف المحتاج الی رحمة اللّه تعالی ابو زید إبن«۱» بندار بن محمّد بن الحسین بن الحسن بن محمّد بن یونس البراوستانی مقیم بسننده«۲» من بشاپویه«۳». و آیات قرآن در عدد بصریان شش هزار و دویست و چهار آیت است، [و در عدد]«۴» مدنیان اول شش هزار و دویست و هفده آیت است، و در اخیر«۵» چهار [ده آیت است، و در عدد کوفیان بیست و] شش هزار و دویست و سی و شش آیت [است]«۶» و جمله [آنچه در مکّه فرود آمده است هشتاد و پنج سورت است بر اختلاف که میان راویان است و به مدینه بیست و نه سورت- علی خلاف ذلک]«۷» [۲۱۲- پ] بینهم. و عدد سورتها صد و چهارده سورت است، و [به روایتی از]«۸» اصحاب ما صد و دوازده سورت. جمله کلمات قرآن هفتاد [هزار و نه]«۹» هزار و دویست و هفتاد و هفت کلمت است، و گفتند: هشتاد و هفت«۱۰»، و گفتند: سی و نه. و جمله حروف قرآن سیصد هزار و بیست و سه هزار و پانزده حرف است، و تکلّف اینکه شمردن برای آن کردند که مردم بر قرآن خواندن حریص باشند که رسول- علیه السّلام- گفت: بکل حرف عشر

حسنات لا ------------------------------- (۱). کذا در اساس «إبن» با همزه. (۳- ۲). در اساس، کلمه ناخواناست و بدون نقطه. (۹- ۸- ۷- ۶- ۴). در اساس کلمه بریده شده است، با توجّه به نسخه آج افزوده شد. (۵). آج: آخر. (۱۰). آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد. ۱»۲»

صفحه : ۴۷۹ الله أقول الم« عشر حسنات، انمّا أقول الف و لام و میم ثلثون حسنةٔ«. و الحمد للّه رب العالمین و صلی اللّه علی محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم [۲۱۳- ر]«۳». ------------------------------- (۱). آج: الف و لام و میم. (۲). آج تمّت بعون اللّه تعالی و الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی خیر الأنام محمّد و اله الکرام فی شهر ذی الحجّةٔ الحرام سنه سبع و أربعین و تسعمائةٔ حرّره العبد الاقّل فرید- عفا اللّه تعالی عنه. (۳). اساس: با خطّی متفاوت از متن و به صورت نو نویس افزوده است: دعاء مستجاب لا شکّ فیه. بسم اللّه و باللّه و الحمد للّه و لا حول و لا قوّةٔ الّا باللّه العلّی العظیم ... الخ. (۳). اساس: با خطّی متفاوت از متن و به صورت نو نویس افزوده است: دعاء مستجاب لا شکّ فیه. بسم اللّه و باللّه و الحمد للّه و لا حول و لا قوّةٔ الّا باللّه العلّی العظیم ... الخ.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در

نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».